

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234432

UNIVERSAL
LIBRARY

تمنیف

عبد القادر بن ملوک شاه بدائونی

بصحیح

کپتان ولیم نامو لیس صاحب

و

منشی احمد علی صاحب

باهتمام

کپتان صاحب موصوف

در کالج پریس طبع شد



کلکته سنه ۱۸۶۵ء

فهرست

منجد

- ذکر جلوس جلال الدین محمد اکبر پادشاه بر سریر سلطنت ۸
 ذکر فرستادن میرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را نزد مذمم خان برای
 مصالحه نمودن ۱۲
 ذکر محاربه هیمون بقر و کشته شدن او بدست پادشاه ۱۳
 قصه عشقباران خان زمان به شاهم بیگ ۲۰
 محاربه خانزمان با حسن خان بچکوتی ۲۴
 احوال پیر محمد خان ۲۶
 فتح گوالیار ۳۱
 ذکر شیخ محمد غوث گوالیاری ۳۴
 سعایت منافقان بحضور پادشاه درباره خانخانان ۴۳
 ذکر رام داس کلانوت که ثانی تانسن بود و یافتن او لک روپیه از
 خانخانان بطریق انعام ۴۲
 مولد امیر خسرو رح ۴۳

فهرست

مفهمه

ذکر جلوس جلال الدین محمد اکبر پادشاه بر سریر سلطنت	۸
ذکر فرمانان میرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را نزد مذهب خان برای مصالحه نمودن	۱۲
ذکر محاربه هیومن بقا و کشته شدن او بدست پادشاه	۱۳
تصویر عشقبارین زن زمان به شاهم بیگ	۲۰
محاربه خانزمان با حسن خان بچکوئی	۲۴
احوال پیر محمد خان	۲۶
فتح گوالیار	۳۱
ذکر شیخ محمد غوث گوالیاری	۳۴
معایت منافقان بحضور پادشاه دربار خانخانان	۴۳
ذکر رام داس کلانوت که قاضی تائسین بود و یافتن او لک روپیة از خانخانان بطریق انعام	۴۲
مولد امیر خسرو رح	۴۳

- ۵۰ غرق شدن پیر محمد خان
- ۵۲ آمدن ایلچی شاه طهماسب صفوی
- ۵۳ وفات ملوکشاه پدز مولف کتاب
- ۵۵ ذکر مولانا علاء الدین لاری
- ۵۶ ذکر مرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه
- ۵۸ ذکر کشته شدن بیگم
- ۶۱ مذاکرات پادشاه با زوجة عبد الواسع
- ۶۲ کشته شدن شاه ابوالمعالی
- ۶۳ وفات شیخ محمد غوث
- ۶۶ به میاست رسیدن قاضی لال
- ۷۵ بداه قلعہ اگره
- ۷۶ ذکر مهاجرت باد نروغ
- ۷۷ قلعہ رهناس
- هزیمت یافتن معز الملک و راجه تودرمل سرداران حاکم پادشاهی
- ۷۹ از خانزمان خان و بهادر خان
- ۹۲ ذکر محاربه خانزمان و بهادر خان و کشته شدن آنها بدست اکبرشاه
- ۹۹ وفات مدیر مرتضی شریفی رانضی
- ۱۰۲ تسخیر قلعہ چنپور
- ۱۰۵ وفات شیخ عبد العزیز دهلوی
- ۱۰۷ فتح قلعہ رنجهور
- ۱۰۹ محاربت فتحپور
- قصه تعقیق حید موسی و دختر زرگر مصفاة موهنی

۱۱۹		وفات شیخ کدائی گنبود، نسوی
۱۲۰		تولد شاهزاده حلیم یعقوب نور الدین جهانگیر پادشاه
۱۲۴		گشته شدن میرزا مقیم اصفهانی
۱۳۶		ذکر رحلت شیخ سلیم چشتی
۱۳۹		فتح گجرات
ایضا		تولد شاهزاده دانیال
۱۴۱		ذکر هلاکت سلطان مظفر گجراتی
۱۴۶		ذکر تعمیر قلعه مورت که بر غم کفار فرنگ بنا یافته
۱۴۹		گشته شدن ابراهیم حمید میرزا
۱۶۱		تسخیر قلعه نگر کوت
ایضا		ذکر برهمداس المشهور به پیردر
۱۶۳		وفات شیخ نظام الدین انبیهی وال
۱۶۴		ایلغار رفتن پادشاه بجاناب گجرات
ایضا		گشته شدن محمد حسین میرزا
۱۷۳		ذکر ملازمت ابو الفضل
۱۷۶		ذکر تعمیر پیداک و موموم ساختن بالهاباس
۱۷۹		تسخیر قلعه حاجی پور و حصار بنده
۱۸۳		سنگها سن بتیمی
۱۸۵		اجمیر پیاده رفتن پادشاه بزیارت
۱۸۶		گشته شدن جلال خان
ایضا		وفات خواجه امینا
۱۸۷		ذکر معصام الدین اسفرائینی

۱۹۳		محمدرضا خانخانان با داود انصاری
۱۹۸		ملازمت نمودن ابو الفضل پادشاه را نوشت دوم
۲۰۰		ذکر مقالات شیخ ابو الفضل
۲۰۳		ذکر امتناع حج
۲۰۴		ذکر ترجمه کتاب حیدوة الحیدوان
۲۰۷		تحقیق مسئله مذهب
۲۱۱		آمدن ملا محمد یزدی بدیار هند
۲۱۲		ذکر ترجمه انهرین
۲۱۶		وفات مهتم خان خانخانان و فساد هوای گوز
۲۲۷		وفات خواجه امین الدین محمود
۲۲۹		وفات خواجه عبد الله نبیرة خواجه احرار
۲۳۰		وفات میرزا محمد شریف
ایضا		محمدرضا خانخانان
۲۳۸		ذکر محاربة خانجهان و گرفتاری و قتل داود خان
۲۳۹		ذکر وفات شاه طهماسب دارای ایران
		فوت شاه اسماعیل ثانی و جلوس سلطان محمد بن شاه طهماسب
۲۴۱		بر مرور سلطنت
۲۴۴		محمدرضا آصفخان با راجه ایدر
۲۵۵		ذکر انحراف مزاج اکبر پادشاه از دین مبین
۲۵۹		تغییر یافتن مجده بنام زمین بوس
۲۶۰		ترجمه نمودن ابو الفضل البیاض را
ایضا		خاطر نشان ساختن بدربر تعظیم آفتاب را

۲۹۱	..	..	..	..	تقرر اهتمام آتشکده بشیخ ابو الفضل
۲۹۲	..	..	..	..	مکاتره ابو الفضل با مولف کذاب
۲۹۵	..	...	..	..	میان تنسین
۲۷۰	..	..	..	..	آمدن ایلچی عبد الله خان اوزبک
ایضا	..	..	..	..	محضر نوشتن علما
۲۸۰	..	..	..	..	تغلب قاقشالان و کشته شدن مظفر خان در بنگاله
۲۸۲	..	..	..	..	وفات حکیم نور الدین قراری
۲۸۹	..	..	..	..	آمدن شیخ منتهی افغان
۲۸۷	..	..	..	..	ذکر خواجه مولانا شیرازی ملحد جفردان
۲۸۸	..	..	..	..	ذکر آدمی بیکوش و ترتیب گنگ محل
۲۹۰	..	..	..	..	شرح احوال ساز ارغنون
۲۹۳	..	..	..	..	قتل شاه منصور
۲۹۹	..	..	..	..	ذکر مباحثه اهل احلام بانصاری
					تقرر دکان خماران بر در پادشاه و حکم بابتیاع خمر و اجازت یافتن
۳۰۱	..	..	..	..	فواحش در عمل شذاعت
۳۰۳	..	..	..	..	در بیان کلمات ریشخند
۳۰۵	..	..	..	..	احکام دین الهی اکبر شاهی
۳۰۶	..	..	..	..	حکم بتبرک تدریس کتب تفسیر و احادیث
۳۱۱	..	..	..	..	وفات مخدوم الملک شیخ عبدالغنی
۳۱۲	..	..	..	..	وفات شیخ جلال الدین تهنیدسری و غیاث الدین علی آمیغخان
۳۱۵	..	..	..	..	آمدن میرنعم الله شیرازی از دکن
۳۱۷	..	..	..	..	ملا احمد تهته

۳۷۵	وفات عرفی شیرازی
ایضا	من الاحکام
۳۸۱	وفات قاضی علی بغدادی نذیر قاضی حسین میبندی
۳۸۷	مহারبه زین خان با افغانه روشنائی
۳۸۸	وفات شیخ مبارک ناگوری
۳۹۰	احکام ملکی
۳۹۳	ذکر تفسیر سواطع الالهام
۳۹۶	تصنیف نل دمن
ایضا	وفات نظام الدین احمد
۴۰۳	وفات شیخ یعقوب کشمیری
ایضا	وفات حکیم عین الملک و حکیم حسین گیلانی
۴۰۴	نثر نمودن شهنامه
۴۰۵	فوت شیخ فیضی بن مبارک
۴۰۶	وفات حکیم همام

بسم الله الرحمن الرحيم

ای یافته نامها ز نام تو رواج • شاهان بدرت چو مابدیشان محتاج
حالی که رسید صدمت عبرت تو • نی پای بگفش ماند و نی فرق بناج
جهان پادشاه با این دل بی حاصل که منزل دیو و دد شده سپاس
تو چه سان اندیشم - و با این زبان فرموده بیهوده گو که طعمه
گریه و مگ گشته ستایش تو چگونه مرایم •

چه زهره خاک مسکین را که توحید، خدا گوید

بدین آلودگی ذات مقدس را ثنا گوید

علاوه آنکه همیشه اندیشه و موصیه پیشه را درین راه نا آگاه پای
جست و جو لنگ است - و پیوسته زبان سحت بیان را درین بیابان
بی پایان نضگای گفتو تنگ •

آنچه دل داند حدوث است آنچه لب گوید حروف

من بدل چون دانمت یا با زبان چون خوانمت

همان بهتر که قدم قلم از طی این ولای کوتاه داشته و سر سحر

بگريبان تفكر انفعلي و آتاقى فرو گشيده ديد؛ عبرت بمعرفت منع
پرگمال و ملك بى زوال تو بكشاييم - و از تغير در احوال كائنات بى
موجودات ذات رفيع الدرجات تو برده سرى بعالم توحيد و تقرير
بر آريم - تا بعين اليقين به بينم بلکه بشناسم كه

دوئى را نيست ره در حضرت تو * همه عالم توئى و قدرت تو
و زبان را بزال درون بران سرور محمد نام عاقبت محمود صاحب
حوض موعود و درون معدود صلى الله عليه و آله و سلم تر دارم
كه خلعت تشریف پادشاهى ازلى و ابدى بر قامت همت چست
و خطبه و ملك مملكت لا يزالى ذوالجلالى بذا عالمى او درست است
شاه عربى كه شد جهان مظهر او
مروگند مرش خورد جهان داور او
هممايه حق بود ازان سايه نداشت
قا پا نه نهد كسى بجاي سراى

و هزاران آفرين و تحسين بر آل گزين و اصحاب حق بين او باد
خصوصا خلفاء راشدين رضوان الله عليهم اجمعين كه براى اعلاي
اعلام دين و اعلان كلمه حق مبين جانها باخته و سرها فدا ساخته
ماهيت ملك شرع را از خار كفر و خاشاك بدعت پاك
گردانیده اند *

بعد از حمد الهى و نعت حضرت رسالت پناهي عليه و طى آله
و صحبه صلوٰه مصونة عن الذنهابي نموده مي آيد كه علم تاريخ
در حد ذات علمى ست شريف و نذيهت لطيف چه سرمايه عبرت
ارباب خبرت و مستوجب تجربه اهل دانش و بينش است و

اصحاب قصص و حیر از زمان آدم تا این جزو زمان که ما درانیم
درون فن توالیف معتبره ساخته. و مجلدات مبسوط پرداخته
و فضیلت آنرا بدلائل و براهین اثبات نموده و بدین نباید تگریخت
که قرأت و مطالعه این علم نسبت بجمعی از ستم دینان و ارباب
شک و شبه که کوتاه بینان اند باعث انحراف از جاده قویم شریعت
غرای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و ورود در مناہل
مختلفه و مشارب مکدره اهل هوا و بدعت از خدلان ابدی گشته
و میگردد چه جمعی را که در مبدأ فطرت از دین بی مناصبت
واقع شده اند خوانندگان کلام ازلی که مفتاح سعادات مبین و شفاه
و رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ است سبب شقاوت و خسران جاوید گشته و آن
تَمَّ يَهْتَدُوا بِهِ فَيَقُولُونَ هَذَا اِنْكَ قَدِيمٌ تا بتاریخ چه رسد •

چو خمس جمع از ماخوايا ضايع شود كس را

نیابد بهره از مزار داودی و الحاش

و ما سخن بآن جماعت داریم که بصفهٔ سلامت طبع و وجودت
 فخر و شیوهٔ انصاف متصف باشند نه گروهی که نا مقید شرع و
 منکر اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نبیند و داخل
 زمرهٔ اهل اعتبار و اولی الابصار و ارباب الدباب نه و چگونه منکر
 علمی تواند شد علی الاطلاق که یک سبع از سبع المذانی است که
 مبنای اتقان ایمان و ایقان برانست و کُلُّ نَفْسٍ مَّعْلُومَةٍ بِمَا
 الْفَعْلُ مَا تَعْمَلُ بِهِ فَوَدَّكَ اِذَا خَرَبْتَ اَرْضًا وَ جَمْعِي غَفِيْرًا
 علمای حدیث و تفسیر و اهل امام بخاری و قاضی بیضاری الی
 یومنا هذا اشتغال بتحریر این علم دایم پذیر نموده اند و قول و عمل

ایشان عرقا و غربا مند طوایف اعم است؛ طی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بخلاف شردمه قلیله مبتدعه مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم در رادی جرات نهاده تخلیط و تخبط در اخبار صحیح و ماثوره نموده اند و محامل و توجیهات و تاویلات و جیهه را ترک داده محاربات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین عظام را قیاس بر حال خود کرده بر تناقض و تباعض و تنافس و تکاثر در اموال و اولاد محمود داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضال و تضلیل راهبر بدار البوار جهنم شدند

اذا کان الغراب دلیل قوم • میدهدیم سمیل الهالکیدنا
اگر دیده کسی بکحل تونیق مکحل و بنور یقین منور باشد از
هر سانحه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحدت مانع قدیم
در الجلال مبره از وصمت حدوث و منزه از داغ تغیر و انتقال
می برد و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخه ایست کهن که نه
مرد دارد و نه بن در هر درتی از اوراق این دنترا بتر فهرست احوال
جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدست ایشان باز
بسته بود محظور و مقرر است

ز احوال جهان گیتی بود شهنامه کهنه
تو دایم از مر عبرت دران می بین و میخوانش
فسون این فنانه خواب خوش می آورد آنرا
که مریم امیت و از مودا دماغ آمد پریشانش
وای بیدار هم می سازد آن کس را که از نخوت

بخواب غفلت انتقاد است بازی داد: عیطانش
و چون داعی الاسلام کلمه انام عبد القادر بن ملوک شاه بداونی
مخفی الله امه عن جراید الاثام در شهر منته تسع و تسعین و
تسعمایه (۹۹۹) بر حسب فرمان قضا جرایان قدر نشان حضرت
خلیفه الزمان ظل اللهی اکبر شاهي از انتخاب تاریخ کشمیر که
بحکم دلیذیر آن شهنشاه جهان گیر گردون بربر یکی از فضلی
بی نظیر هندی بفراسی ترجمه کرده بود فراغ یافت
بموجب الفتی که از سررسن تا کبر باین علم داشت و کم زمان
بود که بخواندن و نوشتن آن بطوع و رغبت یا بحسب امر مشغول
نبود بارها در خاطر خطور و عبور می کرد که مجملی از احوال
پادشاهان دار الملك دهلی نیز که

جمله عالم رویتایند و ان سودا اعظم است
از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نویسد تا
سفینه باشد مشتمل بر نبذی از احوال هر پادشاهی بطریق اجمال
و تذکره بود برای احباب و تبصره بجهت ارباب الباب و هر چند
که کتابی نباشد معول علیه و تصنیفی مشار الیه اما بموجب آنکه
گفته اند

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیور ست
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر ست
شاید که بردل مقبلی از مطالعه آن واریدی از عالم ملکوت و سر
غیب پرتوی اندازد که باعث ترک و تجرید شده دل از محبت این
مرای فانی بردارد و جامع این اوراق را نیز در سرکار می کنند و

آرزوی عبث نمی باشد و چون هر روز غمی روی می نمود تازه
و همتی دست می داد بی اندازه و باعث کم و مواعع بسیار و از
حدوث سخن و صرف و زمن قرار بیکجای دشوار بود
هر روز بمنزلی و هر شب جائی

و با این همه برات رزق مابین زمین و آسمان معلق و خاطر از
جهت فراق اقربا و احبا پریشان مطلق بود آن مدعا در حیز ترویج
و تصویق می افتاد تا آنکه یکی از دولتمندان موفق موافق
و معادتمندان رشید مسترشد که او را با تغییر محبتی تمام و ما را
نیز با او الفتی مالاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ نظامی
که مجلدیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر می شود پرداخته
رخت حجاب بجانب فردوس کشید

او وقت و روزیم ما ز دنبال • آخر همه را همین بود حال
درین زمان که روزگار برخلاف عادت خود مسامحه فرصت گونه
نموده پاره از ساعات معوج عمر از دست او دزدیده آمد و آن باعث
مجدد و آن داعیه موجد گشت و بتقریب آنکه هیچ سابقی نیست
که برای لاحق چیزی نگذاشته باشد

اگر دهقان ته خرمن کند پاک • گذارد حصه کنجشک در خاک
شمه از احوال بعض ملاطین صاحب استقلال هند از تاریخ مبارک
شاهی و نظام التواریخ نظامی که در حکم صبا به ایست از تیار و حبابی
از دریای زخار انتخاب نموده بدر نویسی کرده چیزی از خود هم
افزاده ساخت و غایت افکصار را مرعی داشت و از تکلفات در
عبازت و امتعارت احتراز لازم شمرد و نام این انموذج منتخب

التواریخ نهاده امد امید که این جمع و تالیف ناتمام که غرض
از آن ابقای نام فرخنده فرجام پادشاهان اهل اسلام است و گذاشتن
یادگاری درین سرای مستعار تا سرانجام سبب مغفرت مولف
بشود نه باعث مزید عات

توای بلبل چو بخرامی درین باغ
بهر لحنی نگیری نکته بر زاغ
چون وجه همت بر راست نویسی است اگر بی قصد سهوی و لغوی
بر زبان قلم و قلم زبان گذارد امید که حق سبحانه تعالی آنرا بکرم
عمیم قدیم خود درگذارد و ببخشد
به بد گفتن زبان من مگردان • زبان من زیان من مگردان

ازینجا تا آخر احوال همایون شاه که مصنف از کتب پیدیه‌نویان
نقل کرده بود ترک نموده شد •

جلال الدین محمد اکبر پادشاه

شهنشاه دوران خلیفه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه که همیشه بر تخت خلافت و مسند رانت متمکن باد با استصواب پیرامخان خانخانان در باغ کلانور که تا حال مرمت آن میکنند بتاریخ روز جمعه دوم ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستمین و تسعمایه (۹۹۳) بطالع سعد سرپر سلطنت را رفعت و زینت داده فرامین استمال و نوازش بر امراء سرحد فرستادند تا خطبه در دهلی نیز بخوانند شد و این مصرع که • از همه شاهزاده‌ها اشرف • تاریخ یافتند و دیگر فرد

جلال الدین محمد اکبر آن شاهزاده دوران

تاریخ پدر میگفت شاهنشاه دورانم

و دیگر • کام بخش • یافتند • و عالم چون گلستان شد و زمانه جانی آن

شکستگیها را تلانی نموده میگفت

چو مرگ انگند افسری از مری • نهد در زمان بر سر دیگری

چو دیرینه دوری سر آورد عهد • جوان دولتی سر برآرد ز مهد

و پیش از امر جلوس پیرامخان پیر محمد خان شروانی را که با جماعه از عقب مکندر در کوه موالک تا حدود موضع دهمیری رسیده بودند بلطایف التحیل طلبیده بود تا خبر فوت پادشاه معلوم^(۲) انتشار نیابد و شاه ابوالمعالی که سید زاده عالی نسب از ولایت کاشغر در نهایت تناسب اعضا و بصفت شجاعت از اقرب ممتاز و پادشاه غفران^(۳) پناه را نسبت باو توجهی خلص و نیازمندی افزون از قیاس بود چنانکه بخطاب فرزندى مر بلند گشته بود خام طمع شد و نسبت او ازینب باید دانست که پیرامخان تصیده موشج گفته بقایه عظیم و قدیم و روی حرف میم بیست و چهار بیتى که از اوایل مصاریع اولی حضرت محمد همایون پادشاه غازي و از اوایل مصاریع آخر شاه زاده جلال الدین محمد اکبر و از اواخر مصاریع اول میرزا شاه ابوالمعالی با الغاظی که از خاطر رفته و از آخران ابیات چون بیست و چهار میم را جمع کنند تاریخ نظم تصیده میشود که نهصد و شصت باشد و از ثقات مسموع است که چون پادشاه مغفرت پناه نوبت اخیر بقندهار تشریف بردند شاه ابوالمعالی شبی شراب خورده یکی از غلات شیعه را بتقریب تعصب بقتل رسانید چون وارثان مقتول بداد خواهی آمدند شاه ابوالمعالی را طلب فرمودند و او جامه مقتول مخمل سیاه که استر

(۲ ن) پادشاه مغفور و غفران پناه و مغفرت پناه عبارت از نصیر الدین محمد همایون پادشاه پدر جلال الدین محمد اکبر پادشاه است که بعد از وفات بلقب جنت آشیانی بلقب شده •

صرخ ارزق داشت پوشیده و همان یک او پز^۱ مه قول براق را که کارمقتول
 باو ساخته بود زیر دامن گرفته خمار آلود با صد کروفر بمجلس
 پادشاهی در آمد و انکار کرد بپرامخان این بیت بدقریب خواند

نشان شبروان دارد سر زلف پریشان

دلیل روشن امت اینک چراغ زیر ذامانش

پادشاه را بهیار خوش آمد و خون آن بیچاره خاک پوش گشت
 و به ثبوت نرسید الغرض چون امرای پادشاهی شاه ابوالمعالی را
 در مجلس جلوس طلبیدند جواب داد که عذری دارم و نمیتوانم آمد
 مرتبه دوم گفته فرستادند که کنکاشی در میان امت و موقوف بر
 حضور شما امت باز عذری آورد و پیغام بعضی تکلیفات مالا یطاق
 فرستاد بپرامخان بذایر مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او تولکخان
 قوزچی با که بسیار قوی هیکل بود و حالا چون تار عنکبوت بنظر می
 در آمد نرمود تا شاه ابوالمعالی را بنسب قرار داد از عقب آمده
 غافل به بست و میخواست که لوح وجود را از نام او پاک سازد ولیکن
 شاهنشاه کرم پیشه باطن اندیشه رضا نداده فرمودند که در لول
 جلوس حیف باشد خون بیگناهی ریختن و ادرا بلاهور فرستادند تا
 ازان حبس گریخته بجانب کمالخان کهکرفت و دران زمان حلاطنت
 آن ولایت در تصرف آدم کهکرموی کمالخان بوده و شاه ابوالمعالی
 را اعتبار نموده و لشکری بهمرسانیده با تعداد تمام متوجه تسخیر
 کشمیر شدند چون بسرحد کشمیر رفته در راجوری مفلوک^۲ چند

از هر جانب بر شاه گرد آمدند و جماعتی از چپکان که قبیلۀ ایصت مشهور و داور ملک در سنه خمس و حنین و تسعائة (۹۴۵) در ابقه قصد تسخیر کشمیر بردند و جنگی صعب با غازخان چک حاکم آنجا کرد و هزیمت یافت بعد ازان کماخان عذر خواهی نموده ازو جدا شد و شاه ابوالمعالی تغیر هیأت نموده در برگذ دیبال پور رفته پناه بنوکری از بهادر خان تولک نام که حکومت آنجا داشت و چندگاه نوکر شاه هم بود برد و تولک اورا پنهان داشت اتفاقاً این تولک شبی با زن خود جنگ کرد و آن عورت ازو رنجیده صبح نزد بهادر خان رفته گفت که تولک شاه ابوالمعالی را پنهان در منزل خود داشته با اتفاق قصد غدر با شما دارند بهادر خان سوار شده و شاه را در بند کشیده نزد بیرامخان فرستاد و تولک را میاست فرمود و بیرامخان شاه را به زلی بیگ ترکمان سپرده بجانب جگر روانه گردانید زلی بیگ اورا در راه ایذاء بسیار رسانیده بطرف گجرات فرستاد که ازان راه بمکه معظمه رود او آنجا خونی کرده و فرار نموده به علیقلی خان پیوست بیرامخان بعد ازیں خبر فرمانی بعلیقلی خان فرستاد که اورا به آگره فرستد بموجب حکم چون به آگره رسید همان زمان مقررات بیرامخان واقع شد و بیرامخان بجهت دفع بدگمانی پادشاه اورا چندگاه در قلعه بیانه فرستاد و چون داعیه هیچ پیدا کرد اورا نیز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابوالمعالی ازو هم جدا شده بملازمت پادشاه آمد و از نرایت غرور سواره دریافت و اینمعنی باعث حبس دیگر باره شد تا بمکه فرستادند چنانکه مآل حال او مذکور شود القصه او چون در هنگام جلوس از لاهور

گریخت پهلوان گل گز که محافظ او بود از لیس شاهنشاهی خود را
 هلاک ساخت و بعد از استقرار امر جلوس انواع قاهره بر سرکندر
 در کوهستان نامزد شدند و کمندر تا مدت سه ماه جنگ و جدل
 داشته آخر مغلوب گشت و راجه رام چند از نگرکوت بملازمت
 آمده دید و رایات عالیات بجهة موسم برشکال بجالندهر رسیده پنجمه
 در آنجا گذرانید و مقارن واقعه پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهی
 تردی بیگ خان حاکم دهلی میرزا ابو القاسم ولد کامران میرزا را
 با کار خانهای شهنشاهی و فیلان چیده بمصحوب خواجه سلطان علی
 وزیر خان و مبر منشی اشرف خان بملازمت فرستاده بود و درین
 حال میرزا سلیمان با ابراهیم میرزا بقصد تسخیر کابل آمدند و منعم خان
 متحصن شده عرایض بدرگاه فرستاد و محمد قلی خان برلاس
 و اتکه گان و خضر خان هزاره را با جمعی برای آوردن بیگم پادشاه
 و سایر بیگمان که در کابل بودند نامزد ساختند و پیش از رسیدن
 این گروه مرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را که از علمای نامدار
 بود و آخر خطاب قاضی خان یامت نزد منعم خان بوکالت
 فرستاده مقدمات صلح در میان آورد مشروط باین که یکبار نام او
 را نیز در خطبه داخل سازد منعم خان بذایر مصلحت عموم بلوی
 قبول نمود و میرزا سلیمان بهمان قدر خرسند شده متوجه بدخشان
 گردید و در اوایل جلوس علی قلی خان خطاب خان زمانی یانته در مرکار
 منبل بر سر شادی خان افغان که یکی از امرای عدلی بود لشکر کشید

و بر سر آب زهب با فوج کار آمدنی خان زمان که در سه هزار سوار بودند جنگ عظیم کرده هزیمت داد خانزمان در امتداد رفع و دفع او بود که همدرین اثنا خطوط از دهلی و آگره و اتاوه رسید که هیمون بقال با لشکر قتال و فیل و مال بسیار از جانب عدلی بامتداد قتال امرا را از حدود هندوستان برداشته نزدیک دهلی رسید و امکندر خان اوزبک از آگره و قیا خان کنگ از اتاوه و عبد الله خان ازبک از کالپی و حیدر محمد خان از بیانه و دیگران از سرحدات آمده در دهلی با تردی بیگ خان جمع شدند و خانزمان همان طرف آب چون ماند و نتوانست بایشان ملحق گشت و پیر محمد خان شروانی که از اردوی بزرگ بوکالت نزد تردی بیگ خان آمده بود با عساکر منصور همراه شد و نزدیک به تغلق آباد در سواد دهلی محاربه صعب دامت داد و عبد الله خان اوزبک و لعل خان بدخشی که در برانغار بودند صف اعدا را بر داشته راهمت تا قصبه هودل و پلوت تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و هیمون که از قلب گاه با فیلان کوه پیکر جدا مانده بود آوازه در انداخت که حاجی خان از جانب الور آمد و بر سر تردی بیگ خان که جمعیتی اندک داشت راند او را بیک حمله برداشته فیروزی یانها و از ترس خدیعت بازگشت مغول تعاقب نکرد و نماز شام چون امرای لشکر از تعاقب بازگشته بمعسکر رسیدند آنجا خود هیمون فرود آمده بود آهسته آهسته از شهر دهلی گذشته راه فرار پیغمبر

گرفتند و هیمون مردم خود را از تعاقب ایشان منع کرد و خانزمان از راه میرته در سرهند باین جماعه رسید شاهنشاه چون این خبر موحش شنیدند خضر خان خواجه را که گلبدن بیگم عمه عهده‌شاهی در حبالة او بود بمقابله سکندر نامزد فرموده متوجه امتیصال هیمون گشته در سرهند نزول اجلال واقع شد و امرای منہزم درانجا ملازمت کردند هانخانان که از تردی بیگخان انحراف مزاج داشت و با وجود ان او را طوقان یعنی برادر بزرگ میگفت باعمد شکست ان لشکر بود نفاق تردی بیکخانرا دانسته و خاطر نشان شاهنشاهی ساخته و خانزمان و جمعی دیگر را گواه بر ثبوت مدعای خویش کشیده رخصت گونه از برای قتل او حاصل کرد و نماز دیگری سیر کزان بمنزل تردی بیک خان رفته و او را همراه گرفته بمنزل خود در خرگاهی آورده آخر نماز شام خود به بهانه طهارت بر خامت و جمعی را که مقرر ساخته بود اشاره بقتل تردی بیکخان کرد تا کار او را تمام ساختند و صباح بدیوان نیامده خواجه سلطان علی و میر منشی را نیز متهم به نفاق داشته همراه خنجر بیک خویش تردی بیک خان گرفته مقید ساختند و بعد از چند گاه مخلص یافتند و هیمون در دهلی خود را راجه بکرماجیت که راجه بزرگ در هندوستان بود و ابتدای تاریخ اهل هند از زمان او است که هزار و شش صد سال و کسری ازان گذشته خطاب داد و احکام دین اسلام را تغیر نموده با هزار و پانصد فیل جنگی و خزینه بلعد و قیاس و لشکر گران در پانی پت باستقبال جنگ بر آمد چون توپخانه را پیشتر از خود فرستاده

بود بر جمعی از امرای کپار مثل خانزمان و امیندرخان و دیگران
برسم منقلای آمده پیش دستی نموده توپخانه او را باندک جنگی
در پانی پت بدست آوردند و هیمنون امرای افغان را که مقدم ایشان
شادی خان مسوانی بود بزیادتی مناسب و جایگیر امیدوار ساخته
در خزانه را گشاده و انعامات وافر داده تسای سپاه نمود و افغانان
بعک از تحکیمات او بجان آمده بودند زوال او را از خدا میخواستند
و بزبان حال و مقال نعم الانقلاب و لوعلینا میخواندند و شب
شب یلغار کرده و از پانی پت گذشته بر فیلی هوای نام سوار
بموضع کهرمنده که حالا در آنجا سرای است مشهور آمد و صبح
روز جمعه دهم ماه محرم المکرم از سنه اربع و ستین و تسعمایه
(۹۹۴) که روز عاشوره باشد

بر دوست مبارک امت و بر دشمن شوم

آغاز قتال و جدال مابین امرای منقلای و افواج هیمنون واقع شد
شاهنشاه و خانخانان دران روز در سه گروهی معرکه جنگ بودند
و مدد میفرستادند تا خبر فتح آمد و هیمنون که لشکر او همه بددل
بود و اعتماد کلی بر فیلان داشت با حلقه خاصه حمله بر افواج
قاهره آورد تذبذب و تسلسل و تزلزل تمام در برانغار و جرانغار
انداخت و باز بسعی جوانان تیر انداز و ضربت شمشیر کار آزمایان
کین گذار آن رخنه انقیام یافت و کار از دست رفته اننظام گرفت
و هیمنون بر قلب که خانزمان بود رانده تمام فیلان را چون کوه
بر داشته بدانجا برد و غازیان او را زیر تبر باران گرفتند و هیمنون
دران حالت مر برهنه چون دیواده سک گزیده فریاد بده و بستان

میکرد انصونیکه تعلیم یافته بود می خراشد ناگاه تیر اجل که هیچ
 سدری دافع آن نتواند بوبر چشم احوال او رسید چنانچه از کلمه سر
 تهی مغز او گذشت و بی شعور شد و جمعی که نزدیک او ترند
 میکردند این حال دیده متفرق گشتند و لشکریان اهل اسلام
 تعاقب ایشان نموده قتل عام کردند و شادی خان مسوانی که
 مقدمه الجیش بود کشته شد و شاه قولیخان محرم بغیل هیمون
 رسید و فیل بان گفت مرا نکشید هیمون بر فیل من سوار است و
 او را بدان حال در معسکر آوردند و شیخ گدائی کمبوه و جماعه
 بشاهشاهی گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کافر
 باید آزمود که ثواب بسیار دارد فرمودند این را حالا که حکم مرده
 دارد چه بزنم اگر درو حش و حرکتی می بود تیغ آزمائی میکردم
 پیش از همه خانخانان به نیت جهاد شمشیر انداخت بعد
 ازان گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشتند و آن مذل راحت آمد که
 سوهننی را کشتن چه سود و این تاریخ یافتند •

ز روی مکر و تزویر و دغا گر حضرت دهلی

بدست افتاد ناگاه از قضا هیمون هندو را

جلال الدین محمد اکبر آن شاه فلک رفعت

بعون لطف حق بگرفت هندی سیه رو را

دبیر صنع بر لوح بقا با خاصه قدرت

رقم زد بهر حال فتح آن بگرفت هیمورا

قریب به هزار و پانصد فیل و خزینه و اسباب خارج از حساب

محاسب و هم غنیمت یافتند ویدر محمد خان و حسین خان

خروش مہدی قاسم خان و جماعہ باتفاق سعید خان مغول از دہلی تعاقب گریختگان کردہ و از آلور گذشتہ و خود را بزن ہیمون کہ نیلان ہر بار زر می برد نزدیک رسانیدند و او در کونہستان و جنگل موضع کواڈہ از بجوارہ در آمد اما زر را گذاشت و اکثریرا کواران ولایت بجوار تاراج کردند و پارہ کبہ بدست غزاة افتاد چندان بود کہ بہ پدرها بخش نمودند و • نثار زرها • تاریخ یافتہ شد و دران براہی کہ رانی گذشت ان قدر اشرفی و خشتہا از طلا افتادہ بود کہ تا چند سال رہگزیان و مسافران می یافتند و خزیگہ کہ شیر شاہ و اسلم شاہ و عدلی سالہا جمع کردہ بودند باینگونہ تلف شد

بخور بدوش و بپاش و بدہ کہ حاصل عمر

خرد نداشت کسی کو بدیگری بگذاشت

مذہ ذخیرہ کہ بسیار کس ز غایت حرص

نہاد گنج بصد رنج و دیگری بر داشت

چون روز دم از فتح بہ پانی پت رسیدند مناری از گلبا بنا فرمودند و از پانی پت بی توقف دہلی رسیدند و ہر منبر را از منو بخطبہ زیادت دادند و یک ماہ توقف واقع شد و امرای نامدار بجانب آگرہ و منبل و دیگر شہرہا نامزد شدند و خبر در دہلی رسید کہ در نواحی چمپاری^۳ کہ موضعی است بہ بیست گروہی لاہور خضر خان از پیش سکندر شکست یافتہ بلاہور آمد شاہشاہی بجالندھر نہضت فرمودہ بودند کہ مکندر باز بکوبہ سواک

رفت و زیارت عالیّه تعاقب نموده تا دیسوهه و دهیبری حرکت نمود
مخفی نماند که بجهت عروض عوایق میخواستند که بعد ازین
جزئیات وقایع را باصل گذاشته و بکلیات حوادث پرداخته جواد خامه
را عنان گسسته یک اسب در سواد این میدان درآورد و سوانح این چهل
سال را از جلوس خلافت پناهی مجمل تمام سازد و مذهب التوفیق •
درین سال بمکندر در قلعه مانکوت متحصن شد و امرای کبار
هر روز جنگ انداخته کار برو تنگ ساختند خصوصا محمد حسین
خان خویش مهدی قاسم خان دران جنگها تردهی کرد که اگر
رستم زنده می بود انصاف میداد و برادرش حسن بیدگ گشته شد
بر سر کویتو حسن گشته شد • ای سرگوبست بدر از کربلا
و آن تودن ها که ازین طرف شاهنشاهی و ازان طرف مکندر میدید
باعضه اعتبار حسین خان گشته او را روز بروز بدرجات عالی رسانید
و اولکهای معتبر در جایگیر او مقرر گشت تا عاقبت بحکومت
لاهور رسید و بسیدار جا شمشیر نمایان زد چون مدت محاصره بطول
انجامید و غله در اهل قلعه بسیار قیمتی شد و امرای نامی مکندر
یگان یگان مثل سید محمود بارهه و غیران جدا شده بدرگاه آمدند
مکندر مقدمات صلح درمیان آورده پسر خود عبد الرحمن نامی
را همراه غازخان سوربو-یلک اتکه خان و پیر محمد خان بتاریخ
یومست دهفتم ماه رمضان سنه اربع و ستین و تسعمایه (۹۹۴) بملازمت
شاهنشاهی فرستاد و چند قبلی نامی پیشکش کرد و قلعه را سپرد
و فرمان نوشتند که چون در وجه جایگیر مکندر بالفعل مقرر باشد و
چون ولایت پیش را از دست افغانان مستخلص سازد خان زمان

قایم مقام وی شود و سکندر براه دامن کوه بجنونپور رسید و چون
خان زمان جنونپور را متصرف گشت او بر حسب فرمان ولایت گور را
خواست که در تحت تصرف بیارد آنجا وقایع گوناگون پیش او
آمد و بعد از چندگاه از بازی چرخ منصوبه چنان نشست که او هم
با حریفان همدست مابق لاحق گردید و روزگار دغا باز بساط نشاط
اورا هم در نوشت

دایم نه بساط عشرت انراشتنی ست
پیوسته نه تحم خرمی کاشتنی ست
این داشتنی ها همه بگذاشتنی ست
جز درد دردی که نگهداشتنی ست

و هم در ایام محاصره محمد قلیخان بر لاس و اتکه خان و امرای دیگر
بلقیس زمان بیگم پادشاه را با دیگر مخدرات ستر عفاف از کابل
بمعسکر رسانیدند * و بتاریخ دوم شهر شوال سنه نهصد و شصت و
چار ایات اجلال بجانب لاهور متوجه گردید و درین یورش خانخانان را
نسبت به اتکه خان بتقریب دریدن فیل خاصه شاهنشاهی بر
سراپرده حرامی او بدمطنگی واقع شد و اتکه خان در لاهور آمده همه
پسران را همراه آورده بمنزل خانخانان سوگند کلام مجید خورد تا
شبه مرتفع گشت و درین سال سلطان آدم که عمر در لاهور بومیلده
ملا عبد الله سلطان پوری بملازمت درگاه شادان و در میان خانخانان
و او عقد اخوت صورت بست و بحضور بندگان شاهنشاهی نزاری که
میان کمالخان و برادرزاده او بود باصلاح انجامید و سلطان آدم باعزاز
و احترام تمام و انعام و اکرام مونسر بجانب وطن مالونب مراجعت

نمود و بعد از گذشتن موسم بشکال اعلام شاهنشاهی بجانب دهلي نهضت فرمود و در منزل جالندهر صحبت عقد خانخانان بمهد علیای سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهرزاده پادشاه غفران پناه منعقد شد و جشن عالی ترتیب یافته نثارها و ایذارها وقوع یافت

و بتاريخ بیست و پنجم جمادی الثانی منه خمس و ستین و تسعمائة (۹۶۵) موکب عالی بدلهي نزول فرمود و خانخانان دران ایام در هفته در روز بدیوانخانه آمده باتفاق اعیان مملکت مهمات بفیصل میرسانید و از جمله سوانحی که دران ایام روی داد قصه عشق بازی خانزمان امت بشاهم بیگ محمدا آنکه در ملازمت پادشاه غفران پناه در صاحب جمال خوش خلق پسندیده اطوار در سلک قورچیان انتظم داشتند یکی خوشحال بیگ درم شاهم بیگ که پسر ساربان باشی شاه طهماسب بود مردود در حسن خلق و خلق یگانه زمانه و در شیوه دلیری نشانه بودند و خانزمان وقتی که هنوز بجانب سبیل تعیین نشده بود با شاهم بیگ پنهان نظری داشت و زبان حالش همه با این مقال گویا بود

نشان بر تخته هستی نبود از عالم و آدم

که جان در مکتب شوق از تمناي تو میزد دم

که دارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم

شرابم خون کبابم دل ندیمم درد نعلم غم

و چون بعد از حادثه غفران پناهی بملازمت شاهنشاهی رسید بشاهم بیگ که داخل قورچیان درگاه بود پیمان بایمان موکد شد و از حدود

لکنو کهان در دهلی خفیه بطلب او فرستاد تا فرار نموده باو ملحق گردید و خان زمان برنگ خبایث ما وراء النهر که جوانان را بپادشاهی بر داشته هنگامه بهار را بجهت شوق و انبساط کرم میدارند بشاهم بیگ نیازمندی تمام پیدا کرده او را پادشاهم میگفت و خود را در رضای او باخته و تسلیم کرده و اکثر اوقات یتاق گرفته مانند دیگر خدمتگاران بحضور در خدمتتش قیام می نمود و امثال آن و فقیر از مرحومی و مغفوری امیر ابو الغیث بخاری دهلوی رحمة الله علیه که شاهم بیگ نسبت ازادت گونه بمیر داشت شنیده ام که دران ایام که شاهم بیگ از اردوی معلی به جونپور رفت بمقتضی عهد صبی که قریب العهد من ربی است به نماز با جماعت و درود و تلاوت و ادعیه و دوام طهارت بسیار مقید بود و نظر بر نامشروعات نمی انداخت و خان زمان نیز بنابر تبعیت او بصفت تشرع و صلاح آراسته گشته بود و برای خاطر شاهم بیگ محتسبان در اردوی خود گماشت تا با سر معروف و نهی منکر قیام نموده کسر ملاحی و مناهی کنند و میر سید محمد مکی را که بهفت قرأت قاری کلام مجید و جامع این ادراک نیز در سنبل قرآن پیش او در زمان اسلم شاه درست کرده بود برای تعلیم شاهم بیگ نگاهداشته رعایت فوق الحد و الغایه فرمود چون زهد کودکان کم بقا می باشد آن صلاح در اندک مدت بضد مبدل شد

عمری بشکیب می ستوانم خود را

در شبوه صبر می نمودم خود را
 چون محشق آمد کدام صبر و چه شکیب
 المنة لله آرزو نمودم خود را
 شاهم بیگ بر زن لولای آرام جان نامی که بسیار دلربا و شیرین
 حرکت بود بموجب آنکه

به مقبولی کسی را دست رس نیست
 قبول خاطر اندر دست کس نیست
 بها لولای دوش شیرین کرشمه
 که ریزد خون ز دل ها چشمه چشمه
 بها زیبا رخ و شیرین شمایل
 که مویش طبع مردم نیست مایل

صایل شد و او نیز بصد دل و جان راغب و طالب این گشت و با
 آنکه خانزمان آن لولای را بصیغه نکاح در تصرف خود داشت بشاهم
 بیگ ایثار کرد و شاهم بیگ روزی چند با او بکام دل بوده و او را
 به عبد الرحمن بن موید بیگ که صحبت جانی باو داشت بخشید
 و گذاشت چون اخبار خانزمان بعرض درگاه رسید غیرت شاهنشاهی
 تاب نیاورده فرمان طلب شاهم بیگ بنام خانزمان از آگره و دهلی
 بجو پور صادر شد و فرمانی دیگر بنام جابگیر داران آن حدود صدور
 یافت که اگر خانزمان درین باب اهمال ورزد بر سر او اغناغ یعنی
 جمعیت کرده بسزا رسانند خان زمان برج علی نام معتمدی را از
 نوکران خود بجهت تلافی این تقصیرات و تدبیر کار از خدمت رفته
 بدر خانه فرستاد او نخست از همه به منزل پیر محمد خان

که نیابت مطلق از جانب خانخانان داشت و منزل او بر سر برجی بود رفته پیغام گذارد و شاید مخفی درشت همدین ضمن گفته باشد پیر محمد خان او را از بالای برج پایان اندامت تا خورد گشت و از تسارت قلب بقیه گفت که این مردک حالا مظهر اسم خود گردید خانزمان این خبر شنیده دل بمفارقت شاهم بیگ نهاده هزبان حال می گفت

وصل چو مرزد ز ولایت برون • باد فراق ز نهایت برون
در هوس وصل بود سینه سوز • وعده بد که نچه موئینه دوز
و بحسب ضرورت او را رخصت پرگنه سره رپور که هژده کرده می
چون پور است و بجایگیر عبد الرحمن بیگ مقرر بود داد تا ایامی
چند در انجا بعیر و شکار مشغول باشد و بعد ازان که اطفاء نائره
مغضب شاهنشاهی شود مراجعت نماید شاهم بیگ عبد الرحمن
بیگ را گرفته در انقصبه که حوض آبی صاف و باغی روح افزای و
عمارتی دلکش میان حوض دارد جای نزه و مریه است آمده بسر
میبرد تا آنکه روزی مجلس شراب داشتند و سرگرم شدند شاهم بیگ
بمقتضای آنکه

مرود و عاشقی و می پرستی • سبب شد هرسه چیز از بهر مستی
شراب و عاشقی چون شد بهم یار • معان الله بر موائی کشد کار
از عبد الرحمن بیگ آرام جان را طلبید او عذر نکاح آورد شاهم
بیگ از و آزرده خاطر گشته آن صحبت در صافتی بعداوت
انجامید

دیده ام بسیار گز سیر بهر دیمدار

دوستان دشمن شدند و دوستیها دشمنی

و از روی غرور و مستی شراب و جوانی فرمود تا عبد الرحمن را بستند و آرام جان را بگمان آنکه اول از و بود از منزل عبد الرحمن طلبیده باری صحبت داشت و موید بیک برادر خورد عبد الرحمن بیک از روی غیرت جمعیت بهم رسانیده قصد بالاخانه که شاهم بیک با آرام جان بران بود نمود و شاهم بیک بمدافعه برخاست و جنگ شد دران حالت مستی تیری بمقتل او رسید و بان درگذشت و این مصراع تاریخ یافتند که

برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

مخفی نماند که چون عدد آه ساقط گردد نه صد و شصت و سه تاریخ می شود باوجود این درین جا تردد است که ایا قضیه شاهم بیک درین حال واقع شده یا در سال گذشته و قیاس ثانی است والله اعلم و عبد الرحمن بیک خلاص یافته بدرگاه آمد و تربیت یافت و و خانزمان لباس ماتم پوشیده تا باب گذر تعاقب عبد الرحمن بیک نمود و بر مقصود دست نیافته با چشم گریان و دل بریان مایوس بازگشت

در ماتم شمع از شفق خون به چکید

مه روی به کند و زهره گیسو به برید

شب جامه سیاه کرد ازین ماتم و صبح

برزد نفسی سرد و گریبان به درید

و خان زمان دران چند سال باندک مردم با فوج بسیار از افغانان جنگهای مردانه کرده فتح نمود و جنگهای از کارنامه بود بر جریده

روزگار از انجمله جنگ لکنو است که حسن خان بچگوتی با بیست هزار کس آمد و خان زمان مجموع ازمه چهار هزار کس زیاده نداشت و تا زمانی که غنیم از آب کروی گذشده با فوج بهادر خان جنگ انداخته است او خود را مشغول بخوردن طعام داشته باز چون خبر آوردند که غنیم در آمده رسید گفت بساط شطرنج بیاورید او بفراغ بال بازی میکرد باز گفتند که فوج بیگانه مردم ما را برداشت آن زمان سلاح طلبیده پوشید و زمانیکه را پردها را بتاراج می بردند تمام لشکر او پریشان شده بود بهادر خان را گفته حالا تو برو بعد از آن خود باندک مردمی که داشت طبل نواخته به جنگ در آمد و خصم را برداشت و تا هشت و هفت کروه تعاقب نموده از کشته پشته و از مرده توده ساخت و مظفر باز گشت و همچنین در جون پور با کوریه که خود را سلطان بهادر خطاب کرده و سکه و خطبه خود را در بگاله خوانده با سی چهل هزار سوار تخمینا بجونپور رسید و حشم و خدم خان زمان تمام در جنگ بغارت رفت و زمانی که خان زمان از سر سفره برخاست غنیم حفره را همان طور گسترده یافت و شروع در تاراج کرد عاقبت خان زمان با جمعی معدود بر آمده دمار از روزگار افغانان بر آورد و کشت و اسیر ساخت و چندان غنیمت یافت که لشکرش را آرزوی هیچ چیز نماند و الحق باقبال شاهنشاهی فتوحاتی که او و برادرش با جماعه خویش در شرق رویه هندوستان نمودند از کم کمی بوجود آمد و اگر داغ معصیت بر جبین اخلاص نمی نهادند این هر دو برادر سمت پادشاه نشانی داشتند اما آخر الامر همه تردد و معی را بخاک

مذلت یکسان ساختند

بعنا نام نیکوی پنجاه سال * که یکنام زشتش کند پایمال
و باقی احوال ایشان در سنوات استقبال مذکور میشود انشاء الله
تعالی و درین مال خان خانان صاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ را
که خالی از صفت شرارت و خبث درونی نبود به سیاحت رسانید
و در هفدهم محرم سنه خمس و ستین و تسع مایه (۹۴۵)
موانق مال سوم از جلوس موکب عزراقبال در شهر آگره
اجلال فرمود و درین سال نصب و عزل و صعود و هبوط پیر محمدخان
واقع شد و مسبب آن بود که پیر محمدخان از ملائی با مرائی رسیده
چنانکه گذشت راتق و فاتق جمیع مهمات ملکی و مالی بتقریب
نیابت خانخانان شده بود و تماسی ارکن دولت به منزل او رفتندی
و کم گهی بار یافتندی و هامنش بمثابه رسیده بود که روزی در
اثنای توجه لزهلی با آگره خانخانان با پیر محمد خان شکار
انگنان براهی می آمد مقارن این حال خانخانان از رکب داران
خاصه پرسید که هیچ توشه در رکب خانه است که گرسنه ایم پیر
محمد خان در حال گفت که ما حضری خواهد بود اگر فرود آیند
کشیده شود خان خانان با هشتم خویش زیر درختی فرود آمد و
می صد کلمه شربت و هفت صد چینی طعام بوتفرن (۹) از رکب خانه
پیر محمد خان کشیدند و خان خانان متعجب ماند اگر چه هیچ
ظاهر نداشت اما در باطن او غیرتی عظیم راه یافت
مگر تربی خبری کلدرین مقام ترا
چه دشمنان هموندند و دوستان غیور

و چون با گره رمیدند روزی چند تکسری به مزاج پیر محمد خان راه یافت و خان خانان بعد از رفت یکی از غلامان پیر محمد خان که عادت بمنع اهالی و اشراف کرده بودند مانع آمد و گفت که تا رمیدن دعا توقف فرمایند و بعد از طلب در آیند خان خانان را از این معنی حیرت بر حیرت افزوده می گفت

بلی خود کرده را درمان نباشد

و بعد از رسیدن این خبر پیر محمد خان بان ضعف دویده آمد و پس از خرابی بصره بعد از خواهی میگفت که معذور فرمائید که دربان شما را نشد اخت خان خانان جواب داد که شما هم با وجود این وقتی که خان خانان درون رفت از نوکران خانی هیچکس را نگذاشتند غیر از طاهر محمد سلطان میر فراغت که بتلاش بسیار خود را بدانجا رسانید سبحان الله هرگاه احوال آن مردم این بوده باشد خود را چه گویم

مرو بر درگاه سلطان کز و کار تو نکشاید

دلیلی بس بود گر اهل عقلی منع دربانش

و خان خانان ساعتی نشسته از آن جا بدر آمد و در فکر پیر محمد خان شد بعد از دو سه روز بدست خواجه امینا که آخر خواجه جهان شد و میر عبد الله بخشی و جمعی از ملازمان پیغام به پیر محمد خان فرستاد که یاد داشته باشی که تو بوضع طالب علمی و نامرادی بقندهار آمدی و چون در تو قابلیت دیدیم و به صفت اخلاص منصف یاستیم و بعضی از خدمات شایسته نیز از تو بوجود آمد ترا از رتبه اسفل مانعین فقیری و طالب علمی بپایه اعلیٰ علیین

سلطانی و خانانی و درجه امیر الامرائی رسانیدیم اما چون پرداخت دولت و جاه در حوصله تو نیست احتمال انگیز فتنه و فساد در تو باقی است بغیرین از تو هم چند روز اسباب غرور ترا انتزاع مینمائیم تا مزاج نامد و دماغ مغرور تو بحال آید الان مناسب چنان است که علم و نقاره و اسباب حشمت را بسپاری پیر محمد خان بموجب فرموده عمل نموده آن مواد پندار را که خیلی مردم آتی را مخبط ساخته و می سازد و از جاده مرورت و فتوت انداخته و می اندازد و باغول بیابان رفیق گردانیده و میگرداند در لحظه بکسان خانانی سپرد و همان ملا پیر محمد که بود شد بلکه بدتر از آن گشت

عاریت است هرچه دهد گردش سپهر

عارض بود بیاض که بر گرد آهیاست

و مقارن آن حال مولانا را بقلمه بیان فرستادند در آنجا محبوس بود و از آنجا هر چند رساله در باب برهان تمانع که عبارت است از ما حصل کریمه لَوْ كُنْ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا در میان متکلمین بحثنی مشهور است و غیر آن بذام خانخانان نوشته و وسیله استشفاع و استخلاص خود ساخته فرستاد مودمند نیامد

دل شیشه ایست چون شکنی کی شود درست

ظرف کلال نیست که هازی و بشکنی

بعد از چند روز او را از بیان بحکم خانخانان بمکه معظمه فرستادند و هنوز در گجرات بود که فترات خانان شد و او باز گشته بملازم شاهنشاهی رسید و خطاب ناصر الملکی یافته به تعاقب خان خانان نامزد گشت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

و منصب و کالت خان خاندان بجای پیر محمد خان بجای محمد خان میمنتانی که او هم از نوکران خانی بود انتقال یافت و این مصرع حسب حال بود که

سگ نشینند بجای گدیائی

و شیخ گدائی کنبه پسر جمال کنبوی شاعر دهلوی را بتقریب اثنائی خان خاندان که بعد از شکست نانی هند در ایام غربت در گجرات باو بهم رسیده بود بر جمیع اکابر هندوستان و خراسان تقدیم داده منصب رفیع القدر صدارت بر مسلم داشتند و خان خاندان بلکه شاهنشاهی نیز اکثر اوقات در منزل او بمجلس سماع که ازان سرامر تکلف می بارید و دکان تزویر ساخته بود حاضر میشدند و چون ازان زمانی که بذای اسلام در هندوستان واقع شده حق سبحانه و عزشانه اعیان و اشراف دنیادار بخلاف مشایخ کبار این دیار را همیشه رعیت مرشت و محکوم طبیعت و هست فطرت اندریده و جاه جلال دولت ایشان هرگز به ضرب شمشیر نه بوده جز به تزویر دیگر و نفاق ذاتی و بدنامی و جامه سروری و مرداری بر قاصت همت ایشان کوتاه آمده است اکبرایمه ازین معراج شیخ گدائی که در علو نسب او هم سخن داشتند و خانه بخانه در ماتمی عظیم افتادند و سر کبرنی موت الکبراء اشکارا شد

در تلنگنای حیرتم از نخوت رقیب * یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود و ارقام نعم بر اراضی مدد معاش و اوقات خانزادهای قدیم کشیده هر کس را که رزالت دربار او می شد، میورغال میداد و الا فلا و با وجود آن نظر باین زمان که سخن در هیچ جریب زمین

افعام مدد معاش میروند بلکه کمتر اورا عالم بخش توان گفت
و اعیان و اشراف ولایت هم که می آمدند از صمر ترفع و تحکم
و تصدر بیموقع او نیز بودند و بعضی خود را باین تملی میدادند که
ان اجهول اذا تصدر بالغنی • فی مجلس فوق العلیم الغاضل
فهو الموخر بالمعالی کلها • کتقدم المفعول فوق الفاعل
گر فرو تر نشیبت • خاقانی • نی ادرا عیب و نی ترا ادب است
می نه بینی که مورخ اخلاص • زیر تبت یدا ابی لهب است
و میرمید نعمت رسولی که مذکور شد قطعه گفته در جوامع و
موامع شهرت داد و خبثها انرا در مسجد و دیوان خانه شیخ گدائی
نوشتند تا خواند و محو ساخت اما فایده نداشت و این بیت از ان
جمله است

فام گدائی مبرزان گدائی مخور • زانکه گدائی بدست روی گدائی میاه
و از بعضی اهلار بی اخلاصی و بی رائی و بد راهی نسبت به
بندگان شاهنشاهی ظاهر شد که بجای خود مذکور شود و درین ایام
پیش قدوة الاکابر میر عبد اللطیف که از اعظم سادات سیفی
قزوین است و از ولایت عراق در حال نهصد و شصت و سه بهند
آمده بود شاهنشاهی دیوان لسان الغیب بنیاد کرده سبق
میخواندند و پسر رشیدش ملکی ملکات حمیده اطواری امیر که
مظهر الولد البحر یقندی بابائه الغرمسمی بمیر غیاث الدین
الملقب به نقیب خان است و در علم میرو تواربخ و اسماء رجال و
سایر محاضرات آیتیه امت از آیات روزگار و بر کتی از برکات زمانه
و ثانی لوح محفوظ امت و جامع این منتخب را بار نعمت هم

عهدی و هم درسی و نقد اخوت دینی امست حالا در ملازمت شاهنشاهی بخواندن علم تاریخ و سایر کتب نظم و نثر روزانه و شبانه اشتغال دارد

و درمنه سده و ستین و تسعمایه (۹۹۶) فتح قلعه گوالیار شد و غلامی بهیل خان نام از عدلی که متخصص دران بود آمان طلبیده کلید سپرد و فتح باب قلعه گوالیار تاریخ یافتند و درین سال سنکرام خان نام نیز غلام عدلی قلعه رنتهنبور بدست رای سرجن هادا فروخت و مجملی آن واقعه این است که پیش از آنکه شاهنشاهی بلده آگره را محط رحال اقبال سازند و جمعی را از امرا مثل هند و بیک مغول و غیران به تسخیر قلعه رنتهنبور نامزد فرموده بودند آن جماعه سنکرام خان را در قبل داشته اطراف و نواحی قلعه را تاختند اما کاری نساختند و چون بیانه در وجه جایگیر حبیب علیخان که یکی از نوکران خانخانان بود بساور و توده ترکعلی که بنوده بهیون مشهور است بچغذائی خان مقرر شد و حبیب علیخان را سرداران لشکر اعتبار کرده امرای نواحی را تابعین او ساخته نامزد فرمودند و تا مدت یکسال در محاصره داشت کار بر اهل قلعه تنگ آوردند و سنکرام خان مقدمات صلح در میان آورده مفیری التماس نموده بجهت خاطر نشان ساختن بعضی مقدمات نزد خود طلبید خوانین والد فقیر را با حاجی الحرمین الشریفین حاجی بهیکن بساوری بجهت اصلاح این مهم انتخاب نموده فرستادند بعد از رد و بدل بسیار سنکرام خان مبردن قلعه را مشروط بچند شرط ساخت از انجمله دادن پاره خرجی از نقد و جنس و مهم

سازی او از در خانه و امرا چون درین باب تقاعد و تکامل ورزیدند و زرهم نداشتند که بدهند و گمان فتح بقره و غلبه هم علاوه آن شد و قلعه را برای سرجن داد و هرچه خواست ازو گرفت و معی چندین ساله این جماعه پریشان نامشکور گشت و منکرام خان بهمراهی حاجی خان الوری بگجرات رفت و رای سرجن قلعه را باذوقه و یراق استحکام داد و او بتقریب زر داری و جمعیت بعضی پرکنات حوالی قلعه را نیز متصرف شد و حبیب علیخان و امرا بعد از مدتی که تاخت و باخت کردند متفرق شده بجایگیرها رفتند و درین سال جمال خان غلام عدلی که چنار را متصرف بود و کیلی بدرگاه فرستاده التماس نمود که اگر کسی شایسته کلردان را فرستند قلعه را باو سپارد و خانخانان مهر علی بیگ سلدوز را که آخر بمرتبه خوانی رسیده حاکم قلعه چنور گشت همراه وکیل جمالخان با فرمان استمالت فرستاد و همدران ایام چون فقیر از خانه برآمده و از بسا در بقصد طالب علمی بآگه رسید بمهر علی بیگ آشنا شده در منزل او می بود و مهر علی بیگ مبالغه بسیار باو ستادی مرحومی شیخ مبارک ناگوری رحمه الله علیه والد مرحومی مغفوری شیخ ملوکشاه طاب ثراه نمود کل بجائی رسانید که اگر فلانی درین سفر رفیق من نباشد مهم رفتن را برطرف میسازم و هر دو عزیز نام برده بتقریب مرورتهای آشنائی مصلحت در رفتن فقیر دیده خواهی نخواهی الحاج مرانقت نمودند تا درعین بشکال بجهت استرضای لخواطر استاذ بهار وجود نو سفری از تحصیل علم باز مانده مرتکب اخطار اسفار گردید و از راه قنوج و لکهنو

و جونپور و بنارس سیرکنان عجائب عالم دیده و بصیحت بعضی
از مشایخ و علمای کبار آن دیار رسیده در ذی قعدة سنه مئه و ستین
و تصعیایه (۹۶۶) از آب گنگ گذشته به چنار درآمده شد و جمال خان
کسان باستقبال او فرستاده مهر علی را اندرون برد و محال شیر شاهی
و سلیم شاهی و یراق قلعه داری نموده بمرام مهمانداری کما
یفیغی پرداخت چون فرمان اتمالت مشتمل بر انعام پنج پرگنه
از نواحی جونپور در عوض قلعه چنار خوانده شد او توتعات دیگر
نموده و تکلیفات مالایطاق کرده مهر علی را تا زمانیکه جواب
عرضداشت او از درگاه بیاید خواست که معطل دارد درین ضمن
از روی هرکری حرف و حکایت با خانزمان جدا داشت و با فتح
خان افغان تهنی که با جمعیت تمام در قلعه رهناس بود جدا رعد
قلعه میداد و مهر علی چون بر مکر و فریب او آگاه شد و بخاطرش
توهمی از فتح خان نیز راه یافت که مبادا بایکدیگر هم عهد شده
ضرری باورشاند خود تنها به بهانه سیر از قلعه پایان آمده و مایان
را همانجا گذاشته از آب گنگ بصد اضطراب گذشت و با جمال خان
صحبت بلطایف الحیل داشته و دار و مدار می کرده بتقریب باز
آوردن مهر علی و صلح و صلاح وقت شام بر کشتی نشسته قصد
عبور نموده آمد اتفاقا کشتی در ورطه هایل بدامن کوه افتاد که
متصل بدیوار قلعه است و تند بادی غریب برخاسته آن را متزلزل
ساخت و اگر لطف خالق البرار و البحار بادبانی نمی کرد کشتی

امید دران گرداب بلا بکوه اجل رسیده ذره غده بود
رسیدم من بدریائی که موجش آدمی خوار است
نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است

و در جنگل دامن کوه چنار بمسکن و مارای شیخ محمد غوث که از
کبار مشایخ اهل هند و صاحب دعوت بود رسیده شد و یکی از خویهان
شیخ در چار گشته غاری نمود که آن بزرگوار درازده سال دران
منزوی بوده اوقات بغذای برگ و میوه درختان بیابانی میگذرانید
و کار او به برکت دعوت بجائی رسید که پادشاهان عالی مقدار کامگار
مر اخلاص و ادب به تعظیم او فرود می آوردند و بعد از آنکه مهر علی
باگروه آمد قلعه چنار را فتو غلام عدلی در تصرف آورد و در
مکه مده و متین و تسعیایه (۹۶۶) شیخ مشار الیه با مریدان و
معتقدان و کبر و فر تمام از گجرات باگروه رسید و شاهنشاهی با اعتقاد
درست او را دیدند و شیخ گدائی را بموجب تنگ چشمی و نفاق
و حسدی که ایام هندوستان را با هم دیگر لازمه ذاتی است آمدن
او دکانی بالای دکانش ساختن خوش نیامد

به نزد خرد این سخن روشن است

که هم پیشه هم پیشه را دشمن است

و خان خانان نیز بتقریب تصرفی که شیخ گدائی در مزاجش نموده
بود با شیخ محمد آشنائی چنانکه بایعتی نکرد بلکه مجالس
بمعدد منعقد ساخته و رساله شیخ محمد غوث را که در آنجا کیفیت
معراج خود بیان کرده گفته که در بیداری مرا مجالسه و مکالمه با
حضرت رب المزة عز شانه واقع شد و بر حضرت رحالت پناهی

ملی الله علیه و آله وسلم تقدیم کردند و امثال این خانات که عتلا و نقلا منموم و ملوم باشد در میان آورده شیخ را پیش کشیده هدف تیر ملامت ساختند تا بخاطر آورده بگوالیار رخصت و بلوازم مشیخت و ارشاد به پرداخته بجایگزین کرد که داده بودند قناعت نمود *

درین سال بهادر خان برادر خان زمان بقصد تسخیر ولایت مالوه که باز بهادر پسر سزاول خان در تصرف داشت تا قصبه سپری رسیده بود که فترات خان خانان شد و باز گشته آمد و برخاست خان خانان بدرگاه پیوست *

و همدرین سال حسین خان از اندری با گره آمد و با چندی از مرداران نامی جانب رننه‌نبور رفته در موهر ترده‌های مردانه کرد و نمایان تاخت از آنجا حمله بر قلعه رننه‌نبور برد چنانچه رای مرجن را در جنگ برداشته گریزنده بدرون قلعه بدو ازو حساب گرفت و بتقریب برهمزدگی معرکه خان خانان ان معرکه را نا تمام گذاشته بگوالیار آمد و از آنجا قصد مالوه داشت که خان خانان او را با گره طلبید و بتاریخ بیستم جمادی الثانی منه مبع و ستین و تسعمایه (۹۹۷) شهنشاهی بعزم شکار از آب جون عبور نمودند جمعی از غرض‌گویان که حسد بر استقلال و کالت خان خانان داشتند خصوصا ادهم خان که بسبب نصبت فرزند بی ماهم اتکه درجه تقرب او از همه زیاده بود و صادق محمد خان و غیره فرصت یافته سخنان خان خانان بعرض رسانیدند و الحق شاهنشاهی هم که تصرف نایب در ملک نداشتند و از ممر بعضی خرجهای ضروری کاه گاهی

معتدل می ماندند و خزینده اصلاً نبود و نوکران پاشادهی همه جایگیرهای زبون و پیریشانی احوال هر وجه کمال داشتند و ملازمان خان خانان همه بسامان و مرفه الحال می خواستند که معرکه بطرحی دیگر شود و لیکن قدرت تام نبود تا بمقتضای اِذا اراد الله شیا هیأاً امبابه دواعی جمع شد

چون معاینی جمع گردد شاعری آسان بود و نزدیک بسکندره راؤ که نصف راه دهلی است ماهم اِنگه بعرض رسانید که بیگم پادشاه را که در دهلی بودند درین ایام ضعفی طاری شده است شاهنشاهی را بسیار یاد میکند لاجرم عنان توجه بآن صوب معطوف داشتند و شهاب الدین احمد خان حاکم دهلی باستقبال آمده و باتفاق هم دیگر سخنان چون گاه را کوهی در نظر نموده مخاطر شاهنشاهی را بر خان خانان گران ساختند

خال و خط و زلف و ابرویت همه یکجا شدند

از برای کشتن مسعود محضر میشود

و کار باین جا رسانیدند که خان خانان قدوم موکب همایون را در دهلی از سعی ما دانسته در عزم انتقام خواهد بود و مارا مجال مقاومت بار نیست و مناصب همان است که رخصت مکه معظمه بیابیم شاهنشاهی بمفارقت ماهم اِنگه نتوانستند دل نهاد و تسلی ایشان داده بخان خانان پیغام فرستادند که چون بی استصواب و رضای شما این قدر راه آمده ایم مقربان ما همه متوهم شده اند انصیب آنست که ایشان را استمالت دهید تا بخاطر جمع توانند در خدمت ما قیام داشت خان خانان خواجه

امینا و حاجی محمد خان سیستانی و ترمون محمد خان را که مرجع و مدار مهمات بودند بملازمت فرستاد تا مقدمات عذر آمیز مشتمل بر اظهار اخلاص و دولت خواهی گفتند و این محفلان بدرجه قبول نیفتاده نام بردگان هم رخصت انصراف نیانند و شهاب الدین احمد خان و ماهم اتمه کار و بار از پیش خود گرفته آرازه تغیر مزاج شاهنشاهی از خان خازان در انداختند تا شهرت تمام یافت و امرا یکی بعد از دیگری از آگره بجانب دهلی راهی شدن گرفتند و این معامله بدینها معامله سلطان ابو سعید مغول بود با امیر چویان که وزیر پادشاه نشان بود و در کتب تواریخ مذکور است و مشهور مرالدنیا کدأب الحمار اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت ظاهر شد

چو دولت خواهد آمد بنده را * همه بیگانگانش خویش کردند
چو بر گردد زمان نیک بختی * در و دیوار بروی نیش کردند
و پیش تر از همه قیام خان کنگ این راه را هر کرد او هر کس را
که می رفت شهاب الدین احمد خان و ماهم اتمه بزیادتی
منصب و جای گیر امیدوار ساخته پایه تقرب او می افزودند
و از جهت رعایت هزم در پی استحکام قلعه شدند و خان خانان
در آگره با جمعی از مخصوصان خویش کنکش طلبید رای شیخ
گدائی با چندی دیگر این بود که پیش ازان که پله گران شود خود
بایلغار رفته شاهنشاهی را بدست باید آورد تا مجال دخل حماد
فصاد نباشد خانخانان این رای را نه پسندید و گفت چون مزاج
شاهنشاهی از من متغیر شده است ظاهرا دیگر محبت راست

نباید و سوزت دیگر خود چه احتمال دارد چه بعد از آنکه عمری در دولتخواهی صرف کرده باشم در زمان پیری داغ بد نامی بر پیشانی حال خود نهادن موجب خسران ابدی است چون همیشه میر اماکن شریفه مرکوز خاطر روی بود جهاز سفر حجاز نموده متوجه بیانه شد تا براه ناگور رود و بر ما فی الضمیر خویش اطلاع داده همه را رخصت درگاه داد و بهادر خان را که از مالوه طلبیده بود همراه این مردم روانه گردانید و محمد امین دیوانه را از حبس قلعه بیانه خلاص بخشید و گذاشت

بقائی نیست هیچ اقبال را چند آزمودستی

خود اینک لا بقا مقلوب اقبال ست بر خوانش

و اهل دخل بعرض رسانیدند که خانخانان داعیه رفتن پنجاب دارد و شاهنشاهی از دهلی بدست میر عبد اللطیف قزوینی پیغام فرستادند که مقصود ما ازین آمدن پرداختن مهمات ملکی بود بطریق امتثال بذات خود و چون از مدتی باز میل تجرد داشته اید و داعیه سفر حجاز کرده مبارک خواهد بود حالا از هرگلات هندوستان آن قدر که خواهید متصرف شوید گماشتهای شما محصل آنها هر جا که باشید میسرانیده باشند خانخانان بجمع رضا شنیده از میوات عازم ناگور گشت و از اعیان با او غیر از دلی بیگ نور القدر و حسن قلیخان که خانجهان شد و اسماعیل قلیخان برادرش و شاه قلی خان محرم و حسین خان خویش مهدی قاسم خان کسی دیگر نماند و از ناگور اسباب حشمت را از نقاره و علم آنچه داشت بدست حسن قلیخان روانه درگاه گردانید و شیخ گدائی نیز

عاقبت در حدود بیکانیر مفارقت گزید و سر معصوم

و کل اخ یفارقة اخوه • لعمر ابیک الا الفرقدان

ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بمنزمت پنجاب بقصبه جمهر
رمیده بودند که این امارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل
شاه ابو المعالی بمنزمت رمیده از خط دماغ خواست که سواره
دریابد اورا مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان پدرند و همدران
منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می برد
خبر برهمزدگی معامله یافتند و اسباب تفرقه خانخانان شنیده
بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و
علامات خانی داده اورا بتعاقب خانخانان نام زد فرمودند تا
بسرعت بجانب مکه معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد
خان بتعجیل رفت و بتانی در ناگور توقف نمود از بکنو منزل در
رقعه نوشته بخانخانان فرستاد که

آمدم در دل احاس عشق محکم همچنان

با غمت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خانخانان در جواب نوشته که آمدن مردانه اما نزدیک رمیده توقف
کردن نامردانه و بعد از آنکه شاهنشاهی بدیلی مراجعت فرمودند
منعم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند و خانخانان از جهة ملاحظه
مال دیوراجه جوده پور که با جمعیت تمام سر راه گجرات گرفته بود
از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیر محمد خان آزار بسیار
یافته مایوس شد و بانگواهی بعضی دیومیدم عازم پنجاب گشت
و اهل و عیال و اموال را بهمراهی خاف صدق خود میرزا عبدالرحیم

که حالا بمنصب خانخانانی و میده جالاری مخصوص است در حق
 سه سالگی در قلعه تبرهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه پسر خوانده
 خانخانان بود نگاهداشت و خبر در دیپال پور رسید که دیوانه مذکور
 آن همه اسباب و اشیاء را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانگی
 رسانید و خواجه مظفر علی دیوانه را که آخر مظفر خان گشت و
 درویش محمد اوزبک را با سخنان نصایح آمیز و دلاسا نزد دیوانه
 فرستاده باشد که تا از حرکات شنیع خود پشیمان شده باصلاح باز
 آید اما دیوانه را شک گزیده بود

ای عافان کناره که دیوانه معصت شد

و خواجه مظفر علی را بسته بدرگاه فرستاد و خانخانان را این
 شکست بیشتر از همه باعث داشکستگی شد و از انجا بادلای پریشان
 جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش
 یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایر امرای
 پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالی پرگنه دکهدار
 بموضع کنور پهلور سر راه برخانخانان گرفتند و جنگ عظیم در
 پیوست و حسین خان خویش مهدی قاسم خان درین جنگ
 ترده ها کرد و زخم شمشیری بچشم او رسید که گویا چشم زخمی بوه
 بحال او را از خانه زمین بزمین آمد و او را مقید ساخته همراه
 ولی بیگ و پسرش اسماعیل قلیخان و چندی دیگر از سرداران
 بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و
 خانخانان بعد ازین شکست گریخت و غنایم نامحصور بدست اتکه
 خان و لشکرش افتاد ازان جمله علم مرصع بدر و جواهر بود که

خانخانان دران حال بنذر مشهد مقدس اقدس امامی که مخدومی
مولوی جامی قدس سره این ابیات در نعوت و صفات ایشان
گفته اند که

سلام علی آل طه و یسن • سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضه حلّ فیها • امام یباهی به الملك والذین
امام بحق شاه مطلق که آمد • حریم درش قبله گاه سلاطین
شاه کلخ عرفان گل باغ احسان • در درج امکان مه برج تمکین
علی ابن موسی رضا که ز خدایش • رضا شد لقب چون رضا بودش آئین
علی ها کندها الرحمة والراضوان ساخته میخواست که ارمال دارد
و میگویند که قریب بیک کرور زر بآن خرچ شده بود و قاصم ارسلان
علم امام هشتم تاریخ آن یافته آنکه خان انرا مع غنیمتهای دیگر
بدرگاه فرستاد و داخل خزینه عامره شد و از غریب اتفاقات آنکه
درین سال خانخانان غزلی را که از هاشمی قندهاری است اولیچه ساخته
بنام خود مشهور گردانید و شصت هزار تنگه نقد بار در عوض آن
حکم فرموده پرمید که این قدر مبلغ چون است و او در بدیهه
لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنگه افزوده یک
لک درخت انعام داد و کویا اختر در گذر بود که معاً فترات واقع شد
و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است

من کیستم غنان دل از دست داد • وز دست دل به راه غم از پا فتاد
دیوانه وار در کمر کوه گشته • بی اختیار مر به بیابان نهاد
گاهی چو شمع ز آتش دل درگرفته • که چون فتیله با دل آتش فتاد
بیرم ز فکر اندک و بسیار نارغم • هرگز نگفته ایم کمی یا زیاد

و این مطلع خیز از هاشمی است .

لبت خندان بود از چشم گریانی که من دارم

دلوت جمعست از حال پریشانی که من دارم

و خانخانان همین طور با وجود آنکه در خزینه هیچ نداشت یک
لک تنگه به رام دهن لکهنوی که از کلانتران اعلیم شاهی دروادی
سرود او را ثانی میان تان عین توان گفت و در خلوات و بجلوات
با خان همدم و محرم بود و از همین صوت او پیوسته آب در دیده
میگردانید در یک مجلس از نقد و جنس بخشیده و همچنین
عجایز خان بدادنی را که که اول در سلتک امرای افغانان داخل بوده
تعلیم و تقاریر و طوغ داشت بعد ازان در آخر عمر ترک پداهی گری
نموده و بمدد معاش جزوی قناعت کرده در روش زهد و عبادت
امتناعت پانت در صله تصیده که مذیل بنام خان ساخته بود
یک اکا تنگه نقد انعام داده او را امین تمامی سرکار سرهند ساخته
بآنصوبه نامزد گردانید و مطلع آن قصید این است که مطلع
چون مهره نگین سما شد فرو به آب

هرکار خاتمش به زمین داد اعل نایب

آن سخن خواجه کلان بیگ درست شد که شعر شناسی عالم
بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل که لک در نظر همست بلند
مغانی حکم یک داشت بخلاف این خسان که بروی آب آمده اند
بوی دفا گر شغوی از کسی • پای^(۲) بپومیش ز خسرو بسی

و در فیه قعده این سال بعد از تعیین ائمه خان بجانب پنجاب
خواجه عبد المجید هروی را بخطاب اصفغانی مخاطب گردانیده
بحکومت دهلی منصوب ساختند و حسین قلی خان را بتقرب
اینکه پدرش ولی بیگ و برادرش اسماعیل قلیخان همراه خانخانان
بودند بنابر مصلحتی باصفغان پیروده متوجه پنجاب شدند و مضم
خان حسب الحکم از کابل با مقیم خان خواهرزاده تردی بیگخان
که آخر شجاعت خان شد در منزل لودھیانہ آمده ملازمت کرد و
خطاب خانخانان یافته بمجلس وکالت سرفراز نشست و سردخل
الولی و خرج الولی بظهور پیوست و همدارین منزل خبر فتح
ائمه خان و هزیمت خانخانان بجانب کوه سواک رسید و اسیران را
مقید در نظر آورده بزندان آوردند و ولی بیگ که زخمهای کاری
داشت از زندان بزندان جاودان رفت و مرش را بدلهی فرستادند
و حسین خان را بخسرپوره او ملک محمد خان ولد مهدی قاسم خان
پیروده آخر تردیت فرمودند و پینالی را که قصبه ایست درکنار آب
گنگ و مولد و منشاء میر خسرو علیه الرحمة است بجایگزین نامزد
گردانیدند و خانخانان بعد از هزیمت در تلواره که جانی است
منبع بس محکم در کوه کوشمالی برکنار آب بید و حکومت انجا
براجه گویند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و امواج شاهنشاهی
نزدیک رسیده جنگ انداختند و سلطان حسین جلاور که جوانی
بجبار خوش قامت متناسب الاعضا و شجاع بود دران معرکه افتاد
چون سر او را جدا کرده تنهیت گویان نزد خانخانان بردند و بهایی
برچشم نهاده و یاد حسن خدمات او را کرده بهایی های بلند

گریخته گفت مد نفرین برین زندگی من که بتقریب شصت
نفس من این چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا
خانخانان را بتقویت میدادند غم معلمانها دامن گیر او شده و
ملاحظه عاقبت کرده و راه دین خود پاک ساخته فی الحال بجهة
استغناء تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی پینامی
فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوری مخاطب
به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او رفت و هنوز معرکه
جنگ همانجا برپای بود و آمد و رفت دگیلان بر جای تا آنکه
مذم خان با معدودی چند بی تحاسی در آنجا رفته و خانخانان را
گرفته باز آورد و تمامی امرا حسب الحکم باستقبال رفتند و او را
بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داده خطایابی او معفو
گشت و خلعت خاص و اسب بخشیدند و منعم خان در منزل خود
برده تمامی همراهان را بلوازم و مصالح گذرانید و بعد از دو روز
بخرج راه مناسب حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و
صغار و کبار امرا و مقربان فراخور مناسب امداد نموده از نقد و
جنس ذخیره که ترکان آنرا چند دفع میگویند دادند و حاجی
محمد خان میهستانی را به بدرفتاری او نامزد کرده از آنجا بسمت
دهلی کوچ فرموده خود بعزم سیر و شکار بجانب حصار فیروزه
متوجه شدند و در چهارم ربیع الاول سنه ثمان و هتین (۹۶۸)
بدهلی نزول اجلال واقع شد و بکشتی نشسته در دوازدهم ربیع الثانی
بذار الخانات آگه رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه
ناپور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیلان

میگذشت که گوشه دستارش بخاری بند شده از سرانپاد و چون این را بشکون بد می شمارند خانخانان را فی الجملة تغییری در بشرو روی نمود حاجی محسن خان در بدپه خواند که

در بیابان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم

مرز نشها گر کند خار مغیلاں غم مخور

و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

» به سخن بند ها کشوده شود • • سخن رنگ دل زد دده شود

بس گره کاید از زمانه بکر • که نماید کشادنش دشوار

ناگه از شیوه سخن رانی • نهد آن کار رو بآمانی

در زمانی که به پتن گجرات رسید مومی خان فولادی حاکم پتن

و حاجی خان الوری مراسم تعظیم بنقدیم رسانیده بلوازم مهمانی

پرواخته و روزی در حوضی سهند لنگ نام سیر میکرد که مبارک

خان انغان نامی نام مبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان

حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام

که خانخانان از کشتی نرود می آمد با جمعی از ادبای بیہانہ

ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابدار شربت شہادت چشانید و این

تاریخ یافته که

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام • در راه شہید گشت نایافته کام

تاریخ شہادتش ز دل پر میدم • گفتا که شہید شد محمد بیрам

و فقیر بحسب تعمیه یافتم

گفت گل گلشن خوبی نماند
 * قطعه *

از ماغر زمانه که نوشید شربتی
 کن نوش جانگزامی ترازم نیامد است
 گیتی ترا ز حادثه ایمن کجا کزد
 کور از حادثات امان هم نیامد است
 دزدیعت نقب زن فلک اندر سرای عمر
 آری بهرزه قامت او خم نیامد است
 آسودگی مجوی که کس را بزیر چرخ
 احباب این مراد فراهم نیامد است
 در جامه کبود فلک بدین و پس بدان
 کین چرخ جز چراغ ماتم نیامد است
 با خستگی بساز که مارا ز روزگار
 زخم آمده است حاصل و مرهم نیامد است
 خاقانیا فریب جهان را مدار گوش
 کور از دور قاعده محکم نیامد است

خان خانان همیشه رقت قلب داشت و به سخنان اکابر مشایخ
 رضی الله عنهم معتقد و پیوسته در مجلس شریفش سخن از
 قال الله و قال الرحول بود روزی در میگری بدیدن درویشی گریه
 نشین رفت و از معنی این آیت تَعَزُّوْا مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّوْا مِنْ تَشَاءُ پرسید
 چون درویش تفسیر نخوانده بود جواب ندان خان خانان خود گفت
 تَعَزُّوْا مِنْ تَشَاءُ بِالْقَنَاعَةِ وَ تَذَلُّوْا بِالْأَحْوَالِ وَ نَمَازِ جُمُعَةٍ وَ

جماعت از و هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفضیل مایل بود و به
 حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمه
 چند بیشتر از دیگر اصحاب بیفزایی و میان حاتم منبلی نیز در
 همان تاریخ از عالم در گذشت و رخنه در دین انداز که مروت العلماء
 ثلثة فی الدین و عند ملک مقتدر تاریخ یانند

و در دوازدهم رجب المرجب این سال باز بهادر پسر سزاول خان
 حاکم مالوه بامیلان و حشم بسیار در هفت گروهی سارنگ پور با استقبال
 ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرای نامدار آمده محاربه نمود
 و شکست یافت و حشم و خدم و حرم او بنمام به غنیمت انداز
 روزیکه این فتح واقع شد این هر دو سردار در منزل بودند و احیران
 را گرفته می آوردند خیل خیل بقتل رسانیده از خون های ایشان میل
 میل روان شد و پیر محمد خان خندان بطنزمی گفت که این مقتول چه
 بلا گردن قوی داشت و از وی چه قدر خون شترک زد و بنیان الرب
 که عبارت از انسان باشد بچشم خود دران روز دیده شد که در نظرش
 حکم ترب و خیار و گندنا داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر
 رفته بودم ان هول قیامت نشان را دیده به مهر علی خان بیدگ
 سالدوز اشنای خود گفتم که چون باغیان سزای خود یافتند زن و بچه
 ایشان را خود بحسب شرع شریف قتل و امر نیامده است از غم
 دین و دیانتی که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمد خان گفت
 در جواب میگوید که یک شب خود این بذریان باشند چه می شود
 و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان عاویج
 و عادات و علما و اعیان در صندوقها و خرجیلها پنهان کرده بجانب

انجمن و دیگر اطراف بردند و ملات و مشایخ انجا مصحف بردست
گرفته پیدهاوز برآمدند پیر محمد خان همه را بکشت و آتش زد

جلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته

می شود معلوم ازین کودشمن پیغمبر امت

مخن در ظلم و شقارت و قهارت پیر محمد خان بود که معاینه کرده
شد و راست آمد انکم سلف گفته اند که من طلب العلم بالكلام
تزدنق - و علماء الکلام زنادقة طای آئی مذهب کانوا - نعوذ بالله من
علم لا ینفع و دعاء لا یسمع و قلب لا یحشع و بطن لا یشبع - و انهم
خان تمام حقیقت فتح را مع بعضی فیلان مصحوب صادق محمد
خان بدرگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرما و پاتران و لولیان باز بهادر
و سایر اشیای نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهی
پناریم بیست و یکم شعبان سنه ثمان و هتین و تسعمایه (۹۹۸) از آگره
ایلغار نموده بهارنگ پور رسیدند و غنایم گرفته مهمات آن ملک
را تنظیم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک پیای
تخت آمدند

و درین سال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر
در چهار قایم مقام شده و با جمیعت گران و لشکر بسیار بچونپور
آمده بود باتفاق ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان
جلایر جنگ کرده شکست داد و فتح عظیم نمود و این فتح دوم بود
در جون پور و در هفدهم ذیحجه این سال در آگره نزول اجلال واقع
شد و در آخر این سال بتقریب مظنه سرکشی خان زمان شاهنشاهی
از راه کالپی گذشته و مهمانی عید الله خان اوزبک حاکم انجا

یدرجه قبول افتاده بکرة تشریف بردند و خانیزمان و بهادر خان از
چون پور ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و
فیضان و تحف نفیس پشکش ساخته و باسپ و خلعت سرفرازی
یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و • الصلح خیر • تاریخ ان
قضیه بزیادتی یک عدد شد

منهی اقبال درین کهنه دیر • غلغله انداخت که الصلح خیر
و در هفدهم ذی حجه این حال در آگره نزول اجلال واقع شد و هم در سنده
ثمان و ستین و تسعمایه (۹۹۸) خدمت مولوی مولانا سعید مدرس
متبرک روزگار از مراء الفهر آمد و بتقریب ناتوان بیمنی ابناي زمان
در هندوستان نتوانست بود

همای گو مکن مایه شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

و خدام قاضی ابو المعالی داماد خدمت عزیزان بخارا نیز که در
نقاہت بانئ و ثانی فخر الایمه و در درویشی صاحب تلقین و
ارشاد بود و بعد از ادای صلواة خمسہ بذکر جہر آرة التزام داشت
تشریف آورد و جامع این منتخب چند مبق از اول شرح وقایہ
تیمنا و تبرگا در ملازمت آن بزرگوار خواند و نقیب خان نیز بجهة
تیمن مبق پیش ایشان ماخمت الحق عجب عزیزی متبرک بود
رحمة الله علیه

بتاریخ هشتم جمادی الاول سنہ تسع و ستین تسعمایه (۹۹۹)
بمزم زیادت مرتد متبرک قطب المشایخ و الاولیا خواجہ
معین الدین چشتی قدس الله سرہ العزیز متوجه شدند و افعالمات

و خیرات بعاکفان آنجا دادند و در قصبه سانبهر که نمکزارها
 مشهور راجه بهاره مل حاکم انبیر با ولدش رای بهگول داس به
 ملازمت رحیم و صبیح رضیه خود را در سلك ازدواج محترمه منظوم
 ساخت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحی اجمیر جایگیر
 داشت بر سر قلعه میرته به بیست گروهی اجمیر که در تصرف
 جیمیل راجپوت بود فامزد گردانیده با ایلغار بهایی تخت رسیدند
 میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از
 اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمیل از آنجا بدر آمد و
 دیو داس نامی از سپاهیان جیمیل وقت بر آمدن با جمعی عظیم
 آتش در اموال و احباب قلعه بر خلاف عهد زده و جنگی عظیم
 کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجه شهادت رسانیده خود نیز
 بآتش ابدی رفت و دویست کس از راجپوتان نامی او بجهنم
 رفتند و قلعه با اتفاق شاه بدانخان و پسرش عبد المطلب خان و
 دیگر امرا مفتوح گشت

همدین ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان
 بدرگاه تصرف مطلق در مالوه داشت لشکری عظیم جمع کرده
 بر سر برهان پور برد و بیجاگزه را که قلعه مستحکم است قهرا
 و عنوة بهکاد و قتل عام نموده روی بولایت خاندیس نهاد و
 توره چنگزیرا کار فرسوده بتقصیری از خود راضی نشد و سکن شهر
 برهان پور و امیر را مقتول و اسیر گردانید و از آب نریده گذشته
 و عریده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفّا
 صفّا و دگّا دگّا ساخت و پاک و صاف روفت

اولا بردند هر يك از سراي و خان مان
هر چه بود از نقد و جنس اندر نهان و آشكار
تاج بر بودند از منبر چو دستار از خطيب
طاق بر کردند از مسجد چو قندیل از منار

و زمانیکه مردم مشن همه باو لجه رفته دور ترک شده بودند باز
بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته می‌گشت باتفاق دیگر
زمیداران هجوم بر سر پیر محمد خان آورد او تاب نیاورده خود
را بجانب مندر کشید و در اثنای مراجعت با سایر امرا امپ
در آب نریده انداخت از قضا قطار شتری که می‌گذشت بر او پیش
خورد و از راه آب با تش رنت و آه یتیمان و ضعیفان و امیران
کار خود کرد

بقرس از تیر باران ضعیفان در کمین شب

که هرگز ضعف نالان تر قوی تر زخم پیکانش

نچو بیزن درچه انگندی محسب انرا میاب آما

که رستم در کمین است و نهنگی زیر خفتانش

و امرای مالوه بودن خود را دیگر دران ملک از چیز امکن بیرون
دیده آینه فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محسوس گشته
آخر خلاص یافته و باز بهادر مالوه را بار دیگر متصرف شد و بعد
الله خان اوزبک باتفاق معین الدین احمد خان فرخودی و دیگران
آن ولایت را در قبضه اقتدار آورد و باز بهادر، چندگاه در چیتورو و دیپور
نظاره برانایمی منگه برده می‌گشت و چندگاه در گجرات ماند تا
بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محسوس مانده

خلاص شد اما از چنگ اجل خلاص نیافت
 درین باغ رنگین درختی نرمت * که ماند از جفای تبرزن درمت
 و عبد الله خان ازبک در هاندیه مانده امرای کومکي بجاگیر
 ها رفتند و معین الدین خان بدرگاه آمد

و درین سال خواجگي محمد صالح هروی نبیرة خواجه عبد الله
 مروارید وزیر مشهور بمعدة صدارت منصوب گردید اما انتقال
 چندانی در انعام و دادن اوقاف و زمین مدد معاش نداشت و حکم
 حکم دیوانیان بود

و درین سال حید بیگ ابن معصوم بیگ از جانب شاه ظهماسپ
 مصحوب مکتوبی بوکالت آمده مراحم تعزیت پادشاه غفران پناه
 بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی
 و اعزاز و احترام یافت و مبلغ هفت لک تنگه انعام و اسب و خلعت
 و رای آنچه امرل مهمانی و انعامیت کردند باو بخشیدند و باتحکف
 و هدایای بیشمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاریخ دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین
 و تسعمایة (۹۶۹) اتکه خن الملقب باعظم خان را که از پنجاب
 آمده وکیل مطلق العنان در مملکت شده بود ادهم خان بغرور
 تقرب تقرب حسد و کالت که از ماهم اتکه کشیده باو داده بودند
 باغواي ملعم خان و شهاب الدین احمد خان و چندی دیگر از
 چاهدان بر مردیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان و خوامان
 و نته بر در حریم حرم ایستاد و چون شاهنشاهی نیز شمشیر گرفته
 بر آمده پرمیده اند که چرا این چنین کردی گفت که تا دولتخواهی

بسزا رسیده و اورا دامت و پا پسته از بالای باغ دولتخانه انداختند
چون رمقی داشت باز مثنی می فرمودند که ببندازند اتفاقاً ادهم خان
پیش از اعظم خان بیگ روز زیر خاک پنهان شد و آن فتنه فرو
مرد * و دو خون شد * یک تاریخ و دیگری بطریق تعمیه
رفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و ثانی را بت برامت امیر و اول یکی زیاده و دیگری گفته
(خان اعظم سپاه اعظم خان * که چو او کس درین زمانه ندید
بشهادت رمیده ماء ضیام * شربت موت روزه دار چشید
کاش سال دگر شهید شدی * که شدی سال فوت خان شهید
و آتش روز چهل ادهم خان را داده ماهم آنکه نیر از غصه ملحق به سر شد
و درین سال والد مرحومی مغفوری شیخ ملوکشاه رحمه الله بتاریخ بیست
و هفتم رجب المرجب در آگه بزم حمت امهال کبدنی رخت هفتی
از عالم فانی بملک جاردانی بخت و نعش او در بسایر برده مدفون
ماختم و تاریخ یافتیم

مر دفترافاضل دوران ملوک شاه
آن بحر علم و معدن احسان و کان فضل
چون بود در زمانه جهانی ز فضل ازان
تاریخ حال فوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات آنکه پدر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ بنجوسنبل
باشند و رابطه عظیم داشتند و نبذی از کمالات ایشان در ذیل تذکره
مذکور میشود انشاء الله تعالی درین سال به محبوب حقیقی وصال
یافتند و این تاریخ یافته شد

کمال الحق و الدین شیخ بنجو • که آمد جلالت فردوس جایش
 ز روی تعمیه تاریخ فوئش • شود حامل ز نام دل کشایش
 و دیگر یافته که • درویش دانشمند • رحمة الله علیه و درین سال منعم
 خان خانانان و محمد قاسم خان میر بحر بتقریب اینکه در اغوای
 و انسداد ادهم خان شریک بودند و بعضی تقریبات دیگر نیز در گذر
 هویه بسیر کشتی رفته و نماز شامی در آنجا باتفاق بعضی زمینداران
 مفلوک با دوسه سوار بقصد رز پر و بجواره در دامن کوه و از آنجا
 باندازه بلبل که غنی خان پسر منعم خان حاکم آنجا بود برآمده
 راه فرار پیش گرفتند و در پرگنه مرورت از میان دو آب که جایگیر
 میر محمد منشی بود رسیدند قاسم علی خان امپ جلاب
 میستانی خرمیرتی شقداران پرگنه در جنگلی از طریق وضع
 ایشان علامات گریختن فهمیده و با جمعی از اوباش و اعوان رفته
 هر دو را بر بسته بکشان مید محمود باره که دران جوار بودند
 خبر کرد و مید محمد جمعی از فرزندان و خویشان خود همراه
 ایشان تعین نموده با اعزاز و اکرام تمام جانب آگه فرماد و شاهنشاه
 جمعی از اهل دخل را حکم فرمودند که تا پیشواز رفته آوردند و
 باز منصب و کالت حسب المدعا بهتر از اول بر خانانان قرار
 یافت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان مهمات را صورت میداد
 و درین حال میر محمد خان اتکه المخاطب بخان کلان بکرمک
 کمال خان کهکری با جمعیت بهیار در ولایت کهکریان رفته و بعد از

جنگ سلطان آدم عموی کمالخان را که سبق ذکر یافت امیر ساخته
و پسرش لشکری نامی بشمیر گریخته باجل و باز گرفتار گشته
هم پسر و هم پدر باجل طبعی در گذشتند و تمام انولیت را بکمال
خان عبوده در آگه بملزمت شنافت و روزیکه شاهنشاهی بزمی
عالی فرمودند خان کلان قصیده که در زعم خود غرا گفته بود
بمضرب امرا و اعیان افاض و اکابر شعرا خواست که بگذراند چون این
مضرب مطلع را خواند که

بحمد الله که دیگر آدم فتح کهره کرده

ناگاه عبد الملک خان خویش او در زمانیکه شاهنشاهی توجه تمام
باستماع آن قصیده داشتند بلکه باعث انعقاد مجلس همان بود و
خان کلان از شاهنشاهی چشم جایزه عظیم داشته پیش آمد فرواده
زده گفت که خانم دیگر آمدیم بخوانید چرا که نامرادان دیگوه
در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقهه بقفا افتادند
و خان کلان دستار بر زمین زده گفت بادشاهم داد از دست این مردک
نا قابل که همه مشقت مرا ضایع ساخت و یکی از مضحکه این
است که عبد الملک خان جمع نگین خود را چنین یافته که

عبد را چون با ملک افزون کنی

پس الف لامی درو اندرون کنی

و ملا شیری شاعر هندی مشهور قصیده مدح و تداخ دارد بنام او
و این بیت از آن جمله است

اگر کوار بیاید مقابل تو گریز که صاحبی و مقابل نمی شوی بکوار
و درین حال مولانا علاء الدین لاری صاحب حواشی بر شرح عقاید

نصفی از پنش خان زمان باگرة آمده اشتغال بدرس علوم نمود
و مدرسه از خمس ساخت و مدرسه خمس تاریخ آن یافتند و بحج
رفت و از آن سفر بسفر آخرت رخت بست رحمة الله علیه
و درین حال احوال کابل اختلالی پیدا کرد و چند حاکم در فرست
اندک نشانه تیر نصب و عزل گشته در کشاکش وضع و رنغ افتادند
و خان خانان منعم خان بجای حیدر محمد خان آخته بیگی که در
وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل بحکومت منصوب
گردانیده بود بجهة بد سلوکی ذاتی او بر خود غنی خان را ازینجا
نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم بر قدم
حیدر محمد خان نهاده کاری چند ناشایسته کرد مذل آنکه تولک
خان قوچین را که از اعیان امرات بی تقریب بسته باز بدست
او مقید شد و تازیانه

* ع *

هر آن شربت که نوشانی بنوشتی

خورده و چون بصد حیل ازیند او خلاص یانت نقض عهد و موکند
نموده باز بر مر او بجمعیت بسیار رفت و تولک خان جنگ ناکرده
از جایگیر خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والده
میرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی
بود باتفاق شاه ولی بیگ اتکه و فضایل بیگ کور برادر منعم خان
که میرزا کمران او را کور ساخته بود و پسرش ابو الفتح بیگ قلعه
کابل را بر روی غنی خان بهت و او بضرورت بهندوستان آمد و
بتقریب محقوق پند راه دروی نیانته شو تقری (؟) و آواره در جونپور
میگشت تا از تنگ و جود خلاص یانت و فضایل بیگ مذکور از

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر نایب ملک بودند بستم شریکی (؟) جایگیرهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای مرکار میرزا گذاشتند شاه ولی آنکه تاب زیارده باتفاق علی محمد اسپ که حالا در ملک ملازمان درگاه امت شبی باشارت بیگم کار ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش باسباب و اشیائیکه داشت بجانب هزاره میرفت که ناگاه نوکران میرزا او را نیز تعاقب نموده به پسر رسانیدند و شاه ولی بیگ باتفاق بیگم مهمات از پیش گرفتند خود را عادل شاه خطاب داد بنابراین شاهنشاهی مذمخان را باتالیدی میرزا محمد حکیم و حکومت کابل با امرای چند فرستادند و ماه جوجک بیگم میرزا را همراه گرفته و تمام لشکر کابل همراه آورده در جلال آباد بعزم جنگ پیش آمد و مذمخان با سایر امرای کومک که محمد قلیخان برلاس و حسین خان برادر شهاب خان ازان جمله بودند در اول حمل شگست قوی یافته وحشم بنجملگی بباد داده باحالی که کس مبیناد روی بدرگاه نهاد و بعد ازیں فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم عدم فرستاد

کبک موری خور باز آمد قصاص از کبک خواست
پس عقابی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
تیر صیادی برو انداخت جانفش قبض کرد
دور گردون هم برارد ررزی از صیاد گرد

و چون شاه ابو المعالی از مکه معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد ناگاه در نواحی جالور باغوا می میرزا شرف الدین حسین که دران

ایام از آگره گریخته و حسین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران
 بتعاقب وی نامزد شده بودند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله
 تعالی مری بگفته کشیده هر جا دستی انداخته میگشت و اسماعیل
 قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان تعاقب
 او نمودند تا شاه ابوالمعالی بقلعه نازنول آمد و دست اندازی
 بخزیه انجا کرده و بر جمعیت خویش تقسیم نموده و بعد از اسیر
 شدن برادرش خانزاده نامی که او را شاه لوندان نیز میگفتند در
 نواحی نازنول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که
 بتعاقب او میرفتند بی پا شده سر خود از هندوستان گرفته متوجه
 کابل گردید و در حدود پنجاب از گوشه جنگلی برآمده اسکندر بیگ
 و احمد بیگ را که جدا از امرا شده بودند باتفاق نوکران ایشان
 بقتل رسانیده عرض داشتی مشتمل بر اظهار نسبت پادشاه غفران
 پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بپا جوجک بیگم والدۀ میرز
 محمد حکیم فرستاد و در عنوان این بیت نوشته بود که
 ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

بیگم در جواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

و جگر گوشه خود را در سلک ازدواج آورد تا مهمات از پیش خوا
 گرفته باخواهی بعضی فتنه انگیزان مثل شوکون پسر قزاقه خار
 و غیره بیگم بپایه را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه بر را که بعد از
 شاه ولی بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجۀ شهاده

رسانید برادرش محمد قاسم کوه‌پهرا مقید گردانید و چون جماعه عظیم باندقام بیگم کمر بگمین او بر بستند درون قلعه کابل جنگی قوی رو داده ایشان راه مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و در بدخشان رفته میرزا سلیمان را باعث بردن شاه ابو المعالی شد و میرزا محمد حکیم نیز کس خود فرستاده تحریر بر آمدن او نمود چنانچه بعد ازین بیاید و درین سال میرزا شرف الدین حسین که بهار واسطه بحضرت

آنکه زحریت حق آگه است * خواجه احرار عبید الله است میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن خواجه خاوند بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روح الله ارواحهم از مکه معظمه و اعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخانات اگر آمد و به بد واهی حساد که صفحه جهان از نام و نشان ایشان پاک باد بی جهتی ظاهری قوه می بخاطر راه داده راه ناگور پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعی را همراه حسین قلیخان به تبعیت نامزد کرده بجهت استمالت او اولاً و استیصال او ثانیاً فرستادند و او قلعه خالی اجدید را به تیر^(۲) خان دیوانه سپرده بناگور شتافت و دیوانه قلعه را خالی گذاشته پی او گرفت و رفت و میرزا شرف الدین حسین در جالور بشاه ابو المعالی که از مکه معظمه بعزم درگاه می آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چنان دادند که شاه ابو المعالی بر سر مردم حسین قلیخان که در حاجی پور بود رفته

و به آن راه گذشته از کابل میرزا محمد حکیم را بیار و میرزا تا آن زمان اینجا دست و پای میزده باشد و شاه ابو المعالی از استماع خبر تعاقب صادق محمد خان و دیگر امرا ازان جانب عدول نموده خود را بنارنول که میرگیسوشقدار اینجا بود زد و او را بکشته زری گرفت و کاری نساخت راه پنجاب و کابل پیش دید همت خود ساخت و احمد بیگ و اسکندر بیگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان جدا شده بایلغار از عقب او در آمده رسیدند و جمعی از نوکران میرزا شرف الدین حسین که این هر دو سردار ملازم خود ساخته اعتماد تمام بر آنها کرده بودند

توان شناخت بیک روز از شمایل مرد

که تا کجاش رمیده است پایگاه علوم

ولی ز باطنش ایمن مباش و غره مشو

که خبثت نفس نگردد بهالها معلوم

مفسدی زمانه قلی نام را نزد شاه ابو المعالی بتعمیل تمام فرستاده پیغام دادند که در فلان جا توقف نمایند که بمجرد رسیدن این دو سردار ماکر هر دو را تمام میسازیم چون نزدیک رسیدند ازان طرف شاه ابو المعالی از کمین گاه بر آمد و ازان طرف دشمنان خانگی در آمده و این هر دو امرا را زیر تیغ بیدریغ کشیدند و نوکران قدیمی ایشان از دیدن این حال چون دام و ده وحشی رمیده بهر جانبی گریزان شدند و این خبر بسمع شاهنشاهی آن زمان که در حوالی متهره بسیر و شکار مشغول بودند رسید و بعزم استیصال این فتنه بجانب دهلی نهضت واقع شد و آنجا داعیه نسبت مصالحت باعدیان

دهلي پيدا آمده قوايل و خواجه سرايان از بهر ~~الطحاب~~ بذات
 البكر و تحقيق احوال ايشان در محلات نامزد گشتند و هولى عظيم
 در شهر افتاد و باعث بره تحريك اين سلسله اغواى شيخ بده و لهره
 مخادينم آگره بود مجمله انكه يك كيلن بيوه شيخ بده فاطمه نام اسمى
 بى مسماه از هوا و هوس و فضولي عيش كه شوخ چشمى بار
 مى آرد بجهت قرب جوار و زميله مشاطگان به باقى خان برادر بزرگ
 ادهم خان متعه كرد و آن سفاح آخر منجر بلكاح شد و كيلن ديگر
 شوهر دار را نيز كه نام شوهرش عبد الواسع بود در مجالس شور
 و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حكايه گر به عابد كه در اول
 انوار مهيلي است راحت آمد و اين زن شوهر دار چون بغايت
 جميله و در تمامى قبيله شكيله بى عديله بود روزى نظر شاهنشاهى
 بر افتاد پيغام نسبت بشيخ فرستادند و شوهر آن جميله را اميدوارها
 دادند بنا بر آنكه تورق پادشاهان مغل اينست كه برزنى كه
 بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است كه آن را طلاق دهد
 چنانچه واقعه سلطان ابو سعيد و مير چوپان و پسرش دمشق
 خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعه خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نيست

سه طلاق در گوشه دامن حيله خود بست و در شهر بيدار از ملك
 دكن رفته غايب گشت و آن عفيفه داخل حرم محترم شد و
 فاطمه باغواى خمر خویش باعث بود كه مصاهرت شاهنشاهى باكبزر

دیگر آگره و دهلی نیز راقع شود تا نصبت مساوات در میان ایشان
 تهدید آمده ترجیح بلا مرجح لازم نیاید درین اثنا هنگامی که
 شاهنشاهی مبر کنان نزدیک بمدرسه بیگم رسیدند کودک فولادنامی
 که میرزا شرف الدین حسین در وقت فرار خویش و رفتن بمکه
 معظمه ادرا گماشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تیری در کمان نهاده
 انداخت و پوست مبال گذشته بخیر انجامید و این معنی را از
 تنبیهات غیبی و کرامات پیران حضرت دهلی دانسته ازان داهیه
 باز آمدند و آن مدبر را هر چند بعضی امرا خواستند که تا زمان
 تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اغوا چه کسان شریک باشند
 راضی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود ترسانند و سواره در
 قلعه دین پناه در آمدند و اطبا بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت
 در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگها من سوار شده راه آگره
 طی فرمودند

و بتاریخ پانزدهم جمادی الثانی سنه سبعین و تسع مایه
 (۹۷۰) در مقر سلطنت نزول راقع شد و درین سال واقعه شاه
 ابو المعالی در کابل روی نمود و ان چنان بود که چون بعد از قضیه بیگم
 والد میرزا محمد حکیم محمد قاسم کوه بر نزن میرزا سلیمان در
 بدخشان رفت میرزا با حرم خود که بولی نعمت مشهور است جمعیت
 گران بر حرم شاه ابو المعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراه
 گرفته در گذاره آب غور بند آتش قتال را اشتعال داد و برانغار
 کابلیان از جرانغار بدخشیان بجای شد و شاه ابو المعالی میرزا محمد
 حکیم را در مقابل سلیمان میرزا گذاشته خود بمدد جماعه شکست یافته

رسید و تا رفتن او میرزا محمد حکیم خود با اتفاق نوکران از آب گذشته نزد میرزا سلیمان رفته بود و شاه ابو المعالی را دیگر تاب مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیک بدیه جاریکلان گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بتعاقب او رفته بودند افتاد تا در کابل نزد سلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان امیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا خروستاد و محمد حکیم او را از حلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک رمضان سنه مبعین و تسعمایه (۹۷۰) بود و میرزا سلیمان بعد ازین فتح صبیح خود را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و امید علی نام نوکری معتمد را بوکالت مهمات میرزا تعیین کرده به بدخشان رفت و درین سال قلعه چنهار را جمال خان غلام عدای بفتونام غلام دیگر که بمسند عالی اشتهار یافته دامه بود بعد از رسیدن عرضه داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که فتو ادرات تمام به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبد المجید هروی باشد رفته بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتو را بملازمت آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعه شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را در زمان ابتدای جلوس از گجرات بانگیختن وسایل و سرهانات در دام ادرات آورده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت احوال زود رسیدن روی نمود و ملا اسمعیل عطائی معنائی که یکی از معتقدان و مریدان شیخ بود علیه ما علیه • بنده و خدای شد • تاریخ وفات یافت و زمانی که جامع این منتخب در آگه تحصیل علم رسمی

اشتغال داشت و شبنم با کردن تمام و جاهي ما لا کلام در لباس
فقر آمد و غلغله از زمین و زمان را گرفت خواست که رفته ملازمت
نماید اما چون شنید که به تعظیم هندوان قیام میکند دل از آن هوس
بر خاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که سواره
می آید و خلقی انبوه پیش و پس او را گرفته و از برای ردّ ملام
خلایق و تواضع ایشان هر طرف زمان زمان خم میشد و فرصت
راست نشستن در خانه زین نداشت و با وجود هشتاد سالگی
طراوتی عجیب و سیمای غریب در بشرة او ظاهر بود رحمه الله

در بیستم ماه مبارک رمضان این سال جد سادری فقیر مرحومي
مخدوم اشرف در بساور از عالم درگذشت و این خبر در بلده سنسوان
از توابع سنبل شنیده و • فاضل جهان • تاریخ دانات او یافته شد و
چون تعلیم جزئیات و بعضی از علوم عربیه از و گرفته بود و حقوق
بسیار بر ذمه اهل علم داشت کلفت و محدث بسیار ازین واقعه
روی داد و داغ مصیبت والد ماجد تازه گشت و این بیت امیر
المسرو علیه الرحمة بید آمد که

سیف از سرم گذشت و دل من در نیم ماند

دریای خون روان شد و در یتیم ماند

و در عرض یک سال از مرض این احوال اختلال تمام در دل آسوده
راه یانت و غم دنیا که از آن گریزان میگشت بیکبار بطنازی پیش آمد
و مر راه گرفت و سرّ وقع فیها الی آشکارا شد و سخن والد مرحوم که
بارها میگفت که این ولوله و شورش تو مادامی است که من در
قید حیاتم و بعد از آنکه من نمانم خواهند دید که تو چه طور بی قید

خواهی زیست و هشت پابر دنیا و مانیتها خواهی زد راحت آمد
 ماتم کده شد جهان نهان چیست • ماتم زده چو من عیان کدست
 ماتم دو شد و غم • دو افتاد • فریاد که ماتم دو افتاد
 حیف است دو داغ چون منی را • یک شعله بس امت خرمی را
 یک سر در خمار بر نه گیرد • یک سینه دو بار بر نه گیرد
 و درین سال اعتماد خان خواجه سرای اسلم شاهی اعتبار تمام
 در هرم یافته در امور ملکی نیز معتمد الملک شد و بدعتی و
 کفایتی چند پیدا کرد که پیش ازان نبود و هر روزی کار و بار در
 خانه مستحکم تر میگشت تا نوبت براجہ تودرمل رسید و در زمان
 استیلاي ماهم اتکه و بیگم و ادهم خان و اعتماد خان خواجه
 سرای که صاحب رای و تدبیر بود میر عبد الحی این حدیث از
 کتاب نهج البلاغة که بحضرت امیر رضی الله عنه منسوب است و
 بعضی آن را از علامه شریف علم الهدی مرتضی بغدادی میدانند
 حسب حال کشید که قال علیه السلام سیاتی زمان علی الناس لا یقرب
 فیه الا الماجن ولا یظرف فیه الا الفاجر ولا یضعف فیه الا
 المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم منا و العبادۃ امتطالة
 علی الناس فعند ذلک یكون السلطان بمشورة اندسوان و امارۃ الصبیان
 و تدبیر الخصیان و ازین واقعه تا زمان تحریر یک قرن پیش گذشته
 به بدین تفاوت و از کجا است تا به کجا

و در سنه احدى و سبعین و تسعمایة (۹۷۱) خواجه مظفر علی تربتی
 خطاب خانای یافته وکیل کل شد و • ظالم • تارنخ یامند و در میان
 راجه و او هر روز منانه در هر کلی و جزیری بود و ظریفی آن بیت قدیم را که

سگ کاشی به از صفاهانی * گرچه صد بار سگ ز کاشی به
چنین تضمین کرد که

مگ راجه به از مظفر خان * گرچه صد بار سگ ز راجه به
چون امرا شکایت از راجه نزد شهنشاهی برده التماس تغیر او نموده
اند جواب داده اند که هر کدام شما در سرکار خود هندوئی دارید ما
هم هندوئی داشته باشیم چرا از او بد باید بود و خیره جمع مهر
راجه را چنین یافته که

آنکه شد کار هند ازو مخذل * راجه راجهست تودر مل
و درین سال قاضی لال را که از جمله آشنایان نیک و خوش طبعان
ظریف بود از قصبه برن طلبیده بتقریبی بسیامت رسانیدند و
* قاضی لال * تاریخ او یافته شد و درین سال غازیخان تنورازا سرای
کبار عدلی که چندگاه بدرگاه آمده باز فرار نموده به هتیه رفته بود
در نواحی کزه با جمعیتی انبوه در مقابل آصف خان آمده مصاف
داد و در میدان معرکه افتاد و آصف خان قوت تمام ازین فتح
گرفته بر سر ولایت کوه گنگ که هفتاد هزار دیه آبادان دران زمان
داشت و قلعه چوراکزه دار الملک انجامت و قبل ازان پای تخت
ملک آن قلعه هوشنگ آباد بود که تعمیر کرد سلطان هوشنگ
غوری بادشاه مالویست رفت و رانی درگارتی نام زنی صاحب
حسن و جمال در کمال رعنائی که حکومت آنجا داشت با بیعت
هزار سوار و پیاده و هفصد پیل قوی هیکل آمده جنگی صعب
نمود و دلوران بيشمار از جانبین بعد از کشتن و کوشش فوق الحد
و الغایت قالب را به پیغام تیرو تیغ بیدریغ تهی کردند و تیری

بر مقتل رانی برسید و رمقی مانده بود که اشارت بفیلبان خویش
کرد تا کل او را بخنجر تمام ساخت و با وجود این حال نیز زندگی
بد بختی از او باش او را بسلامت نگذاشت آری .

هر گنده پزی گنده خوری میدارد

اگرچه چاه نصرانی نه پاکست * جهودی مرده میشود چه پاکست
و آصفخان از انجا بر سر چورا گره رفت و پسر رانی مذکور نیز بعد از
محاربه بمادر ملحق گشت و چندان خزاین و دقایق بدست آصف
خان و لشکریانش افتاد که عدد آنرا جز آنبردگار یگانه نداند و آصف
خان بقوت آن مال دعوی قارونیت و شدادیت پیدا کرد تا عاقبت
به تحت الذری رفت

گرچه از مال و گندمی نه بوجه * هم خزینه پرست و هم انبار
پس تفاخر مکن که اندر حشر * گندمت گردد مست و مالت شمار .
و در دوازدهم ذی قعد این سال بعزم شکار فیل جانب نوروز نهضت
نمودند و در عین بشکال فیل بسیار باختراعات عجیب اصطیاد
نموده از راه سارنگ پور بولایت مندو رسیده در ملخ ذیحجه این
سال آن خطه را محسوس ساختند و عبد الله خان از یک بتقریب
بعضی اداهای ناسزا اهل عیال خود را از مندو بر آورده راه گجرات
پیش گرفت و هر چند مقیم خان که درین یورش شجاعت خان
خطاب یافت رفته او را دلاسی نصیحت آمیز داد قبول نمود

محل قابل و آنکه نصیحتی قابل

چو گوش هوش نباشد چه سود از گفتار

و عبد الله خان بهراول اندک جنگی کرد چون خبر قرب موب

شاهنشاهی یانست اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بینه و بار
 بتاراج حادثات داد و جمعی ضرور بر پیش انداخته بصد حیل و خروش
 را در گجرات رسانیده پناه بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی
 که بعد از سلطان محمود فرمان فرمای آن بلاد و صاحب شوکت و
 استعداد شده بود برد و انواع شاهنشاهی تا مرحد گجرات تعاقب
 او نموده حرمها و فیلان نامی او را با سیری و اولجه گرفته آوردند
 و بقیه نصیب اعدا شد که کواران و بهیلان باشند و آبادانی گجرات
 را در عهد چنگیز خان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان
 سابق معمور بود و رواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن
 متصور نباشد و هر سپاهی و مسافری و غریبی که رفته او را دیده
 یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را بهیچ چیز و هیچ کس احتیاج
 نمائند و میگویند که هر روز پنج شش سرو پای خاصه خود بمردم
 می بخشید و هیچ سرو پای کم از هفتاد و هشتاد تا پنجاه اشرفی
 نمی بود میداد و یکی از حاکمی های او این بود که روزی با
 ملازمانش میر میکرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود
 درین اثنای دو سه کشتی پر از اسباب و اقمشه و جواهر نفیس به
 نظر او گذرانیدند به مجرد دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک
 برگذار کرد و ازان جمله آنکه شاه عارف صفوی حسینی که حالا در
 قهور است و بعنوان کرامت تسخیر جن مشهور و گنجها داشته بمردم
 می بخشید میگویند که این همه خزاین و دنانیر از چنگیز خان یافته
 و مهرهای او همه بسکه چنگیز خان است و الله اعلم و میران مبارک
 شاه برهان پوری ایلچیان فرستاده اطاعت قبول نمودند و اعتماد

خان خواجه مرا مصحوب ایشان رفته دختر میسران را به تحف و هدایای لایق بدرگاه آورد و مقرب خان از امرای دکن آمده ملازمت نمود و در محرم در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه (۹۷۲) از مندو بقصده نالجه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاد منصوب فرموده شکار گنان از راه اجین و سارنگ پور و برود^(۲) و گوالیار بتاریخ موم ربیع الاول سنه مذکور بهای تخت آمدند و دو فرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حر می تولد یافتند و در عرض یکماه بملک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر نگر چین واقع شد و مطری چند که یکی از اعیان دولت در وقت تالیف اکبر نامه بفقیر فرسوده بود که درین باب بنویسید آن را بجنس ایراد میل نماید چون مهندس کلر خانه ابداع اندیشه بلند شهریار کامگار را که معمار معموره گیتی خصوصا بنای مقصوره هند است از آغاز فطرت اختراع آهن ایجاد فرموده تا بمقتضای

جهانداور داند جهان داشتن * یکی را بریدن دگر کلفتن
هر مر منزل و هر گل زمینی را که هوای آن معتدل و فضای آن
نسیم و آبش گوارا و سوادش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول
اجال موکب اقبال سازد چه اختیار اماکن تیره و مساکن طیبه و منازل
مروحه و میاه غلب بهر ابقای نعمت صحت بدنی و احتمال
اعتدال مزاج انسانی که رحله معرفت و طاعت یزدانی همان تواند
بود از جمله منت ضروریه است خصوصا وقتی که بعضی از مصالح

ملکی نیز مژدل میبرد و شکار و غیره بآن متضمن گردد بنا بران دواعی
 درین سال خجسته فال بعد از معارفت از مقرر مالیه که اولیای
 دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش نید همت را و
 نهمت و اقتضای رای جهان آرای چنان افتاد که موضع گهراولی
 را که بیک فرسنگی آگره واقع شده و باعتبار لطانت آب و نظانت
 هوا بر خیلی امکان رجحانی و مزیتی تمام داشته معسکر حشم
 همایون و مخیم دولت ابد پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و
 مخارج شهر خاطر قدسی متأثر را نراغتی حاصل گشته اوقات فرخنده
 سمات را گاهی بچوکان بازی و گاهی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن
 جانوران گوناگون مصروف سازند و بنای آن معموره بلند اسام را
 بشگون استحکام مبانی قصر سلطنت بینزوال و تغال از دیاد جاه
 و جلال گرفته فرمان نافذ بران گونه عراصدار یانت که بار یافتگان
 قرب منزلت و منظوران نظر عاطفت هر کدام از برای خود دران
 مکان مرفه عمارات عالی و مناظر رفیع بنیاد نهند و در اندک مدت
 مواد آن بقعه لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهی خال رخ نو
 عروس عالم شد و نگرچین که عبارت است از انباده نام یانت
 لله الحمد که آن نقش که خاطر می خواست

آمد از غیب پس پرده اقبال پدید

و از عجایب نقلیات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری
 باقی نیست و همچنان که قاع مصصف بود همت فاعتررا
 یا اُولی الابصار چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت
 شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر های عظیم و پادشاه ذی

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی از آن
ها آبادان نیست آفلَمْ یَسْیَرُوا فِی الْأَرْضِ فَمَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و درین سال یا سال گذشته که به تحقیق نزدیک
است شیخ عبد اللہی محدث ندیرہ شیخ عبدالقدوس گنگوہی را که از
کبار مشایخ هند است از قصبہ اندری کرنال طلبیدہ صدر الصدور
ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدهد بعد از آن معتقل
چنان شد کہ عالم عالم اوقات و انعامات و ادرارات بمستحقان بخشید
چنانچہ اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق ہند را در یک پلہ نهند و
انعام این عہد را در پلہ دیگر ہنوز این راجہ آید تا باز بتدریج رفتہ
رفتہ بہ پلہ اصلی قرار گرفت و قضیہ منعکس شد چنانچہ مذکور می
شود انشاء اللہ تعالی و درین سال خواجہ معظم خالوی شاہنشاهی
کہ داغ الاقارب کالعقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجہ -
اقارب کالعقارب فی اذاها • فلا تغرر بعم او بخال

فان الغم زاک النعم • واما الخال عن خیرات خالی

روزیکہ بتقریب نصیحت و منع او از بعضی امور ناشایستہ کہ از
سر برزده بود بمنزل او میرفتند خبردار شدہ از روی بد گمانی
و خبط اصلی قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشتہ
ادل در تہ لکد و چوب مالش دادہ او را غوطہ چند فرمودند و در
گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت برست
و بہ مکانات رسید

بدی گفتند خود را بروزگار مپار • کہ روزگار ترا چاکری است کینہ گذار
و درین سال میرزا سلیمان مرتبہ سوم بکابل آمد و باعث بر آمدن

لو آن بود که میرزا بعد از دنع شاه ابوالمعالی و مصاهرت میرزا
 محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگزین لشکریان
 خود ساخت و کار بر میرزا و مردمش تنگ شد و بدخشیان را بعد از
 خواهی از کابل بر آوردند و میرزا سلیمان با لشکر گران بجهت
 انتقام آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیاروده باقی
 قاقشال را با جمعی از معتمدان در کابل گذاشته بجلال آباد رسید و
 چون میرزا سلیمان تعاتب نمود میرزا محمد حکیم به کنار نیلاب آمده
 عریضه بدرگاه نوشت و میرزا سلیمان قمبر نام نوکر خود را با جمعی
 در جلال آباد گذاشته از پشاور به کابل رفت و بموجب حکم تمامی
 امرای پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و اتکه خان به تمامی
 اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان کهکرمیرزا محمد حکیم
 پیوستند و قمبر را با سی صد کس که محافظ جلال آباد می
 نمود علف تیغ ساخته هر او را با خبر فتح نزد باقی قاقشال بکابل
 فرستادند و میرزا سلیمان روی هزیمت به بدخشان نهاد و میرزا
 محمد حکیم بکابل در آمد و خان کلان بمنصب اتالیقی میرزا محمد
 حکیم ماند و باقی امرای جایگزینهای خویش آمدند بعد از چندگاه
 میرزا محمد حکیم همشیره بیوه خود را که شاه ابوالمعالی داشت بی
 استصواب خان کلان بخواجه حسن نقشبندی از اولاد خواجه نقشبندی
 قدس الله مره العزیز عقد بست و خواجه حسن وکیل مستقل شد
 تمشیت مهمات باحتفال میکرد و ظرفا دران وقت می گفتند که
 گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود
 ما را نه جوال و نه رمن خواهد بود

و خان کلان که حکم شهنشاه معزول پیدا کرده بود قاضی غیاثی را
 رخصت میرزا پلاهور آمد و حقیقت را معروض درگاه داشت و درین
 حال شیخ الاسلام فتح پوری چشتی که درسنامه احدی و سبعین و تسع
 مایه (۹۷۱) از حرمین شریفین تشریف آورده و کاتب حروف این
 دو تاریخ یافته و در ضمن مکتوبی عربی که بجای خود نقل نموده

خواهد شد انشاء الله تعالی از یداون نوشته فرماده بود تاریخ

شیخ اسلام مقتدای انام * رفیع الله قدره السامی

از مدینه چوموی هند آمد * آن هدایت پناهی نامی

هند از مقدم همایونش * یانت از سرخسته فرجامی

گیر حرفی و ترک کن حرفی * بهر سالش ز شیخ اسلامی

دیگر همین اسلوب که

شیخ احلام دلی کامل * آن مسیحا نفس و خضر قدم

لامع از جبهه او سر ازل * طالع از چهره او نور قدم

از مدینه چوموی هند شتانت * آن مسیحا نفس و خضر قدم

بشمر حرفی و بشمر حرفی * بهر تاریخ ز خیر المقدم

طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معموره گیتی

نشان نمیدهند و در مدت هشت سال با تمام رسیده دم از هشت

بهشت زد و درین ایام اتمام محل بنگالی در آگره و قصری عالی

دیگر واقع شد و قاسم ارسلان این تاریخ گفت که

چون از پی عشرت شه زیبا منظر * فرمود بنا در خانه فیض اثر

تاریخ یکی ز عشرت آمد بیرون * شد خانه پادشاه تاریخ دگر

و در غره ماه رجب سنه اثنی و سبعین و تسعمایه (۹۸۴) بجانب

نرور و کرهه بعزم شکر نیل نهضت نمودند و مردم را از اینجا بگرفتند
 فیلان نامزد فرموده خود بگوالیار آمده و روزی چند بجهت گرمی
 هوا عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و
 درین حال عزیمت بنائی قلعه اگره تصمیم یافت و ارک آنرا که
 از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری
 غله از سر هر چریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و
 تواچیان گماشته از اسرای جایگیر دار تحصیل کردند تا در مدت
 پنج سال باتمام رسید و عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق
 عمیق که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند عرض آن
 بیست گز و عمق آن ده گز تا باب رسیده و از آب دریای جون
 پرگشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میدهند و تاریخ
 دروازه آن را شیخ فیضی * بنای در بهشت * یافت و سه کرور زر تخمینا
 خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زرهایی تمام
 هندوستان را ملجا و مارای گشت و این تاریخ یافتند که * شد بنای
 قلعه بهر زر * و الحق آن زر صامت معلوم نیست که ناطق کی شود
 مگر آنکه آیت و أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا بخواند و بزبان حال بگوید که
 انْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي انْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ

زرا در کف مرد دنیا پرست * هنوز ای برادر بسنگ اندرست
 زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر
 و درین سال بغی خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک
 روی نمود و بنای آن این بود که بعد از سر کشی عبد الله خان
 اوزبک بدگمانی از طایفه اوزبک بخاطر شاهنشاهی راه یافته اشرف

خان میر منشی را از نور بطلب اسکندر خان لوزبک بدلا فرستادند که در ارده جایگیر داشت و اشرف خان را بلطائف الحیل ببهانه مرافقت بابراهیم خان اوزبک که بمال بزرگ تراز همه است بجایگیراد که هرهر پور بود برد و از انجا بجونپور نزد خان زمان به تقریب کنکش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به لکهنو و خانزمان و بهادر خان بکره و مانکپور سر طغیان برداشته بمکره شدند و امرای آن حدود مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و غیر آن در نواحی نیم کهار بجنگ از پیش خان زمان میفرز شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در قلعه نیم کهار و مجنون خان قاتشال در مانکپور متحصن گردیدند و آصف خان ولایت کره گانکه را بعهد محافظت چماغه گذاشته خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور بمدد مجنون خان رسید و قتل خزینه برداشته تسلی سپاه نمود و به مجنون خان نیز مبلغی کلی داده که هرمایه از دیاد جمعیت او شد در مقابل خان زمان نشستند و عرایض بدرگاه فرستادند و ثانی خان این بیت در عریضه خود نوشت

ای شهنسوار معرکه آرای روز رزم

از دست رفت معرکه پا در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوه روی نمود این خبر شنیده منعم خان خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر قنوج عبور نماید و خود در ماه شوال سال نهصد و هفتاد و دو پای در رکاب نهادند و قبا خان گنگ که بمخالفان یکی شده بود در قنوج باستشفاع

خانان آمده دید از تقصیرات او در گذشته و از اینجا بایلغار
 بلکهنو رسیدند و مکندر خان جذک نا کرده بخانزمان و بهادر خان
 ملحق شد و همه ایشان مقابل آصفخان و مجنون خان را گذاشته و
 راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب نهرن گذشته فرود آمدند
 و یوسف محمد خان ولد اتکه خان بر سر ایشان نامزد شد و خود
 هم متعاقب آمده طاهر جونپور را معسکر ساختند و آصفخان درین
 منزل با پنج هزار سوارکار آزمای باتفاق مجنون خان ملازمت کرد و
 هدایا گذارید و در معرض قبول افتاد و در رز جمعه دوازدهم ذیحجه
 سال مذکور در ارک جونپور نزول فرمودند و آصفخان سردار می لشکر
 یافته در گذر نهرن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و دران ایام حاجی
 محمد خان سیستانی را برساله جانب سلیمان کرورانی حاکم بنگاله که اتحاد
 قومی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا او را از امداد و معاونت خان
 زمان باز دارد چون بقلمه رهناس رسید افغانانی که رابطه یکانکی
 بخانزمان داشتند حاجی محمد خان را گرفته نزد او فرستادند و خانزمان
 بنابر آشنائی قدیم که مابین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم
 و احترام کوشیده توار داد که والد خود را همراه او بدرگاه فرستد تا امتشفاق
 نموده استعفا یی زلات خانزمان نماید و در همین ایام حسن خان
 خزانچی و مها پاتر باد فروش را که از پاریانگان شیر شاه و اسلم
 شاه که درمن موحقی و شعر هندی بی عدیل بود هوکالت نزد واجه
 لوه پسه که بصمیمیت و شوکت از میان راجهای دیگر امتیاز داشت
 فرستادند تا دست امداد و اعانت از خان زمان کوتاه داشته او را
 در جوار خود پناه دهند و سلیمان را نیز از مظاهرت وی باز داشته

در مانده کار خود سازد از این معنی را طوعاً و ریحاً قبول نموده فیضان و تحف و هدایای نفیس روانه داشته اطاعت قبول نمود تا این هر دو دکیل باز گشته در آگره بدرگاه واصل شدند همدرین ایام چون مظفر خان و دیگر ارباب دخل از جهة شومی طمع و حرص سخنان بکنایه و تصریح گوش زد آصف خان ساخته تحف و نفایس بسیار و توقعات بعید از و چشم داشتند و راه تعنت مسلوک داشته جمعی را باصف بر تقریر اموال چوپره گذه شدند و از و مطالبه می نمودند آصفخان زمانی که در مقابلۀ خان زمان بگذر نرهن نشسته ازان سخنان متدرد و متفکر شده می بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خیان برادر خود فرصت غنیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت کره کنکه گرفته بکره رفت و بعد از اطلاع حال بجای او منعم خان خانانان را بسرداری آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان بتعاقب آصفخان ناسزد گشته و از مانکپور برگشتی نشسته میخواست که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که پاره راه رفته بود از اجتماع این خبر برگشته بقمه مدافعه بکنار آب رسید و جنگ عظیم کرده کشتیهایی شجاعت خانی را گذشتن نداد و شجاعت خان بضرورت شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام ازان طرف راه جایگیر خویش گرفت و شجاعت خان درین مرتبه میدان خالی یافته از راه دیگر بکره رفت و بتعاقب غنیمی که بخیال نمیتوانست پیرامون او رسید قدمی چند زد و بجهة وقوع ناصله کبری بچونپور مراجعت نموده بدرگاه پیوست و همدرین ایام چمن خان از جانب برادر خود فتح خان افغان تبتي صاحب قلعه رهناس که در مانده

لنئی و مبعین و قصمایه سلیمان کرانی او را در قبل داشته و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره امتناع نموده بود بوکالت آمده و پیدشکس لایق آورده التماس تعیین سرداری کرد که قلعه را باو سپارد بنابراین قلیچ خان از جونیپور بهمراهی او نامزد شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقه فراوان در قلعه کشیده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بما رسان که خاطر از جانب ذخیره جمع شده است و قلیچ خان را روزی چند بلباس تلخیص نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیچ خان بر نفاتش اطلاع یافته بی نیل مقصود باز گشت

سوار جهان بود دستان سام * بیازی سر اندر نیارد مدام و این رهتاس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کروه و عرض سه کروه و ارتفاع پنج کروه (؟) و درون قلعه زراعت میشود و کثرت آب ان بمرتبه ایست که اگر مینج بر زمین زنند یا دیگدانی بکنند همه جا آب بدرمی آید و ازان زمان که ان قلعه را شیر شاه گرفت بدست افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سر بسلیمان فرو نمی آورد عاقبت از فتح خان بتصرف شاهنشاهی در آمد چنانکه مذکور شود انشاء الله تعالی و چون جونیپور محل نزول رایات شاهنشاهی گردید و به تنظیم مهم پرداختند پیش از انکه منعم خان را مقدمه الجیش ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نرهن نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده بانفاق سکندر خان بجانب سردار فرستاد تا از ان طرف بمیان ولایت در آمده خلل اندازند یا لشکر عظیم تا انجا که خواهند دستگاهی وسیع دارند بنابراین

چندی از اصراری عظام با لشکر عظیم مثل شاه به داغ خان و پسرش
 عبدالمطلب خان و قیا خان و معید خان و محمد معصوم خان
 فرخودی و دیگران که تعداد امامی ایشان طولی دارد همراه
 میرمعزالملک مشهدی که جامه سرداری بر قامت امتهادان
 او نازدبا و ناچسپان بود نامزد شدند تا بمداغه و ممانعه اسکندر
 و بهادر برخیزند و این انواع هنوز مقابل نشده بودند که منعم خان
 خانخانان که با خان زمان نهایت جهة اتحاد داشت چار پنجمه
 دستور کهنه سپاهیان که در صلح مصلحتها دارند بحرف
 و حکایت و مراسلات و مکاتبات گذرانیدند و چون خواجه جهان
 و دربار خان از چونپور بجهة استعلام امر صلح و جنگ و قرار
 شتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند ازان طرف خان زمان با سه چهار
 کس و ازیں طرف خانخانان و خواجه جهان نیز با سه چاری گز
 کشتی نشسته و یک دیگر را دیده قرار صلح برینگونه دادند که
 خان زمان والده خود را با عم خویش ابراهیم خان اوزبک و فیلان
 نامی که دارد بدرگاه فرستد و بعد ازان که تقصیرات او معفو شود
 سکندر و بهادر نیز بدرگاه بیایند و دربار خان باز گشته این خبر بسمع
 اعلی رسانید و روز دیگر والده خان زمان و ابراهیم خان را خانخانان
 و خواجه جهان با فیلان همراه گرفته بدرگاه آوردند و در مقام استشفاع
 خانزمان باستعفای گناهان او بودند که بناگاه از سردار خبر هزیمت
 میرمعزالملک سردار رسید و شاهنشاهی بر آشفتند و آن صلح
 بکین مبدل شد و شرح این حال باجمال آنکه چون انواع شاهنشاهی
 نزدیک بسکندر و بهادر رسیدند ایشان همان جائیکه رمیده بودند

توقف نموده پیغام بمیر معز الملک دادند که واسطه شفاعت بلده
گناه ما را از درگاه در خواست نمایند تا آنچه از غیاب و غیر آن
بدست آورده ایم بدرگاه بفرستیم و چون از خطاها پاک شویم
و تقصیرات ما بخشیده شد بملازمت میرسیم میر معز الملک از آنجا
که پیوسته دم از انا و لا غیر میزد فرعونیت و شدادیت که ملک
موروثی سادات مشهدی آمده و ازینجا گفته اند

اهل مشهد بجز امام شما • لعنة الله بر تمام شما

دیگری میگوید که

روی زمین گرچه ز مردم خوش است

مشهدی از روی زمین گم خوش است

کج خلقی که بآن مشهور بود بنیاد کرد و گفت پاک شدن شما
جز بآب تیغ متصور نیست درین اثنا لشکر خان میر بخشی و
واجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهره قرار
دهند زود تری قطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند و الا سکندر
و بهادر را دلا دادند بیارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی
قفا آمده و میر معز الملک را با چندی از امرا طلبیده مقدمات
صلح در میان آورده گفت که چون خان زمان والد خود و ابراهیم
خان را بدرگاه میفرستد بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو
گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب
می بینیم و تا آن زمان که مهم آنجا مشخص نمی شود دست بکارزار
نمی بریم شما هم تا آمدن جواب روزی چند تاخیر نمائید میر
معز الملک خود آتش بود بلز راجه تودرمل حکم روغن نقط پیدا

پیدا کرد و آن آتش را تیز تر ساخت چنانکه غلغله از حرف درشتی بر زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نومید شده و بی کار خویش گرفته تسویه مغلوب نمودند

وقت ضرورت چو نمازد گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و ازین طرف میر معز الملک محمد امین دیوانه را مقدم گردانیده خود در قالب جا گرفت و عبدالمطلب خان و سلیم خان و کاکر علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود متفق ساخت و امرای دیگر بمیمنه و میسره تعیین یانند و آن طرف مکندر خان و دامادش محمد یار مرادل و بهادر خان قول بود از جانبین چون در کوه برهم زدند و حمله آورده داد مردانگی از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود را بآب میاهی که پس پشت او بود زد و برون رفت و اکثری از مردمش غریق شدند و بعضی دیگر زیر آب تیغ ماندند و انواج همه بی تاراج رفتند و میر معز الملک تنها از سرداران باندک مردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نبرد آزمای مخصوصا حمین خان خویش مهدی قاسم خان و باقی محمد خان و دیگران که از مرداری میر معز الملک و حکومت راجه تولد ملول بودند بموجب لا وفاء للملوک تردد آن چنانکه می بایست نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز پا بر جای بود فرصت غفیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمجود رسیدن میر معز الملک را برداشت و شاه بدایع خان داد جلالت داده از اسب بزمین آمد و پسرش عبدالمطلب خان هر چند زور آورد که تواند دست او

گرفت میسر نشد آخر پسر بدر رخت و پدر بدست اوزبکان افتاد

بی^(۲) بلا نازنین شمرد او را * چون بلا دید در پیرو او را

و راجه تودرمل و لشکر خان که بعنوان طرح مانده بودند تا شب طرح جنگ انداختند اما نایده داشت و متفرق گشتند و روز دیگر یکجا شده بشیر گده آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروض داشتند آمدیم بر سر حرف خان زمان چون خانخانان والد خان زمان و ابراهیم خان را با میرهادی صدر و نظام اناکه محل اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورد و فیلان جنگی گذرانید و ابراهیم خان سر برهنه و تیغ و کفن در گردن بجای ردا انداخته و خود را تسلیم کرده بزبان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواه بکش رای رای تست

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بیاد آورد و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت و جایگیرها بحال ماند و فرمودند که تا اردوس گیاهل پوی اینجا باشد ایشان از آب نگذرند و وکیلان ایشان در آگه آمده فرامین درمت بسازند و حسب فرمان متصرف شوند والد خانزمان این مزده به پسران فرستاد و بهادر و سکندر فیل کوه پاره و فیل صف شکن را که ماده نزار و تین بودند با تحف دیگر بدرگاه روانه گردانیدند در همین اثناء عرضداشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ و هزیمت و نفاق امرا رسید شاهنشاهی فرمودند که چون بجهت خاطر خانخانان از گناه

خان زمان و دیگران گذشته ایم امرای عظام بدوگاه بیایند و میر معز
الملك و راجه تودرمل به معرض عتاب آمدند و نفاق پیشگان مدتی
از کورنش محروم ماندند و معاتب بودند و باز به پایه تقرب
خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چنار و شکار نیل
در جنگل آن قلعه نموده به اردو پیوستند و زمانی که چنار معسکر
شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد
کرده به محمد آباد که از توابع قصبه مؤ است آمد و گماشتگان
بضبط جونپور و غازی پور فرستاد و اینمعنی بر طبع شاهنشاهی
دشوار نموده اشرف خان میر منشی را به جونپور فرستادند تا
والده خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هرکس که از اهل بغی باشد
بدست آورد و اردو را بحراست خواجه جهان و مظفر خان گذاشته
به ایلغار بقصد امتیصال خانزمان شتافتند و باز به کنار آب سرور
رنت و کشتی های پر از اسوار و اسباب که حرم گنج باد آورد
داخته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی کناره آن آب
گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان
خود را بدامن کوه سواک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و
در همان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جونپور رفته
و کمند ها انداخته بر قلعه برآمد و والده خود را خلاص داده و
اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بریزد
چون خبر مراجعت اعلام شاهنشاهی شنید با اتفاق سکندر خان
در گذر نهرن از آب گنگ گذشته قرار نمود و در پنجم ماه رجب
سال نهصد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهی

نصف در ظاهر برگشت نظام آباد از توابع جونیپور مجلس ورن منعقد
 شد که برهم مقرر در مالی دو بار بحساب تاریخ شمسی و قمری
 بطلان نقره و سایر اجناس بر میکشند و آن را بربراهمه هند و غیر اینها
 صرف می نماید و شعرا درین باب شعرهای داپذیر گفته اند و
 میگویند و از آنجا رحل اقامت در ارک جونیپور انداختند و خان
 زمان بشنیدن خبر اقامت میرزا میرک را که آخر رضوی خان شد
 نزد خانخانان بجهت استشفاع فرستاد و او باتفاق والد خانزمان
 بدرگاه آمده پیغام رسانید خانخانان باتفاق میر عبد اللطیف
 قزوبی و ملا عبد الله مخدوم الملک و شیخ عبد اللطیف صدر دیکر بار
 التماس عفو تقصیرات خانزمان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه
 جهان و میر مرتضی شریفی که از نسل علامه نوع بشر عقل هادی
 عشر میرمید شریف جرجانی قدس سره است و مخدوم الملک را
 بجهت توبه دادن خان زمان از بغی و رسانیدن مرده عفو بگوش
 هوش او فرستادند خان زمان باستقبال برآمده محصب مدعا شوگند
 خورد و اعزه را بشرایط تعظیم و تکریم رخصت داد شاهنشاهی در
 اواخر ماه ثلث و سبعین و تسعمایه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه
 دارالخلافه شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذکوره
 باگه رسیده بعشرت گذرانیدند و از آنجا بمعوره جدید نگر چین رفته
 بچوگان بازی و سگ تازی و جانور پرانی مشغول شدند و گوی
 آتشین اختراع کردند که در شب تاریک توان باخت و درین ایام
 محمد یوسف خان و لد لته خان بعلت شرب مدام در گذشت
 ثلث مهلکات للانام • و داعیه الصحاح الی السقام

مدام مدام و مدام و طی و ادخال الطعام علی الطعام

و درین سال مهدی قاسم خان و چندی را از اسرا مثل حسین خان
خویش او و خالد بخان و غیر ایشان با سه چهار هزار کس بر سر
آصفخان در ولایت کره کتک نامزد گردانیدند و آصفخان قلعه چورا
گرا گذاشته عرضداشت مشتمل بر عفو تقصیرات بدرگاه فرستاد و
چون روی قبول نیافت خطی بخان زمان نوشته باتفاق وزیر خان
برادر خود بچونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان بار در مجلس اول
چنان متکبرانه ملوکی نمود که آصف خان از آمدن پشیمان گشت
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

و مهدی قاسم خان ولایت کره را بضبط در آورده و بجایگیرداران
داده و از تعاقب آصفخان باز مانده از راه هندیه متوجه مکه معظمه
شد و آن سعادت را دریافت و حسین خان با مردم خویش تا قلعه
ستواس قریب بملک دکن بمشایعت او رفت و بهک ناکاه ابراهیم
حسین میرزا و شاه میرزا و محمد حسین میرزا اولاد سلطان محمد
میرزا که از جانب پدر با میر تیمور صاحب قران و از جانب مادر
بسلطان حسین میرزا میرزا و پیر و معمر شده و هرگنه اعظم پور را
شاهنشاهی بجایگیری داده بودند در ولایت سنبل سر کھی بنیاد
نهادند و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهی بجانب پنجاب
بر سر میرزا محمد حکیم از پیش خانخانان ملعم خان قرار نموده
و خود را بمیان ولایت کشیده و بدھلی رشیده سری بملک مالو

بر آوردند و از آنجا دو برادر که شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند
 بهندیه رفته پیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب ستواس رفت
 که فاصله ده کوه راه باشد و حسین خان بانفاق و استظهار مقرخان
 نام سرداری از اسرائی دکن در ستواس متحصن شد و ذخیره در
 قلعه نبود و مهم بخوردن گوشت اسب و شتر و گاو کشیده کار بجان و
 و کرب باسخوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و باوجود آن هر
 چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح در میان آورد اهل قلعه در جنگ
 تقصیر نداشتند تا صباحی بر قدم خان ارادر مقرخان را که در
 هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر
 رسانیدند که هندیه مفتوح شد و زه زان تو و ساکنان آنجا همه اسیر
 گشتند و والدۀ او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل
 و میال مقرخان خود این حال پیدا کرد شما بچه اعتماد جنگ
 میکنید مقرخان بی پای شده و مقریه غلامی گشته میرزایان را آمده
 دید و حسین خان را نیز امان داده بعهده و قول بیرون آورده اول
 تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد او را به سلامت گذرانیدند تا در
 سنه اربع و سبعین و تسعمائة (۹۷۴) و قتیکه شاهنشاهی از لاهور باکرة
 آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته هرگنه شمسآباد را به پتدالی
 که جایگزین وی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین
 بیک حال در امر خوب از بد او به پتدالی رفته بخان مذکور آشنا
 شده و از بس که متخلل و متواضع و درویش سیرت و شجاع و باذل

و پاکیزه روزگار و اهل سنه و جمله و علم پرور و فضل دوست بود و نيك پيش آمد از صحبت او بجای ديگر رفتن و ملازمت نمودن خوش نيامد و مدت ده سال دران زرايای مجهول و خبايای ممول در تردد های مواسا باوی شرکت داشت اخير فلک شهبده انگيخت و چشم زخمي دران صحبت رحيد و امري غريب باعث بر جدائي شد و او هر چند در مقام عذر خواهی در آمده باز و مایل و وسایط انگيخت و در بداون رفته والده مرحومه را شفيع ساخت فايده نکرد بملازمت خليفه زمان شناسمت

دل که رنجيد از کسي خرسند کردن مشکل امت

شيشه بشکسته را پيوند کردن مشکل امت

الغرض خانزمان آصفخان را باتفاق بهادر خان بجهت تسخير بعضي از ولايات افغانان نامزد کرد و وزير خان را بحيله پيش خود نگاه داشته نظر بند فرمود و هر دو برادر بمراسلات قرار بر فراز داده مي عادي معين ساختند و در شبی معهود اين از پيش خان زمان گردخت و او از نزد بهادر خان جدا شده سي گروه راه طی نموده طرف اگرة و مانگپور را پيش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان رانده مابين جونیپور و مانگپور جنگ صعب ميدان فريقتين روی داد و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را در عماري نيل بر داشته روانه گشت درين اثنا وزير خان از جونیپور خود را آنجا رسانيد که برادرش را می بردند و مردم بهادر خان چون در پی غارت متفرق شده بودند بهادر خان تاب مقاومت او نياورده فرمود تا آصفخان را در عماري به قتل رسانند و بر بينی او زخم شمشيري رحيد و در وجه انگشت می

نیز بریده شد و وزیرخان پیش دلفتی نموده او را خلاص داد و هر دو برادر خود را بکره رسانیدند و بهادرخان بی غرض بازگشت و وزیرخان در نواحی لاهور زمانی که شاهنشاهی بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بوسیله مظفرخان ملازمت کرد و فرمان عنایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین حال میرزا محمد حکیم بلاهور آمد و باعث آن بود چون میرزا سلیمان مرتبه سوم از کابل بازگشت و میرزا محمد حکیم کابل را متصرف شد و امرای شاهنشاهی را رخصت هندوستان داد و خواجه حسن نقشبندی وکیل باستقلال گشت و خان کلان رنجیده آمد میرزا سلیمان بار چهارم میدان خالی یافته باتفاق منکوهه خود دلی نعمت بیگم بقصد کابل شتافت و محاصره کرد و میرزا محمد حکیم کابل را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت فتنه انگیزت و در هندوستان باغی گری ها کرد و بهیار شجاع امت سپرد و خود باتفاق خواجه حسن نقش بقندی بغور بند رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست گرفت دلی نعمت بیگم را بفرب و مکر بقرباباغ که ده کروهی کابل امت در سرحد غور بند فرستاد تا مقدمات صلح در میان آورد و موکند های شداد و غلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقی قاتلان رضا یدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکاره و خداعه است اعتماد را نمی شاید

از ره سرو به شود دنیاگاه این مجوز * مکاره می نشیند و محذاله میبرد و میرزا سلیمان پیش از آنکه میرزا محمد حکیم در قرباباغ رسد بایلغار

با انبوهی گران از کابل آمد دوان نواحی بکمیون ایستاده بود اتفاقاً چندی از سپاهیان میرزا سلیمان بمردم میرزا محمد حکیم دوچار شده این خبر را میگویند میرزا محمد حکیم گریخته و بغوربند رفته و سراسیمه شده براه کوه هندوکش می افتد و خواجه حسن می خواست که او را نزد پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ برای اعتماد ببرد باقی قاقشال مانع آمده میرزا را بعزم درگاه براه پنجهرجلال آباد و از آنجا بکنار آب نیلاب آورد تا از آب سند گذشت و عریضه بدرگاه فرستاد خواجه حسن با جماعه خود ببلخ رفت بعد از چندگاه همانجا ضایع گشته زندگانی برو تلخ گردید

دل بشد جان گریخت دین گم شد * ای حسن زین بترچه خواهم شد و میرزا سلیمان تا کوتل سنجدره تعاقب میرزا محمد حکیم نموده و جمعی را از داماندگان لشکر او دهنگیر ساخته و امپاب و اشباح و بتاج برده همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کابلی درین مدت غیبت بر مرادری سلیمان میرزا آمده و تاراج کرده و محمد قلی شغالی نام سردار ان لشکر را شکست داده بغلبه تمام در چهار باغ محصر ساخت و میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را بوکالت فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راغبی گرداند و محمد معصوم اول بصلح راضی نمیشد چون قاضیخان نسبت استادی داشت از گفته او عدول نورزید و میرزا اندک پیشکشی برای نام ازو گزشت و بدخشان باز گشت و قبل از آنکه ایلچی میرزا محمد حکیم برسد شاهنشاهی اخبار کابل و فترات آنجا را شنیده بدست خوشخبرخان یماول اسپ با زین و لجام مرصع و نقایص هندوستان و مبلغ کلی

مخ فرمان استعالت مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند
و میرزا با صدقبال شتافت و قصد آمدن داشت که فاکه فریدون خان
خلال میرزا که او را از نگرچین بجهت اصلاح مهمات میرزا فرستاده
بودند میبرد و خود رفته مقدمات اغوا در میان آورده ورق را دیگر
گون ساخت

دار و مجیب درد شد اینجا چه امید است

زائل شدن عارضه و صحت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در کابل بود و سلطان علی نام
نویسنده که از هندوستان گراخته القطار واقع می برد با فریدون
خان متفق شده گرفتن لاهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند
و او را بر مخالفت قرار یافته باصف بر گرفتن خوشخبر خان
شدند و میرزا از جهة مروتی که در جبلت او مرکوز بود خوشخبر
خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عاقبت در همان حال
زمانی که شاهنشاهی شکار قمرغه در نواحی لاهور فرموده بودند در
آب راوی فرود آمد و عزیزی در آن باب گفته

خوشخبر خان بد خبر که نبود • در جهان بد قیامتی چون وی
مرد در آب گرچه میگویند • و من الماء کل شیء حی
و میرزا محمد حکیم بقصد عذاب و استبداد از لکوائی بیهوش رسیده
دست به نهب و تاراج بلاد که بر هیچ ملک گیری ایمن ندارد بکشد
و متوجه لاهور گشته بکوچ متواتر در باغ مهدی قاسم خان که در
ظاهر آن شهر بر کنار دریاچه راوی واقع است فرود آمد و بغت بزبان
جالی با وی میگفت که

چون منزل ما کنار راوی است ، نا آمده آمده مزاری است
و میر محمد خان و سایر امرای آنکه باحتمال تمام در قلعه در آمده
و چوند میرزا حمله بر حصار آورد بمداغمه و صانع بر خاجنه مهال
ندادند که پیرامون آن گردد و بعد از رسیدن امرای شاهنشاهی
خان خازان و مظفر خان را بحراست اگره گذاشته در تاریخ سوم
جمادی الاول حده اربع و هجین و تسعمایه (۹۷۴) براه دهلی و مرهند
نهضت بجانب پنجاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع
این خبر کفری نساخته براهیکه آمده بود بدر رنت و بکابل رحید

کس نتواند گرفت دامن سواست بزور

کوشش بیفائده است وجهه بر البروری کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان کهکرمعاقب میرزا
محمد حکیم نامزد شدند تا پاره راه رفته از بیهره برگشته آمد و
عریضه محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسی حاکم دایم
سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم
بکر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و فرمانی بنام سلطان
محمود حسب مدعای محمد باقی صادر شد و هم در ایام اقامت
به لاهور عریضه خانخانان آمد که الخ میرزا و شاه میرزا که برگنه
نهنور از توابع منیل و اعظم پور در جایگیر ایشان بود بالفاق اعمام
خود ابراهیم حمین میرزا و محمد حمین میرزا از روی بغی
بعضی برگفات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقب اینه

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدرین ایام در پنج گروهی
 قهوز شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل کره راه از هر جانب
 نخچیر محرابی را در دایره کشیدند و آنرا روزه روز چون دایره دهان
 خوبان تلک تر مآختند

کشید تلک چنان نقش آن دهن هرکار

که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران میدگاه بشمار آمد و
 خاص و عام را بدترین حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ علان بادها
 را بیکسره در آب راوی بشاوری مردادند و غیر از یک در کس که
 خوشخبر خان ازان جمله بود چنانچه گذشت همه مقربان بسلامت
 گذشتند و مظفر خان در ایام شکار قمرغه از اگره وزیر خان را همراه
 آورد و فرمانی بذا آمفغان و مجنون خان نوشتند که باتفاق محافظت
 حدود کره و ملنگپور نمایند چنانچه اشعاری برین معنی رنفت
 و درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و مکنسر خان
 نقض عهد کرده بغی ورزیدند و کمان بطلب میرزا محمد حکیم
 فرستاده داعیه خواندن خطبه و مکه بنام او در ولایت جونپور دارند
 و ملا غزالی شاعر مشهدی این جمع یامته بود که

بسم الله الرحمن الرحيم • وارث ملک امت محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک رضوی را که وکیل خان
 زمان بود بخان باقیخان سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بمهدا

خان کلاں و حابیر اتکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان
 سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه آگره شدند و در تصبغه
 تھانبسر که از قدیم ایام کان کفر آمده است سیر نمود در حوض
 کرکھیت که جماعه کوردان و پاندوان علیهم اللعنه پیش ازین بچهار
 هزار سال و کسری در زعم هذدوان بانبوهی هفتاد و هشتاد کرور نفر
 بلکه زیاده کشته شده و از راه آب بجهنم رفته اند و هر سال در آنجا
 مجمعی عظیم میشود و اهل هند در آن معبد طلا و نقره و جواهرات مشه
 و امتعه نفیسه سرآ و علانیة اتفاق میدمایند و بحکم آنکه گفته اند

نکونی میکن و در آب انداز

پنهانی زر ها در آب می اندازند و جماعه جوگیان و ساسیان که
 رهبانان هند اند در آنجا بتعصب جنگ میکنند تماشای محاربه این
 طایفه کردند و جمعی از پادشاهان خوب خاکستر بردن مالیده حسب
 اشارت بمدد ساسیان که قریب میصد نفر بودند با جوگیان که از
 پانصد کس متجاوز بودند کارزار کردند و چندین ازین طرف و
 ازان طرف کشته شده آخر ساسیان غالب آمدند و چون دهلی
 محل نزول اجلال شد میرزا میرک رضوی از حبس خان باقی خان
 گریخته بموکلان خود رسید و خان باقیخان نیز از ترس سیاست پاره
 راه جست و جوی نموده بانها ملحق گشت

کلن را که خبر شد خبرش باز بیامد

و درین منزل شاه فخر الدین مشهدی شهاب خان ترکمان را که
 هرگنه بهوجپور جایگیر داشت و محمد امین دیوانه او لاهور گریخته
 در هرگنه او رفته و اسب و خرجی امداد یافته بجانب بانگیان

غلامه بود بمعاشرت خان عالم دهلی بموجب حکم حاضر
 ساخت تا بمیاست رسیده و بعد ازان که باگروه رسیدند خبر آمد که
 خان امان میرزا یوسف خان مشهدی را که در شیرگنده معرفت
 متحصن است در محاصره دارد بنابراین خان خاتان را بحراست
 اگر گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال سنه اربع و مبعین و تسعماه
 (۹۷۴) متوجه حوینور شدند و هوا چنان گرم بود که مغز جانور در
 استخوان می گذاشت

شیرگنده
 حوینور

شد هوا باز چنان گرم که در آب روان
 سینه بر خاک نهان است زگرما سرطان
 از حرارت شده لب خشک چو صغری طبع
 نهر مرطوب که بود از دهش آب روان

و چون قصبه - مکتبه معسکر شد خبر فرار خانزمان بجانب مانگیره
 برادرش بهادر خان درانجا بود شنیدند و از قصبه بهوجبور مقدار
 شش هزار حواری کار گذاروا بسردازی محمد قلیخان براس و مظفر خان
 و راجه تودرمل و شاه بدافشان و پسرش عبدالمطلب خان و حمین
 خان که در همان ایام از متواس آمده بود بر سر امکندر خان
 بجانب لوده نامزد ماختند و اول هر اولی لشکر منصور بنام حسین
 خان مقرر شده بود اما چون او بجبهه قلعه بندی که کشیده پریهان
 حال و مغلس آمده بود به هرگنده شمسآباد که بنازگی یانده از جبهه
 تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همگرایی واقع شد
 تا بجای اولتیا خار را هر اول ماختند و چون دران ایام همراه خان
 منگور بودم از شمسآباد پیشتر گذشتم و رفت و نقیر در قصبه

ماندم و از غرایب در اینجا آنچه روی نموده این است که جمعی از ثقات آن شهر گواهی دادند که پدرش ازین بچند روز شبی پسر خورده سالی از گازری بر صفت بکنار آب گذر خواب رفته بود ناگه بدریا افتاد و موج تیز آب او را تا قصبه بهوجپور که ده کروهست برده سلامت بکنار انداخته و خوبشی از گازران طفل را گرفته و شناخته صباح بمادر و پدرش رسانید

جبار مطلق است که بحکم کمایرید

دادار برحق است که بفعل کمایشاه

و چون قصبه رای بریلی معسکر شد خبر آمد که خان زمان ابهر خان از آب گذر گذشته عزیمت کلی دارند بغابران اردو را بهمراهی خواجه جهان بجانب کره روان ساختند و خود بتعمیل تمام بمانگپور رسیده قبل حوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و محفون خان و آصف خان که همراه بودند حاجت بساعت خبر مخالفان میفرمایند اتفاقا خان زمان و بهادر خان که قضا در دیدن ایشان میل غفلت کشیده بود بموجب آنکه

قضا چون زگرفتون نود هشت پر • همه عاقلان کور گشتند و کر تمام شب صحبت شراب داشته بتماشای پاتریالی مشغول بوده اند و هیمانه ایهان برگشته و هر خبر جنگی که قاصدان میفرمایند آنرا حمل بر دلیری محفون خان که مقدار هر کلهی ازو اعتبار نمیگرفتند می نمودند و از آمدن شاهنشاهی خبر نداشتند و در خیال نمی آوردند و شاهنشاهی درین روز بر فیل سندر دام حوار شده و

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود در يك عمارى نشانده خود در قلب و آصف خان و سایر اتكه ها را در میمنه و میجنون خان را با جمعی در میسره قرار دادند و خان زمان خان لشكر را وقت محصرى كوچ فرموده خود در خواب و خمار بود كه نوید پیغام اجل او را بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و نركوكبه و دبدبه حشمته یقین ار شد كه شاهنشاهی خود درین لشكرند و فوج را طلبیده در تسویه مغوف شروع نمود و جمعی را از داوران نامى كار آزما بمقابل هراول لشكر ظفر فرمتاد و بابا خان قاقشال كه سردار ارشچی بود آنها را بضرب تیر برداشته تا فوج خانزمان رحانید در همین حین اسب یکی از گریختگان بزور تمام بر اسب خان زمان خورد از آسیب آن دمطار از سرش پریده بجای كمند در گلوبلد شد و بهادر خان از معاینه این حال پای تهور فشرده بر بابا خان زور آورد و او را كیبادنه و برداشته بصف میجنون خان برد و میجنون خان و بهادر خان كه از عقب گریختگان بده و گیر مى آمدند با یكدیگر در امتاده داد مردانگی دادند و تیری بر اسب بهادر خان رسید و چراغ پا شده بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت

كلید ظفر چون نباشد بدست • بجاو در فتح نتوان شكست

درین هنگام شاهنشاهی از فیل بر اسب سوار شده فرمودند تا حلقه پیلان كوه دیگر بر صف خان زمان درانیدند و فتح در جنبش آمد و آثار ظفر نمودار گشتن گرفت

چنین نماید شمشیر خضروان آثار • چنین كنند بزرگان چو كرد باید كار
بتنقی شاه نگر فاصه گذشته مخوان • كه راست گوی تر از نامه تیغ و بسیار

و فیلی هیرانند نام از جانب فوج منصور فیلی اودیا نام از مخالفان
مقابل شده آن چنان بر کله آن فیل زد که در میدان افتاد و درین
شورش و جنبش تیري بر اسب خان زمان رسید و در صدد برآوردن
آن بود که تیري دیگر بر اسبش خورده چراغ پا شد خان زمان بر
زمین آمد و درین هنگام فینبانی بر فیل نرسنگه نامی سوار قصد
خان زمان کرد و هر چند خان زمان با او میگفت که من سرداری
بزرگم مرا زنده پیش پادشاه ببر که نوازش بسیار می یابی میلبان
نشید و فیل را دو اندید خان زمان را در ته دشت و پای او مالش
داده استخوانهای او را سرمه سوده ساخت و اندامش را چون خریده
بر از مهرهای شطرنج گردانید

هیکل فیلان بزمین خم مگند • زانکه در عرصه عالم نگند
زان همه دندان که بلا سنج بود • روی زمین عرصه شطرنج بود
و بعد از فرود نشستن غبار معرکه نظر بهادر بهادر خان را ردیف
خود ساخته بفظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضی نبودند
ازو پرسیدند که بهادر چونی گفت الحمد لله علی کل حال و بعد از
طلب آب از کروتی خاصه خود باو دادند و امرا در نگاهداشتن او
مصلحت ندیده باعث بر قتل او شدند و بعد از زمانی سر خان زمان
را نیز آوردند و دران مرتبه میکروند که از خان زمان باشد یا نی
درین وقت رای ارزانی هندو وکیل خان زمان که از جمله اسیران
بود آن سر را بر داشته بر سر خود زد و های های گریستن گرفت و
خواجه دولت خواهه سرا که از خدمت او در ملازمت شاهنشاهی آمده
بود و حالا خطاب دولت خانی دارد گفت که علامت سر خان زمان

این است که چون او همیشه بان بجانب راست میخورد دندانهای
راحت او سیاه خواهد بود و همچنین یابند و این واقعه روز دوشنبه
غره ذی حجه سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) در نواحی
موضع منگردال از اعمال پیراک عرف الهاباس موافق سال دوازدهم
از جلوس ردی نمود، و جمعی که خدمات سابقه ایشان منظور
داشتند و نواید از ایشان ریوده بودند این تاریخ یابند که

چون خانزمان ازین جهان رفت بباد • بنیاد فلک سراسر از پای افتاد
تاریخ و ناتش ز خرد جستم گفت • فریاد ز دست فلک بی بنیاد
و جمعی دیگر نظر بر اینی این جماعه کرده چنین گفته که
قتل دونهک حرام بی دین

و این تاریخ بیک عدد کم است و قابل آن قائم ارمان است
و دیگری گفته که

قتل علی قلی و بهادر ز دور چرخ
جانا • پرس از من بیدل که چون شده
جستم ز پسر عقل چو حال و نات شان
آهی ز دل کشیده و گفتا دو خون شده

و از جمله اسیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که
فقیر او را به مجلسی در لشکر مالوه همراه ادهم خان و پسر محمد خان
دیده بودم الحق مظهر حسن صورت و سیرت بروج کمال بود و از
دل اسه نمیدرد و تاریخ او چنین یافته شد که

خوشحال که بود دیده اهل خرد • برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چونند بصحبت خانزمان • تاریخ آمد که گل رخ ز بهانه

و درین سال علامه عصر میر مرتضی شریفی شیرازی ازین
 حرامی مجازی در گذشت و اولاً در دہلی در جوار مرقد میر خسرو
 علیہ الرحمۃ مدفون گشت و ثانیاً چون صدر و قافی و شیخ الاسلام
 بعرض رسانیدند کہ میر خسرو ہذا دیست و سنی و میر مرتضی
 عراقیست و رافضی درین کہ میر خسرو از محبتش منادی
 خواہد بود هیچ شکی نیست

روح را صحبت نا جملش عذابی است الیم
 بدایران حکم فرمودند تا از اینجا کعبہ بجای دیگر دفن کردند و این
 معنی حیف عظیم بر ہر دو بود چنانچہ مخفی نیست و شخصی
 تاریخ فوت میرزا این چنین یافتم کہ • علم از علما رفته • و دیگری
 ہمین مادہ حروف را چنین بحثہ کہ • علامہ از عالم رفت •

و درین حال یکی از آشدایان فقیر شیخ ابو الفتح نامی برادر
 شیخ سعد اللہ ولد شیخ بدہ کہ از اکبر اعیان بیاب بود از عالم رفت
 و تاریخ او یافتم شد کہ

ابو الفتح آن دیدہ اہل بینش • کہ در در گردون نظیرش نیابی
 چورمت ازہان حال تاریخ فوتش • طلب از حروف فضایل مآبی
 و از اتفانات آہست کہ میرزا نظام الدین احمد علیہ الرحمۃ کہ
 فقیر را بوی نصبت ہم گذر و ارا نیز بمن جہۃ فوق احد و الغایۃ
 بود مشامۃ بزوانی گفتہ و در تاریخ نظامی نیز نوشتہ کہ دران
 ایام مقابلہ و محاربہ خان زمان واقعہ طالبان خصوصاً ہوستیان
 و انیونیان در آگرہ ہر روز خبر های موہش شہرت میدادند
 روزی کہ با ماہ چہار یاری نشمنہ بودیم بخاطر رسید کہ چہ

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که سرخانزمان و بهادر خان را می
آورند و این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان
روز که این خبر در اکره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل
رسیده بودند و روز سوم عبد الله نامی والد مراد بیگ سرآن
هر دو را باکره آورد و از انجا بدلهی و لاهور و کابل برد
بما فابی که از بازبچه برخاست
چو اختر در گذشت آن فال شد راحت

و شاهنشاهی بعد ازین فتح در اول وهله کم کسی از مفتنان آنها
یاد میبرد بانه آباس رفته و کھانی را که از درگاه گریخته با اهل بغی
ملحق شده بودند گرفته بموکلان سپردند و میرزا میرک رضوی را
که از دهلی گریخته بود زیر پای نیل انداختند و نیل او را چندی
مالش خرطوم داد آخر بجهت رعایت سیادت بخشیدند و چندی
دیگر از فتنه انگیزان بسیاست رسیدند و چه خونها شد و تاریخ
بامتنند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکار پیش آمدند
جان بخشی فرمودند و بعد از دو روز از انجا به بخارس و از انجا بجنوبور
رسیده سه روز دران بنده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز
بایلغار با چهار پنج کس بگذار آب گنگ در گذر کرد و مانکپور آمده
که اردو انجا بود و بکشتی گذشته در قلعه کوه نزول واقع شد و در
واقع قتل اسیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که
بصفت دیانت و حق گوئی و امانت اتصاف داشت برض
رسانیده که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال
و اشیاء ایشان حسب شرع شریف جایز نیست از وی رنجیدند و

قاضی یعقوب ساکن کره را که با علم فقه و اصول فقه مشهور و داماد قاضی فضیلت شیر شاهمی که ادرا قاضی فضیلت میگفتند بود و با این همه خالی از مطایبه و هزل نبود انتخاب کرده بجای قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و قاضی جلال الدین ملتائی منصوب گشت چنانچه بجای خود بتفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

منه با منصبی را در میانه • که نصب و عزل را گردی نشانه و درین اثنا خاندانان که قبل ازین فرمان طلب بنام او صادر شده بود از اگره بملازمت رسید و تمامی جایگیرهای بهادر خان و خانزمان را از جوپور و بذارس تا غازی پور و قلعه چنار و زمانیه تا گذر آب جومه بار داده و خلعت و امپ بخشیده بالجناب رخصت فرمود بتاریخ ذی حجه سنه مذکور در عین بشکل روان شدند و در محرم سنه خمس و سبعین و تسعمایه (۹۷۵) پدای تخت نزول فرمودند

و درین حال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعه که بر سر سکندر اوزبک در اوده تعین شده بودند او را دران قلعه محاصره نموده هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان و بهادر خان بشنید دل بیداد اول - سخن صلح باصرا در میان آورد و ایشان را فریب داده و در کشتی نشسته آنطرف آب سر گذشت و باز مقدمات آشتی مذکور - مآخذه ازین طرف چندیرا از اصرا تلها طلبیده ازان طرف خود با سه چهار کس در کشتی نشسته عهد و سوگند از جانبین موکد گشت تا او را بدرگاه بیاورند و آخر قرار

توانست داد در میان افغانان رنست و امرا تا گورکپور تعاقب وی
 نموده عریضه بدرگاه نوشتند بنام ایشان چون فرمان طلب آمد
 محمد قلی خان برلاس را درآورده گذاشته باگرو شتافتند
 و درین سال عزیمت تمخیر قلعه چیتور مصمم شد و بیانه را از
 حاجی محمد خان میستانی تغیر داده بجایگیر اصمغان مقرر
 ساختند و بساور و وزیر پور مانندل گره نیز بوی دادند تا پیشتر
 رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری
 عکار افغان به و میدانه و از آنجا بسوی سوپر رسیدند و ساکنان رای
 مرجن قلعه سوپر را خالی کردند و نظر بهادر حکومت آن قلعه
 و شاه محمد خان قندهاری بحراست قلعه کوتاه بلایه منصوب شدند
 و بقلعه کاکرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را
 در ولایت مالوه جاگیر داده بدفع فتنه پسران محمد سلطان که میرزا
 الغ و شاه میرزا باشند و از سنبیل گریخته بودند نامزد ساختند و
 چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام برد ها را شنیده و آن ولایت
 را گذاشته بکجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالوه
 بی جنگ بدست ایشان آمد و رانا اودی سنگ قلعه چیتور را
 بحراست رای جیمل نام مرداری شجاع متهور که در قلعه مرده
 با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود
 پناه بکوههای بلند و جنگل های صعب بجانب اودی پور کوهلینز
 برد و آصف خان برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

آن قلعه را بجبر و قهر بشكش و اولیات بتاراج داد حسین قلی خان
 بجانب اودی پور کونهلیر رفته خلل دران حدود انداخت و رانا
 از اینجا در موشخانه - رگم دیگر در آمد و شاهنشاهی ماباطها و نقب
 ها برای قلعه فرموده تا بدیوار قلعه رسانیدند و وصعت ماباط بمذابه
 بود که ده حوار زیر آن بفرانغت میرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه نیل
 حوار با نیزه در دشت گرفته ته آن می توانست گذشت و خلقی
 بسیار از لشکر بضرب تفنگ و ضرب زنگ هلاک می شدند و جثه
 اموات را بجای خشته و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید
 ماباط و نقب را پدای قلعه رسانیده دو برج متصل را با هم محو
 ساخته از دارویی تفنگ پر کردند و جمعی از حواران بر دل معلم
 و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که کی آن برجها بیفتند
 و ازان راه بقلعه در آیند از قضا هر دو نقب را چون بیکبار آتش زدند
 فقیله یکی که کوتاه تر بود زود تر در گرفت و فقیله دیگری که
 دراز تر بود تاخیری کرد و يك برج را ازان دو برج از بین برکنند و در
 هوا رفت درخنة عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از فقیله
 دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخه آوردند و بمضی رسیدند
 در تردد در راه بودند که بیدک ناگاه فقیله دوم در کار شد و آن
 برج را که از آشنا و بیگانه پرسود از جای برداشته در هوا برد
 غازیان در زیر سنگهای مدمنی و دو بخت مانی مانده و کلان
 متبدل نیز همچنان دران طوفان آتش چون پروانه می پریدند
 و آن سنگها تا سه چهار گروهی رفت و غریب از اهل اسلام و
 کفر برخاست

این بجنّت داد آب و آن بدوزخ برد جوی

گرچه خون گبر و مومن هر دو یکجامی دود

و روزی بر کرگسان و زباغان فراخ گشت مسبحان من رّسع الرزق علی
 مهاده قریب بیانصد سها می که اکثری از ایشان پادشاه شناس بودند
 بیاد نما رفتند و شهد شهادت چشیدند و از هندوان چه توان گفت
 و کامران شباشپ زور آورده دیوار قلعه ازین برج ها بر آوردند و
 بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بیش در شب سه شنبه به بیست و
 پنجم ماه شعبان از صبح مذکوره از اطراف زور آورده و دیوار قلعه شکسته
 جنگ بلطانی رای انداختند و روی جمیل شیراز از روشنی شاره های
 توپ و تفنگ که بشکر اسلام می انداختند نمایان شد درین اثنا تفنگی
 بر پیشانی او که محسوس بود رسید و مرد گشت و سنگی در مجمع
 گنجشکان افتاد و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان دیده همه
 بخانها دویدند و اهل و عیال را گرفته در پی موخرن شدند که
 آنرا با مصلاح هند جوهر میگویند و آنچه ماندند اکثری طعمه نهنگ
 تیغ خون آشام گشتند و قلبی از بقیه الحیف و بقیه الذار که ماندند
 در کمند بلا گرفتار شدند و تمام آن شب شمشیر مقاتلان از قتال
 لایم نیامود و داخل نیام نشد تا وقت قیلوای رحید و هشت هزار
 راجپوت جنگی کشته شدند و این مصراع تاریخ یافته شد که

دل گفت که بکشد بزودی چیتور

بعد از نیم روز دست از کشاکشی باز داشته بمنزل باز گشتند و سه
 روز در آنجا توقف فرموده فتح نامها باطراف نوشتند و آصف خان
 را بحکومت آن ولایت مقرر از ماخذ روز سه شنبه بیست و پنجم

شهر مذکور اعلام نصرت انجام آبخانب اگر حرکت نمود و بجهت
ایفای نذر آن راه را پیاپی طی کرده بقاریخ یک شنبه هفتم ماه
رمضان باجمیر زمیده نزن روضه مقدمه زیارت مزار مقبرک فایض
البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره نموده و در
صدقات و مبرات و خیرات افزوده بعد از ده روز های دروگب دولت
آوردند و میر علاءالدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که
شاه دین پرور و جمشید سرور • خسرو مهد محمد اکبر
ماخت بی شبهه پی فتح چینور • دیگ درین تن اژدر دیگر
بهر تاریخ وی از عالم غیب • دیگ چینور کشا شد یک هر
و بحدود الور زمیده شکار شیر فرمودند و عادل محمد خان پسر شاه
محمد خان قندهاری که در مرداگی شیری دیگر بود در مقابل
آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بنارنول رحلند و شیخ
نظام نارنوی را که از مشایخ عظام بود دیده و اعتماد از روی
اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

و درین حال نسبت کد خدائی صاحب انتخاب در بداون مثنی
واقع شد و بموجب و لآخره خیر لک من اودائی بهجندگی برآمد
و الحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از عدايت ازلي • اتصالي بهاء چهری شد
عقل تاریخ کدخدائی را • گفت ماهی قرین مهری شد
و درین حال قنده اهل خیال و مردفتر مشایخ ارباب کمال
عین عبد العزیز دهلوی قدس الله روحه سفر آخرت گزید و این
تاریخ گفته شد که

عزیز جهان شیخ عبد العزیز • که بمال هم قطب دهلش خوانند
 صوی عمره آخرت تافت رخ • وزین تفکنا اصپ همت جهانند
 طلب کردم از دل چو تاریخم از • بگفتا که قطب طریقت نمازد
 و چون شیخ بخط خود پیوسته می نوشت که ذره ناچیز عبد العزیز
 یکی از فضلا ذره ناچیز تاریخ یامت

و در سنه هجرت دومین و تسمعیة (۹۷۹) اتکه خیل را به
 تمام و کمال خان کهکر را از پنجاب طلبیده و جایگیرهای ایشان را
 بحسین قلی خان و برادرش اسماعیل قلی خان داده بدان صوب
 نامزد گردانیدند و حسیق قلیخان و برادرش از ناگور آمده بمد از فتح
 رنهنپور از اگره رخصت پنجاب یافتند و سرکار ملبل و سرپلی
 بخان کلان مقرر شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بکجرات رفته
 پناه بچنگیز خان برده بودند محبت راست نیامده و دمت درازی
 ها در جایگیر کرده از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمدند
 و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر
 شدند و اشرف خان میر منشی و صادق محمد خان که با بسداری
 از انواع قاهره بر سر رنهنپور نامزد شده بودند این خبر شنیده
 بمرض رسانیده بموجب حکم باتفاق قلیج خان که او نیز بمد از
 ایشان بنسوزیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند
 و در حرواج شهاب الدین احمد خان و در سارنگپور شاه بداخ خان
 باصرای • فاکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهمحمید و میرزایان

بشنیدن این خبر از اهلبین روی فرار به مئدو نهادند و اسرای کبار
 تعاقب ایشان نمودند و میرزایان چون از آب نریده گذشتند خبر
 شنیدند که چهار خار حبشی چنگیزخان را در میدان ترمولیه
 احمد آباد غافل یامده بقتل رسانید و گجرات خالی است میرزایان
 بگجرات شتافته بحمله اول قلعه چانانیر را گرفتند و بقلعه بهروج
 پیچیده بعد از مدتی رستم خان رومی را که متحصن در آنجا بود
 بحیله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و
 قلیچ خان و صادق محمد خان بادیگر امرا از کنار آب نریده باز گشته
 بدرگاه آمدند و جایگیر داران مئدو همانجا ماندند

و در غره رجب این سال بدهلی رحیده و روزی چند شکار
 قمرغه در نواحی هرگنه پالم طرح انداخته بکوچهای متواتر در آخر
 ماه شعبان پدای قلعه رنتهنبور رسیدند و در اندک مدت ماباطها
 مهیا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب رنگ را که غلواء
 پنجم منی و هفت منی میخورند که از آن عدد ایشان به هفتصد و
 هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی
 معصب دارد چنانکه شاید پای سور از رفتن بران بلغزد بزور بردند
 و روز اول خانههای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و رای سرچن
 حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خوارق اهل آن مشاهده
 کرده بود اجل خود را معاینه دیده پهران خود دودا و بهوج را
 بومینه بعضی زمینداران بملازمت فرستاده امان طلبید و حسین

قلی خان جهان بدلاسی او ونده رای سرجن را بدرگاه آورد و
 کلید سپرد و روز چهار شنبه موم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت
 • و فتح منتهی • تاریخ یافته شد و روز دیگر سیر قلعه بجماعه اندک
 فرمودند و آنرا بمهتر خان سلطانی - پرده و اردو را بحراست خواجه
 امیدنا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب
 اگره داده خود جریده بایلغار بزیارت مزار فایض الانوار حضرت
 خواجه اجمیری اعزاز شدند و از آنجا بتعجیل تمام در روز چهارشنبه
 بیست و چهارم ذی القعدة سنه سته و سبعین و تسعمایه (۹۷۶)
 بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارغی برادر شاه فتح الله
 شیرازی تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شکفت در چمن فتح شاه

منتهی تاریخ گفت قلعه گرفتند زود

مولانا شبیری گفته که

قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست

شه کفار شکن یافته شبیری مالش

و درین حال دروازه هتیا پول که نام دروازه قلعه جدید آگره

است باتمام رحید و تاریخ از این است که

کلک شبیری بی تاریخ نوشت

بی مثال آمده دروازه فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند بی هم متولد شدند و در صفر من

از عالم گذشتند درین حال یکی از حرمهای محترم حمل گرفت امتداد

الخدمت شیخ الامام چشتی ساکن - دیگري نمونه ان حرم را در حرم

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل از آن هم مرزده ولادت باسعادت شاه زاده رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و مسرور شده بودند بعد از هر چند روزی بسلاطین شیخ رفته انتظار آن وعده می بردند و بجهت این رابطه عمارتی عالی بنالای کوه سیکری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدی رفیع و وسیع سنگین که گویا کوه پاره ایست و در ربع مسکون ممل از کم نشان میدهند طرح انداختند تا در مدت پنج سال تخمینا اتمام یافت و آن معموره را فتحپور نام نهاد بازار و حمام و تبرهوله و غیر آن ساختند و امرا هر کدام قصور و مناظر و ابدیه عالی باتمام رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یادته که

هذه البقعة قبة السلام • رفیع الله قدر بانها

قال روح الامین تاریخه • لایری فی البلاد فانها

دیگری

بیت معمور آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یافت که

ثانی المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاه را در اهل بیت خویش محرم ساخت و هر چند اولاد و احفادش گفتند که ازواج از ما بیگانه شدند فرمودند زنان در عالم کم نداشتند چون شمارا امرا ساخته ام زنان دیگر بخواید چه نقصان دارد

یا مکن با نیدانان دوستی • یا بذا کن خانم درخورد نیل

و از عجائب امور که درین سال واقع شد قضیه وفات هید مومی

ولد سید مکرری گرمجیر است از اعیان سادات کلپی از دیار هند
مجمعه آنکه سید مومنی در ملازمت شاهنشاهی بوده از قضا در آگره
هر هندو زن زرگری موهنی نام که در حسن چون زر خالص عیار
بود عیفته گشت و کمند نظر پاک از معشوق را جذب کرد و رابطه
تعلق و تمشق از جانبین استحکام گرفت

عاشق که شد که یار بحالش نظر نه کرد

ای خواه در نیست و گرنه طبیب هست

و چون لشکر کشی رنجهنمور شد سید مومنی تخلف ورزیده و از درون
قلعه آگره خانه در جوار محبوب بکنار آب چون نزدیک بمیر سید
جلال متوکل گرفت و کارش بجنون کشید و یک در مرتبه او را
مصحوب نگران معتمد خویش از خانه اش بر آورد و هر نوبت یا
بدمت محسان یا بدمت زرگران قبیلگی وی استاد

پیرشته ایست برین بام گنبد دوار

که پیش آرزوی بیدان کشد دیوار

و مدت دو سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه گاهی از دور
بنگاهی فایده بودند تا شبی سید مومنی با اشارت آن کمند انگی کمندی
چون عهد رامتگران محکم و چون وعده جوانمردان درمت بر بام
موهنی انداخت چون رهن بازان بر آمد و با یک دیگر صحبت
بعفت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر
سید مومنی گفت اشتهار بدان معنی میکند

هر چند هوای دل زدی جوش • میکرد حیالدا که خاموشی
 در پیش نظر زل • حیوان • بکدم نه مجال خوردن آن
 دلها ز کمال تشنگی گرم • لبها شده مهر • بسته از شرم
 يك خانه خلوت و در مشتاق • دل هاشده جفت مانده تن طاق
 ماندند در خسته دل امروز • در بازی طاق و جفت تا روز
 این است به نزد ما صحبت • کز دل • ببرد خیال شهوت
 چون دل ز هوای نفس میرد • کی عشق دران قرار گیرد
 نبود به جهان بی سر دهای • جز در دل پاک عشق راجای
 عشق است انیس جان پاک • عشق است رفیق درد ناک
 القصد بصد لطافت و خاز • بکشاده هزار دفتر راز
 دیدند قریب چون سحر را • کردند وداع یک دگر را
 و در وقت وداع قرار چنان یافت که معشوق از پستری خواب
 برخاسته خان و مان وداع کرده و از سرنگ و ناموس گذشته همراه
 عاشق چون مهتاب با ماه و سایه از دنبال شخص روان شود و گفت

کمی عاشق صادق و ناکیش • من باتو موافقم میندیش

مهدیکه نخصت با تو بستم • آن عهد یکی است تا که هستم

برخی که فکر خود نمائیم • وز بام دگر فرود آئیم

تا آنکه نگشته است آگاه • دزدیده رویم تا سحر گاه

و از آن محله سرعت از یاد و تعجیل از آب استعارت کرده روانه
 گردیده در کاشانه آشنائی معتمد علیه تائمه روز مخفی ماندند
 و خویشان نازنین خانه سید موسی را حلقه وار در میان گرفته
 بنیاد دعوی و خصوصیت نهادند و سید شاهی برادر خورد حیدر مشاء

الیه که به فقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه را اول تا آخر در مثلوی نظم کرده و بعضی ایباتش بالا مذکور شد جواب هامی داد و بعمل دلیت میگذرانید و آن دلبر از آن معرکه خبردار گشته و دلش بحید موسی سوخته که مبادا از حاکم ضرری بار رسد و آن دلداده را بضرورت رخصت داد و بوعده وصل باز امیدوار ساخت و خود از ترس خیال بد نامی که بر چهره او نشیند باز گشته بخانه رفت و بهانه آورد و گفت که به نمان شب که خواب در دیدم من جا گرم کرد شخصی بآن چنان شکل دلربایی که کهی در خواب هم مثل آن نه بیند دمت مرا گرفت تا از عالم مثال بعالم خیال در آمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان دیدم که تاجی مکمل از جواهر بر سر و دو شهری از نور در بر دارد و بر من چون جادو زده اسونوی خوانده حیران طنعت خویش گردانیده و بر پود بال خویش گزیده شهری برد که تعریف آن مگر در انسانها شنیده باشید و در قصری رفیع و مذبح پر از عجایب و غرایب گوناگون و در هر گوشه اش خیل خیل پری نژادان آرام گرفته

هر چند که آن مقام دلخواه • بوده بخدا بسی طرب گاه
 و آن جمله بدان حور زاده • بودند بخدتم حذره
 لیکن ز فراق دوستانم • آرام نمی گزمت جانم
 می مرهم از اشتیاق مادر • میسوختم از غم برادر
 هر لحظه درین تن • کشر • میبردیم همی زد آتش
 با گریه زار و آه جان سوز • چون رفتم در آن مقام معروز

دیدند همه که بس خرابم • بسیار زغم در اضطرابم
 آگاه شدند از ملام • کردند ترحمی بحالم
 ز انسان که مرا بخانه بردند • برده بچنان غمی سپردند
 آورده بخانه ام رساندند • زان محنت و درد و رهازدند

هندوان بی عقل این حیلۀ جمیله را بارور داشتند و اگرچه مصلحت
 در اخفای آن قصید بود اما بذایر غرضی روزی چند آن گنج را در
 حلقۀ مار آهنین کشیدند و در بالا خانه مقفل و محبوس گردانیدند
 و سید موسی از فراق همسر مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد
 و از عقیده عقل به یکبارگی خلاص یافت

دردا که عشق باز دیوانگی کشید • خط جنون بد متر مرز انگی کشید
 اول فلم که بر ورق ناز راند یار • بر حرف آشنا خط دیوانگی کشید
 و چون این قصه کاشمش فی نصف النهار اشتهار یافت در هر مجلس
 ازان داستان و در هر دهانی بدانی بود دلا رام بدعا بدست مشاطه
 فرمیداد که من خود به هزار محنت و رنج عذری و بهانه که زنان را
 می باشد ساخته از دست و زبان بدگویان فی الجمله خلاص باتم

از طعنۀ اهل عصر رستم • فارغ ز چنان بلا نشستم
 در کوی جنون قدم نهادی • و آن رنج مرا بیداد دادی
 اکنون هم اگر علاج یابی • امید که روز ازان نتابی
 نومی بگویی که این فحاشه • شهرت نکند درین زمانه
 یعنی که ز شهر من برائی • وز منزل ما کفائی جدائی
 لیکن ز گمان دوستداری • یک محرم راز خود گذاری
 تا حال مرا چنانچه داند • هر روز بتو خبر رساند

و سید موسی بموجب فرموده او مخبری رفته ادرا بحالی که معلوم
امت وداع کرد و غربو از جانبین برخاست و محرم رازی را در
خدمت او گذاشت و خود بعزم ملازمت شاهنشاهی راه رنتمنبور
پیش دید همف ساخت

چو آیم جانب کویت دو صد منزل یکی مازم

و اگر ز اینجا روم بیرون بهر گامی کنم منزل

و آن نازنین تاب دوری نیارده بعد از روزی چند بآن محرم متفق
شده گفت که شبی بصورت گدایان نهداد برای و من بحیل
چیز دادن از خانه بدر می آیم و با تو ازین شهر بدر میروم و دران
وقت معهود بآن بهانه که خواست از خانه مادر و پدر برآمد و
کنیزکی را که دیدبان او بود در پی کار فرستاد و روی بفرار نهاد
غمش تا بار من شد روی در راه عدم کردم

خوش است آوارگی آن را که همراهی چنین باشد

و استعداد سفر قبل ازان ساخته بودند و سه روز در شهر پنهان بوده
بخطر جمع بجانب فتحپور و بیانه روانه گردیدند اتفاقا از نجا که
خدای عز و جل نمی خواست بیکبار در میان راه خوبشی از
خویشان آن لعبت چون بای ناگهان پیدا شده از را که خود مستور
و انصافش چون روز روشن مشهور بود شناخت و خدمت در
دامنش محکم زد

غم را که خبر کرد و بلا را که نشان داد

مسمان پهلوان جمال که دران ایام کوتوال بود رسیدند و غوغای
عظیم برخاسته جمیل گریخته را به خویشان و گریزاننده را بزندن

سپردند تا از شکنجه بعثت و صفوبیت تمام مدت مدید رنج و گشته
 و بنوعی خلاص یانده خبر این واقعه به لشکر نزد سید بیچاره آواره
 بردند و ارکه از ضعف دوری مانند هلاکی و خیالی شده بود از شنیدن
 این خبر مایوس گشته دل بمرگ نهاد و احباب هلاک جمع شد و
 دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان
 مبروری چاک زده خواست که با گره آید برادران به شفق و یاران
 موافق خواهی نخواهی او را گاهی نصیحت و گاهی بزجر و تهدید
 و ملامت و سرزنش نگاه میداشتند تا آنکه اردوی ظفر قرین به
 مستقر مملکت رسید و سید موسی که داغ بود کباب گشت و درین
 مرتبه هر چند جهد کرد دید او یارش از آنکه در جای مستحکم و
 محفوظ نگاه داشته بودند میفرنشد درین اثنا قاضی جمال نام شاعری
 هندی میوکن هوری از توابع کاچی را که با سید نصیب مصاحبت
 جانی داشت دل برد سوخت و وقت نماز شامی آن کنج نفیس
 کاشانه عفت را ازان کنبه تارک بر آورده بر تومنی مرکشی چون
 ابلق روزگار و باد پائی تنبی چون میمند عمر ناپایدار ردیف خود
 ساخته براه کنار دریای جون بالا رفته آب روان شد و خویشان زن از
 عقب و مردم شهر نظاره کنان از پیش فریاد زنان رمیدند و احسب
 در جرها و آب کندها که برای چاه و باغ عمارات ساخته بودند چون
 خر در رحل ماند و چون مهر افرد دران ششدر روی گذشتن نداشت
 و نازنین دل تنگ آمده خود را بضرورت از خانه زین بر زمین
 انداخت و قاضی را گفت تو جان خود بسلامت به بر دهم مرا بآن
 گرفتار رسان و به زبان حال بگو که

من جهد همي کلم قضا ميگويد • بديرون ز کفایت توکار ديگراست
 ميد مومي اين خبر شنيد و درون قلعه اگره بجای که داشت در
 برروي خویش بر دست و از یاس و هسرت روح او درگداز و جانش
 چون طایر ملکوتی به پرواز در آمد و از حبس چار دیوار طبیعت
 رست و از بند دوست و دشمن فارغ شد و دران حال سه بار این بیت
 بر زبان راند که .

اگر یار دلم هزار جان یافت • یاری به ازو نمی توان یافت
 الهی این درد را نصیب جان من خراب محور گردان
 بزن بر سینه ام خنجر جدا امکن سر از تن هم
 در این خانه تاریک را بکشی و روزن هم

و چون رخت ازین سرای مستعار بدار القرار کشید غالب تهی او را
 بدست تهی بمنزل بردند تا بگل بپارند از مرد و زن غریب و شیون
 برخاست اتفاقا نعل او را از زیر غرقه آن صنم طره گذرایندند
 و صنم چون درین نوبت گرفتار شده زنجیری چون کیدوی مسلل
 در پای او انداخته بودند بالای بام از صبح تا شام متحیر و مبهوت
 ماند مهر سکوت بر حلقه لعل و یاقوت نهاده نظاره جفازه آن شهید
 عشق میکرد آخر بی طاقت و بیقرار گشته خود را بهمان حالت
 نمره زبان ازان طاق بلند انداخت و زنجیر از پای بکشت و دیوانه
 وار مرد های برهنه اول در محله آن غریب از دولت وصل بی
 نصیب رسید و حالش زمان زمان تغیر پذیر شد گلخی خاموس
 و گلخی مدهوش مر تحیر بگریبان تفکر کشید و آوار بیماری برو
 ظاهر گشت

بیدارز بهر آخرین خواب • چون اختر عید و کار تصاب
 میب دفنش ز حال گشته • مانند سبب مال گشته
 مادر و پدر او را بآن حال دیده دست ازو بیکبار شسته معذورش داشتند
 کس نرسد از ده ویران خراج

و بعد از آنکه اختلافی و اختلافی تمام چون نبض اهل سكرات در
 حرکات و سکناتش پیدا شد دمیدم چون سوداگران با خود در جنگ
 و در گوشه دل تنگ نشسته بر سینه سنگ میزد و نام سید موسی
 را در زبان و حرز جان ساخته و بحضور میر سید جلال متوکل که
 مقتدای زمان بود کلامه اسلام بر زبان رانده خود را برخاسته عاق
 پاک زد و جان بجان سپرده چنانچه سید شاهی صاحب در آن
 مثنوی اشارت بان میکنند

این ولقمه چون شنید آن ماه • آمد حوی مادر دیده ناگاه
 آورد بلب کلام ایمان • شد پیش جماعتی مصلحان
 چون یامت شرف ز دین اسلام • بر بست بطون خلد احرام
 باخوبی از چو عشق شد جمع • پروانه صفت بسوخت آن شمع
 کرد از موشوق و جذبه فریاد • موسی بزیان گریست و جان داد
 در بکنفس آن دو سرور عشق • گشتند شهید خنجر عشق
 تا آنکه میان باغ رضوان • باشند بهم ز خلق پنهان
 آن هر دو صاحبان جانی • رفتند ازین جهان مانی
 از درد و غم فراق رستند • پنهان ز همه بهم نشستند
 ای سیدی این چه ناله داری • دل را چه بهم حواله داری
 این واقعه را بکن مراموش • در صبر بکوش و باش خاموش

الحمد لله على نعمة الايمان و الاسلام بر اذكيا معروض میدارد که اگر چه بمقتضای وعدۀ اختصار جای اطلب درین رافعه نبود اما چه توان کرد که محض عشق بی اختیار عنان قلم از قبضۀ اقتدار بیرون برد و دراز نفسی واقع شد العذر العذر

بغضوای گوش پرفسانۀ عشق • از سریر قلم ترانۀ عشق
کار من عشق و یار من عشق است • حاصل روزگار من عشق است
چه کنم در سرشت من اینست • و ز ازل من نوشت من اینست
بهر این آوریده اند مرا • جانب این کشیده اند مرا
امید داری از درگاه کار خیز بده نواز اینست که درین دعوی مرا
دروغ گو نگرداند و بدرد عشق بزیاند و همدران درد بمیراند

کسی کش روزیست این سینه سوزی

مراد را و مرا هم یاد روزی •

و مثل این رافعه سابقا هم روی نموده بود چنانکه یکی از شیخ
زادگان گوالیار را که نسبت قرابت شیخ محمد غوث داشت و به
عنوان صلاح و پارسائی موصوف بود بر یکی از اهل طرب

در مغرب زلف عرض داده • صد قافله ماه و مشتری را

بر دامن هجر و وصل بسته • بد بختی : نیک اختی را

در چنبر زلف کرده پنهان • دستار سپهر چنبری را

در اگره مفتون شد و خبر بشاهنشاهی رسید بمقبل خان که از جمله
مقریان بود آن مطربه را بخشیدند و شیخ زاده از حرجان گذشته
شبی در تصری محفوظ که معشوق را انجا برده در بروی او بر آورده
بودند گفت همت انداخته بر آمد و او را بر آورد و چون حکم بشیخ

ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث که حالا بر جاه و هدايت و ارعاه قائم مقام پدر است فرمودند تا آن خویش را بمواعظه و نصائح دل پذیر با آن خانه خراب حاضر ساخت و میخواستند که آن خانه بر انداز را عقد بسته باو بدهند و لیکن شیخ ضیاء الدین و دیگران مانع آمدند او تاب نیاورده خود را بزخم خنجر هلاک ساخت و نام او از جریده زندگی پاک گردید و در میان علما بر مرتجه نیز تکفین او اختلافی رفت و شیخ ضیاء الدین میگفت که بمقتضای این حدیث - من عشق و عقیق و کتم ثم مات مات شهیدا - او شهید عشق است همچنان بخاکش باید سپرد

شهید خنجر عشقم بخون دیده آلوده

بخاکم همچنان بر خون - پارید و صفونیدم

و شیخ عبد النبي صدر عالی قدرد دیگر علما رقصات که تصدیقچی صدر بودند میگفتند که او ناپاک مرده و آلوده فسق بوده نه آموده عشق و الله اعلم و بهر تقدیر آن مطربه نیز در ماتم عاشق پیراهن مبروری چاک زده و بر خاک وی کفنی پوشیده خاک رویی آن مقبره اختیار کرد تا بعد از چند روزی در خلوت خانه عدم رونق با یک دیگر همدم و همقدم گشتند

خویشرویان چو پرده برگیرند • عاشقان بدش شان چنین میرند
و درین حال شیخ گدای کنبوی دهلوی که حکم شکنه معزول داعت و از طنابل مغابل ایام درین پندار و غرور از جمله اصنام بود در گذشت • مرده خوک کلان • تاریخ یافتند و در سنه مبعوضه معین و تسمایه (۹۷۷) چون خبر نتیم چیتور و رتنه پور در اطراف و

اکناف شایع شد و قلع ببقدر و بی آب گشتند رام چند حاکم بهته عاقبت اندیشی نموده پیش از آنکه کار بعنت و شفاعت امتدکلید قلعه کالجور را که از دست بجای خان پسر خوانده بهار خان مروانی بمبلغ کلی خریده بود بانفایم پیشکش بدرگاه فرستاد و حرامت ان را به مجنون خان قاشال که دران نواحی جایگیر داشت دادند و فرمان امتیالت یراجه رام چند فرستاده برگنه اربل را که نزدیک بجهومی و پناک امت عرف الهاباس با مایر امکنه به جایگیر وی دادند

و در هفدهم ماه ربیع الاول این سال بعد از گذشتن هفت ساعت از روز تولد خجسته شاه زاده سلطان سلیم بمنزل شیخ احلم چشتی در فتح پور واقع شد

گونی بزمین ستاره آمد • یوسف بجهان دوباره آمد

بالای مرش ز هوشمندی • می تاقت ستاره بلندی

و شاهنشاهی دران زمان بایستار آمده از آگوه از نهایت سرور حکم به تخلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالی ترتیب دادند و شعرا قصاید تهنیت گذرانیدند ازان جمله خواجه حمین مروی قصیده گفت که از هر مصرع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی و از هر مصرع ثانی تاریخ ولادت با سعادت شاه زاده جهان پناه حاصل میشود و دو ک تنه نقد صلح یافت و آن قصیده این است که

الله الحمد از پی جاه و جلال شهر یار

گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود
کوکبی از او چ عز و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه نمودند بر دور چمن
لاله زین گونه نکشود از میان لاله زار
دایه ابر بهار از مهربانیهایی فضل
مجزه با گل هم زبان لولو بگوهر کرد یار
مهر می گوید که می زدند که آن مهر را
از پی زیب جمال از زهره سازم گوشوار
مقدم مولود می افزود زینب شه اگر
لولوی لاله نزدی زیب در شاهوار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل داد
باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون
و آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم ونا سلطان ایوان صفا
شمع جمع بیدون کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران
پادشاه نامدار و کام جوئی و کام کار
کامل دانایی قابل عدل شاهان بدهر
عادل اعلی و عاقل بی عدیل روزگار
از کلام او بیان حال معنی مستفاد

روز کمال او بنای دین و دنیا استوار
 سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین
 پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
 بر زبان گاه از نجوم قهر آرد امان
 با عدد گاه از زبان رمج گوید الفرار
 مجلس ری را جمای چارمین دان عود موز
 مرکب ویراماک رامج آمد نیزه دار
 مرکب منصور دی ز انجا که راند عالمی
 . . . یمن گوید از یمین یا بسر داند از بصر
 حکم آن کلذیکه دارد حکم بر آب روان
 بر پییدی یا میدهی میرود لیل و نهار
 ای چو صنع لایزال آفتاب ملک و دین
 پایه افزای معالی سایه پروردگار
 والی والا علم عالم دل و کیوان سریر
 والی والا صابی عادل عالی تبار
 مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر
 با محبان مهربانی از کریمان یلدار
 شاه صبح عدل و دادی ماه شام جاه و گاه
 برق گاه مزم و جزمی کوه گاه بردبار
 معدن عدلی و امان منبع لطف و کرم
 . با بها و بغل و دین پرور و پرهیزگار
 حاسی دین نبی ای ماهی آثار بد

والی والا علم کن کرم کوه و تار
 غیر برج و جودی گوهر دریای جود
 از هوای ارج دلها شاه باز جان شکار
 کی بچودت ماند آبی از حیا پیش محاب
 بارچودت می نزدیک جود از ابر بهار
 پادشاهها سلک لولوی نفیس آورده ام
 هدیه کن آمد گرامی باز جوی و گوشدار
 کس ندارد هدیه زین ده اگر دارد کسی
 هر که دارد گوید چیزی که دارد گوید
 یک بیک اشعار مردی بیکه بی میب آمده
 هر یکی جوئی زری مقصود دریایی دربار
 مصرع اول زوی سال جلوس پادشاه
 از دوم مولود نور دیده عالم برآر
 تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال
 و آن حساب از حال و ماه و روز دوران نامدار
 شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم
 روزهای بی حساب و سالهای بی شمار
 و شیخ اسم شیخ بقدرت صبری کشمیری نیز قصیده بهمین اسلوب
 گفت اما چه سود که صله را دیگری ربود و دیگری این تاریخ را
 • در شاه دار لجه اکبر • و دیگری
 روزی نمود از مطلع اقبال شاه که باب
 و روز جمعه دوازدهم شهر شعبان بموجب نذری که بجهت شکرانه طلوع

این کوکب اقبال فرموده بودند از اگره پیداده بجانب اجمیر روان شدند و هر روز شش هفت گروه راه طی میکردند و بعد اتمام مراسم زیارت مراجعت نموده در ماه رمضان مبارک ظاهر دهلی را معسکر ساختند و چند روزی بزیارت اولیاء الله پرداخته و از آب جون گذشته شکار افغانان بدار الخلافت نزول فرمودند •

و درین حال میرزا مقیم اصفهانی را با شخصی میر یعقوب نام کشمیری در فتح پور به تهمت رخصت میامت فرمودند مچنانکه این میرزا مقیم چند گاهی در لکهنو بملازمت حسین خان بود و خان مرحوم از بسکه اعتقاد بسادات داشت باری بذلف و رعایت پیش آمده وکیل سرکار خویش ساخت آخر برادران و خویشان خان خاطر نشان ساختند که این راضی تند و غالیست و مزاجش از میرزا انحراف تمام میاست و او در ملازمت پادشاهی آمده و رعایت یافته بوکالت نزد حسین خان حاکم کشمیر نامزد شد در همان ایام جمعی از غالبان رخصه قاضی حبیب را که سنی متعصب بود بجهت تعصب زخمی ساخته بودند اتفاقاً قاضی مسطور هنوز زنده بود که حسین خان کشمیری قاتل را بحکم مفتیان بسیاست رحانید و میرزا مقیم باعث گشته مقتبل را باین علت که چرا بقتل آن شخص تنوی دادند هر چند از روی سیاست هم باشد به شخصی متعصبی غلیظ شدید سپرد تا سه چهری را از ایشان بقتل رحانید و چون او و میر یعقوب وکیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر برسم پیشکش بدرگاه آوردند و این قضیه بمرض رحید و این هر دو شخص را بفتوی شیخ عبد النبی و دیگر علما که عیال او بودند در میدان

فتح پور بجای اعمال شوم رسانیدند و نبضی ازین قضیه در تاریخ کشمیر که جامع اوراق منقح ساخت سمت ارتسام یافته •

و درین حال برگنه لکنو را از تغیر همین خان بمهدی قاسم خان که از حج بازگشته شاهنشاهی را در قلعه رننه پور آمده ملازمت نموده بود جایگزین دادند و حسین خان ازو بجان رنجیده و آیه هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ خوانده دیدارها بقیامت انتاب برغم دختری مهدی قاسم خان باوجود آن صحبت گذرا دختری از عم خود غنصفر بیگ گرفته و بعد از چند گاه او را در بیتابی و دختر مهدی قاسم خان را در خیرا باد نزد برادرانش رخصت داده از لکنو بقصد غزنا و کسر امنام و هلم بتجانبانیکه خشک های آنرا از طلا و نقره شنیده و طمع در سایر خزاین موزوره غیر محصوره که شهرت کذب یافته بود بسته برآه اوده در کوه سوا یک رسید و کوهیان اول چنانچه دمتور ایشان است بیکبار جای های خوبش را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوه های بلند خطرناک متحصن شدند و حسین خان بجای که سلطان محمود همشیره زاده پیر محمد خان شهید شده و مقبره شهدا بود رفته و فاتحه بارواح طیبه ایشان خوانده و صفه بر مقابر فرموده آن جماعت بسته پیشتر در آمد و تا نواهی قصبه دجرایل نام از ولایت راجه رنکا که زمینداری با شکوهست تاخت و باخت کرد و ازان جا تابه لجمیر که های تخت اوست و معدن طلا و نقره و ابریشم و مشک و سایر نفایس ولایت تبّت است دو روزه راه مانده بود که بیکبار بموجب خاصیت آن کوه از تاثیر شبیه آسمان و بانگ نقاره و فریاد

مردم ابرو باران عظیم پیدا شد و غله و کلاه نایاب گشت و گرمی
 بر لشکریان غالب آمد و هر چند حسین خان از نهایت تهور
 ایشان را ترغیب و تحریص بر تسخیر آن شهر و ولایت و تطمیع
 در زر و جواهر و خزاین مینمود مردمش از بکاه دل بباد داده
 بودند اقدام بران معنی نکردند و خواهی نخواهی عذاب تومن اودا
 گرفته باز گردانیدند و در وقت بازگشت کثران سر راه گرفته
 قیرهای را که پیکان از استخوان زهر آلوده داشت بر سر ایشان
 باریدند و سنگباران علاوه آن شد درین اکثر مردم کار آمدنی و مردم
 جنگ آزمای شربت شهادت چشیدند و بقیه که مجروح آمدند
 بعد از پنج شش ماه کمتر یا بیعتربتائیر زهر جان گزایی از
 سرمای سرور تلخ کام رفتند و تاریخ وفات ایشان به تعمید • تلخ بی
 مزه یاد شد • و همین خان بدرگاه آمده ولایت کانت و کوله را
 از دامن کوه بجهت انتقام در وجه جایگیر خویش التماس نمود و
 بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب آورد اما
 در میان آن نتوانست در آمد و بسیار از مردم خوب او که از اینجا
 مرتبه اول بدم جانی بسلامت آورده بودند درین مرتبه زهر آب
 اینجا تاثیر کرد و بی جنگ از عالم در گذشتند تا حسین خان
 عاقبت بعد از چند سال سر خود گرفته دران کوهستان رفته رخت
 وجود بباد داد چنانکه در محل خود مذکور شود انشاء الله تعالی
 و تغیر درین سفر برخاست همین خان از اهللو به بداون آمد و
 برادر مرحومی شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر
 میدانستم و اکثری را از مضامیل حمیده کسب کرده و اخلاق ملکی

خود ملکه او گشته بود در جای مناسب کدخدا ساختم و بعد از سه ماه ازان امرخیر که متضمن صد شربود هم اورا و هم قره العین عبد اللطیف را که اول نوباد من از باغ عمرو زندگی بود چشم ز خم روزگار در طرفه العینی بازی بازی از مهد بلند برد و مرا که شهریار زمان خود بودم بیک نگاه غریب شهر خود ساخت انا لله و انا الیه راجعون

تاکی زمانه داغ غم بر جگر نهد • يك داغ نيك ناشده داغ دگر نهد
هر داغ که آرد قدری ربه بهتری • آن داغ را گذارد و داغ بتر نهد
زیر هزار کوه غم هشت گردد • دشتش هزار کوه دگر برزبر نهد
چه توان کرد لیکن هذا اول قارورة کفرت فی الاسلام و این ترکیب
بند در مرثیه ادا ز بهی که بداف حسرت فوتش الی الیوم الموعود
کباب بود و هست و خواهد بود نوشته شد و هر هذا •

یارب این روز چه روزیست که امتداد مرا
وین چه جانکاه به نیست که در داد مرا
هیچکس نیست که فریاد من اورا نرמיד
نرمند هیچ کسی لبک بفریاد مرا
ماه من آخر شب رست بهی پردا غیب
بین کزین حامله غیب چه غم زاد مرا
مایه شادی و امید دام رست بخواب
بعد ازین دل بیچه امید شود • شاد مرا
گرچه بنیاد من از صبر قوی بود ولی
صیل غم آمد و انداخت ز بنیاد مرا

آن کسی را که کنم یاد بروزی صد بار
 ره که یکبار بسالی نکند یاد مرا
 نچرخ بیداد چه غمها که نمون داد کنون
 داد خود از که متانم که دهد داد مرا
 حال دل هیچ ندانم بکه گویم چه کنم • چاره درد دل خود ز که جویم چکنم
 ای فلک ره که دلم خسته و ویران کردی
 خاطر جمع مرا باز پریشان کردی
 گوهری کان بکفم بود ز اغیار نهان
 آشکار از نظرم بردی و پنهان کردی
 مرد من بردی ازین باغ بزندان لحد
 باغ را بر من ماتم زده زندان کردی
 یوسفم را بکف گرگ سپردی و مرا
 در غمش معتکف کلبه احزان کردی
 در گِل تیره نهادی گل نورسته من
 روز من باشب تیره ز چه یکسان کردی
 حاصل آن کس که ازو بود سر و سامانم
 بردی ادرا و مرا بی سر و سامان کردی
 آن برادر که درین شهر غریب آمده بود
 جاش در دشت به پهلوی غریبان کردی
 وقت گل آمد رشدهای محمد رخا که جای آنست که از غصه کنم بر سر خات
 آخر ای دیده چه دیدی که ز عالم رفتی
 دیده پوشیده ازین دیده پرتم رفتی

چشم تاریک مرا روشنی از روی تو بود
 روشنی رفت ز دل تا تو ز چشم رفتی
 بوده چشم مرا همچو نگین در خاتم
 چون نگین عاقبت الامر ز خاتم رفتی
 دلت از هیچ مهر شاد نشد در عالم
 حیف مدحیف که ناشاد ز عالم رفتی
 جان پاک تو درین مرحله بس غمگین بود
 رخت بستی و ازین مرحله غم رفتی
 بردل از کار جهان هیچ نه بخت باری
 باری از کار جهان خوشدل و خرم رفتی
 بودم از مهد ترا مونس و همدم همدم
 در لحد بهره بی مونس و همدم رفتی

رفتی رحسرت تو زین دل حیران نرود • غمت از دل نرود تا ز غمت جان نرود

کیست آنکس که نشان تو بمن گوید باز
 خبر جان روان گشته به تن گوید باز
 قصه گل که فرو ریخت ز آئین خزان
 کیست آنکه نه با صوفی چون گوید باز
 قاصدی کو که غم و درد مرا روی بر روی
 یک بیک پیش تو بر وجه حسن گوید باز
 با تو گوید سخن را به زبانی و افکاه
 بهر تکی ز زبان تو سخن گوید باز
 تنگ دل غنچه صفت گشته بر کس پیدا نیست

کز تو حرفی بمن ای غنچه دهن گوید باز
 همت مد هیچ و شکن در دلم از ماتم تو
 که بنوزین دل هر هیچ و شکن گوید باز
 دور رفتی و نیامد ز دیار تو کسی
 که ز احوال تو یک شمه بمن گوید باز

روم و بر مر گور تو قیامی بکنم • تا جوابی شنوم از تونامی بکنم

گویم ای گوهر نا یاب چه حالت ترا
 با تن خسته و بی تاب چه حالت ترا
 تو بخواب اجل و بی توقیامت بر خاست
 خیز و مر برکن ازین خواب چه حالت ترا
 از جدائی تو احباب بسی بد حالتند
 ای جدا مانده ز احباب چه حالت ترا
 شده از دوریت اصحاب به نزدیک هلاک
 دور از صحبت اصحاب چه حال است ترا
 بود جایی تو بمحراب و کنون می نگرم
 مانده خالی ز تو محراب چه حال است ترا
 می خورم خون جگر بی تو مرا پرس گهی
 که درین خوردن خواب چه حال است ترا
 برگشت مد گل میراب دمید از اشکم
 زیر گل ای گل میراب چه حال است ترا

در چنین منزل غمناک به نزدیک تو کیست
 مومن روز و انبیس شب تاریک تو کیست

ای منم از رخ خوب تو جدا افتاده
 و ز فراق تو به صد گونه بلا افتاده
 تو بصحرائی و من مانده درین شهر غریب
 الله الله تو کجا من به کجا افتاده
 بار گل هم نکشیدی و ندانم این بار
 بر تو صد پشته خمی و خار چرا افتاده
 قدر وصل تو ندانستم و این بود جزا
 که ملاقات تو با روز جزا افتاده
 کردمی جان بسرد کز تو لیکن چه کنم
 که سر و کز تو با حکم خدا افتاده
 حال تاریخ تو شد گفت چو مسرورت افتاد
 آن مہی سرر چه ناگاه ز پا افتاده
 قادری ناله و فریاد نمی دارد سود
 در دعا گوش که نوبت بدعا افتاده

از خدا خواه که کارش همه محمود بود • هم خدا از وی و هم او از تو خشنود بود

یا رب اندر چمن خلعت گذارش بادا
 قصر فردوس برین جای قرارش بادا
 در گلستان جنان چون گذرد جلوه کنان
 هر دو غلمان ز یمن و ز یسارش بادا
 در شب تار چو عزم مفر عقیبی کرد
 نور اسلام چراغ شب تارش بادا
 بر مزارش چو کمی نصبت که امروزد شمع

پرتو لطف خدا شمع مزارش بادا
 از عروس کهن دهر چو بگرفت گذار
 نو عرومان بهشتی به گذارش بادا
 هیچ یاری چون شد همدم او بعد از مرگ
 همدم رحمت حق همدم و یارش بادا
 مردمان قطره اشکی که نشانند برو
 گردد آن قطره در ناب و نثارش بادا

تا ابد سکن او ذروه علیین باد • این دعا از من و از روح امین آمین باد
 و در بی سال عمارت متبره دایذیر خلد نظیر پادشاه غفران پناه در
 دهلی بکنار آب چون باهنگام میرک میرزا غیاث بعد از هشت
 نه سال با تمام رحید و آن عمارتی است که دیده نظارگی در مطالعه
 آن غیر از حیرت بار نمیدهد •

و در روز پنجشنبه سوم ماه محرم ۱۰۸۰ ثمان و سبعین و تحماینه
 (۹۷۸) طلوع کوکب حمادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شیخ سلیم
 دست داد و درین سال هم جشنی خسروانه چون جشن سابق ترتیب
 دادند و مولانا قاسم ارسلان قطعه گفته که از هر مصرع تاریخ ولادت
 این دو شاهزاده می برآید اول از اول و ثانی از ثانی

اولین شاهزاده آن تا بنده ماه • ماه دار از لوح عزت شد عیان
 آن دوم فرزند اکبر پادشاه • آئینی نازل شده از آسمان
 ایضا تاریخ دیگر هم باین اسلوب

ز نور پاک چو مطهره سلیم شد نازل • لوائی شاه مراد ابن اکبر عادل
 و خواجده حسین مروجی قطعه هفت بینی گفته که از هر مصرع

لول ولدت پادشاه زاده اول راز ثانی و دولت شهزاده ثانی مفہوم میشود
 داد دو شهزاده بشاه این مہر • چہرہ آن ہر دو بہ از آفتاب
 اول از ثانی شاہ جہان • ثانی از دلبر عالی جذاب
 و آن یکی از یمن بشاہ حریر • مژدہ رمان بود بصد فتح باب
 آن دگری باعث امن و آمان • مہرزمہ دادہ بارمہد خواب
 مژدہ کہ مولود شد از اول است • گفتہ از مصرع ادلی جواب
 از درمین مصرع ایبات ہم • مولد شہزادہ ثانی بیاب
 باد مدام آن شد و شہزادہ را • جاہ مکندر فر امراسیاب
 و بتاریخ بیستم ربیع الآخر این حال از فتح پور بعد از آن کہ دوازده
 روز توقف نمودہ بودند از جرای ایقاعی نذر متوجہ اجمیر شدند
 و بر دور آن خطہ پاک قلعہ طرح اداختہ و عمارت عالیہ ہامرای
 عظام حکم شد و روز جمعہ چہارم جمادی الآخر از انجا کوچ نمودہ
 در عرض دوازده روز بندہ ناگور رسیدند و حوض بزرگ آن شہر را
 بر اصرار تقسیم نمودہ و حکم برگردان آن فرمودہ شکر تار نام نہادند •
 و درین ایام چند درمین ہصر مال دیو حاکم ماژدار بملازمت رسید
 و رای کلیان مل راجہ بیکایر نیز با پسرش رای • منکہ آمد دخترری
 پیشکش آورد تا داخل اہل حرم شد و پدر را رخصت بیکایر دادہ
 ہسر را ہمراہ گرفتند و در راہ شکار کور خر کہ پیش از آن واقع
 نشدہ بود کردہ بعزم زیارت قطب المشایخ کن نمک و گنج شکر و
 مرید عصر مخلوم شیخ مرید قدس اللہ سرہ العزیز جانب اجددین
 مشہور بہ ہتن نہضت فرمودند و میرزا عزیز کوکہ ملقب باعظم
 خان کہ جایگیر دار انجا بودہ جہنی عظیم ساختم و تحف و ہدیای

لایفه پدیدکش کرده و فی الواقع این چنین ضیانت از کم کسی
نهان میدهند و این تاریخ یابند که

میهمانان عزیزند شه و شهزاده

و از آنجا بلاهور آمده مهمان حسین قلی خان شدند و العود احمد
خوانده از راه حصار فیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و از آنجا
بکوچ متواتر بفتح پور نزول واقع شد و محب علی خان پسر میر
خلیفه را که از مدتی باز ترک پناه گری نموده منزوی شده بود
بومیله کوچ دی ناهید بیگم که مادرش را میرزا عیسی ترخان
حاکم تنه در حباله خویش داشت تربیت کرده و علم و نقاره بخشیده
و جایگیر در ملتان داده و معید خان مغول حاکم ملتان را بکومک
او نوشته و نبیره او مجاهد خان را که بسیار شجاع و متهور بود همراه
گردانیده بجوة گرفتن تنه تعیین نمودند او به ملتان آمده و قریب
بچهار صد هزار در جایگیر خود نگاهداشته کس بسطان محمد حاکم
بکر فرمتاد که چون خود بارها میگفتند که اگر فلانی اینجا بپاید
هیچ حاجت بکومک دیگر نیست و تنه را من متعهدم که گرفته
بار میدهم و این معنی بعرض هم رسید و با اعتماد شما مرا باین
ملک نامزد ساخته اند و حالا وقت مدد است از در جواب در نوشت
که اگر براه جیو سلمیر به تحسین هند متوجه می شوند کومک بشما
میفرستم و از راه بکر نمیگذارم که اعتماد ندارم و محب علی خان
و مجاهد خان براه دیگر روان شدند و سلطان محمود تملسی لشکر
خود را بمداغ فرمتاد و محب علی خان بجنگ غالب آمد و
بکریان در قلعه مانده بعد از شکست متحصن شدند و آن قلعه را

بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیة لشکر را با تو بچنان و
تیر اندازان از قلعه بکربجنگ محب علی خان فرستاد و ایشان را
نیز همان آتش در کله شد و گریخته بقلمه در آمده فیل کشیدند
و چون از دحام خلایق درون قلعه بسیار بود هوا بغلیظ پیدا کرد
و ربای عظیم انداده تا هر روز هزار کس کم و بیش میمردند تا سقا
ثلث و ثمانین و تحمماية (۹۸۳) سلطان محمود که پدر فرتوت و
معمور مبهوت شده بود در گذشت و قلعه بتصرف شاهنشاهی آمد
و میرگیسورا برای تحقیق احوال و اسباب و ذخایر از فتح پور
فرستادند •

و درین سال منعم خان هانخان از جونیپور اسکندر خان اوزبک
را که از پیش امان آمده بار التجا آورده و هر دو را کمر عمشیر
مرمع و چارقب و امپ با زین مطا انعام فرموده و لکهنو بجایگیر
اسکندر خان داده و بکومک خانخانان نامزد گردانیده و حصص
بجونیپور شد و اسکندر خان در لکهنو رسیده بعد از چند گاهی در دهم
جمادی الاول سنه ثمانین و تحمماية مر بیالین مرض موت نهاده
فوت یافت

چه باید نازش و نالش ز امبالی و ادباری

که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

و درین سال جمال خان ولد شیخ منگن بدآورنی که صاحب
جمال مقرری و از یاران جانی قدیم بود در سنبل همراه خان
کلان روز عید قربان قبیق زده بیوه پانی از دصفت ناشناسی
خورده ضعف کرد و در گذشت و این تاریخ یافته شد که

مد آه از جوانی و زیب جمال خان

و شیخ اسم شیخ یعقوب مرفی کشمیری این تاریخ یافت

سپرده جان بروز عید، قربان

و در سنه تسع و مبعین و تسعمایه (۹۷۹) محلی عالی در

اگره و محل دیگر در معموره جدید فتح پور با تمام رسید و تمام

ارسلان تاریخ یافت که

تمام شد دو عمارت مژال خلد پیرین • بدو دروات صاحب قران هفت اقلیم

یکی به بلده دار اخلافت اگره • دگر بخطه سکری مقام شیخ حلیم

میهنرازی تاریخ این دوه الی قصر • رقم زده دو بهشت برین بکلیت تقدیم

و در سلج ماه مبارک رمضان این حال رحلت شیخ املیم چشتی

فتح پوری که از مشایخ عظام دیار هند و صاحب مقامات عالیست

و شمه از احوال او در ذیل این منتخب بطریق تذکره نوشته خواهد

شد انشاء الله تعالی از دار غرور نذا بدار سرور بقا واقع شد و یک

تاریخ او • شیخ هندی • و دیگر

تاریخ وفات شیخ اسلام • شیخ حکما و شیخ حکام

و درین حال بر جامع منتخب و افقه هایلک روی نمود و آن

مجمعه این است که چون کانت و گواه بجایگیر محمد حمین خان

بود و نقیر بر حسب تقدیر چندگاه در صحبت او مانده ام مصادرات

آن صوبه و عهده خدمت فقرا داشت و بتقریب زیارت مزار زانیس

الانوار شیخ کبار بدیع الحق والدین شاه مدار قدس الله مره العزیز

در مکن پور از توابع قنوج رسید و چو آدمی زاد که شیر خام

خورده به حسب مرشت مرکب از غفلت جدلی که موجب

ندامت و ظلم و جهل اصلی که باعث جسارت و خسارت است و به میراث از ابوالبشر بما رسیده دیده عقل را پوشید و آنرا عشق نامید و بدام شهوت و آزر گرفتار ساخت و سر نوشت گذشته پیش آمد تا بی ادبی عجب بناگاه دران درگاه واقع شد و از آنجا که هم غیرت و هم عنایت حق سبحانه عزّ شانه بود مکملات آن جریمه و تنبیه بران خطیه هم در دار دنیا دید تا هم از قوم معشوق چندبیرا مسلط ساخت و نه زخم شمشیر پنهانی از ایشان بر سر و دست و دوش خورد و همه بومست مال زنت مگر زخم سر که استخوان را شکسته بمنز رسید و تهی مغزی بار آورد و یک انگشت بنصر چپ اندکی بریده شد و بی شعور افتاد و آن جهان را میسر کرده آمد و بخیر گذشت امید که دران نشاء نیز عاقبت بخیر باشد

القصة هرا آنچه کرد گردون زجفا • حق باید گفت بود درون حق ما
شکرانه نعمتش نمی کردم هیچ • تا لاجرم نکند در رنج و بلا
و جراحی حائق در قصبه بانگرمو پیدا شد و در عرض یک هفته
زخم ها فراهمی یافت و دران رنجوری و بیماری نذر کرد که اگر
ازین حالت صحت یابد حج احرام بگذارد و آن وعده هنوز در توقف
مانده است انشاء الله تعالی قبل از حلول اجل و وقوع خلل در
بنیان اصل باین معادلت موقوف گردد وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ
فَعَمَلُهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ

درین فیروزه کنگ دیر بنیاد • عجب باخل نهاد است آدمی زاد
نباشد داب او نعمت شناسی • نباشد کار او جز نا-پاسی
به نعمت گرچه عمری بگذراند • نداند قدر آن تا در نماید

و از انجا بگانت و گوله رسید چون غمل کرد از سر نو صاحب فرایش
گشت و حمیدی خان را حق سبحانه و تعالی بهشت جاودان نصیب
گردانیده باشد که مهربانیهای پدری و برادری فوق از طاقت
بشری بجای آورد و چون بجهت مرمای مفرط آن جراحت گزرگ شده
بود هم مر هم از چوب گز ساخت و هم حلوی گز خوردن فرمود تا
از انجا بدو آن آمد و جراحت سر را طبیبی دیگر باز از مرچاک کرد
و کار بمردن رسید و روزی مابین خواب و بیداری
نبود آن خواب بل بیهوشی بود

می بینم که جماعه محصلان مرا بر آسمان برده اند و دران جا
دنقیری و دیوانی و محررانیه در کار اند و جمعی از معاول مانند
کارخانه پادشاهان دنیا چوب در دست گرفته در تک و دو اند و
یکی از نوپسندگان در قی در دست داشته دران نظر میکند و میگوید
که این آن نیست و در همان محطه چشم من بکشد و معادل
خود خفتی مشاهده کردم و سخنی که از انواه عام در حالت صغری
می شنیدم باورش آری عالم وسیع و قدرت واجب تعالی
غالب است و الله غالب علی امره •

و درین سال در بدو آن آتش عظیم افتاد و چندان کس از
هندوان و مسلمانان سوختند که از حصر افزون باشد و اربابها پر
کرده سوختهارا بدریا می بردند و معلوم نشد که مسلم کدام است
و کافر کدام و بعضی دیگر که از موختن خلاص یافت برهمن قلمه
برآمدند از تابش زبانه آتشین زن و مرد خود را از بالای دیوار
انداختند و جمعی دیگر معیوب و معلوم ماندند و آب دران آتش

حکم روغن نطف داشت و این فقیر آنرا بچشم خود دید و زبانه اش بگوش رعبه و بعضی را گوشمال داد و بعضی را پامال ساخت و قبل لڑان واقعه مسجدی از میان دو آب بانجا رفته و فقیر او را در منزل خود آورده بار صحبت داشتیم در خلوتی بمن گفت که ازین شهر بدر رو گفتم برای چه گفت تماشای خدا اینجا بظهور آمدنی است چون خراباتی بود ازو این سخن باور نشد

چه پر می از بدادون و ز احوال پریشانش

که آیات عذاب الدار نازل گشته در شانش

و در حقه ثمانین و تسعمایه (۹۸۰) متح کجرات روی داد
محمل این قضیه آنکه چون در کجرات هرج و مرج واقع بود و ملوک
طوایف شده بودند شاهنشاهی امر باحضار عساکر فرموده عزیمت
تسخیر آن ولایت موصم ساختند و بداربخت بیستم شهر صفر از های
تخت نهضت فرمودند و در پانزدهم شهر ربیع الاول بلد اجمیر مقر
مواکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضه قدسیه در دفتر سلسله
چشمتیه حضرت معینده قدس اله حره و اسرار هم روز دیگر بطواف مزار
میر میرد حسین خذگ سوار که این بیت در شان ایشان گفته اند که
شکر الله که بدل تافته انوار جلی • از حمین بن علی بن حسین بن علی
و بالای آن کوه متوج شدند و میر محمد خان کلان را باده هزار
سوار برسم هر اول پیشتر روانه گردانیدند و بکوچ متواتر در نهم ماه
جمادی الاول بنا گور رحیدند و در شب چهارشنبه دوم ماه جمادی
اول در اجمیر بخانه شیخ دانیال نام مجاور می صالح تولد شاهزاده صاحب
اقبال دانیال واقع شد و این مزده در دو منزلی ناگوار بشاهنشاهی

رحیم بدقترب شیع دانیدال مذکور این نام نهادند و این تاریخ یافتند
بگفتا ظاهر شرع نبی باد

و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنواهی میرته
شناختند خبر آمد که راجپوتی در سر وهی بابلچی گری آمد خان
گلان را بجمدهر که نام سلاهی است در اهل هند مشهور زد چنانکه
بر سینۀ او رحیده از پشت شاذه سر بدر کرد و بخیر گذشت و آن
راجپوت را به جهنم رسانیدند و آن زخم در عرض ده و پانزده روز
فراهم شده رو به بیی آورد و چون بصروهی رحیدند مقدار صد و
پنجاه راجپوت چنانچه رجم محترم ایشان می باشد بعضی در بت
خانه و بعضی در خانه راجه سروهی خود را ببردن قرار داده جنگ
پیش آمدند و همه بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتارخان
مرحوم حاکم دهلی که او را تاتار چه میگفتند و درین جنگ شهید
شد و درین منزل رای سنگ بیگانبری را بجوده پور تعین ساختند
تا راه گجرات روان سازد و مضرتی از رانا کیگا حاکم گوکنده و کونهلینز
بکمی نرسد و مانسنگه ولد راجه بهگوانداس را با فوجی آراسته
بجانب ایدر نامزد گردانیدند تا بتعاقب پسران شیرخان فولادی
که باهل و عبال بآنسوب میرفتند رفت و در غره رجب ظاهر بلد
همن معسکر گردید و آنرا بجایگیر سید احمد خان بارهه برادر حید
محمود مقرر داشتند مانسنگه عقب اردوی افغانان را تاخته با
فنیمت بسیار ملحق گشت و چون این خبر بهشیرخان رسید

از سر احمد اباد که از مدت شش ماه با اعتماد خان غلام و وزیر مطلق سلطان محمود گجراتی دران محاصره بود برخاست و جمعیت افغانان متفرق شده در روز یکشنبه نهم ماه رجب ایی سال مظفر ولد سلطان محمود گجراتی که اعتماد خان دایم اورا مقید داشته خود ملک رانی میکرد بملازمت رسید و عاقبت اورا بشاه منصور وزیر که احوالش انشاء الله مذکور شود سپرده بی رزیده ماهیانه او گردانید تا عاقبت بعد از چند سال گریخته بسلطانی رسید و بدست راجه سورتی اسیر شده زمانیکه اورا مقید ساختند جانب چوناگڑه نزد اعظم خان روانه گردانیده بود در راه خود را بدست خود بزخم اختره هلاک ساخت و بقی احوال بعد ازین بتفصیل مذکور شود و روز دیگر اعتماد خان و شاه ابو تراب و سید حامد بخاری و اختیار الملک حبشی و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ چان حبشی و چهارخان حبشی و سایر امرای گجراتی کلم و جلهم آمده دیدند و اعتماد خان کنید شهر احمد آباد را آورد و حبشیان را بمجهت رعایت حرم بمعتمدان سپردند روز جمعه چهار دهم رجب کنار آب احمد آباد مخیم ساختند و خطبه خوانده شد و بتاریخ بدستم این ماه سید محمود خان باره و شیخ محمود بخاری محل را بارو رسانیدند و روز دوشنبه دوم شعبان از احمد اباد بحاجاب کینهایت بدفع ابراهیم حصین میرزا و محمد حصین میرزا که بهروج و بروند و حورت را متصرف شده بودند متوجه شدند و درین فرصت اختیار الملک حبشی که عمده امرای گجرات بود از احمد آباد گریخته بطرف احمد نگر فرار نموده رفت و بمجهت بی اعتمادی اعتماد خان را حواله شهباز

خان کنبو نمودند و ششم شعبان به بندر کینهایت نزول واقع شده و چهاردهم این ماه بقصبه برده رحیده حکومت گجرات را بنمام در قصبه اختیار میرزا عزیز کوکه باز گذاشته اورا رخصت احمد آباد فرمودند و در هفدهم شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا در قلعه بهروج رستم خان رومی را بقتل آورده ازین هشت گروهی میخواهد که گذشته رود بنابراین خواجه جهان و شجاعت خان جمعی دیگر از امرا بحرآست اردر که در خدمت شهزاده حلیم بود گذاشته و ملک الشرق گجراتی را بدرقه گرفته و شهزاد خان را بطلب سید محمود باره و شاه قلیخان محرم و دیگر امرای که بجانب سورت نامزد شده بودند فرستاده متوجه امپریال میرزا ابراهیم حسین بایلغار شدند و چون بکنار آب مهندری رسیدند شب شده بود با چهل سوار در آنجا گذرانده خبر یافتند که انطرف آب در قصبه سرنال میرزا ابراهیم حسین فرود آمده و مقریان شروع در پوشیدن سلاح نمودند و امرای که نامزد سورت شده بودند نیز درین شب آمده ملحق شدند و مانسنگه به هر اوی متعین گردید و بعد کس از آب عبور نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار داشت از شنیدن این خبر بایلغار پادشاهی از قصبه سرنال براه دیگر بدر رفته در صحرای باهنگ جنگ در مقام توزک دادن مردم خود در آمد و مانسنگه در شکسته ها و جره های کنار آب مهندری بجایبی دیگر و شاهنشاهی برای دیگر افتادند بمقصد تلاقی فریقین روی نمود و ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاقشال و جماعه او چپیان رانده آمد و تا خبلی مسافت ایشان را توانید و چندی از جانبین کشته

شدند درین وقت یک پسر راجه بهگونت داس بهونیت نام دران
 معرکه بقتل رسید و مخالفان دلیر شده بر فوج شاهنشاهی که در
 زمین تنگ ناهموار که از هر طرفش ز قوم زار امت ایستاده بود
 حمله آوردند از آن جمله سه کس تاخته یکی بر راجه بهگونت داس
 متوجه شد و راجه بهگونت داس از درای ز قوم زار نیزه دستی برو
 انداخت تا زخمی شده بدر رفت و دومی دیگر حمله بر شاهنشاهی
 که از همه در پیش بودند بردند و تاب مقاومت نیاورده فرار پیش
 گرفتند و مقبول خان غلام^۲ مارج بدخشی بتعاقب آن دو کس رفته
 و افواج قاهره از هر طرف حمله آورد میرزا ابراهیم حسین تاب
 نیاورده روی گردان شد و مردم بسیار از درین جنبش بخاک
 هلاک افتاده از کشتگان شمار نبود و بعد از حصول فتح چون شب
 افتاد دمت از تعاقب باز داشتند و ابراهیم حسین میرزا با معدودی
 چند از راه احمد نگر بمرورهی رفته از انجا بنا گور آمد و انجا
 نیز با سراجنگ کرده هزیمت یافته و از دهلی گذشته بنواهی سنبل
 رسیده باز گشت چنانچه مآل حال او بجای خود مذکور شود
 انشاء الله تعالی •

و هژدهم شعبان مراجعت نموده در برود باردوی بزرگ ملحق
 گشتند و از انجا بعزم تسخیر قلعه - ورت متوجه شدند که خداوند
 خان وزیر گجراتی بر غم فرگیان بکنار دریا در سده سبع و اربعین
 و تسه مائة (۹۴۷) بنا کرده و از بعد فوت جنگیز خان آن قلعه را

میرزایان بتصرف آورده بودند و چون گجرات مفتوح گشت میرزایان اهل و عیال خود را در آنجا متحصن ساخته و زمام حل و عقد آن را بهم زبان نام تورچی پادشاه غفران پناه که از ملازمت شاهنشاهی گریخته بامداد پیوسته بودند و در ولایت متفرقه گشته بنیان انصاف می نمودند و چون خبر شکست ابراهیم حسین میرزا به اهل قلعه رسید گلرخ بیگم دختر کامران میرزا که زوجه ابراهیم حسین میرزا باشد پسر خود میرزا مظفر حسین را که حالا بشرف دامادی شاهنشاهی معزز شده همراه گرفته بدکن روان شد و شاه قلی خان محرم که به همراهی صادق محمد خان و دیگران پیشتر نامزد قلعه شده بودند تاحلیلی راه تعاقب مردم میرزا نموده با پاره احمال و انتقال که به غنیمت یافته بود باز گشت و پیشقرازی و موصول موجب اقبال راجه تودر حل را بجهت تحقیق قلعه و مداخل و مخارج آن فرستادند تا حقیقت حالات بواقعی عرض نماید او فتح آن قلعه را در اندک زمان باسهل وجهی خاطر نشان ساخت و در هفتم ماه رمضان مبارک بیک گروهی قلعه نزول نموده آن را چون هاله دور ماه در میان گرفتند و مورچلها بخش کرده و جنگ ها انداخته کار باهل قلعه تنگ ساختند و در عرض دو ماه تلهای بزرگ و سرکوبهای بلند بهم رسانیده و توب چیان و تفنگ اندازان بالای آن برآمده نمی گذاشتند که هیچ فردی از افراد قلعه سری تواند بر آورد و از جاسب دیگر که منحل حوض آبی بود دولنخانه برپا کردند و مورچلها نزدیک رسانیده راه آب بر قلعه بندان محدود گردانیدند و همزمان و سایر قلعه نشینان مولانا نظام الدین نام طالب علمی زبان آوری را از روی

عجز و انکسار و معیشت برای طلب امان بیرون فرستادند تا
 بوسیلهٔ امرا ملازمت نمود و التماس اهل قلعه بدرجهٔ قبول افتاد
 و او را با مزد امان رخصت دادند و قاسم علی خان بقال و خواجه
 دولت ناظر را نامزد گردانیدند تا همزمان و تمام قلعه بندان را دلا
 داده بملازمت بیاورند و جمعی از سحرران متدین نیز به جهت نام
 نویسی مردم و ضبط اموال متعین شدند تا همه را از نظر بگذرانیدند
 از آن همه مردمان همزمان را که در زمان تحصن مخنان بی ادبانه
 گستاخانه جلفانه از و بظهور آمده بود با چندی دیگر بعد تادیب
 و تنبیه بلیغ بموکلان سپردند و دیگران را بتأمین جان بخشی فرمودند
 و این فتح بتاریخ بیست و دوم شهر شوال سنه نمانین و تسعمایه
 (۹۸۰) روی نمود و اشرف خان ممبر مذشی این قطعه گفت که
 کسور کشای اکبر غازی که بی سخن .

جز تبع او قلاع جهان را کلید نیست

تخیر کرد قلعه صورت بحمله

این فتح جز بیازوی بخت معید نیست

تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت

اینجا بدولت شه عالم معید نیست

و روز دیگر بتماشای قلعه رفته حکم مرمت و تعمیر بشکست و ریخت
 آن فرمودند و در اثنای آن تماشای چند دیگ بزرگ و ضرب
 زنگ عظیم که سلیمان سلطان خواندگار روم در وقت عزیمت
 تخیر بنادر گجرات با سپاهی گران برآه دریا روانه ساخته آخر
 بتقریب مانعی آن لشکر برطرف شد و آن دیگها از آن زمان باز

در کنار دریا مانده و خداوند خان و زیر در زمان تعمیر مورت همه را
 درون قلعه آورد و آنچه ماند حاکم جوانگزه دران قلعه کشیده بود
 بنظر در آمد و فرمودند تا از آنجا که چندانی در کار نیست و در
 قلعه اگر بردند .

و میگویند که باعث بنای خداوند خان این قلعه را آن بود که
 فرنگیان انواع ضرر و ایذا باهل اسلام میرسانیدند و در تخریب
 بلاد و تعدی عباد میکوشیدند و در هنگام شروع در تعمیر تقصیر
 در انداختن خلل نموده اول آتشبازی بهیار بکشتیها سر دادند و
 بجائی نرسید و بنایان منهدم آئین دقیقه شمس اساس محاربه
 قلعه را بآب برده و خندق نیز همچنان عمیق کنده دیوار در طرف
 عصار را که متصل بخشکی است بسنگ و ماس و خشت بخته
 بر آوردند و طول دیوار سی و پنج گز و عرض چهار دیوار قلعه پانزده
 گز و ارتفاع آن چون عرض خندق بیست گز و میدانه هر دو سنگ را
 بقلب آهنین پیوند کرده فرجها و درزها را بسرب گذاخته مستحکم
 گردانیده کنکرها و سنگ اندازها بمقابله بلند و خوش نما که نظر
 تماشاژی دران حیران بماند و بر برج دریا رویه قلعه غرنه ساخته
 که بزم فرنگیان مخصوص برنگال و اختراع ایشان است و فرنگیان
 در ساختن آن چونکسی خیلی مانع آمده دست بمحاربه و مجادله
 کشادند و عاقبت از در ملج در آمده مجلفهای کلی قبول نمودند
 تا آن چوکنکسی را بر طرف سازند خداوند خان بدهب و حمیت

اعلام همت عالی را کار فرموده هیچ قبول نکرد و بر رغم آن جماعه
 خاطر ازان عمارت در اندک مدت پرداخت و حکومت آن قلعه را
 در همان روز به پسر قلیچ خان سپرده چهاردهم ذی قعدة منوجه
 احمد آباد شدند و دران ایام محاصره قضیه چند روی نمود اول
 آنکه میرزا شرف الدین حسین را که تا ده سال آواره میکشت و
 آخر بدست بهار جیو راجه ولایت یکلانه افتاده مقید ساخته در نظر
 آوردند و بی ادبانه و بی اخلاصانه میخواست که به هند او را تنبیهی
 نموده بمولان سپردند و در منزل بهر دوچ رانده چنگیز خان از دست
 چهار خان حبشی که بداحق قاتل چنگیز خان بود داد خواهی
 نمود و التماس قصاص کرد و بعد از تحقیق قضیه قاتل مانل شد
 و درهای نبل انداختند و هم دران ایام محاصره سورت ابراهیم حسین
 میرزا بعد از شکست از مقام سرفال در حدود پتن رفته به محمد حسین
 میرزا و شاه میرزا ملحق گشت و از برای تخلیص قلعه سورت
 تدبیری اندیشیده کنکاش چنان یافتند که ابراهیم حسین میرزا
 بجانب هندوستان بقصد ننگه انگیزی آید و محمد حسین میرزا
 و شاه میرزا باتفاق شیر خان مولای پتن را محاصره نمایند تا
 شاهنشاهی را بزعم ایشان در دله گشته باحمد آباد آمدن لازم خواهد
 بود و سید احمد خان بار همه در پتن متحصن شد و جنگهای
 مردانه کرد و قطب الدین محمد خان با سایر اسرایان ناسور که
 جایگیر دران مانوه و چندیری باشند بمومک سید احمد خان
 رسیدند و رستم خان و عبد المطلب خان و شیخ محمد بخاری
 دهلوی باحمد آباد رفته باتفاق اعظم خان منوجه پتن گردیدند و

محمد حمین میرزا و شاه میرزا و شیرخان فولادی از مر محاصره برخاسته به پنج گروهی بتن پیشواز برآمده جنگ صعب آن چنان کردند که برچیرده روزگار یادگار بماند و هراول غنیم را برانگار اعظم خان زده جرانگار را نیز پیریشان ساختند و امرا داد شجاعتی داده پای ثبات نشدند تا نسیم فتح و ظفر بر پرچم اقبال غاهدشاهی وزید و مخالفان را چون پاره‌ای ابر پیریشان ساختند و لشکریان در پی غنیمت رفتند و خان اعظم با معدودی چند در جای خود ایستاده بیکبار چون بلای ناگهان شیرخان فولادی که انیونی بود و بنا بر قبض طبیعت که چون قبض دست لازم اندونیان است در طهارت خانه تا یکپاس درنگ کرده بعد از برهم خوردن معرکه با دوه هزار سوار کم و زیاده در میدان خالی رمیده به شیخ محمد بخاری دهلوی که با کسی کم پای جلالت نشوده مانده بود مقابل میشود زور فتنه می‌برد و شیخ محمد گل باغ فتح میشود

قلم گردش از تیغ سر تا به بن • نوشتش ز خون هدیه لم یکن درون اثنا خان اعظم از جای جنبید و مردم از هر طرف حمله آوردند تا شیرخان نیز با یاران خویش می‌پیوندند و راه گریز پیش میگیرند و چون از می‌پروند که پیرزاده خود را چرا ضایع کردید جواب داده که ما شنیده بودیم که از جمله سرداران مغول شاه بداف خان و یکی دیگر از نهایت شجاعت معرکه را از دست نمیدهند برکنان آنها بر سر شیخ محمد حمله بردیم و اگر بی‌یقین میدانستیم که اوست هرگز اقدام به قتل او نمیکردیم و محمد حمین میرزا بجانب دکن

رفت و شیر خان در قلعه چونانگده که امین خان غوری حاکم آنجا بود پناه برد و این فتح دز هزدهم ماه رمضان مبارک سنه ثمانین و تسعمایه (۹۸۰) روی نمود و اعظم خان حید احمدخان باره را در قلعه پتن بدستور سابق مانده در سورت رفته ملازمت کرد و قطب الدین محمد خان و دیگر امرا اختیار الملک حبشی را که از محافظان موکل در احمد آباد گریخته بمخالفتان ملحق گشت و بعد از فرار بنیان فساد نهاده بعضی جاها را متصرف شده بود از جنگلها و حصارها بر آورده دران ولایت تهنجات و بزرگیان گذاشته در زمان مراجعت آورد از سورت در محمود آباد آمده بدرگاه ملحق گشتند •

و در سلخ فی قعده سنه مذکوره احمد آباد محل نزول اجال شد و ده روزی در آنجا توقف نموده اعظم خان را حکومت احمد آباد و سایر امرای آنکه را حایر بلاد داده و بمظفر خان دو نیم کمرور جایگزین کرده و سارنگ پور و اجین با تمامی ولایت مالوه مفوض داشته در روز عید قربان از احمد آباد کوچ فرموده در محرم سنه احدى و ثمانین و تسعمایه (۹۸۱) منزل به منزل با جمیر رسیدند و در آنجا از سلطان عمریضه سعید خان مشتمل بر خبر گزین قاری میرزا ابراهیم حسین و گذشتن او از عالم هر شور و شین رسید و در دوم صفر این سال پای تخت از مقدم شاه شاهی زینت و فردیگر یافت و مجمل احوال ابراهیم حسین میرزا آنکه او از گجرات بقصد فتنه انگیزی در انصان در ملک اول بمیره رحید و قافله را که با گره میرفت

تلاش کرد و بذاگور آمد و فرخ خان پسر خان کلا متحصن شد و بعضی خانه‌های بیرونی شهر را بغارت داده و یک روز اینجا بوده متوجه نازنول گشت به بیدست کرده‌ی از نازنول رسیده بود اتفاقاً رای‌رام و رای سنگه که بمهدا راه بازی راه گجرات نامزد بودند قریب یک هزار سوار همراه گرفته از جوده پور بذاگور بایلغار آمد و فرخ خان باتفاق ایشان تعاقب میرزا نموده در نواهی موضع کهنوئی فرود آمدند و میرزا فرار نموده چنانکه خبر و اثر او منقطع شد بدر رفت و چون جماعه مسلمانان درین اردو روزه دار بودند بگذار حوض بزرگ درون سرزمین بجهت انظار قرار گرفتند و میرزا پاره راه رفته برگشته در دوم شب ماه رمضان مبارک هفتمین و تسعمایه (۹۸۰) ایشان را غافل ساخته شب خون زد و از دو طرف در شبیه گرفته تیر باران کرد و ایشان نیز پیرها پیش گرفته ردی نگذاشتند و حمله مرده‌ها کردند چون کاری نتوانست کرد و سرزمی که همراه او بودند بمقتصد کس نمیکشید بضرورت ماند و روان شد و در آن شب تارک اکثر سپاهیان‌ش متفرق گشته در قریات و دیابانها گریختار شده جا اینجا بقتل رسیدند از آن جمله صد کس بدست فرخ خان افتادند و علف شمشیر شدند و بعضی مجروح گشته و بعد محذات خود را بمیرزا رسانیدند و بشااست نیت بدگر ایشان هیچ جا بفلاح نانجامید و میرزا با صد کس تلخت و باخت کرده و از آب کدک و جون گذشته برگشته اعظم پور که جایگیر سابق او بود رسید و گملن داشت که چون ولایت حنبیل قلعه مژل کوه کامان از عقب و خندق‌ی چون گنگ از پیش دارد التجا بانجا آورده و جمعیت گرفته مردم بصیار بار رجوع خواهند

نمود این معنی خود صورت نبضت و امرای پادشاهی نیز از هر طرف سر راه گرفتند و مزالطلب رُد الطریق بخان گردید و حسین خان مهدی قاضی خانیه که در آن ایام پیش از شیوع خبر ابراهیم حسین میرزا و آمدن او بجانب دهلی در کانت و گوله که جابگیر او بود بجهت دنع و رفع متمردان بداوَن و پتیلی آمده بود درین اثنا مخدوم المملک مولانا عبد الله سلطان پوری و راجه بهارامل که وکیل و وزیر مطلق بودند از نتیجہ پور خطی باو نوشتند باین مضمون که ابراهیم حسین میرزا دو جا شکست خورده بحوالی دهلی رحیده و پای تخت خالی است آن فرزند خود را بزودی در اینجا رحاند بموجب طلب متوجه آنصوب شد و بپناه هنگام کوچ از موضع اوده از برگنه جلیسه خبر رسید که راجه اویسر که از مدت جلوس شاهنشاهی همیشه قطع الطریق و امداد در نواحی اگره نموده قزاق میکشت و با چندین امرای نامدار معتبر جنگهای صعب و تردهای مزدهانه کرده مردم خوب خوب را قزون از شمار ضایع ساختند در جنگل موضع نوزاهی از برگنه جلیسه مختلفی شده مانده نیمروز پانزدهم ساهرمضان مبارک سنه مذکوره بود که مردم غافل شده و متفرق گشته راه می رفتند و اکثر مردم روزه داشتند که بیکبار آواز تفنگ و تیر ریخته جذگ بزدید شد و راجه اویسر با کواران تختها بر سر درختان تعبیه کرده ازان بلندی اکثر مردم کار آمدنی را بشیه تیر و تفنگ گرفته بعضی شهید بعضی مجروح شدند و در ابتدای گیر و دار جذگ

تفنگی زیر زانوی حسین خان رسیده پیران گذشته بزمین رسیده و بر
 سر اسب ضعف کرده بیهوش شده و خواست که بیفتد اما خود را
 به تهور بر هر زین گرفت و نگاهداشت و لب بر دها شیدم و جمعی
 که گرد و پیش او بودند گمان بردند که مگر ضعف روزه خواهد بود
 و فقیر عنانش گرفته خواستم که به پناه درختی بکشم تا خلاص از
 تیر باران شود در آن حالت چشم را کرد و برخلاف عادت معمول
 بخم بجانب من تیز دید و به تیزی به اشارت گفت چه جای گرفتن
 عنان است فرود باید آمد او را همان جا گذاشتند فرود آمدند و
 چندان کشا کشی واقع شد و مردم از جانبین بقتل رسیدند که هم
 از تعداد آن عاجز باشد آخر به مقتضای اسلام یعلو و لا یعلی علیه
 قریب بشام نسیم فتح بر جانب شرقی قلیله غازیان وزید و کفار
 روم و گله گله روی بگریز نهادند و دست های پاهیان را مجال
 حرکت در ضربت شمشیر تیر نمانده و در آن بیشه انبوه باهم مخلوط
 شده فرق از دوست تا دشمن نبوده بیکدیگر از ضعف نمی پرداختند
 و بعضی بندگان موقوف راحه قدم در آن حالت هم احراز فضیلت
 غزا و هم مغربت میام نمودند بخلاف فقیر که چون بی طاقت عدم
 باری دم آبی رساند تا گلو تر خاتم و بعضی از مرئی آبی جان
 - پردند و باران نیک نیک بشهادت پیوستند

هرگز فلک اندیشه کارم نکند • بر هیچ مراد کامگارم نکند

لب تر نکند ز قطره آب مرا • تا خون دودیده در کنارم نکند

بعد از فتح حسین خان بکوچ متواتر بگانت و کوله رفته اینجا را را
 استحکام داد و ابراهیم حسین میرزا در آن زمان در نواهی برگشته الکنو

پانزده گروهی سنبل رحیده بود بهمان زخم محفه حوار باساقبال
 جنگ میرزا در قصبه بانس بریلی رست و در یک روز از اینجا باینگار
 تعاقب نموده بسنبل آمد و میرزا چون حقیقت مردانگی او را با
 یقین میدانست صرود در جنگ او ندیده براه امرویه باز گشته در
 نواحی لکنو فاصله از ما تا او هفت کروز بود و اگر با حسین خن
 که زخمی بود جنگ میکرد خدا داند تا چه میشد و یکی از کنگشاهی
 غلط میرزا این بود که در آن طور قدور بر حسین خان نربخت و معین
 الدین خان فرخودی حاکم سنبل با جمیعت انبوه و دیگر امرای
 متفرق جایگیر داران نواحی که قلعه بر روی کشیده بود چون ند
 شبی آواز نثار حسین خان شنیده اند گمان برده اند که مگر میرزا
 بر مر ایشان رسیده و از رعب عظیم دست و پا گم کرده اند چون
 از پایان قلعه فریاد زده اند که حسین خان بمدد آمده است انج
 بخاطر جمع پیشواز بر آمده اند و روز دیگر بمنزل شیخ متج الله تبریز
 که از خلفای نامی شیخ الاسلام متج پوری است رفته بمشورت
 نشسته و مصلحت چنان دیدند که همه باتواک خان توچان و بیک
 نورین خان و رحمان قلی خان و کاکر علی خان و سایر امرای جایگیر
 نواحی دهایی که بقصد دفع میرزا آمده در هر کج آهار بکنار آب
 گنگ انتظار ما می بردند ملحق شده هر چه کنگان دیده قرار میدهند
 بران عمل می نمایم حسین خان گفت بارک الله میرزا که درین
 حدود با سواران معدود رحیده و شما لشکر اضعاف مضاعف داشته

در قلعه منبل و آن بیست سی امرای کهنه پاهی دیگر با جمعیت
بیشمار از ترس در قلعه آهار که حکم مو شخانه دارد متحصن شده باشید
جای آنست که میرزا دایر شده ولایت پادشاهی را می تاخته باشد
حالا از دواکاری باید کرد یا شما از آب گنگ گذشته باتفاق آن کهنه
قلعه چند همراه میرزا را گرفته نگذارید که از آب گنگ بگذرد و
من از عقب او درآیم تا هر چه شود شود یا من بسرعت از دروازی
گنگ گذشته از پیش همراه او بگردم و شما تعاقب نمایند که
دولت خواهی این است هیچکدام برین قرار نه ایستادند تا حسین
خان بضرورت با سوارانی که همراه داشت خود را بسرعت با امرای
آهار رسانید و ایشان را بر در آمدن دران قلعه مختصر مرز نش
بسیار کرد و بدر آورد و همان کنکاش با ایشان نمود و گفت غنیم
در میان ولایت امتاده حکم خرگوش در میان لرد پیدا کرده اگر تیز تر
می جنبید می توانیم کرمی محافظت و او را زنده گرفت و این
فتح بنام شما میشود پاهیان گفتند که ما بر موجب نوشته مخدوم
الملك و راجه بهار مل میرزا را از نواحی دهلی رانده در ولایت
منبل آورده ایم حالا معین الدین احمد خان صاحب این صوبه
و جایگیردار آن نواحی از عهده جواب بدر می آیند و ما را امر
بحراست دهلی بوده نه بجنگ با میرزا که دران صورت احتمالات
باقی است در همین اثنا خبر آمد که میرزا اسرویه را تاخته و
در گذر چوباله از آب گنگ گذشته بایلغار راه لاهور پیش گرفت و
حسین خان نا دولت خواهی بر امرا اثبات کرده و بسرعت از ایشان

جدائی گزیده در گدۀ مکتیصر با یلغار آمد تا دمست و گریبان میرزا شود
 وطن در کوی صاحب دولقان گیر • زبی دولت گریزان باش چون تیر
 و از امرای پادشاهی کسی که با وی موافقت کرد ترک سبحان قلی
 و فرخ دیوانه بود و دران منزل خط امرای اهار بار رسید که تعجیل
 منمائید که ما هم بشما ملحق می شویم یازده باشد به که نه و
 بحرکت قهری نه ارادی انجا رسیدند اما آیه کریمه تَحْسَبُهُمْ
 جَمِيعًا وَقُلُوْبُهُمْ شَتٰی حسب حال آن طوایف بوده میرزا چون رخ
 در بحاط خالی شطرنج در میدان ملک در آمده شهرهای مرده
 را به نهب و تاراج بباد میداد چنانچه چون بقصبه پابل رحیده
 شد شنیدیم که مردم میرزائی چندان خرابی در اهل و عیال
 مسلمانان انداختند که بشرح راست نیاید ازان جمله دوازده دختر
 دوشیزه را دران قصبه بکارت برده چند تاسره بودند باقی شهرها
 برین قیاس و باین صورت از دنبال میرزا حسین خان پیش
 پیش و امرا از عقب تا مرهند رسیدند و در انجا حرونی نموده
 بار کشیدند و همه ماندند و حسین خان قانع باین نشده بجماعه
 که داشت و همگی بصد کسی نمیکشید باتفاق آن دو کس از
 سرهند ایلغار کرده بلودیانه رحید خبریامت که چون میرزا بنواحی
 لهور رسیده مردم قلعه بند شده اند و میرزا از انجا گذشته بشیر
 گدۀ و جهنی رفته و حسین قلی خان که دگرگوت و قلعه کانگه را
 در قهل داشت اخبار میرزا شنیده و دار و مدار می با هندوان کرده

بهیچ من طلا پیشکش از مردم نکرکوت گرفته و خطبه پادشاهی
 خوانده از انجا باتفاق میرزا یوسف خان و محمد عالی نتوغلام
 عدلی و اسماعیل قلی خان و راجه بیربر و دیگر امرا تعاقب نموده
 بمفکره رسیده حمین خان از روی دیوانگی که هزار مرتبه بر عقل
 این ناصان شرف داشت این خبر را اجتماع نموده سوگند بزبان
 راند که تا بحمین قلی خان نرسد خوردنی نخورد و در گذر تلوندی
 از آب بپا گذخته و ایلغار کرده بشیر گده از توابع جهنی رسیده
 حضرت غوثی قطب الاقطابی ارشاد پذاهی ولایت دستگاهی ملاذی
 شیخ داود قادری جهنی وال قلنس الله حره را ملازمت نموده چون
 طعام در مجلس آوردند او عذر سوگند آورد فرمودند که کفارت یمین
 سهل و آزرین دل درستان جهل امت خان مشار الیه فی الحال
 غلامی را آزاد کرد و کفارت داده ازان طعام تناول نمود و از نواید
 انقاس نفیسه مستفید گشت و شبت در انجا گذرانید و وجه مهمانی
 آن همه مردم از لنگر حضرت شیخ و کاه و دانه ابدان از زراعت
 خامه ایشان بود و صبح از انجا روان شد و فقیر بعد از سه روز از
 لاهور بشیر گده رسید و چهار روز در ملازمت آن حضرت بود و
 چیزی دید و شنید که هرگز در خاطر نگذشته بود و حرمان ارادوا
 ذکر الله میان گردید و این چند بیت در بدیهه روی نمود و
 گذرانید و بدرجه قبول افتاد و آن ابیات این است
 ای منزله نسبت اجداد تواز ما و طین

ذات پاکت چون پیمبر رحمة للعالمین
هست اسم اعظم داور از تاثیر آن
چون حلیمان جن و انس آمد ترا زیر نگین.
نم وجه الله یقین من نمیشد حالها
روی تو دیدم عیان شد نکته عین الیقین

و میخواست که ترک کار و بار دنیا نموده جازوب کشی خانقاه
لختیار نماید رضا نداده فرمودند که حالا بهلدوستان باید رفت
و رخصت گرفته با حالی خراب و دلی پریشان که کسی مبیناد
و داع کرد و چون وقت بر آمدن از اینجا ناهای بی اختیار از جان
حزین مرزد و این خبر بحضرت رسید با آنکه بیشتر از سه روز هیچ
فرودیرا حکم بودن بخانقاه نبوده روز چهارم نیز نگاهد داشتند و انادات
بخشیدند و مخنان فرمودند که هنوز لذت آن در دل است

مدرم - وی وطن زمین در دل بی اختیار

ناله دارم که پنداری بغیبت مدرم

و شمه از احوال خوبش انشاء الله در ذیل درج می نماید و حمید
خان از بك منزلی طلبده خطی به حمید قلی خان نوشت که چون
چهار صد کرده بایلغار رسیده ام اگر درین فتح مرا شریک سازید و
در جنگ یک روز توقف نمائید از آثار محبت فور نخواهد بود و
حمید قلی خان خوش باشدی گفته جلودار را باز گردانید و همان
روز بتعجیل تمام در ظاهر قصبه طلبده به چهل گروهی ملتان زمانی
که میرزا غافل بشکر رفته و بلخبر از آمد او بود جنگ انداخت و
مردم میرزا بعضی در صد کوچ بودند و بعضی بی اعتماد و

منفرد و تیز و ک جنگ راست نشد و محمود حسین میرزا برادر
 خورد میرزا ابراهیم حسین پیش دستی نموده بر فوج حسین قلی
 خان تاخت و ادبش در زمین نا هموار مکنکری خورده بر
 زمین افتاد و گرفتار گشت و میرزا ابراهیم حسین تا از شکار برگردد
 قابو از دمت رفته بود هر چند تردد مردانه کرد و حملها آورد
 فایده نداشت و کاری نتوانست ساخت و غنای تافته راه فرار پیش
 گرفت و روز دیگر از فتح حسین خان بطلبند با هشتاد و نود مولو
 نقاره کوفته رسید و حسین قلی خان معرکه را باو نمود و کار هر کسی
 خاطر نشان ساخت حسین خان گفت چون غنیم زنده بدر رفته
 است شما را بایستی تعاقب او کرد تا دستگیر می ماخلید که کار
 هنوز نا تمام است حسین قلی خان جواب داد که چون از نگر کوفت
 بایلغار آمده ایم و لشکر دران کوهستان تردد بسیار کرده و بحال خود
 نمانده این فتح کلی بود حالا نوبت یاران دیگر است حسین خان
 بامید اینکه شاید نوبت او نیز رسد و این تردد و ابلغار هانصد گروه
 راه صحرا شود رخصت گرفته پیشتر راند و بعضی مردم محضت
 کشیده خود را با نیل و نقاره ببلهور فرستاد و با خود جمعی معبود
 گرفته سردر پی میرزای بیچاره نهاد فاصله اندک از و تا میرزا
 مانده بود که شبی میرزا با چهار صد سوار بکنار آب بیاه و سُلج که
 یک جا شده اند فرود می آمد و طایفه چپقل که منفی از رعایای
 زیون ملتانند جمعیت نموده بر سر او شبخون می آرند و تیر باران

میکفند و میرزا با مردمی چند که بعضی مجروح و بعضی معذب و بی حال بودند به مدافعه آن طایفه می خیزد و بمقتضای آنکه صف مغلوب راهونی بسند است .

چندون غالب می آیند ناگاه تیری دران میان بقضاء الله بقعای مر میرزا میرسد و از دهن بدرمی آید و چون کار بردی دیگرگون میشود لباس خود را تغیر میدهد و مردمش گذاشته از هر طرف پویشان میگردند و بهر جا که میروند نشانه تیر اجل میشوند و بمکامات می رسند و میرزا را یک دو غلام قدیمی لباس قلندران پوشانیده خواستند که بطرفی بدر برند با نهایت ضعفی که داشت در مقام درویشی گوشه نشین شیخ ذکریا نام شب بسر برده پناه باوسی آرند شیخ بظاهر مرهم ملایمت بر جراحت میرزا می نهد و خفیه خبر بسعید خان در ملتان میفرستد .

هر کجا گوشه نشینی است درد مگری هست

سعید خان غلام خود دولت خان داسی را مرقداد تا میرزا را مقید می آرد و سعید خان عریضه بدرگاه نوشته زمانکه شاهنشاهی از گجرات باز گشته باجمیر می آیند میفرستد و حسان خان بعد از خبر گرفتاری میرزا تاخته و در ملتان رفته سعید خان را دید او تکلیف دیدن میرزا کرد حسین خان گفت که اگر وقت دیدن تسلیم میکنم منافی اخلاص درگاه است و اگر نمیکم بی ضرورتی است و میرزا در محل نخواهد گفت که این قلعچی را به بینید که در وقت امان یافتن از محاصره ستواس تحلیفات ببلعد کرد و چالا که مارا روز بد انتقاله است استغنا می ورزد میرزا این سخن بی تکلفانه از او

شنیده گفت که بیایید و بی تسلیم به ببینید که معاف است او
 با وجود این تسلیم کرد و دید میرزا از رزی تاسف میگفت که ما
 حربی و خروج نداشتیم اما چون کار بچان رسید هر خود گرفته
 خود را بملک بیگانه انداختیم و اینجا هم نگذاشتند و چون بحسب
 تقدیر بما این شاکست رسیدنی بود کشمکی از پیش تو که هم جنس
 بودی منهنز میشدیم تا باعد رعایت تو میشد نه حسین قلی خان
 که بیگانه از دین و مذهب است حسین خان از اینجا بازگشته درکنه
 و گواه رسید و اینجا خبر آمد که میرزا بعد از اندک فرصت درملتان
 بحبس در گذشت

دومی چند بمورد و ناچیز شد ، زمانه بخندید گو نیز شد
 و از کلفت و گواه حسین خان بدرگاه آمد و از جانب پنجاب حسین
 قلی خان مسعود حسین میرزا را چشم بسته با جماعه امیران
 از مردم میرزا در فتح پور میرشد و ایشان قریب به صد کس
 بودند و پوست خرد و خوک و مک بر روی آن گرفتاران کشیده به
 ملازمت می آرد تا چندیرا بمقوبات اختراعی گوناگون کشتند و
 باقی را خلاص گردانیدند و چون مقدار مد کسر از نوکران صاحب
 دامیه میرزا که القاب خانی بآنچه و بعد از هزیمت در راه ملتان
 بحسین خان التجا آورده بودند حسین خان همه را همراه گرفته و
 از هرگز بعد از شنیدن اخبار در خانه آن اسیران را رخصت داده
 بود حسین قلی خان نام آن جماعه را در ملازمت شاهنشاهی مذکور
 ساخت او بعرض رسانید که چون امیران را کشتن نفرموده اند آن
 جماعه را صدقه سر شاهنشاهی گردانیده خلاصی بخشیدم از در

گذرانیدید و هیچ برویی او نیاوردند و همدران ایام سعید خان از ملتان مر میرزا ابراهیم حسین را که بعد از مردن از تن جدا کرده بودند وقت ملازمت در نظر آورد و سرمایه اعتبار مقرران شد هر آن خاکی که آرد تئذ بادی • فریدونی بود یا کیدبادی خوش آید این کشاورزی نمودن • فریدون کشتن و خاقان درودن و در سال نه صد و هشتاد نگر کوٹ بدست حسین قلی خان مفتوح شد و شرح این قصه بزوجه اجمال اندک چون شاهنشاهی را از معمر بن جاز بطوایف مختلف از پراهمه و باک فردغان و حایر اصناف هندوان ربطی و اتصال تمام امت بظاہر در اوایل جلوس برهنه باک و شرعی گدانی بر همداس دمی از ولایت کالپی که مداحی هندو همیشه پیشه او بود و همی و ادراکی بلند داشت بملازمت آمده بتقریب همزانی و تصرف در مزاج روز بروز تربیت می یافت تا بمنصب عالی رسید و بشرف تدبیری مشرف گشته احکم لحمی و دسک دمی بوده اول خطاب کب رای یعنی ملک الشعرانی بود ازان پزاجه بدربر یعنی بهادر داور صحاطی شد و بتقریب الحراف مزاج از راجه جی چند هائیم نگر کوٹ که در خدمت بود آن قلعه را دران ایام ایجاد گیر بدربر مقور ساخته و جی چند را مقید ساخته فرمانی بنام حسین قلی خان ناظم امور نوشتند تا نگر کوٹ را گرفته بتصرف بدربر در آورد همین خلی خان با حایر امرای پنجاب از میرزا یوسف خان و جمفر خان پسر قزاق خان و قزو محمد عالی و غیر آن اول دهمیری و گوالیار و کوتله که قلعه ایست در غایت ارتفاع بزور گرفته ولایت را تسخیر

نموده و محافظان گماشته براهی معصب که فقیر در حله نهصد و
نود و هشت بتقریب سیرنگرکوٹ در اینجا رحیمده و دیده ام که های
مورهم بطریق مبالغه نمیتوان گفت که از دهم دران نشیب و فراز
می لغزد با فیل و اسب و شتر و حشم و خدم و توبهای بزرگ و
دیگهای گران گذشته قلعه کلکرا را محاصره نموده و بدهی چند پسر
جی چند پدر خود را در بند مرده انگاشته قلعه بند شد و معبد
نگرکوٹ در بیرونی شهر که لك لك مردم از ولایت دور بلکه کرور
کرور در موسم معین جمع شده اینجا خروار خروار طلا و دیقار و اقمشه
و اتمعه و نفایس دیگر انبار انبار بدشمار نذر می آرند در اول دهله
مفتوح شد و کوهیان بهیار علف تیغ آبدار گشتند و آن چتر طلا را
که بالای گنبد معبد تعبیه کرده اند تیردوز کردند و تا حال هم
آن تیرها معلق مانده و مقدار دو بست ماده گاو سیاه که هندوان آرا
تعظیم میشد می نمایند و می پرستند و نذر بتخانه ساخته و دار
المان خیال کرده در اینجا گذاشته بودند مسلمانان همه را کشته و در
و تنبیه تیر و تفنگ چون قطرات باران می در پی میریخت از روی
شوق و نهایت تعصب موزها از خون پر کرده بر در دیوار می
افشانند و برهمان مجاوران بتخانه چندان کشته شدند که از
قیاس افزون باشند و ازین صمر خویش و بیگانه بربر بر که خود را
پیر هندوان که لعنت بر ایشان باد میگرفت هزاران هزار نفرین
میفرستادند و شهر بیرونی را گرفته و سایط و سرکوب بلند طرح
انداخته توبی بزرگ بر محل راجه بدهی چند زدند و قریب
بهشتاد کس زیر آن جان بمالك سپردند و بدهی چند بصد حبله

خلاص یافت و از در صلح در آمد و قلمه را نزدیک بود که بگیرند
 درین هنگام خبر فترت میرزا ابراهیم حسین رحید که متوجه لاهور
 احمیت و عسرت تمام هم بمردم حسین قلی خان راه یافته بود بنابر
 چندین دوامی و بواعث بصلح قرار داده و پنج من طلا بوزن اکبر
 شاهی که حاصل یک سال آن معبد بوده باشد و قماش بسیار و
 نقایص از هر جنس بهشکش نمودند و در شوال این سال خطبه
 در مکه دران دیار خوانده و در رحمت گردانیده طاق مسجدی بلند بر در
 راجه جلبند بر آوردند انگاه حسین قلی خان متوجه دفع میرزایان
 شد و چون بقصه چمازی رحید بخدمت قدوة الحالکین نتیجه
 الاولیاء المشهورین خواجه عهد الشهدید بیدر خواجه احرار قدس الله
 روحه مشرف شد و خواجه بشارت فتح داده جامه خاص خود بخان
 عنایت فرمودند تا زیر آن دعا بود که در قصه طلبه بایلمارفته
 ظفر یافت چنانچه رقمزده کلک وقایع نویس گشت

محنت آزرد، دلائم اثر خواهد کرد، در حق هر که با خلاص دمانی بکنم
 و درین سال سلیمان کرزانی حاکم بنگاله که خود را حضرت اعلی
 خطاب داده و شهر کنگ و بنارس بن کفر را اوتخ کرده و جکذاته را
 دارالامام ساخته از کاسر تا اودیسه متصرف شده بود بر رحمت
 حق بدوست و بایزید پسرش قایم مقام او شد و در هر پنج شش
 ماه افغانان او را کشتند برادر خودش داود بن سلیمان در آن ملک
 متصرف گشت .

و درین سال یا حال گذشته بقیه اولیاء و نقاره اصفیاء و مطلع
 بر ضایع قلوب و مشرف بر هرا بر عیوب حالک مجیب ب مصنفین

الاحوال شیخ نظام الدین انبیتمی و آل قدس الله روحه ازین مرای
ملال بداراخلد وصال انتقال فرمود و شمه از احوال آنصاحب کمال
و حال انشاء الله المتعال در ذکر مشایخ عصر مذکور خواهد ماخت •
و در سنه احدی و ثمانین و تسعمایه (۹۸۱) بتقریب اطفاء نایره
فتنه گجرات و تنظیم مهمات دران فترات جمازه سوار در عرض نه روز
بابلغار از فتح پور بلصند آید رفته با جمعی که اعظم خان را در
قلعه محصر داشتند محاربه عظیم نموده مظفر و منصور بصرعت •
باز گشته در دار الخلافت رسیدند و مجمل این وفایع آنکه چون
شاهنشاهی مرتبه اول احمد آباد را بخان اعظم تفویض نموده
آمدند متمردان آنجا هرجا سری بر آورده هریک بسر خود شدند
و اختیار الملک گجراتی جماعه حبشیان را همراه گرفته احمد نگر
و آن نواحی را قابض گشت و محمد حسین میرزا از دکن آمده
اول دامیه تسخیر صورت نمود و چون قلیچ خان در مقام قلعه بندی
در آمده به ممانعه و مدافعه برخاسته به کینایت رسید و متصرف
شد و اعظم خان خود بر اختیار الملک رفت و مابین احمد نگر
و ایدر میان اوج فریقین جنگها واقع شد و بمقتضای احرب مجال
فتح دایر بود و نورنگخان ولد قطب الدین محمد خان را با عبدحامد
بر محمد حسین میرزا بجانب کینایت تعین نمود و محمد
حسین میرزا در محاربات معب بکرات و مرات داد تردد و مردانگی
داده آخر امر روی بهزیمت نهاده باختیار خان ملحق گردید و

بهران شیرخان فولادی و پسر چهار خان حبشی نیز با عسکری
 جمعیت و گرانی پله او شدند و قصد داشتند که بایلغار از راه دیگر
 رفته با احمد آباد در آیند خان اعظم پیش دستی نموده و بشهر
 رسیده و قطب الدین احمد خان را از بهروج طلبیده بجهت بی
 اعتمادی بر بعضی از نوکران خویش منحصر شد و گجراتیان با
 جمعیت قریب بیست هزار کبی از مغول و گجراتی و افغانان و
 حبشی و راجپوت آمده محاصره نمودند و هر روز جنگ بود و فاضل
 محمد خان ولد رشید خان کلان درین مہرکه بیاد وفارفت و خان
 اعظم وقایع بومیه را نوشته عراض متواتر مشتمل بر طلب شاهنشاهی
 بدرگاه میفرستاد تا دیوانیان و حکم بمهم حازی امرائی که مرتبه
 اول هم رکاب نمودند و ادای زر نقد از خزانه بسپاهیان میجاگر
 شکسته حال که در مدت یک سال محنت سفر کشیدند فرمودند
 و حسن قلی خان را خطاب خانجہانی داده با امرای پنجاب
 بآنصوبه و معبد خان را بجانب ملتان نامزد گردانیدند و شجاعت
 خان را با پیش خاذه پیشتر روان ساختند و روز یکشنبه بتاریخ
 بیست و چهارم ربیع الثانی بر بختیان تیز رفتار باد کردار حوار شده
 براه بساور و توده روان شدند و صد کمره راه در دو روز طی نمودند
 و بیست و ششم آن ماه در اجمیر بمزار متبرک فیاض لانوار علی
 ساکنین السلام من اللہ الحبار رسیدند و شرف زیارت آن مرقد ملور
 دریاخته آخر همین روز روی براه نهادند در قصبہ بالیانہ عرض
 لشکر دیده و امواج قرار داده و میرزا خان پسر خانخانان بیروم خان
 را که حالا خان خانان و نامزد بتسخیر دکن شده است در قول

نامزد گردانیدند و سید محمود خان بارهه و صادق محمد خان و جمعی را همراه او ساختند و مرداری. بر انفار بمیر محمد خان گلان و جرانفار بروزیر خان و هراوای بر محمد قلی خان و ترخان دیوانه قرار یافت و خود با صد عوار کار آزمایی که هر یکی از ایشان نخبه بود از هزاران طرح شدند و مجموعه به سه هزار سوار می کشید.

و روز سه شنبه سوم جمادی الاول بقصبة کری بیست گروهی احمد آباد رسیدند و جمعی از مخالفان در مقابله فوجی از قلعه برآمده و سر راه گرفته بجنگ پیوستند و در طرفه العین علف تیغ شده نابود گشتند و چون حکم گشتن قلعه نبود از آنجا پنج گروه پیشتر رفتند و موکب شاهنشاهی نیز در آنجا رسیده بجهت آمایش فرود آمدند و روز نهم از آن منزل تا به گروهی احمد آباد عنان باز نگشیدند و سلاح از جعبه خانه خاصه بر مردم تقدیم نمودند و همه مسلح شدند و آصف خان را پیشتر بطلب خان اعظم فرستادند این هنگام مخالفان در خواب غفلت بودند چون آواز گرنای شنیدند مضطرب بجانب ابدان شدند و محمد حسین میرزا با دوسه عوار بجهت تحقیق اخبار بکنار آب آمده از ترک صبحانقلی که او نیز با دوسه کس ازین طرف بر آب وحیده بود می پرسد که بهادر این چه فوج است او گفت که فوج شاهنشاهی است میرزا میگوید که فاسدان من امروز چهار ده روز است که پادشاه را در نتج پور گذاشته اند و اگر فوج پادشاهی باشد نیلانی که دائم همراه رکب می باشند کجا اند جوب داد که نیلان در عرض ده روز کجا

بایلغار چهار صد گروه راه میتوانند رسید انگاه محمد حسین میرزا با فوجهای آراسته بمقابله آمد و اختیار الملک را با پنج هزار حواری در برابر خان اعظم فرحتاد تا مانع بر آمدن او از قلعه باشد و انواج شاهنشاهی از آب گذشتند و محمد حسین میرزا محبت نموده با هزار و پانصد مغول فدائی که همه خطاب خانی یافته و امید وار منصب و جایگیر و صاحب داعیه عظیم بودند بر هر اول که محمد قلی خان و ترخان دیوانه باشند زد و برداشت و حبشیان و افغانان معاً بر وزیر خان که جرانغار بوده حمله آوردند و بهادران از جانبین در مقام جولانگری در آمده صد جان بجوی بود.

فروشد بهای و بر شد بهاء • بن نیزه و قبه بارگاه
 هوانیلگون شد زمین آبنوس • بجوشید دریا ز آواز کوس
 بانگشت لشکر بهامون نمود • چاهای که آنرا گرا نه نبود
 کمان کبانی در آمد نیزه • یکی گفت بستان یکی گفت ده
 و کارزاری رنت که تا ادوار قرون و اعصار یاد کار ماند و شاهنشاهی
 هراول را بی پای دیده و موزن یا معین که دران زمان و روز بان
 بود انداخته گران رکب گشتند و صف اعدا را پربشان ساخته زیر
 و زیر گردانیدند و خیلی سرها بیداد رشت و سیف خان کوکه درین
 حالت ناخست بر صف غنیم آورده غرطه دران گرداب زد و سری
 بدر فیارود و محمد حسین میرزا طافات بشری را در وادی تردد
 و دلیری کار فرموده هیچ تفصیری نداشت اما آخر نمک کلر خود کرده
 و امپش زخمی شد تا روی از ستیز بگریز آورد و پوته ز قومی در
 سر راه وی پیش آمد و خواست که اسب را ازان بجهاند ناگاه

متقاضی اجل عنان گیرا و شده از زمین بزمین کشیده انداخت و گدای علی نام ترکی که سر در پی او نهاده بود فی الحال بر جست و او را گرفته در ملازمت آورد و از روی رفق و مدارا عتابی چند فرموده برای سنگه سپردن وزیر خان که در مقابل حبشیان و کجراتیان پای جلالت فشرده در مقام رد و بدل بود آزار شجاعت خیلی بظهور آورد و مخالفان چون خبر شکست محمد حسین میرزا و شاه میرزا شنیدند بشت به معرکه داد و زندگی را بر ملک گبری ترجیح نهاده جان را بتک پا بیرون بردند و همچنین خان کلان پسران شیر خان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه از نام و نشان اعدا پاک گشت .

چاکرانت بگه رزم چو خدایانند • گرچه خدایانند ای ملک کشور گیر بگز نیزه قد خصم تویی پندایند • تا بپزند بشمشیر و بدوزند به تیر بعد از فیروزی بالای پشته که بر گذار معرکه بود فرود آمده در مقام تحقیق کار هر فردی از امراء و محاربان بودند که بیکبار اختیار الملك گجراتی با مقدار پنج هزار سوار که راه برخان اعظم بسته بود بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگدای شهری بی بصیرا نهاده پیدا شد و اضطرابی عظیم در مردم همراهی بدید آمد و غلغلۀ بلند برخاست و شاهشاهی جمعی را به تبر اندازی حکم فرمودند و غلغلۀ سوزن یا معین به چرخ برین رسانیدند و گروهی را که پیش پیش می آمدند بر خاک هلاک انداختند و حسین خان از جمله آنکهان بود که درین جنگ از پیش قدمان بودند و شمشیر هلالی خاصه که مشهور ترین شمشیرها بود بار بخشیدند و اختیار الملك

هنگام گسسته بیک جلو میدوید که احب او نیز در زفوم زاری چون
 خرد و رحل افتاد و مرکب عمر گریز پایش از های در آمد تا بقاراج
 ترک اجل فارتگر رفت و بهر اب بیک ترکان که هر در پی او نهاده
 بود دست و گریبان بار رسید درین اثنا اختیار الملک میگوید که
 ای جوان تو ترکان مینمائی و ترکمانان غلام مرتضی علی و
 دوختداران اومی باشند و من سید بخاری لم مرا بگذار بهر اب
 بیک جواب میدهد که من ترا چون میگذارم تو اختیار الملک
 و من ترا شداخته سرگردان از دنبال تو شده ام انگاه فرود آمده در
 او را از تن جدا کرد و چون احب او را دیگری برده بود مرا در امان
 گرفته بنظر در آورد و رعایت یامت و قریب به هزار هر در آن جنگ
 گاه افتاده بودند فرمودند تا ازان مرها مذاره بسازند تا موجب
 عبرت گردد و دران وقت که غوغای دار و گیر اختیار الملک افتاده
 بود موکلان رای حنکه محمد حسین میرزا را از میل فرود آورده
 بضرب نیزه دستی کل او را تمام ماخته بمال عدم مرستادند و مراد
 و اختیار الملک را بآگه فرستادند

چه کفی مرگذشت طراری • مرگذشت از اجل شفواری
 تا بگوید بغافل کرو کور • بکه دادم ز که ستیدم زور
 خسروان را چگونه بستم دست • قصرها را چه گونه کردم دست
 تا بگوید که گردنان را من • چون شکستم مرو تن و گردن
 تله چوبشندی از غرور می • دل برین عمر بیونا نفی
 و درین هنگام خان اعظم از قلعه بر آمده ملازمت نمود و او را در
 آغوش گرفتند و به تفقد تمام هرشش و نوازش او و دیگر امر

فرمودند و پنج روز در منزل اعتماد خان توقف واقع شد و قطب الدین محمد خان را مع والدش نورنگ خان بجانب بهروج و چاچایاندر بجهة انبصال شاه میرزا و خان کلان را به حکومت پتن و وزیر خان را بدولقه و دندوقه نامزد کردند و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و لشکرخان بخشی را براه ایدر بجانب آگره و فتح پور روانه گردانیدند تا ولایت رانا اودی سنگه را بی سرکرده بگذرند و شهر بدنگر بدست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمادی الاول خود از احمد آباد نهضت فرموده محمود آباد در منازل حطان محمود گجراتی معسر شد و از دولقه خان اعظم و سایر امرای گجرات را رخصت آن طرف دادند. و میرزا غیاث الدین علی قزوینی بخشی آصف خانی یافت و دیوانی گجرات و بخشی گری آن درایت بدر مقوض گشت و سوم جمادی الثانی باجمیر رسیدند و از منزل سانگه پیر راجه تودرمل راکه در آگره بجهت سامان هزار کشتی و غراب مانده بود برای تحقیق جمع گجرات نامزد گردانیدند و هفتم جمادی الآخر پبای تخت و مول موکب عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن بیک و نیم ماه نکشد.

و در بیست و پنجم این ماه سبت خذنه شاهزادگان عالی مقدار بجای آوردند و در بیست و دوم ماه رجب شاهزاده سلطان سلیم خذنه تعلیم از دست حق پرست مولانا میرکلان محدث مزی که منکی بود در صورت بشری و تسد در خدمت دوره باخدمه میرک شاه بن میر جمال الدین محدث نموده گرفته - **بِیِّنِی اللّٰهُ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - اَللّٰهُمَّ عَلِّمِ الْقُرْآنَ دِرَسَتِ سَاحَتِنْدَ .**

و درین سال مظفر خان را که بحکومت سارنگ پور مقرر بود طلبیده وزیر مطلق گردانیده خطاب جملة الملکی در القاب او افزودند و قروض شیخ محمد بخاری که در جنگ پتن و سیف خان که در جنگ اهدر احمد آباد کشته شده بود و بمبلغ یک لک روپیه نقد میرمید از خزانه ادا فرمودند و درین سال راجه تودرمل که نسخه منفتح گجرات آورده بود شمشیر بخشیده بانفاق لشکر خار بخشی که اکثر عوام هند او را سر خان میگفتند بجهت اهتمام قمر بنگاه در خدمت منعم خان خان خاتان فرستادند و شهر الله نقبوی لهوری را خطاب شهباز خانی داده میر بخشی ساختند و این سحر مهر او یامست .

به یمن عنایات صاحب قرانی • رسیدم ز خدمت بشهباز خان و درین ایام میر محسن رضوی که بر سالت دکن رفته بود تحفا لایق از حکام آن دیار آورد و در شانزدهم شوال این سال بجهت اعتماد بر تخیر بنگاه عازم زیارت اجمیر شدند و در موضع دای که چار گروهی فتح پور است خدمت ارشاد پناهی ولایت دستگاهی خواجه عبد الشهد نبیرا خواجه احرار قدس الله سره بجهت استخلام میرزا شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدرجه قبول نیفتاد و اگر چه در مراسم تعظیم و تکریم و لوازم اکرام و احترام فرو گذاشتی واقع نشد و بظاهر فاتحه هم خواندند اما رفیعی بانی بود کوند مضاطر دای نمودند و از هفت گروهی اجمیر پناهی بتاریخ دوازدهم

ذی قعدة بزيارت مزار متبرکه مشرف گشتند •

و در هفدهم اين ماه تحويل آفتاب جهانتاب که نير اعظم و نور

بخش عالم است در برج حمل واقع شد

جرم خورشيد چو از حوت در آيد به حمل

اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

و بموجب تعظيم اين روز که هر سال مرعی داشته بعيش و خرمي
ميگذرانيدند بدستور سابق جشن عالي ترتيب داده مقدار يك

لك روپيه بهر منفي از حضار مجلس بخشيدند و نر بيست و سوم

ماه ذی قعدة از شهر اجمير که بلده طيبه و رب غفور در شان آن واقع

است نهضت نموده و در پاي تخت پرميده در هي استعداد سفر

بنگاله شدند و اسر بساختن كشيته فرمودند ازان جمله يك كشتی

شير سر و ديگر نهنگ مر بود که مگر جهازهاي دريا بان رست

و بلندي باشد •

و در اواخر ذی حجه اين حال فقير بحسب تقدير که زنجير

پای تدبير است از صحبت حعين خان گسسته و از بداؤن باگرو

آمده بوميله جمال خان قورچي و مرحوم جالينوسي حکيم عین

الملک شاهنشاهي را ملازمت نمود و چون در ان ايام متاع دانش

رواج بصيار داشت بمجرد رسيدن بشرف مخاطبه اعزاز يافته داخل

اهل نشست گشت تا بعلمائی که کس تبهر ميزدند و نرديرا در

نظر نمی آوردند در بحث انداختند و خود مميز بودند و بمنايست

الهي و بقوت طبع و زکلي فهم و دليري که لازمه مهذ شاب بود بر

اکثري غالب می آمد و چون در وقت ملازمت تعريف کرده بودند

که این فاضل بدادنی سر کوب حاجی ابراهیم سرهندی است می
خواهند که او ملزم شود التزامهای پسندیده داده شدو شیخ عبدالنبی
صدر عالی قدر را خود از جهت عدم تحمل باو مزاج بر فقیرناخوش
بود حالا که در میان مناظره طرف مقابل دید همان مذل رامت آمد
که مار گزیده امیون خورد تا آخر رفته رفته آن کلفت بالفت مبدل
شد و در همان ایام شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوری
عه ستاره دانش و هوش مندی او تابش داعت بملازمت آمد و
بکونا گوی الطاب امتیاز یافت و درین سال عمارت عالی و قصرهای
زیع و وسیع در راه اجمیر بآتمام رسید و باعث بران این بود که چو
هر سال از غایت اعتقاد رفتی باجمیر ازم ساخته بودند بنابراین از
آگره تا آن مقصد در هر منزل محلی تعمیر فرمودند و در هر گروهی
یک مناره و چاهی ساختند و چند صد هزار شاخ آهو که در مدت
مر شکار کرده بودند بر هر مناره گرفتنند تا یادگاری در عالم بماند
و • میل شاخ • تاریخ یافتند کاشکی بجای آنها باغی باحرانی حکم
مبفرمودند و درین حال برهذمونی شهباز خان کنبو رسم داغ و محله
در میان آمد و حکم تعیین کرد و در تمام ممالک محروسه و خالصه
شدن و ایت بیک قلم فرمودند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی •
و در سلج صفر سنه الثانی و ثلثین و تسعمایه (۹۸۲) باهنگ
تسخیر مملکت بنگ بکشتی بنگ مر نشنند و باعث بدین مفر
آن بود که چون سلیمان افغان کرزانی که از عهد اسلیم شاه ولایت
بنگ را در تصرف داشته استقلال تمام یافته بود از جهان درگذشت
بهرش بایزید روزی چند قایم مقام او شده بجهت بدسلوکی در اندک

فرست بسعی هُذْیَازَنَه بایزند و دیگر امرایان از عالم رفت و پھر
 خورد سلیمان داؤد که وایی عهد او بود بر خود احم پادشاهی نهاده
 روش اطاعت و ارمال عرائض که سلیمان داشت گذاشت و خبر فوت
 سلیمان در قلعه سورت بشاهنشاهی رسید و فرمان بخان خانان مذم
 خان که در آن زمان در جویپور بود در باب تنبیه داؤد و تسخیر ملک
 بهار نوشتند خان خانان لشکری گران برد و مبلغ در اک روپیه نقد
 با سایر اجناس و اشیای نفیس پیشکش گرفته و راه آشتی پیموده
 باز گشت و داد که آن زمان در حاجی پور بود لودی امیرالامرای
 خود را که حل و عقد اودیسه تعلق باو داشت و بعد ازان طریقه
 مخالفت مسلوک نموده در قلعه رها اس دم از استقلال و استبداد
 میزد باغواهی قتلو خان حاکم ولایت جگدانه بحسن تدبیر بجهت
 طمع در قبل بدست آورده مقید ساخت میگویند که روزی داؤد
 جریده با معدودی چند بشکار برآمد و اودی ده هزار سوار از نوکران
 سلیمان همراه گرفته دغدغه قصد دفع داؤد نمود داؤد بشهر آمده و
 پاهیان را از خود ساخته تفرقه در میان ایشان انداخت بلطایف
 الحیل او را به دمت آورد هر چه داشت و نداشت متصرف شد و
 لودی در آن حالت که مردن خود را عین الیقین میدانست نصیحت
 از داؤد دریغ ندانده گفت که اگر چه میدانم که بعد از کشتن من
 پشیمانی بسیار خواهی کشید و فائدۀ نخواهد داد اما با وجود این
 تدبیری میگویم که اگر بر آن عمل کنی ظفر ترا خواهد بود و آن

این اسب که بر صلیبی که بمبلغ دواک رویزه پیش ازین بسمی
من واقع شده اعتماد نگذنی که مغولان باین قدری از سرتورانمی
شوند بلکه پیش دحتمی نموده بی محابا بجدا مغولان اقدام نمائی
که هرگز مشیت پیشین را بدل نیصحت دادد سخنان او را غرض
آلود دانسته و بر مقدمات گرگ آشتی خانخانانی که مرابی پیش
نبود مفرور شده لودی نیک خواه را بقتل رسانید و تیشه بر پای
هود زد و نهال دولتش را از همان زمان بکذا نکبت از بدخ برانداخت
و خانخانان را از شذیدن این خبرنگران در روغن افتاد و متوجه پتله
و حاجی پور شد و داد آن زمان قدر لودی دانسته بر قتل او بادم
گشت اما چه فائده

اسب دولت بزیر ران تو بود • چون تو کم تاختی کسی چه کند
مهرا پیش بر مراد تو گشت • ایک بد باحتی کسی چه کند
و شکست و ریخت فلعه پانده را مرصت نموده بی آنکه شمشیر از
میان بر آید یا تیر در خانه کمان در آید متحصن گشت و بتقریب
بد مستی و بی رشدی مردم ازو متفرق شدند تا آنکه شاهشاهی
در تاریخی که مذکور گشت میرزا یوسف خان را بمرداری اردو
ناصر گردانیده براه خشکی مرصتاده و شهاب الدین احمد خان
را بحر است اگره گذاشته خود از راه دریا روان شدند و این رباعی
در آن هنگام گفته شد که

شاهدقه دان گستر دین پرور • جمشید جهاستان محمد اکبر
بنشست بروی بحر چون اسکندر • هم بحر بفرمان بی آمد هم بر
و شاهزاده بزرگ را همراه گرفتند و از کثرت کشتی و غراب، روی

آب پیدا نبود و از خوشخوانی خارها که طایفه ملاح دریا ورزند و از آواز و ذکر ایشان بزبانی معهود که دارند نزدیک بود که مرغ در هوا و ماهی در آب رقص کند و تماشای دیده شد که هیچ تعبیر از آن نتوان کرد روزانه از کشتی برآمده سیر و شکار بود و شبانه لنگر انداخته بحمد علم و شعر و تذکر و تکرار •

و بتاریخ بیست و سوم ماه صفر مذکور در پیاگ عرف اله آباس که آب گنگ و چون در آنجا جمع میشود منزل شد و کثرتان بطمع ثواب و حصول مدهیات بمذهب تناسخ در آن معبد خود را بانواع عقوبات میکشند و بعضی مربی مغز خود را بزیر آره می فهند و بعضی زبان دوگونی را می برند و بعضی از بالای درختی بلند خود را در قعر آب انداخته بجهنم میروند

گرچه گفته کرد برای ثواب • رفت بدوزخ هم ازان راه آب و اساس عمارت عالی انداخته نام آن شهر را اله آباد ماندند و از بفارس شیر بیگ توچی را در کشتی مربع السیر نشاند نزد خانخانان فرستادند و در دوم ماه ربیع الثانی از موضع بحرین پور از مضافات چون پور که ملتقی آب گنگ و کودی است کشتیهای شاهزاده با مخدرات اهل حرم و صدر و قضاة بالا رویه آب کودی کشیده به جوب پور فرستادند و در سه منزل بالا رفته خود مراجعت نموده حسب التماس خان خانان بتعجیل تمام بجانب گنگ عمان نهنگان دریا آشام باز گذاشته و درین منزل خبر فوت سلطان محمود بکری و متصرف شدن محب علی خان آن ملک را رسید و در ششم ماه مذکور اردو از راه خشکی در ظاهر بلده غازی پور ملحق گشت و درین منزل

اعتماد خان خواجه مرای از نزد خان خانان بملازمت رسید و موافق لشکر خان خانان را مشروح و مفصل باز گفته اهتمام بر احتیاج نمود و بتاریخ هفتم این ماه سپید میرگهی اصفهانی جعفر دان که بعد از شکست خانزمان در جوپور توطن داشت کذاب اعظم جعفر را باهتدام نقیب خان ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این بیت بغال برآمد که

• بزودی اکبر از تخت همایون • برد ملک از کف داؤد بیدرون
اتفاقا همان طور بطور پیدوست و در وقت مراجعت چون بچونپو معسكر شد سید مذکور بملازمت شأنت باز فال جعفر دید و این بیت برآمده
مژده فتح بناگاه رسد • سرداؤد بدرگاه رسد

و چون جامع این منتخب در همان ایام باو آشنا شده التماس تعلیم این علم نموده قبول کرد و گفت این علم خامه اهل بیت است و شرطی چند هست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن لازم است بالآخره چنان معلوم شد که آن شرط تقلد آن امور است که شیعیان غلیظ دارند و این فال مانند فالهای دیگر جعلی و اختراعی بوده که هرکس که اندک قوه متصرفه دارد مثل آن احداث میتواند کرد چنانچه بتجربه رسید و مشاهده شد و درین ایام بی منت تعلیم مید آنرا بدست آوردم عارف جامی میفرماید

جعفر دان زمانه مست و جنب • پیش بنهاد زین مقواء کذب
نه ز احوال عاقبت ترسان • نه ز اسباب عاقبت پیرمان
چند حرفی نوشته بهلوی هم • وز عدد زیر شان نهاده رقم
بسته با خود تخیلی باطل • یک مر از حلیه خرد عاطل

مرد را دقت اهل دل را دق • چیست این جعفر جعفر صادق
 جعفر صادق از تو بیزار است • صادقان را ز کذبان عار است
 طرئه تر آنکه اهل جاه و جلال • که ندارند در زمانه مثال
 بخرد گرچه در جهان سمرند • این زخارف از ان خزان نخرند
 این جواهر مکه ناضلان یافتند • و آن معارف که عارفان گفتند
 همه در گوش هوششان باد است • طبعشان را اجتنابشان شاد است
 کهنه خوانند جمله را و قدید • کی بود در قدید ذوق جدید
 می ندانم که این جدید کجاست • ذوق نو باره جدید کجاست
 مدعی کز جدید می لاند • تار و پود جدید می باند
 کهنه بگذاشت نا رسید بنو • کهنه را ریخت نو نکرده درو
 و در بیستم ماه ربیع الثانی جوسا منزل شد عرضداشت خانخانان
 رسید که بمیسی خان نیازی از امرای کبار افغانان که بشجاعت
 مشهور است با فیلان جنگی و جمعیت بسیار از قلعه پهنه برآمده
 بجنگ پیوست و بدست غلامی از لشکر خان بقتل رسید و درین
 پیام محمد معصوم بن هاشم خان برادر شهاب الدین احمد خان را
 که خود در لشکر خانخانان و پسر در کشتی بملازمت بود هر روز
 اخبار از آن لشکر بعرض رسانیده و از جانب پدر عرایض میگذرانید
 و تقریبی تمام باین تقریب پیدا کرده بود نیابت خاننی خطاب
 دادند تا عاقبت چه خروج و بقی که نکرد و چه شمشیر که نزد و چه
 نمره که نیابت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و
 در دهم اینماه موضع رومنی از اعمال بهوجهور کهنه محل نزول
 گشت و درین منزل قاسم علی خان بقال را بجبهت پرمیدن مصلحت

نزد خان خاندان فرستادند و بزودی باز گشته آمد و اخبار آنجا رسانید و چون پرسیدند که حسین خان و برادرش کوچک محمد خان که بکومک خانخانان نامزد شده بود هستند بنابر خبث درونی و بد ذاتی فی الجمله کونت خاطری که در بدون از ممر قرب جایگزین داشت گفت برادر حسین خان کوچک خان خود در خدمت قیام دارد اما خود حسین خان از کنت و گوله بنواهی لکنو و اوده رسیده پنجاه رانمی تازد و میگردد ازین بد مدتی از حسین خان بخیار رجیده اثر آن بی عذابتی زود ظاهر شد تا وقت مراجعت ادرا کورنش ندادند و جایگزین کشیدند و او عاقبت مر خود گرفته در کوه شمالی در آمد و بکفار غزا کرده زخمی شده بهمان زخم منکر در آکره آمده جان بجان داد چنانچه بعد ازین شمه از آن مذکور شود انشاء الله العزیزه

و در شانزدهم این ماه قریب پنج بهاری که بدو سه گروهی پنهان پنج گندیست منقارب بلند که کفار سابق هذ از خشت پخته برآورده بودند در منزل خانخانان نزول واقع شد و او طبق های مرورید به طار پخته و نفائس و انمشه فراوان که فزونتر از حد احصا باشد پیشکش گذرایید و از آنجا سه هزار سوار جرار در عین طغیان آب در غراب های هر از اسباب و آلات قلعه گیری با آرایشی و نمایی که دیده از دیدن آن بهره مند شود بجهت تسخیر قلعه حاجی پور که مدد مردم پنهان از آنجا میرمد بهمراهی خان عالم روانه ساختند و راجه کچیتی که جمیعت و زور او بمثابه بود که خان زمانرا تا مدت دو سال بگنجل بری و جنگ مشغول و معطل داشت

و هنوز هم آن جنگل چنانچه بایست پاک و صاف نشد با هشری
 چون مور و ملج و جرده و مامک بعبار بکومک خان عالم نامزد گشت
 و جنگ انداخته حاجی پور را از جانب خشکی و تری احاطه کردند
 و شاهنشاهی ازین طرف آب بر بالای بلندی برآمده تماشا می
 جنگ میکردند چون از ممر دوری و دور بمیار نمایان نمی شد
 جمعی از جوانان کار آزمایی را در غراب انداخته و قوت مصر بصوب
 حاجی پور فرستادند تا خبر مشخص بدارند اهل قلعه هزده کشتی
 پر از مردم جنگی بمقابله ایشان روان گردانیدند و بسداز محاربه این
 جماعه قایل بران فزیده کثیره غالب آمده خود را بخان عالم رسانیدند
 و از آن طرف فتح خان باره با افغانان بسیار به جنگ عظیم پیوسته
 بقتل رسید و قلعه بقره و غلبه مفتوح شد و سران سرداران با مرهلی
 دیگر در غرابی بدرگاه فرستادند و همان را بحبس در نظر داود بردند
 تا باعث رعب و عبرت او گردد و این تاریخ گفته گذرانیده شد
 چتر ششم دین بهر کشاد پتله • اندخت چوسایه بر مواد پتله
 فی الحال رتم زدا از پی تاریخش • ملشی خرد فتح بلاد پتله
 و روز دیگر بر پنج بهاری برآمده و نظر اجمالی بر قلعه پتله انداخته
 اطراف و جوانب آنرا ملاحظه فرمودند و افغانان حرکت المذبحی
 کرده مرگ خود را نصب العین گردانیدند و تپه های بزرگ می
 انداختند که از مسافت سه کوه در اردو می افتاد و تپه ای از بالای
 مرفقی که در خیمه • دید عبد الله خان جوکن بیگی حاکم بیانه
 و بگونه می بودم گذشت و حق تعالی نگهداشت و چند روز
 مهلت یافتیم اگر چه معلوم نیست که این امهال تاکی خواهد بود

چند آنکه گرد عالم صورت بر آمدم • غمخوار آدم آمد و بلیچاره آدمی
هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است • کس را نداده اند برات مصلحتی
و بعد از فتح حاجی پور داود را با آنکه بیست هزار حوار و فیلان
جنگی مست امزون از شمار و توپخانه عظیم داشت تپ لرزه دهشت
گرمت و در شب بیست و یکم این ماه بگشتی در آمده فرار برقرار
اختیار کرده راه گورپش نهاد همت مختصر خود ساخت و مر هر هندی
بنگالی که باعث برقتل لودی او بود و خطاب راجه بگرم اجیت داشت
خزانده را در کشتی انداخته سردر پی او نهاد و گوجرخان کررانی که رکن
العلومه خطاب یافته بود فیلان را پدش انداخته بصحرا افتاد و جمعی
عظیم از هول بدریا زد و غریق طوفان اجل شدند و گروهی دیگر از
برج و باروی قلعه سراسیمه و از خود را بر زمین انداختند و حشو خندق
عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچها پایمال فیلان شدند و
گرمخنگان چون آب بن بن رسیدند گوجرخان فیلان را از بلی که بر روی
آن بسته بودند گذرانیده روی براه آورد و از هجوم عام هل شکست
و خدلی از مرداران نامی اعیان اعیان و اسلحه انداخته خود را
میران آب زدند و از گرداب اجل حوری بدر نیاروند آخر شب خبر
فرار داود بشنید شهر پنه در آمدند و پنجاه و شش میل در شهر
بنفیمت گرفتند و این • صراع تاریخ یافتند

منگ سلیمان ز داود رفت

و خانان را بحراست آن گذاشته تعائب گوجرخان که تمام فیلان
داود همراه داشت نمودند و سواره از آب بن بن گذشته و تا دریا
پور که در بیست و شش گروهی از پهنه بکنار دریای گنگ واقع

امت بابلغار شتافته قریب بچهار صد فیل نامی بدست افتاده و گوجر خان بدر رفت و شهباز خان میر بخشی و مجنون خان که عقب او رفته بودند از دریا پور هفت کوره بیشتر گذشته باز گشتند و بمرض رسانیدند که گوجر خان از آب دریاچه بل بهوند نام گذشته اکثر مردم او در آب رفته اند •

و در بیست و یکم ماه مذکور خانخانان از راه دریا بدریا پور آمد و کشتیها را همراه آورد و شش روز در آنجا مقام نموده ده هزار سوار دیگر از امرای همراه بکومک او نامزد گردانیده و علوفه آن لشکر ده می و ده چهل اضافه کردند و دارائی تمام ولایت بتکاله را با و مفوض فرموده و جمیع نواره را که از اگره همراه بود بخشیده از آنجا بغیاث پور که در کناره کنگ امت مراجعت نموده آمدند •

و در دوم جمادی الاول سنه مذکور میرزا یوسف خان را بسرداری اردوی جهان نورد گذاشته مظفر خان را با فرحت خان به تسخیر قلعه رهناس فرستادند تا بعد از فتح عهده حراست آنها بفرحت خان گذاشته بدرگاه بیايد •

و در سوم این ماه در پنده آمده انتظام مهمات داده عمارات داؤد را بنظر اجمال دیدند از جمله غرایب این است که دران ملک بعضی خانهای چپربندی را میگویند که بسی و چهل هزار رویه می برآید با آنکه چوب پوش باشد و ششم این ماه بجونپور رمیده یکماه آنجا بوده آنها و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام آنها بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نموده در نهم جمادی الثانی از جونپور عازم دارالملك دهلي گشته

در موضع خدیو معسکر شد و درین موضع قاضی نظام بدخشانی که
اعلم علمای بدخشان و مادراد الذهر بود و از عالم صفوت و طریقه
تصوف حظی و لغز داشت و شمه از ذکرش گذشت باتفاق فیروزه
کبلی که از خانه زادگان میرزا محمد حکیم است و از طالب علمی
فی الجمله و قوی و از خط و شعوب موسیقی بهره دارد و هیأت
مجموعی او خالی از چیزی نیست بملازمت رعید و بدنائی بدخشانی •
تاریخ یامده شد و قاضی نظام کمر شمشیر مرصع بامت و پنج هزار
روپیه نقد بلا انعام فرمودند بحسب فطرت علمی و استعداد ذاتی
بذریع خطاب قاضی خانی بعد از آن غازی مخاطب گشته
بمنصب سه هزاره رسیده و فیروزه باعتدال زیادتى جوهر نسبت رجوع
القبقری پیدا کرده از آنچه بود تنزل یافت و کار بر عکس واقع شد
و همدین منزل عریضه خانخانان رسید باین مضمون که چون داد
از پنده فرار نموده بکوهی رفت آن قلعه را استحکام داده و بمعتبران
معمود علیه پیروزه بجانب تانده شناخته بمجرد رسیدن اوج قاهره
رعس بران جماعه غالب آمد قلعه را بی جنگ و تردد گذاشته
رفتند •

و بتاریخ ماه جمادی الآخر در منزل شیرگره عرف قنوج جامع
لوراق را شرف التفات ارزانی داشته بانواع تفقد حکم فرمودند که
کتاب منکشان بتینی را که می رود حکایت است از احوال راجه
بکرماجیت حاکم مالوه مانند طوطی نامه ترجمه نموده نظم و نثری
ترتیب دهی و باید که هم امروز شروع نموده در قی از آن بگذرانی و
برهمنی دانا را برای تعبیر تعین فرمودند و همدران روز در قی از

سر حکایت بنظر در آورده نحسین فرمودند و آن کتاب بعد از ترجمه
بنامه خرد افزا که مشتمل بر تاریخ تالیف است نام زد شد و بدرجه
قبول پیوسته و مستحسن گشته داخل کتبخانه شد درینوقت در
منزل کراچی خدمت خواجه عبد الشہید قدس اللہ روحہ بجهت
وداع بجانب سمرقند آمده گفتند کہ میخواہم کہ مشتی استخوان را
بانجا رسانیم و شمشیر در میان پادشاهی بسته بار دیگر التماس
مخلص میرزا شرف الدین حسین نمودند قبول نیت ناد بغایت رنجیده
می گفتند دیگر چه گویم کہ امن و امان را مضراست از خدا ہمین
خواستہ ام کہ نعمت ایمان مسلوب سازد و بمجرد رسیدن در سمرقند
چنانچہ گفته بودند باباء کرام قدس اللہ ارواحہم پیوست •

و در بدستم جمادی الثانی در منزل قصبہ اسکندر پور خبر آوردند
کہ دارد و تاندہ را ہم کہ این طرف آب گنگ محاذی گور واقع شدہ
بی جدال و قتال گذاشتہ مر بصرای اقصای آوارگی نہادہ و بہ
اودیصہ رفت و خان خاں متصرف شد و از سہ منزل آگرہ روی بدار
الملک دہلی نہادہ در غرہ ماہ رجب آن سواک اعظم مخیم انبال
گشتہ چند روز بزیارات مزارات متبرکہ پرداختند و درین ایام حسین
خان کہ نزدیک ہڈیالی و بہونگون بقصد ملازمت آمدہ بود راہ
کورنش نیامت و شہباز خان میر بخشی حکم فرمودند کہ او را ازان
طنابی کہ گرد دولت خانہ کشیدہ بود بیرون سازد و سری بقلندری
بر آورده ہرچہ از ذیل و شتر و اسب و سایر اسباب پیادہ گری داشت
ہمہ بطالبان و مستحقان و معتکفان روضہ پادشاہ غفران پلادہ و اہل
مدارس و خوانق بخشید و الف چہ داری ہمہ در حق او راست آمد

کین همه طمطراق کن نیکون • شمه نیست پیش اهل جنون
 چون این معنی بعرض رسید بر سرالذفات آمده شال خاصه باو بخشیده
 و تیری از ترکش خاصه پروانگی داد محکم فرمودند که هرگز نه کانت
 و گوله و پتیالی و غیر آن که بیک کرور و بیست لک جایگیر داشت تا یک
 فصل بدستور سابق برو مقرر باشد و کروری دخل نکند و بعد ازان که
 سواران را بداغ و محله رساند جایگیر فراخوخته خواه خواهد یافت و او که از
 طبیعت جود و نهایت زر بخشی خارج از وسع طاقت سامان و قدرت
 نمودن ده حوار تذاشت بحسب ضرورت دفع الوقت نموده بجایگیر رسید
 در پی گرفتن کوه شمالی شد و چنان از دربار رفت که هنوز می آید
 ز رده مرد پاهای را تا سر بدهد • و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم
 و در اوایل شعبان المعظم از دهلی متوجه اجمیر شدند و در
 منزل نارنول حسن قلی خان خان جهان به تهنیت آمدند و خان اعظم
 بایلقاز از احمد آباد رسید و در اوایل رمضان المبارک به هفت
 گروهی اجمیر رسید بدستور سابق پیاده بزیارت شتامذه یکجفت
 نقاره داد که نذر نقاره خانه حضرت معینیه قدس الله سره العزیز
 کرده بودند گذرانیدند و هر روز بدستور معهود در آن روضه مقدسه
 شبها صحبت با اهل الله و علما و صاحبان داشته مجلس سماع و صفا
 منعم می شد و اهل نعمه و ساز که هر کدام در وادی خویش بی
 همتا بود ناخن بر برگ دل زده جان را باول عزین می خراشیدند
 و درهم و دینار چون قطرات امطار در بارش بود طیبخان و دامحمد

طاهر خان میر فراغت حاکم دهلی را با چندی از جوانان کار دیده
بر مرچندر سین ولد مالدیو که در نواحی جودپور و میوانه آزار
بمردم دیندار میفرسایید نامزد گردانیدند او بعد از رسیدن این فوج
خود را در جنگلهایی پر درخت انبوه کشیده فرار نمود و در اوسط ماه
رمضان مبارک خان اعظم را رخصت گجرات نموده بکوچهایی متواتر
در سلخ این ماه بفتح پور آمدند و درین سال شاه قلی خان محرم
و جلال خان قورچی و چندیرا از امرا به تسخیر قلعه سبزانگه
نمیرهای مالدیو داشتند فرستادند و جلال خان که از ندیمان خاص
بود و انبساط و ظرافت بر وجه اتم داشت و دیگر را تصرف در مزاج
پادشاه بزور ندیمی مثل او میسر نبود جنگی عظیم نموده بدرجه شهادت
رمید و دنیا خورد و عقبی برد برو صادق آمد بعد از آن شهباز خان
کذب رفته در اندک فرصت آن قلعه را بتصرف در آورد .

و درین سال میر گیسوی بکلول را برای تحقیق اموال سلطان
محمود بکری و حراحت قلعه بکر فرستادند .

و درین سال در گجرات هم واهی عام افتاد و هم گرانی غله
بدیده که یک من جواری بصد و بیست تنه سیاه رمید و خلابی
ببحد هلاک شدند .

و درین سال خواجه امینا وزیر مستقل ملقب بخواجه جهان
در اکنهو وقت مراجعت اردو از پتفه داعی حق را اجابت نمود
و مبهوی شاعر در عین کلانی و بزرگی او این رباعی گفته بود که
بر اهل هند ستد میکند در تست
باجوچ که گویند صف لشکر تست

در در تو آثار نیامت پیدا است

دجال تونی خواجه امینا خر تست

و اگر چه در بخل ضرب المذل است بمثل که طبام شب مانده
میخورد اما در رادی کل سازی ارباب حاجات از بیگانه و آشنا عدیل
وی در روزگار نبود و چون می خواست که یکی را از ملازمان درگاه
مهم مازی نماید مقرر به رشوت زری میگرفت و همان زمان از
~~پادشاه~~ توغ و بقاره و منصب خانی و سلطانی با و میدهند و
هر جایگیری که میخواست تنخواه می ساخت و هر کس از اهل
علم و فضل از ولایت مارو النهر و خراسان و عراق و هندوستان می
آمد زرهای گران مند از سر کلر پادشاهی و اهل میگرفت و بسعی
او اسرا هم خرجی وافر میدادند و خود با سایر ارباب دخل نیز فراخور
حالت خویش بهر کدام ایشان مدد می نمود ازان جمله بحافظ
تاشکندی که یکی از شاگردان رشید ملا عصام الدین ابراهیم
اسفراینی که چون اوئی در وادی عربیت - درآمد نبود و بر حور
محمد علیه السلام تفسیری نوشته که حال او ازان معلوم میشد
قریب می چهل هزار روپیه از پادشاه و امرا - انید تا بسامان تمام نزد
منعم خان خانان رفت و از انجا زر و اربعمه مکه معظمه در حقه نه صد و
هفتاد و هفت - فر نموده بوطن رفته به رحمت حق پیوست .

و از مضحکات این که در مجلس عالی پادشاهی حاجی ابراهیم
مهر هندی که مکابر است و مغالط و در مباحث متشاعب و مجادل
بود و در وقت گذراندن تفسیر حافظ از میرزا مقلص که در علوم
عقلیه معلم همه بود پرسیده که مومی کدام صیفه است و ماخذ

اشتقاق آن چیست از قضا میرزا از عهده جواب گماید بفرموده نتوانست
برآمد و عوام کالانعام را فوقیت حاجی ابراهیم بر همه یقین شد
و این از جمله بی انصافیهای زمان بود

لر بهر فساد جنگ بعضی مردم • کردند بکوی گمراهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند • فی القبر یضرم و لا یلغهم
و چون از قاضی زاده شکرکه اورا قاضی متبرا ساخته بودند پرسیده اند
که شما چرا در بحث نمی آید گفته که اگر حاجی ابراهیم
ما صیغه عیسی پرستند آن زمان چه جواب گویم و این سخن از بسیار
خوش آمد و مدت ده سال ازان تاریخ الی الیوم گذشته و آن
جماعه مباحثین و مناظرین چه محقق و چه مقلد که از صد نفر
متجاوز بودند یک کس نمی بیند و همه روی در نقاب کُل نفوس
فَإِيقَةُ الْمَوْتِ ماندند

جرت الريح علي مكن دیار هم • فکانهم كانوا علی میعاد
ز خیل درد کشان غیر مانماند کسی • بیار باده که ما هم غنیمتیم بسی
حالا که بمقتضای النعمه اذا فقدت عزت آن هم صحبتان را یاد
میکند خوفناکه حضرت از دبدب غمدیده فرومی بارد و می ژارد و می
نالد و می گوید که درین حضرت آباد کشکی روزی چند دیگر هم اقامت
می نمودند که بهر حال منتظم بودند و خطاب منحصر با ایشان بود
پای در زنجیر پیش دوستان • به که با بیگانگان در بومستان
این هشتم مضرور و این نهمه مصدر را غیر از داغ حرمان و ناله پنهان •
چه در مان غفر الله الماضین و رحم الباقین

انحوس که بازار همه از دست شدند

در پلي اجل يگان يگان هت شدند
 بودند تَنگ شراب در مجلس عمر
 يك لحظه زما بيشترک مست شدند

در اين سال احترامی در وادي آباداني ملك و ترفند رعایا بخاطر
 مانده رقبه هرکفات خشک و ترولايت را از شهر و کوهستان و
 رباها و بيابانها و جنگلها و جوضها و چاههای يك پره جريب را که
 سلسله نظر عبرت مرد اعيب ه ماردر سربه که طلب جريب
 شده آن مقدار زميني را که بعد از مزروع شدن يك گرور تنه
 حصول آن شود جدا ساخته بديکي از معتمدان خواه آشنا و خواه
 اشخاص سرکن و غوطه دار چرده آنرا کردري نام نهاده تا در عرصه
 ه حال تمامی زمین نامزروع مزروع سازد و کفایت خزانه عامره
 مانند و هر کدام از ایشان را ضامن مال گرفتند و ابتدای پيمایش
 ز چهار حد فتح پور نموده يك گرور اول را آدم پور و ديگری را
 يک پور و ايوب پور و غير آن به ترتيب اسامي پيغه بران عليهم
 سلام نامیده ضابطان فرستادند و آخر این ضوابط چنانچه بايد بعمل
 و نیامد و اکثر ولايت از ظم گرويان ويران شده و رعایا زن و فرزند
 فروخته باطران متفرق شدند و جمع از های امتلا و گرويان
 رهای محاسبه راجه تودرمل آمده و بيشتری از مردم خوب در
 ه ضرب شديد و شکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدی
 بوان خانه کچری چنان هلاک شدند که هيچ احتياج بجلاسی
 سیانی نماد و گور و کفن هم نيافتند و حال ایشان بعينه حال آن
 لائیان هفود بود که در ملک کسرپ خود را وقف بني ساخته

تا یک سال بفراغ بال هرچه از دست می بر آید میکنند و مرفوع القلم می باشند بعد ازان در موسم معهود یگان یگان را دران بتخانه جمع ساخته زیر گردونی گردان میکشند و سرها را فدای آن بت معهود می سازند و چون تمامی ولایات سوای آنچه بخالصه منسوب بود امرا جایگیر داشتند و از کثرت مسق و فجور و زیادت خرج بیوتات و جمع اموال فرصت نگاهداشتن سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار تنها با غلامی چند و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و سپاهی کار آمدنی هیچ جا پیدا نمی شه باز خان که میر بخشی رسم ورزش داغ و محلی را که صابطه سلطان علاءالدین خلجی و بعد ازان سذت شیر شاهی بود بتازگی باز دهانیده در میان آورد و مقرر چنان شد که اول بر امرا منصب بدستی مقرر شود تا با تابتنان خویش در کیشک و چار و ملجار که قرار یافته حاضر باشد چون آن بدست موار موافق ضابطه بداغ رسد آن زمان صدی و غیر آن سازند و نیل و امپ و شذر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون این مقدار موار بنظر در آورد فراخور استعداد و حالت خویش رعایت یافته منصب هزاری و ده هزاری تا پنج هزاری نیز که بالاتر ازان پایه نیست برسد و اگر نه از پایه فرود افتد و درین ضابطه نیز سپاهی ریزه از پا افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص خیلان و بارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده به منصب خود درست مینمودند و جایگیر در خور منصب گرفته بارگیران را رخصت میدادند تا باز وقت کار شود آنکه بحسب ضرورت سپاهی هارینو جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سر دهند

و خزانه و جمع و خرج منصب داران بحال خود ماند و بهر حال خاک در کلاه سپاهی بپنجاره افکند چنانکه دیگر کمر نتوانست بست و هر جا اهل حرفه از جولاها و نداب و نجات و بقال هلدو و مسلمان بود اسب و یراق بگریه آورده بداغ میرسانید و منصب می یافت و کردوری یا احدی با داخلی کسی میشد و بعد از چند روز از آن اسب موهوم و یراق معدوم. نشانی نبوده پیاده ~~بخدمت~~ مهم کشید و بسیار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر پادشاهی در دیوان خاص بحضور خویش با ملبوس دست و پا بسته در ترازو بر کشیده اند بوزن دو نیم من و سه من کم و بیش برآمده و بعد از تحقیق معلوم شده که آن هم بگریه و لباس و یراق عاریتی بود و میفرمودند که ما دیده و دانسته بآن مردم چیزی میدهیم که اوقات گذرداشته باشند و بعد از چند گاهی دیگر رفته احدی دو اسبه و یک اسبه و نیم اسبه می ساختند که دو سوار یک اسب مشترک نگاه دارند علوفه برآوردی که شش رده برآوردی باشد شریک شد

اینگ در روزگار من بین و پیرس

و این بازار دواج تمام تبر و دکان کشیدی کسادی عظیم یافت و با وجود این از قوت طالع و بلندی اقبال هر جا غنیمتی بود نابود گشت و احتیاج چندان بسپاهی نماند و اسرا نیز از نازهای بیمکل قلعچیان خلاص یافتند و درین سال منعم خان خانخانان و راجه تودرمل را برسم تعائب دولت بصوب اودیسه و مجنوب خان قاقشال را بجانب

گهراکات فرستاده روی بکتک بنارس نهاده که داوود بعد از فرار تانده دران قلعه متین تحصن جسته آهنگ جنگ داشت و مجنون خان در گهراکات اولاً با ملیمان منگلی جایگیر دار آنجا که بکثرت جمعیت و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت محاربه نموده او را بخاک هلاک انداخته و قاضاان چندان غنائم گرفتند که از حمل آن عاجز شدند و اهل و عیال افغانان اسیر گشتند دختر ملیمان منگلی را مجنون خان برای پسر خویش حباری که حالا در ~~...~~ شاهنشاهی در سلک امرا منتظم است خواست و لای الاحمال که باو داد جلال الدین سورکه وقتی از اوقات صاحب خطبه و سکه آن دیار بود در حدود گهراکات جنگ ایشان باتفاق زمینداران آن ولایت او را شکست داده تا حد تانده تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند و معین الدین احمد خان فرخودی و مجنون خان بحراست تانده پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بردند تا آنکه بعد هزومت داوود انتشار خبر مراجعت خان خانان انانغه به جنگها در آمده مختفی و متلاشی گشتند و راجه تودرمل که از عقب داوود نامزد بود باتفاق محمد قلی خان برلاس و محمد قلی خان توقیای و مظفر مغول از صدارن بکوچهایی پیایی تا بگوالیار متعلقه بنگاه رسیدند و داوود که از آنجا ده کرده بیشتر درین کساری نام جای جمعیت انبوه بهم رسانیده و روهیر پور ^(۳) محکم شد و درین اثنا جمید ابن عم

(۲) غالب که - گهراکات - باشد (۳) غالبکه گوالیاره باشد

(۴ ن) دهر پور - دسیر پور

داود که به شجاعی و شهامت اشتهار داشت و عابق بخدست شاهنشاهی رسیده و فرار نموده از آگره به گجرات و از گجرات به پناه رفته بود در هوایی رین کساری آمده خواست که بدو ملحق شود راجه تودرمل و میرزا ابو القاسم گوماله که به تمکین ملقب است باتفاق نظر بهادر به جنگ او برخیزاد ایشان هر دو در جنگ هزیمت یافته و مهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقابل او رفت و ~~خود~~ تاب نیارده پناه به جنگل برد و از آنجا بمدن پور رفته چند روزی توقف نمود در آنجا محمد قلی خان برلاس بر بستر ناتوانی افتاده بمقام جاردانی رفت و فتوایی در مردم پادشاهی راه یافت تا باز گشته از مدنی پور بمدارن آمدند و آنجا قیالخان گنگ بی موچی از امرا رنجیده بچنگلی در آمد و راجه تودرمل حقیقت به خان خانان نوشته در مدارن توقف نمود خان خانان شاهم خان جلایر و اشکر خان بخشی که او را چندگاه پیشتر خان بعد ازان استرخان هم میگفتند و دیگران را بمدد راجه فرستاد و ایشان در بردوان به راجه ملحق شدند و راجه امرا را گذاشته ازان منزل تنهارفته قیالخان را دلاها داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بجهور رفتند و در بر چین خبر آمد که داود اهل و عیال را در کتک بدارس گذاشته بسامان اسباب جنگ و جدل اشتغال دارد خان خانان بسرعت باستقبال او رفته بر راجه پیوست و افغانان بر دور اردویی خود خندق مزده کلمه ساختند •

و بتاريخ بیستم ذی قعدة سنه اثنی وثمانین و تسعمایه (۹۸۲)
 در نواحی بجهوره تسویه صفوف نموده و افواج را با نیلان منگولوسی
 از هر دو جانب آراسته آن چنان جنگی عظیم انتاد که زبان قلم از
 کمیت و کیفیت آن قاصر باعد و چون نیلان داود که همه گیاه نیک
 خورده از دهم مسست تر بودند بحرکت در آمدند خان خانان فرمود
 تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالای عرابها بود از پیش صفها مر
 دادند و چند نیل نامی که در آمده بود روگردان شد و بعضی از
 دلیران کار آزمای افغانان را جان بضرب تفنگ از تنس کالبد ها
 هویان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجر خان که مقدمه
 الجیش داود بود بر خان عالم و خواجه عبد الله و گنجک خواجه
 و سید عبد الله چوگان بیگی و میرزا علی عالم شاهی که هر اول
 بودند تیز و تند حمله آورده و در اول حمله برداشته ایشان را بر
 فوج التمش که قبا خان کتک سردار آن بود زد و خان اعلم سردار
 هر اول پای ثبات انفرده آخر بعالمی که ثابت و بقی امت خرامید
 و التمش درهم شده بر غول که خان خانان با حایر امرای کوه شکوه
 دران متمکن بود پناه آورد و این فوج را هم رشته جمعیت از هم
 گسسته ویران شد و هر چند خان خانان جهد کرد که تزلزلی و تخلفی
 دران راه نیابد و منتظم ماند صورت نه بصت و گوجر خان درین
 وقت رسیده زخم پیاپی بر خان خالان زد و خان خانان چون شمشیر در
 میان نداشت در برابر هر زخم شمشیر گوجر خان تازیانه خود را کمر

میفرمود تا درین میان اسب خانخانان از نیلان دم خورده مرگهی
آتماز کرد و عملی اختیار از دست داده عاقبت پلی تمکین او بسلک
تلوین خورده بلغزش آمد بهانه گرد آوردن گریختگان را تا سه چهار
کروه جلوریز میفرست و افغانان تا خیلی راه تعاقب او کردند قباخان
گفت و چندی دیگر از او قبیان از هر دو طرف افغانان پیچیده به
شیبۀ تیر گرفته میزنند و موج ایشان را حکم غریبال دادند و کار به
جایی کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نمازد ناگاه از
شمت ~~مستعدی~~ بر مقتل گوجرخان رحیده او را که رانده می برد
از پا در آورد و لشکریانش خود را بی مریدیده و سر از پا نشانده
هشت بمهره دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن حال صمدار
خان اهل علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل
گوجرخان به منعم خان رسید او اسب خود را باز گردانیده با
صمدودی چند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چاشنی زه
کشاند و ادرج اعدا پروانه وار قالب تهی می کرد و راجه تودومل
و لشکر خان و اسرای دیگر که در برانغار قرار گرفته بودند
برجرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار
آن بود همچنین شاه خان جاپرو پاینده محمد خان مغول و دیگر
سرداران از جرانغار برجرانغار اناغنه که خانجهان حاکم لودیسه
باشد حمله برد و هر طرف را برداشته برغول که دارد دیگر اعیان
اصراق افغانان باشند زدند و نیلان جنگی نامی او را از ضرب تیر
مشبک خانه زنبور ساختند و سنگ نقره داران جمع پریخان افتاد
و علم خانخانان که نمودار فتح بود از درونمایان شد و خبر کشته

شدن گوجر خان بدو د رمید و قدم نباشن بلغزید تا آنکه
تن ز غنیمت بهزیمت سپرد • بردن جان را به غنیمت شمرد
و اکثر ازان غیلان کوه پیکر ابر کردار بیاد داد و آن مثل راحت آمد
که لشکری گریزد و لشکری حر شود و خان خانان در آن منزل چند
روزی توقف نموده بعد از ای جراحات خود و سایر مجروحان پرداخت
و لشکر خان چون زخمهای منکر داشت رفته بلشکر ابوالبشر ملحق
گشت و بعد ازان که داود گریخته به کذک بنارس رفته خانخانان
ازان منزل راجه را با شاهم خان جلایر و قیا خان و سید الله خان
و محمد قلی خان توتیای و سعید خان بدحشی بمقارب فرستاده
قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شود و این
فوج بکل کل کپائی رسیده داود و سایر انغانان کذک بنارس را مضبوط
ساخته دل بر مرگ نهاد و تن بر جنگ قرار داده و فضای تنگ را
بر خوبش تنگ یافته باز در تهیه اسباب جدال و اشتعال فایده تنال
شدند و خانخانان این خبر شنیده بکذک بنارس رفته بکنار آب
مهندوی فرود آمد و مقدمات صلح در میان انداخته بعد از رد و بدل
بصیار باستصواب امرا قرار برین یافت که داود آمده خانخانان را
به بوند و صلح را بایمان موکد مجدد ساخته و قدری مالیه از مملکت
و صیغ بدگاله بر حسب انتضای آرا و اتفاق امرا برو مقرر گردد و روز
معهود مجلس مالی پادشاهانه برسم و آئین جمعیندی و آمیزدنی
ترتیب داده و امرا فراخور مناصب باوضاع مناسب در پایهای
خوبش جا گرفته و برادر مرابره و بارگاه انواج صفها کشیده بتجمل
تمام استاند و ازلن طرف طرفدار بدگاله نیز با هشت و هشت

سلیمانی از کتک بذاری بتغلق بزرگان افغانان برآمده باردوی
 خانخانان رسیده متوجه دیوان خانه گشت و خانخانان از کمال تواضع
 و تعظیم مراسم احترام بتعظیم رسانیده تا وسط مرا پرده پیشواز آمد
 و در هنگام دریا شدن داود شمشیر از میان کشاده پیش خانخانان نهاد
 و گفت که چون بمقل شما عزیزان زخمی و آزاری رسد من از میامی
 گرمی بیزارم خانخانان آن شمشیر را بیکی از قورچیان خویش
 - ~~بهداد~~ بست او را گرفته در یک نمد تکه پهلوی خود جای داد
 و بر صحنهای پیرایه مشفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشربه و حلویات
 ترتیب داده هر زمان داود را بر تداول مستلذات غیر مکرر ترغیب
 میکرد و به نشاط و انبساط ملایمت تمام اظهار می نمود بعد از فراغ
 طعام مراسم مهم در میان آورده عهد نامه نوشتند و خانخانان
 شمشیری که بند و باز آن مرصع از جواهر قیمتی بود از جرکار خود
 طلبیده بر میان داود بست و گفت شما چون طریق دولتخواهی
 اختیار کرده اید این شمشیر از جانب شاهنشاهی بر بندید ولایت
 بنگاله را چنانچه التماس خواهم کرد موافق آن فرمان عالیشان
 خواهد آمد و انعام تغلقات بجای آورده و اشیای غریبه و اجناس
 نفیسه گذرانیده او را رخصت فرمود و مجلس بگرمی و شگفتگی گذشت
 و خانخانان بذاریخ دهم شهر فرحده دلت و دمانین و تسمایه
 (۹۸۳) بدارالملك نانده آمد عریضه مشتمل بر ماجرا نوشت و
 فرمانی مطابق مدعی او با خلع فاخره و کمر شمشیر مرصع و احسب
 نازی با زین و اجسام فرستادند و مهم بنگاله را برای درویش لوباز
 گذاشته و نام مطلق العنانی بکف کفایت او باز نهادند .

و در شانزدهم ماه جمادی الثاني (الاول) این مال حضرت قطب الاقطاب ارشادپناهی ولایت ملائی قایم مقام غوث ربانی قطب صمدان شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی میان شیخ داود جهنی و از عالم فانی بجنت عدن خرامید و • یا شیخ داود وای • تاریخ یافت و فقیر • کمالات دیمگاه • یافت و بعد از مراجعت از - فر اجمیر ماه ذی القعدة سنه اثنین و ثمانین و تسعمایه (۹۸۲) بنای مباد خانه مشتمل بر چهار ایوان نزدیک بخانقاه جدید فتح پور واقع و تفصیل احوال آن چون خالی از تطویل نیست ان شاء الله العزیز تقریبا جایی نوشته خواهد شد •

و درین ایام شیخ ابو الفضل خلف شیخ مبارک ناگوری ادرا علامی می نویسند و آتش در جهان انداخته و چراغ مباحثه که حکم چراغ گرتن در روز روشن داشت روشن گردانیده و بمقتضا من تخالف تصرف مخالفت جمیع امم را بخود قرار داده که درستی بر میان چست بسته و بدرگاه آمده ملازمت مؤنسی ساخت و تفسیر آیه الكرسی که مطابق و نکات قرآنی دران خیلی در شده و میگویند که تصنیف والدش بود گذرانیده عز تحصیل یافت و • تفسیر اکبری • تاریخ آن شد و از برای مالش گوش ملاه فرعون مفت ادرا بر خلاف چشم داشت که از فقیر داشتند خواه خواه یافتند و باعث برین مخالفت و درستی آن بود که در زم گرتن اهل بدعت و قتل ایشان مذل میر حبشی و غیر ایشان شد عبد النبی و مخدوم الملک و حایر علما متفق اللفظ و المعنی شده بعضی زمانیدند که شیخ مبارک مهدوی نیز اهل بدعت است

و زال و مفضل و رخصت گونه گرفته در پی دفع و دفع او عده
 محتمبان برای احضار شیخ فرستادند و چون شیخ با پسران مخفی
 شده بود منبر مسجد او را شکستند و شیخ اولاً التجا بشیخ ملیم
 جعتی فتحپوری که در اوج جاه و جلال بوده برده التماس شفاعت
 نمود شیخ ملیم بدست بعضی از خلفای خویش پاره خرجی
 فرستاده پیغام داده که اصلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن
 بکهرات چون از آنجا نومید گشتند بمیرزا عزیز کوکه متومل شدند
 او تعریف ملائی مرد درویشی شیخ مبارک و فضیلت اولادش بعرض
 رسانید و گفت که مردی متوکل است و زمینی انعام از شما ندارد
 و نجاییدن آن فقیر چون باشد تا از مرایندای او برخاستند و زمانه
 در اندک مدت بکام ایشان گشت و شیخ ابو الفضل بحمايت پادشاه
 و زور خدمت و زمانه حازی و بی دیانتی و مزاج شناسی و خوشامد
 بقصی النایة در وقت فرصت آن جماعه را که سعایت و معی
 نا مشکور کرده بودند باتبع رجوه رسوا ساخت و بخدمت استیصال آن
 کله فعلها بلکه موجب تخریب جمیع عبد الله از مشایخ و عوام
 و صلحا و ضعفا و ابناء و بریدن مدد معاش و وظائف ایشان گشت -
 و بزبان حال و قال بدو سینه میگفت

یا رب بجهانیاں دایلی بفرمت • نمرد انرا چوبه نیلی بفرمت
 فرعون و شان دست بر آوردحتند • موسی و عسا درود نیلی بفرمت
 و چون بر سر این وضع ننذا و خللها برخاست این رباعی ببهتر
 بر زبانش میرفت

آنگش بدو دست خویش در خرمن خویش

چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش

کس دشمن من نیست منم دشمن خویش

ای دای من و دست من و دامن خویش

و اگر در حین بحث سخن مجتهدین را می آردند میگفت که

سخن فلان حلوائی و فلان کفش دوز و فلان چرم گر بر ما هجرت

می آرید و نفی همه مشایخ و علما بدر سازوار آمد •

و در سنه نهصد و هشتاد و سه عمارات عبادت خانه اتمام یافت

و منشاء تعمیر آن این بود که چون درین چند سال مدوحات عظمه

و غریبه پی در پی روی نمود و دایره مملکت روز بروز وسعت پیدا

کرد و کارها بر رونق مراد گشت و مخالفی در جهان نماند و آشنائی

بفقرا و مجاوران آستان رفیع الشان حضرت معینیه قدس الله روحه

العزيز بهم رسانیده اکثر اوقات بمباحثه قال الله و قال الرسول می

گذشت و به سخنان تصوف و مذاکره علمی و تحقیق مسایل حکمی

و فقهی و غیر آن مصروف میشد و بیشتر شبها در ذکر خدای جل و

علا و مشغولی با هم یا هر و یا هادی که ملحق بآن شده بودند احیا

می یافت و تعظیم منعم حقیقی در دل قرار گرفت بجهت ادای

شکرانه بعضی از آن نعم محررها بطریق نیازمندی و درد مندی تنها

بر تخته سنگی از حجره کفیه که در جوار محلهای پادشاهی از آبادانی

بیک موافق بود نشسته بمراقبه مشغول می شدند و فیض سحر می

ربودند و چون شنیده بود که سلیمان کررانی حاکم بنگاله در اسحار

باصد و پنجاه نفر از مشایخ و علمای نامدار نه از تہجد بجماعت میگذارد

و تا وقت بامداد صحبت بایشان داشته تفسیر و تذکیر می شنید

و بعد از اداى نماز بامداد بمهمات ملكى و داد و ستد سپاهى و رعيت مى پرداخت و بتوزيع اوقات نموده تضييع آن تجويز نمى كرد و خبر آمدن ميرزا حليمان نيز كه پادشاهى بود صوفى مشرب و صاحب حال و مرید ميگرفت از بدخشان در ميان بود بنابر چندهين بواعث و نواصي همان حجره شيخ عبد الله نيازى سهرندى را كه حابقا ارادت بشيخ اسلام چشتى آورده آخر در دايره مهدويه در آمده بود چنانچه شمه ازان ايراد يافت تعمير بخشيد و در هر چهار طرف آن ايوانى ساختند و سبع و عمره اخوض احب تلو و نيز باتمام رحيد و آن حجره را عبادت خانه ناميدند كه آخر رفته رفته عبادت خانه شد و ملائيرى در آن باب تصيده گفته ازان جمله اين بيت است

دروين ايام ديدم جمع يا اموال قارونى

عبادت هاى فرعونى عمارت هاى شدائى

و بعد از اداى هر نماز جمعه از خانه اقامه جديد شيخ اسلام آمده مجلسى در آن معبد ساخته غير از مشايخ وقت و علما و فضلا با چندي از مقربان و نديمان مخصوص ديگر براى نمى طلبيدند و از هر قسم سخنان افادت و استغاثت ميرفت تا روزى جلال خان بوزچى كه مرابى و حيله ملازمت فقير بود در انگاشى مكالمه و محاوره عرض داشت كه در اكره بديدن شيخ ضياء الله ولد شيخ محمد غوث رفته بودم بر مردم ايشان فقر آن چنان استيلا يافته كه روزى در مجلس چنده سیر نخود طلبیده پاره غذای خود ساختند و پاره بمن دادند و

باره دیگر برای خانگیان فرستادند از اجتماع این خبر متأثر شده
 بر سر الذفات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادت خانه
 منزل برای ابرتمین نمودند هر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ
 و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم
 و تاخیر بد نفعیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا
 بجانب شرقی و سادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در
 شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت دران مغفوف آمده صحبت
 بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انرا حوشبونی بکار
 می بردند و زر بی شمار باهل احتیاق که بوسيله مقرران در
 انجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می بخشیدند و
 کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در نغم گجرات
 داخل خزانه عامه شده بود بر علما و افاضه بنفس خود تقصیر می
 نمودند و از جماعه چند کتاب که بفقریر دادند یکی احوال المشکوة بود
 بزیادت یک فصل از مشکوة الانوار و آنچه ماضل آمد بامرا در وجه
 طلب اجناس که آن را ارماس یعنی زوال دشمن نامیده بودند
 میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان برآمده آوازهای
 بلند و دمدمه بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران
 آمده بفقریر فرموده که من بعد ازین جماعه هرگز بدانمی که سخن
 نامعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزانیم آهسته
 بآصف خان گفتم برین تقدیر اکثررا باید برخیزاند پرسیدند
 چه میگوید آنچه گفته بودم بعرض و باید خیلی مذهب شده این سخن
 را بمقربان نقل کردند و مخدوم الملک مولانا عبد الله سلطان پوری

را بقصد ایذا دادن در آن مجلس میطلبیدند و حاجی ابراهیم و شیخ ابوالفضل که نوآمده بود و حالا مجتهد دین و مذهب نو است بلکه مرشد بحق و داعی مطلق و دیگر احداث را بمباحثه او سر میدادند و تخلیط در هر سخن او میکردند درین میان بمضی از مقریان نیز بر حسب اشارت در مقام کوش و کاهش و تراش درآمده از د خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون کریمه و مِنْكُمْ مَنْ يَرْفُءُ اِلَى اَرْفُلِ الْعَمْرِ در حق او درست نشست ازان جمله شبی خانجهان گفت که مخدوم الملک فتاوی داده است که بهج رفتن درین ایام فرض نیست بلکه مستوجب بزه کاری است و چون وجه پرسیدند دایل گذرانیده که راه مکه محصر در عراق است و گجرات در راه خشکی قاسزا از قزل باشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از فرنگی گرفته زبونی باید کشید و دران عهد نامه صورت مریم و عیسی علیه السلام تصویر کرده اند و آن حکم بت پرستی دارد پس بهر دو طریق معلوم باشد و دیگری حیل اقطاع زکوات مال که در آخر هر سال مجموعه خزانه خود را بمنکوحه می بخشید و پیش از حوال حول کامل استرداد می نمود و در حیل غیر این نیز که حبل بنی موسی پیش آن شرمنده است و همچنین خست و زبرالت و خبانت و حبالت و مکاری و دنیا داری و شتمگاری او که بمشایخ و فقرای دیار خصوصاً بابیه و اهل التحقیق پنجاب نموده بود يك بیک بظهور پیوست و سر یَوْمَ تَجَلَى السَّرايرُ برضامیر ظاهر گشت و حکایاتی که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و مذمت او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبراً و قهراً

اورا بجهت معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما
 حج فرض شده جواب داده که نی دران ایام شیخ عبد الغنی
 در عین جاه و جلال و مخدوم الملک در آغاز هبوط و زوال بود
 پادشاه از غایت تعظیم و احترام کاهنگاهی بجهت استماع علم حدیث
 بخانه شیخ میرفتند و یک دو مرتبه کفش پیش پای او هم ماندند
 و شهزاده بزرگ را در حجره تعلیم او نهادند تا مبق چهل حدیث
 مولوی مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره العزیز
 میگفت و از معجزات این که باوجود زدن کوس و حدیث و دعوی
 هانظی و امامی دران علم شریف حدیث احزم بود الطن را که
 هرکودکی میداند که بحای مهمله و زای معجمه امت بخای معجمه و
 رای مهمله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج
 پادشاهی ازو رجعت طایفه ملایان میرزا عزیز کو که اینمعنی را خاطر
 نشان ساخت که مهارت او در علم حدیث که بآن می نازید باین مذابه بود
 نهایتش او را شما باین درجه رسانیدید و بدین تقریب قلب عادات
 چون قلب حقایق روی نمود نمود بالله من الحور بعد الکور •

و دران ایام ترجمه کتاب حیوة الحیوان را که نقیب خان انور
 اوقات در ملازمت میخواند و معنی آن خاطر نشان میساخت به شیخ
 ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسی ساخت
 و درین سال حکم فرمودند که ایمة جمیع ممالک محرومه تا فرامین
 مدد معاش و اوقاف و ادراوات خویش بامضای صدر نرمانند
 کروربان مجری ندهند بذاکثران طایفه اهل استحقاق از اقصی مشرق
 روی آمد تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حلی قوی

از امرا و مقربان بود مهم سازی حسب المدعاء ساخته و کسی را که این مرتبه میسر نبودن به سید عبد الرحیل و سایر وکلای شیخ تا فرایشان و دربانان و جائمان و حلال خوران نیز مرشدهایی کالی دادند و گلیم ازان در طه بدر بردی و بی این هر دو صورت در ته چوب پایمال شدند و بسیاری از ایامه نامراد در هوایی گرم دران از لحام عام جان سپردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم و علوشان آن صدر عالی قدر بر روی از نمی توانستند آورد هر وقتی که در مسند جاه و جلال می نشست و امرای عالی شان اهل علم و صلاح را در دیوان خانه او بطریق شفاعت می بردند و او از راه شفاعت پیش آمده کم کسی را تعظیم میکرد و بعد از مبالغه و اسماح و عجز بسیار بمدرس هدایه و دیگر کتب منتقدانه مثلا نهایتش تا صد بیگه کم و بیش تجویز می نمود باقی زمین را که از سالها باز متصرف بودند می برد اما امام مجاهد و مخالفان تا هندوان را نیز زمین ابتدا به تفصیل از خود میداد باین تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساد یافت و در عین دیوان چون بعد از نیم روز بر گرمی غرور نشسته وضو می ساخت قطرات آب مستعمل او همه بر سر درویی و جامه امرا کبار و مقربان بلند مرتبه می افکند و هیچ نحاشی ازان نداشت و ایشان از جهة کار سازی فقیران آن معنی را بر مبداشتند و بتملق و چاپلوسی و خوشامد و لاجوئی بهر نوعی که می خواست تنزل می نمودند و در وقت کار از و آنچه مز برده بود بر آوردند

رومخانه ای اگر شود قاضی • حکمهایی کند که بکشندش

هرگز در زمان هیچ پادشاهی این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

صدر را دست نداده بود و دران ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند که خدمت داف بکند و خرجی غیر معتدبه داده اول وهله فرمودند که موافق منصب بیستی امپان بداف رساند و شیخ ابو الفضل که همدران نزدیکی رسیده و هر دو چنانچه شبلی در حق جنید تدس الله روحها گفته که از یک تنور بر آمده ایم از نهایت زیرکی و زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در داف و محلی کرده در خدمت بجد شده تا آخر بمنصب درهزاری و درجه وزارت رسید و فقیر از بی تجربگی و ماده لوحی بنو کبری نتوانستم قرار داد و این شعر مضحک که یکی از مادات آنجو صاحب حال خود گفته به یاد آمد

مرا داخلی سازی و بیستی • مبیناد مادر باین بیستی

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است بچیزی مدد معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت و عافیت بمشغول علم و آزادی شیوه نا مرادی خواهم داشت

جاه دنیا مطلب دولت فانی بگذار

جاه دین بر بود و دولت اسلام ترا

و آن خود مبصر نشد و در ماه شوال ده صد و هشتاد و سه بعد از طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن احب ورزی مقدار هزار بیگه زمین که دران زمان کلی می نمود موافق علوه بیستی به جهة نا سازگاری صدر و بدمددی ایام مقرر ساختند و در فرمان بصیده مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمی توانم بود فرمودند که نیز در لشکرها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد النبي گفت که از

امثال و اقوال شما هیچ کس را این قدر مدد معاش ندادیم و آن
امداد ها تا حال که بیست و دو سال باشد در پرده مشیت مانده
و ورق گشته غیر از یک دوبار صورت نیامت و آن وعده سرابی بیش
نبود و خدمتهای بی نتیجه و قید های مهمل که خلاص از
آن موقوف بلطفه غیبی است برگردن اندک

یا ونا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب

بازوی چرخ ازین یک دوسه کلوی بکند

رَضِینَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَصَبَرْنَا عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ وَشَكَرْنَا عَمَلِي نِعْمَاءِ اللَّهِ
به همه حال شکر باید کرد • که مبادا ازین بتر گردن

و این قطع مضمونی بغدادی که در حق حیرتی صومقندی در
زمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهایی بنده است که

من ز خاک عرب و حیرتی از ملک عجم

هر دو گشتیم باظهار سخن کام طلب

یاقم از دو کره بدشه مراد دل خویش

ارز شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و مافیها معلوم است امید از کار - از بنده نوازی است -
که عاقبت بخیر باشد و ختم کار بر سعادت ایمان شود مَا مَقْدُومٌ
يَنْقُذُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

امید از کرم کار ساز ما این است • که تا امید نه حازی امید واران را
و اول مسئله که درین ایام پرسیدند این بود که چند زن اصیل را
بنکح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حره در عقد واحد
جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنقوان جوانی مقید با این

مسئله نبودیم آن مقدار که خواستیم زبان آزاد و بنده جمع کردیم حال
 علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی می گفتند فرمودند روزی از
 شیخ عبدالنبی شنیدیم که می گفت یکی از مجتهدان تائیه زن هم
 تجویز کرده است معروض داشتند بای ابن ابی لیلی مجتهدترین
 رفته است و بعضی نظر بظاهر عبارت قوله تعالی فَاَنْكِحُوا مَا طَابَ
 لَكُمْ مِنَ الدِّمَاءِ مَقْذُی وَ نَلَا ثَ وَ رُبَّاعَ تا هجده زن هم روا داشته اند
 اما این روایتها همه مرجوح است و عمل را نمی شاید و شیخ
 عبدالنبی را هر سیده فرستادند او همین طور جواب داده که من بیان
 اختلاف می کردم نه آنکه فتوی بایاحت آن داده باشم و این معنی
 بطبع پادشاه گران آمده فرمودند که برین تقدیر شیخ با ما نفاق
 ورزیده بود که آن زمان چیزی دیگر می گفت و حالا دیگر میگوید و این
 تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات
 متنوعه فتوی دادند که بطریق مکه آن قدر زن که میسر باشد خواستن
 مباح است و این در مذهب امام مالک رحمه الله جایز است و شیعه
 خود نرزدی را که از متعه پیدا میشود بیشتر از غیر آن دوست
 میدارند بر رغم اهل سنت و جماعت و در اینجا هم مخدیان خیلی
 گذشت و مجملی ازان در نجات الرعید مذکور شده و موطای امام
 مالک را نقیب خان نمود که در اینجا بتصریح حدیثی بر منع
 متعه ائناد کرده و شبی قاضی یعقوب و شیخ ابوالفضل و حاجی
 ابراهیم و یک دوری دیگر از علما در حجره انوب تل و در ملازمت نشسته
 بودند شیخ ابوالفضل معارض مشابه شده روایاتی که والد ماجدش
 جمع کرده بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلب داشته

پرسیدند که شما درین باب چه میگویند عرض کردم که مآل چندین روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه نزدیک امام مالک رحمه الله و شیعه باتفاق مباح و نزدیک امام شافعی و امام اعظم رحمه الله علیهما حرام مگر آنکه قاضی مالکی مذهب حکم با مضاد آن بگذران زمان بمذهب امام اعظم باتفاق مباح میشود و غیر این همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار مستحسن اندک و قاضی یعقوب درین باب چیزی چند درهم میگفت یاد میکنم که امیری که مختلف نمیده باشد به قضای قاضی مجمع علیه میگردد و شما در این چه سخن دارید و برین دعوی مصنفه قراة الفاتحه را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات دیگر بسیار آوردم و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بملازمت شیخ الشیوخ شهاب الدین مهروردی قدس الله روحهما و اخذ قرأت فاتحه بمذهب شافعیه ازان بزرگ و طعن علمای رحمی در حق ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات دهلی به تفصیل باز نموده معقول شد و قاضی یعقوب بهیچر گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرموده که قاضی حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختم و قاضی یعقوب از امروز منزل باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل ساختند از موافق مذهب خویش بجواز مذهب هم حکم کرد و پیرانرا از صدر تاحضرم الملک و قاضی و غیر ایشان ازین کارزار حالتی عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان عدد و متعاقب این واقعه پسند روز مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

متبرع بودند و مدد معاشش تغیر بود از اگر طالبیده بعهده قضای
 ممالك منصوب ساختند و قاضی یعقوب را بگور فرستادند تا قضای آن
 صوبه کند و ازان روز بازاراه خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه
 نوبت باجتهاد رسید و هلم جراً فصاعداً الی ما شاء الله تعالی و در
 همان ایام شیخ عبد الذمبی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق
 نموده جزیه برهندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند
 و آن حکم چون نقش بر آب زود بر طرف گشت و در همان ایام
 پرمیدند که اگر لفظ الله اکبر در مهر اوزک و در سه نقش فرمائیم
 چون است اثری جواب دادند که خوب است بخلاف حاجی
 ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیه
 وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ نقش فرمایند بهتر باشد که قاطع آن احتمال است
 از و نه پسندیدند فرمودند که این خود معین است که از بنده با
 کمال عجز دعوی خدائی چه طوّر درستی می آید و مقصود
 ما مناصبت لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه
 منفی داشت •

و درین حال پیش از تحقیق مدینه متعه - مد محمد میر عدل را
 که از ملاحظه تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شمشیر
 خاصه و اسب و سربها عنایت فرمودند تا بانجا رفت و بعد از
 چند گاه بمنگ آخرت شتلت رحمة الله علیه بعد ازان میر عنای
 جامه بود که الی یومنا هذا بر قامت هیچکس چست نیامد کوبا
 مقتضای آن زمانه این بود میگوبند روزی حاجی ابراهیم سرهلندی
 فتوای باباهاست لباس سرخ و زعفرانی داد و هدیه دران باب

روانه کرد میر عدل در مجلس پادشاهی اورا بدبخت ملعون گفته و دشنامها داده عصا برای زدن برداشت تا بحیله خلاص یامت • و همدرین سال حکیم ابوالفتح گیلانی و حکیم همایون که تنبیر داده اول همایون قلی بعد ازان حکیم همایون نام او ماندند و نورالدین قراری نخلص هر سه برادر از گیلان بملازمت پیوستند و برادر گلان بزور ندیمی تصرفی غریب در مزاج نموده خوشامد های صریح گفته مماشاة دروادی دین و مذهب کرده و پیش پیش رفته زود بدرجۃ تقریب اعلی رسید بعد از چند گاه ملا محمد یزدی که اورا یزدی میگفتند از ولایت آمده بایشان محلق شده مطاعن بیحد در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و نقلمای غریب گفته پادشاه را خواست که بجانب تشیع کشد ناگاه بیربر حرام زاده و شیخ ابوالفضل و حکیم ابوالفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند و انکار مطلق وحی و نبوت و اعجاز و کرامت و شرایع نموده کار را از پیش بردند و نقیر بدین مراقبت نتوانست نمود و مآل حال اینها هر کدام بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام قاضی جلال و دیگران را از علما مرمودند تا تفسیر قرآن مجید می گفته باشند و در میان علما بر سر آن غوغای بود و دلب چند مسخره راجه منجهول می گفت که اگر کار نزد حق تعالی معظم نبود در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و کام فراح تر نهادند و نماز و روزه و جمیع بیوات را تقلیدیات نام نهادند یعنی غیر معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل و آمد و رنعت مرگهان

فیز شد و بعضی اعتقادات عقلی ایشان را فرا گرفتند

هر خیالی که عقل شان بندد • چرخ بر عقل اهل آن خندد
و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشنی را که
صاحب - مجاد بود و از نوکری تائب و ثایب منایب پدر گشته
و توفیق یافته و انزوا گزیده بر ریاضت و مجاهدت و ذکر و فکر و تلاوت
مشغولی داشت شبی در عبادت خاضع طبعیدید از چون بمرام ادب
که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن و برخاستن و حرف
زدن ایذای لسانی بسیار کرده و ددائی دیگر نیز متتابع شد از
نهایت یاس و غیرت تمام بعد از سه چهار سالی خبر نا کرده باجمیر
و از اینجا بنکجرات رفته و جریده در غرائی نشسته بشرف حج مشرف
شد و در اینجا انقراض اوقات روز وصال میگرفت و در هوای گرم های
برهنه طواف میکرد تا آنکه شرف کعبه وصال و قرب در احوال
دریافت اللهم ارزقنی منه

کمال از کعبه رفتی بر دربار • هزاران آمرین مردانه رفتی
و درین سال شیخ بهاون که برهنی بود دانا ز ولایت دکن بملازم
رسیده طوعاً و رغبتاً شرف اسلام دریافته داخل زمرة خاصه خدایان شد
و فرمودند تا بید اتهمین را که کتاب چهارم است از چهار کتب
مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر
نمایند و مقیر آن را از زبان هندی بفارسی ترجمه سازد و بعضی
و عبارت های او چون اغلاق بسیار داشت و معبر عاجز از تعبیر بود و
جقاصد مفهوم نمیشد بمعرض رسانیدم اول به شیخ فیضی بعد از آن
بهای ابراهیم سر هندی حکم ترجمه او شد و او همچنان که خاطر

خواه بود نه نوشت و اثر آن بظایر آن باقی نماند و از جمله احکام آن این است که تا عبارت کذائی را که لام بسیار دارد و مثابه کلمه طیبه لا اله الا الله است نتوانند نجات یابند دیگر آنکه گوشت گاو خوردن بشرطی چند مباح است دیگر آنکه میت را دفن کنند و تعوزد و شیخ مذکور بر براهمه هند در مباحثه غالب آمده همه را الزام داد و باین تقریب در دین مدین در آمد الحمد لله علی ذلک و در ماه شعبان این سال گیدن بیگم بنت بابر پادشاه عمه شاهنشاهی که در سال نه صد و هشتاد و دو از آگره باتفاق سلیمه سلطان بیگم بنت نورالدین محمد میرزا که سابقا در حبالة پیرم خان خانخانان بود بعد ازان داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حجاز گشته و یکسال در کجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت مایز گشتند و چهار حج در یافتند وقت باز گشت حسب تبهایی شدن کشتی یکسال دیگر در عدن ماندند و بهندوستان در حال نه صد و نود آمدند و از انگاه باز تا پنج شش سال این شپوه مستمر بود که یکی از اعیان درگاه را میر حاج ساخته و مردم را آن عام داده باخرجی بسیار و زرقند و جنس و تحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میکردانیدند بعد ازان بر طرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت بابر پادشاه حکومت مستقل در بدخشان داشته بود از کشته شدن پسرش ابراهیم میرزا در بلخ بجنک پیر محمد خان اوزبک و فوج کوچ او دای نعمت بیگم و رحیدن و قانع و حادثات صعب و عقوق شاه رخ میرزا ابن ابراهیم میرزا و خروج و بقی او بر وجه تصرف تمام در ملک بدخشان اول در کابل بامید استمداد میرزا

محمد حکیم آمد و آن خود صورت نیابت انگاه التماس نمود که بدرقه بدهد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب رساند میرزا بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعی را بدرنگی تعین فرمود که از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب آنکه

مبادا که در دهر دیراستی • که خواری بود پیری و نیستی
و دختر خود را همراه آورده تنها و بی حامان راه هند بقدم توکل
طی کرد و چند جای افغانان سر راه برو گرفته جنگ کردند میرزا
تردد های بسیار مرده نموده زخم تیر یامت و بعد تشویش خود
را بکنار آب نیلاب کشید و در سه اسب خانه زاد مع عریضه بدرگاه
فرستاد و پنجاه هزار روبیه با دیگر اسباب تجمل و چند طویله اسب
عراقی و رهوار بدست آغاخان خزانچی باساقبال میرزا فرستادند
و قبل از آن راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب
پیشواز رفته هر روزه بلوازم ضیافت می پرداخت و امرای حکام
سر راه نیز از هر پرگنه و شهر بمقتضای حکم شرایط مهمان داری
بتقدیم میرساییدند و باین دستور میرزا را می آوردند و در خلال
این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم است از گجرات بایلغار
طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و
ثمانین و تسعمایه بفتح پور شانده ملازمت نمود روزی بتقریب
احداث داغ و معامله کردی و داد و ستد سپاهی و خرابی احوال
رعایا و بدستهای دیگر حرف راستی در میان آورده آنچه دانست
از روی انکار بی نحاشی گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه
بموجب عادت قدیم خود این کلمه الحق را بر نفاقت و فرمودند تا

چندگاه بکورش نیابد و حارسان گماشتند تا از اعیان گمی پیش
 او نروند و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در
 خروج و دخول بر روی مردم بسته معتکف زاویه تفهائی باشد
 و میرزا سلیمان چون بکوچه‌های متواتر از لاهور بمکه‌ها رسید تیر-ون
 محمد خان از امرای گبار و قاضی نظام بدخشی که میرزا سلیمان
 او را قاضی خانی داده از درگاه بناربخانی بافته بود بسلامتقبال رفتند
 و هائزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود قنچ پور رسید
 و اول اشراف و اعیان مدور و ازین دولت بعد ازان خود با جمیع
 امرا تا پنجم کرده‌ی پدشواز گرو آمدند و دران روز پنج هزار غیل بمضی
 بجله‌های مخمل نرنگی و بمضی بزر بفت روسی و از بجه‌های طلا
 و نقره آراسته و قطعه‌های سیاه و سفید بر سر و گردن آویخته از
 هر دو طرف راه بر دوازده استاده و اسبان تازی و عراقی با زلفهای
 طلا برین قیاس و میدان هر دو غیل یک عریقه چینه با قلاده‌های
 زرین و مخمل و قماش و گلان عریقه با سرانصرهای زر دوزی
 نگاهداشتند و تمامی روی صحرا برین گونه نمونه بهار شد و دشت
 و کوهدار عکس بازار و چون نظر میرزا از دور بر شاهنشاهی افتاد
 بی تکلف از اسب فرود آمده پیش دوید تا تسلیم کرده در یابد
 شاهنشاهی بزرگی از خانگی زن خود را بدست بر روی زمین گرفته
 او را بادای تکلفات احمی و تواضعات رسمی گذاشتند و بعد از
 آغوش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم -واری فرموده به پرش
 احوال و تغذیه و لطف پرداخته در دولتخانه انوب تلو که در و دیوار
 و صحن آنرا بسایبانهای منقش زرکش و فرش لطیف و آرائی

زربین و سایر اقسام امباب تجمّل گرفته بودند پهلوی خود در ادرنگ سلطنت جا داده و شاهزاده را نیز حاضر ساخته ملاقات دادند و بعد از فراغ از اطعمه و اشربه بوعده امداد از مال و لشکر که وسیله تسخیر بدخشان باشد مستظهر - اختند و خانه در برج هتیا پول که نقاره خانه انجا بود برای میرزا تعین کردند و شبها در عبادت خانه گاهگاهی آمده با مشایخ و علمای صحبت میداشت و حال می ورزید و سخنان بلند ازو شنیده می شد و نماز بجماعت هرگز ازو فوت نمی یافت روزی بعد از امامت نماز دیگر اکتفا بدعا نمود میرزا اعتراض کرد که فاتحه چون نخواندید گفتیم در زمان رسول صلی الله علیه و سلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی روایات مکرره هم گفته اند گفت مگر در ولایت علم و علما نبودند که مبلغانند گفتیم که ما را بکتاب کار است نه بتقلید پادشاه فرمودند که بعد ازین باید خواند قبول کردم باز وجود آن روایت در باب کراهت هم نمودم و دران ایام احبابی تورق قدیم چمتیه نموده روزی چند برای نمودن میرزا سلیمان شیخان در دیوان خانه می کشیدند و پادشاه را توالپیان جمع ساخته تکلیف برل طعام رسمی میکردند چون میرزا رفت آنهم رفت و خانجهان حاکم پنجاب را حکم شد تا بجهت سوار جرار نیزه گذار گرفته بخدمت میرزا رفته بدخشان را از میرزا شاه رخ مستخلص ساخته بمیرزا سلیمان سپارد و بآهوز مراجعت نماید از قضا آن نقش دیگرگون یافته بودند تا آنکه خبر آمد که مذم خلان خانخانان بعد از صلح داوود در عین برشکال تر نشده که آب و هوای ان متدل است برهنه منوی اجل از گنگ گذشتند و مردم را بگور

کوچانیده برده و آن شهر را که سابق دارالملک بلکاه بود و هوای
بفایت مضعف و متعفن داشت تعمیر فرمود و هر چند اسرا مانع
شدند مرد نکرد

ای عجب دل تان ننگ رفت و نشد جان تان ملول

زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

بیمارهای گوناگون که نام آنها دانستن مشکل است بر امزجه
طاری شد و هر روز فوج فوج مردم نقد هستی در باخته یکدیگر را
وداع میکردند و گز چندین هزار کس که نامرد آن دیار بودند معلوم
نیست که صد کس سلامت با وطن مراجعت نموده باشند

چه دامن گیر یارب منزلی بود

تا کار بجائی کشید که احیا در دهن عاجز آمده اصوات را در آب مر
می دادند و هر لحظه و هر ساعت خبر فوت اسرا گوش زد خانخانان
میشد و با وجود آن مدمفن نمیکشت و از نازکی مزاجش هیچ
کس قدرت آن نداشت که بابت غفلت از گوش او بدر آورد و رخت
از انجا بکشد

دل را اگر بندی دهم در عشق دشوار آیدش

بگذارم اندر کوی او تا سر بدیوار آیدش

درین اثنا مزاج خانخانان منعم خان از منهای اعتدال انحراف ورزیده
در سن هشتاد و چند سالگی بعد از اتمام عشره کلمه در شهر رجب
سنه گنت و ثمانین و تسعمایه (۹۸۳) جواب خود و الله اعلم بخازن
یا پمالک داد و آن جاء و جلال و آن عز و کمال خواب بود و خیال
چو عمرت را وفا نبود چه یکمال و چه صد سالش

چو دران را بقا نمود چه برمان و چه نمانش (۹)
و چون وارسی از نماند آن مال و منال ایندوختند چندین حاله را
منحفظان برای - رکاز دیوان اعلی ضبط نمودند بشر مال البخیل
بحدوث او وارث

چه خوش گفت این نکته را نکرده منجم • که زر زر کشد عاقبت گنج گنج
و بنابر مثل مشهور که در زمینی بی درخت بید انجیر درخت است
- ایام دار بارور شاهم خان جلای را بآن خرامت امرا سردار خود اعتبار
کردند کبرنی موت الکبراء بعد از وصول این اخبار خانبهان را از
درگاه قایم مقام خاندان ساخته و نهایی زر دوزی و چاروب طلا
و کمر شمشیر مرصع با اسپ و زین مطا بخشیده بحکومت بنگاله
نامزد گردانیدند و مرزا - ایمان را خواه - است التماس و خواه بجهت
صلاح ملکی قرار دادند که از راه دریا بسفر هجاز فرستند و مدافع پنجاه
هزار روپیه از خزانه و بیست هزار روپیه دیگر از خالصه کجرات برات
کرده او را رخصت دادند و قلیچ خانرا بدرقه ساختند تا از بندر صورت
گذراند و همدرین حال بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده
و بیمن این توبیخ و صدق توجه از راه عراق باز گشته بار دیگر
چنانچه بیداد به دارائی بدخشان رسید

تو راه نرفته ازان ننمودند • ورنه که زداین در که بود نکشودند
و در وقت باز گشت یک و ختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم
قندهار که در بولاق پناه آور آمده و بدرگاه پیوسته داد دیگری را بدیگری
و درین حال حسین خاں مرحوم که فقیر را از مردم - پناه صغری باز
رابطه عظیم قدیم و محبت خالصه اصحابا الله بود از صومعه از نمودن

محلی و داغ که هادم اللذات و گردن شکن چپاهی است بعد از
 لنگدوب آن همه محنت که برو گذشته بنابر دیوانگی ظاهر و فرزادگی
 بطن از کثرت دگوله با جماعه یاران و مخصوصان خویش که در طوفان
 آتش و حیل و دریا بهیچ گونه روی گریز و گزیراز نداشتند برآمده
 و از حدرد بدآورن و حنبل گذشته و از آب گنگ عبور نموده میان در
 آب در آمد و مواسان و متمردان آن نواحی که هرگز مالگذاری
 بواجبی نکرده جواب بجایگیر دار نمیدادند تا بکردری بیچاره زبون
 مغلوب معیوب چه زرد تاخذه حری بدامن کوه شمالی کشید که
 در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین
 داشته بهومته خیالی بلخانهای زرین و حیمین خشت طلا و نقره در
 کتوف مینه بی کینه که در د عالمی نمی گنجدمی بخت و به بدست
 پور که جانی است بلند و در کوهستان مشهور پیچیده بی توژک
 احاطه کرد و ملک الشرق گجراتی کردری تهنابسر دروازه قلعه را
 بسته و دیگر کردیان برین قیاس از ترس دیوشخانها در آمده او را
 بدانگی گری شهرت کذب داده عرایض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی
 سعید خان معول را که نسبت خوبی و جهة یگانگی درجته قدیم
 با حسین خان داشت و دران ایام از ملتان آمده بوده از احوال
 حسین خان و رفی از پرسیده اند انکار آورد و چون از خط ضمانت
 مواشی و مالی که از رعایا تلف شده بود از جانب حسین خان طلبیده
 اند هم اها نموده آن محبت و یگانگی بفاشلحاهی و بدیگانگی مبدل شد
 این دغل دوختان که می بینی • مگمانند گرد شیرینی
 پیش تو از نور موافق تر اند • در عقب از حایض موافق تر اند

تا آنکه حید هاشم پسر محمود باره و پسران میر حید محمد میر
 عدل امروزه را پیش از آنکه رخصت بکرده‌اند با جمعی از
 امرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حسین خان در جنگ
 کوهستان بحدت پور زخم تغذگی کاری زیر شانه خورده و خیلی از
 مردم کار آمدنی از ضایع گشته و کاری نساخده از کوه مراجعت نموده
 و بکشتی سوار شده از راه دریایی گنگ متوجه پنیالی که اهل و عیال
 او در آنجا توطن داشتند بود در نواحی گذه مکتیصر رحیده اورا بآن
 زخم منکر آورده در اگره حصب الحکم در حویلی عاقد محمد خان
 که از زمان ابتدای نتم هند بلکه از فندهر باز نزاکت مزاج و تعصب
 دینی در میان ایشان بود فرود آوردند و شیخ بیضایی طبیب از نتم
 پور در اگره بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که
 زخمی مخوف دارد بعد ازان حکیم عین الملک را فرستادند و مقیر
 نیز در صحبت حکم بذایر رعایت جهة قدیم بر حسب رخصت عانی
 بدیدن او رفت و دریافتن و لحظه از روی حضرت ایام گذشته
 حرفهای آشنای درد خیز اشک آمیز در پیوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم

از بیم بد اندیش لب خویش گزیدیم

بی واسطه گوش و لب از راه دل و چشم

بعیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن مرهم آمدند
 و مویلی بمقدار یک وجب دران جراحت فرستاده برادر گذاشتند
 و آن مرد مردانه آن نیش را چون نوش فرو برد و ابرو خم

نکرد و روی درهم نساخته بی تکلف تبسمی می نمود

رویم شگفته از سخن تلخ مردم است

زهرمت در دهان ولیم در تبسم است

و آن دیدار قیامتی و دواعی واپسین بود بعد از آنکه بفتح پور رحیدیم

بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باصهال شد و چندان

در بوتله ریاضت گذاخت که ما بقی الیش که بموجب بشریت و

حکم نفس داشت بتمام رفت و نفس وجودش زرخالص گشته از

آتش الود اللولاء المذهب للذهب پاک برآمد

رفت ز معهود یک جمله صفات بشر

انچه از ان ذات بود باز همان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقی و حکمی نصیبه تام باشد به

موجب حدیث صحیح المبطلون شهید دران کربت غربت و بلائی جا

و محنت امقدس هم بملت زخم کفار دار الحوب و هم بتشویش احوال

کبدی از عاتم مانی رخت به بهشت جاودانی کشید و مرغ روحش

از نفس الدنیا حین الحومن بندهای ارجمی الی ربک رَامِیة مَرِیة

بسوی گلزار مقیم روح و ریحان و جنات الفعیم پرواز کرد

نیامد کسی در جهان کو بماند • مگر آن کز نام نیکو بماند

و بلکه عالم عالم زر بمصالحات و محنا جان می بخشید روزی که مفر

اختر گزید وجه کفن و دهن او را خدمت منکب منکلت ربیع الدرجات

قدس صفات خواجه محمد یحیی نقشبندی روح الله روحه بهم

رسانیده باعجاز (؟) و احترام تمام در آگه بمسکن غربان بامانت - پردند

در خاک چگونه خفته بتوانم دید

آنها که مرا ز خاک برداشته بود

و ازجا در گورستان پنهالی که گور خانه او بود برد و چون گنج مدفون ساختند و به گنج بخش و تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگر دل درویش دست را در روز مشایعت سفر بگر بمهر عدل مرحومی مغفوری گفتم زار زار بگریست و برهائی و چالائی او آفریدهائی کرد و گفت اگر کسی از دنیا مجرد روی اختیار کند باید که این چنین کند و رود که حسین خان کرد و رفت

غلام همت آنم که زیر چرخ بود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقاً فقیر را بمیر نیز همان صحبت یاد کار بود و آنچه ازان بزرگوار در آن ساعت فرموده که باران ما همه رفتند معلوم نیست که دهگر شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد

تا درین گله گوسفندی همت نه نشدید اجل ز قصابی

مخفی نماند که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت آن بگانه روزگار بردم و اختلافی که از و در لباس - هائی گری و دنیا داری با آنکه این نام برو حیف محض است و متم مطلق مشاهده کردم در اکثری از مقدادایان و مرشدان زمانه که مانده اند عشر عشر آن نمی یابم در مذهب سنی پاک اعتقاد و در پاکیزگی صاحب صلاح و رشاد و در همت بی عدیل و در شجاعت بگانه در تواضع با خورد و برزگ بکسان و در بی تعینگی بگانه زمان و در تجرب بی آرایش و در خدمت بی آسایش و در توکل بی یقین و در زهد در خور مد آورین و اثر او درین ایام می بود سخنان مذهب و ملت به

اینها نمیکشید زمانی که حکومت مستقل در لاهور داشت اجتماع از ثقات دارم که غذایی از جهت مقابله حضرت خاتم النبیین خیر المرسلین صلوات الله علیه و آلهیم اجماعین نان جوین بود و چندین هزار مساجد و مقابر کهنه را به تجدید مرمت فرمود و تعمیر روزی هفتاد و نه بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع ذاتی که داشت بکمال اسلام قیام برای آن هفتاد و نه بعد از تحقیق حال افعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هتود پیوندی برنگ مختلف بوجامهائی خود نزدیک به بن آستین بدوزند تا امتداز بین المحملین و الکافرین باشد و ازین جهت لقب تکریمه در عوام مشهور شد و تکریم پیونده را میگویند که بزبان عربی عبارت از غبار بکسر غین معجمه و یای مفصاة باشد بر وزن دیار و چند گاه دیگر فرمود که کلران موافق حکم شرع مطهر بر زمین سوار نشوند بلکه بر بالان نشینند و در سفر بجهة رعایه خاطر سادات و اهل علم و فضل که ملازم او بودند و همیشه شست و بر خاست بایشان بود هرگز بر روی چهار پای خواب نکرد و نماز آنجد با اختیار از وفوت نشد چنانچه جماعت و با وجود جایگیرانها و کوردها بدشتر از یک اسب در طوبه او نبود و گاه گاهی نیز بمصرفی مستحق بخشیده خواه در سفر و خواه در حضر پادشاهی می ماند تا خوبشان و غلامان با او اسب دیگر میکشیدند و شاعری در تصیده گفته بود

خان مقدس غلام با حامان

و - گویند خورده بود که هرگز خرنده جمع نساژد هر وقتیکه زر در نظرش می آوردند میگفت که گویا تیری و نیزه ایست که در پهلوی

من میخلد و تا آن را نمی بخشید قرارش نمی بود و بارها دیده شده که پانزده هزار رده به تا سه چهل هزار رده در برگنه مقطعی کردند و اونا دیده برای بر اهل سواد و سایر مصارف نوشته تا کار بحصه رسد افتاد و نذر داشت که هر بنده که در ملک او در آید روز اول از او باشد و بغیر از سه زن نکاح بند از او را نشد و جوز را از مسکرات می دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیه خیر ابادی که از مشایخ مقتدای روزگار برجاده هدایت و ارشاد خلف بود خان را بر عدم خزینه و اصراف و اتلاف اموال و بخششهای بی هنگام و امراط تفریط در انعام و اتفاقات تغیر نموده خواست که ترغیب بر تغیر آن عادت فرماید این نصیحت موافق طبع او نیامد و بخشم آمده گفت این جمع اموال که امر بدان میفرمایند ایبا سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس چاره نیست و اگر نه از اموال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر ماده حرص و هوس دنیای در ما باشد باید که راهزونی بر قلع و قطع آن ملاده بکنید نه آنکه اجاب عظام فانی را در نظر ما جلوه دهید و ما را حرص سازید تا در اسفل ساملین و ذلیلان بخل و شح فرد رویم

قرار بر کف آزادگان بگیرد مال

نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب

و فقیر اگر چه در جنگ میدان بهیچ معرکه همراه او نبودم اما در اکثر جنگهای جنگل و مواضع بی مواجدهائی از و نداشتم و استواری و جلدتی از دیده ام که مگر آن پهلوانان فامدار که اسلامی ایشان در راهانهای روزگار بیدار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

و عظم هیکل صفت شجاعت همین قدر داشته باشند که این شیر مرد
مردانه را بود و در روز جنگ فاتحه که میخواند عبارت همین بود که
با شهادت با نفع و هرچند که میگفتند که نفع را مقدم باید داشت
میگفت عوق من بدیدار اعزا گذشته بیشتر است از مخادیم باقی
مانده و جودی آنچنان داشت که اگر بر مرض و تقدیر گنجهای عالم
و مملکت روی زمین برو میسر و معلوم میشد روز ادل قرضدار میگشت
و ما صدق این قطعه درین روزگار او بود

صواب کرد که بددا نکرد مرد و جهان (۹)

یگانه ایزد ادا دار بی عدیل و همال

و گر نه مرد و به بخشیدی او بوقت حضا

امید بنده نماندی بایزد متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه امپ عراقی و
مجنس و ترکی از خود اگر بیک صفته بیع کرده همین گفته که
تودانی و خدا

با مشتری مبالغه در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را بیاران بخشیده و عذر خواسته و در
اول آشنائی که فقیر را بار در زمان تمدن لشکر کره گرفته و منع شده
در آگه اچی عراقی بداند رویه بیع کرد و بمن گذارید و علی
هذا القیاس

شاه هرموزم ندید و بی سخن مد لطف کرد

شاه یزدن دید و مدحش گفتم و هیچ نداد

چه توبان کرد • • • هرگز آنچه همت میگرفتند •

و چون از عالم بیونا رحمت بر بخت از یک و نیم اک ز بهیه متجاوز
 قرض بر ذمه او ماند و از پس نیک معااملگی که نسبت بقرض
 خواهان بجای آورده بود همه طوعاً و رغبتاً خطها را پاره کرده و از
 خشکود شده دعای مغفرت و رضوان و سلام و درود جادان بر
 فرستادند و ابرای ذمه نموده هیچ خصوصتی و نزاعی مانند ورثه
 دیگر اموات قرضدار بقرزندانش پیش نیاروند

شأن بین محمد و محمد • حیّ امات و میت احمیانی

بالجمله مرا باین یکر زبان حوصله ثنای آن چنان احسان از کجا آید
 اما چون خلاصه عمر که عنفوان جوانی است بخلاف این ارفل العمر
 که همگام زوال است پیری و مرگردانی است در خدمت او گذرانیده
 و بتقریب الذفات او نشو و نما می مستحسن بامده شهرت زمان و
 انگشت نعلی جهانی گشتم و تویق ابصال نعم به بندگان دادار
 زمین و آسمان حسب الامکان یادگار اداء بحق بعض اهداء و نعمة
 این جرید تذکار را بتدوین بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و
 از بسیار اندکی است آراستم

ما ان مدحت محمد ا بمقالني • لكن مدحت مقاتلي بمحمد
 و بموجب عقد ذکر الصالحين تنزل الرحمة خیال کرده باین ذکر خیر
 امیدوار رحمت عام شامل هر دو گرامی باشم

اعد ذکر نعمان لذان ذکره • هو المحک ماگرتزه بتضوع

تا شاید که بمقتضای آن عهد دیرینه که بسته بودم حشر سن نیز
 با او چنانچه ملوی و منظوی بود شود و مَا ذَاكَ عَلَى اللَّهِ بِمُزَيَّرٍ
 و درین حال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم لحوش خوانی

طوطی و گرفتاری آن داشت پیش نمازی روز چهارشنبه حکم فرموده
داخل ایام جمعه ساختند و اهتمام احضار دران شب و روز بخواجه
دولت ناظر غیف شدیدی شخصی لا ذکر و لا انشای حکم شده محصلی
گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود •

و درین ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا
از عالم در گذشت و زر بسیار که از او مانده داخل خزانه عامره شد و
در هفتم دی قعدله این حال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی
بدستور محمود پناه رفته زیارت مزار متبرک نمودند و در نهم این
ماه تحویل حمل واقع شد •

عامل مهر چو از نو کند طرح عمل • داخل روز گذفاصل تحویل حمل
و شروع در حال بیست و دوم از جلوس نمود و خبر رسید که بعد
از فوت مذموم خان خانجیان امرا تاج مقبوضت داود نیاورده از کور
و ثلثه بجای پور و پهنه آمدند و خان جهان بجهت آنکه لشکراو
هنوز در لغور است بتانی میبرد بنابراین فرمان به مصحوب
ترک سبحان قلی در باب تعجیل به خان جهان نوشته مرستادند تا
در عرض بیست و دو روز قریب هزار گروه را طی نمود و هم در اجمیر
خبر آمد که خانجیان چون بکوهی رسید باغیان داود جنگی عظیم
کرده فتح نمود و قریب هزار دهانند کس را بقتل رسانیده و اخیر
گردانیده بدینتر گذشت •

و در اوایل محرم الحکم حنه اربع و ثمانین و تحماینه (۹۸۴)
مارسنگه واد یگوان داس را درون روضه حضرت معینده علی سکنها
التحیه برده و خلوت ساخته و استمداد نموده و خلعت و احپ با

سایر لوازم بخشیده رخصت بجانب دارالحرب کوکنده و کولبیل میر
 که تعلق برانا گیکدا داشت فرمودند و پنج هزار سوار رقیمی چه خامه
 و چه دیگر نابینان امرا بکومک او نامزد گردانیده آصف خان میر
 بخفی و غازی خان بدخشی و شاه غازی خان تبریزی و مجاهد
 خان و سید احمد خان و سید هاشم باره و مهتر خان خامه خیل
 و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر قاضی گروهی اجمیر بجایکه
 مرا برده این امرا زده بودند بجهت مشایعت قاضی خان و آصف
 خان رستم شوق غزا در دل هلیجان نمود و فی الحال بازگشته صورت
 حال بصدر عالیقدر شیخ عبد النبی شیخ الاسلام باز نموده وسیله تحصیل
 رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال نرد و لیکن مرض را بوکیل خود
 سید عبد الرزول که فصول بود انداخت چون دور و دراز دید تحمل
 به نقیب خان که عقد اخوت با درمیان بود جستم اول مانع آمد
 و گفت که اگر هندو مردار این لشکر نمی بودند نخست کسیکه رخصت
 می گرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما مردار خود
 بندگان حضرت را میدانیم بمان - نگه و غیره چه کار داریم که کربه
 تصحیح نیت امت نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر صفا
 بلندی پایا آورفته متوجه مزار فایض الانوار بودند التماس
 رخصت نقیر نمود اول فرمودند که او بمهد امامت متعین
 امت چون میرود نقیب خان مرخص داشت کرد که میل غزا دار
 طلبیده مرا پر میدند که بجای مرض کردم که بلی فرمودند بچه

حبيب بعرض رسانيدم كه دايه دارم كه اين محاسن سياه را در دولت خواهی مخرج كلم

هر تو مخاطره است خواهم كردن • تا مخرج كلم رزي ز تو يا كردن فرمودند انشاء الله تعالى خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفته به توجه تمام فاتحه خواندند و چون از مابين صفيه دست براي پاي بوس بالا بردم پاي را بالا برکشيدند و همين كه از ديوان خانه برآمدم باز خواندند و هر دو دست پر کرده پنجاه و شش اشرفي بخشیده وداع فرمودند و همچون به وداع شيخ عبد النبي كه دران ايام بر سر التفات آمده رفع كلفت سابق نموده بود رسيدم فرمود كه زنهار در وقت التفات صفيه كه بموجب حديث صحيح نبوی عليه افضل الصلوات و التسليمات از مظان احتجاب دعا است مرادعاي خير ياد آوري و فراموش نكني قبول نموده فاتحه التماس نمودم و اصلي براق بان لشكر با جمعی از ياران موافق يكجهت رفتيم هر روز بمنزلي و هر شب جاني

و اين سفر از اول تا آخر بفرخندگي و خجستهگي برآمد تا عاقبت با تفخيمه و قيل مشهور متنازع فيه از رانايكا در فتح پور رسيدم • و در بيستم محرم اين سال مراجع مهم لشكر كوكنده فرموده بجانب دارالسرور فتح پور مراجعت نموده در غره شهر صفر بمصنفر رسيدند و دران ايام منهيان خبر رسانيدند كه بعد از گذشتن خانجهان از كرهه داود از تانده برآمده در موضع آك محل كه بمطرنش آب گدك و طرف ديگر بكوه متصل است گرد خود خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

نبیرا خواجہ احرار قدس اللہ سرہ العزیز در جنگ خندق تروید
مردانه کرده ازین جهان در گذشت و ازان طرف خان خانان سردار
افغانان بمقتل رشید بنابران فرمان بظفرخان حاکم پهنه و بهار نوشتند
که جمیع انواع آن حدود را همراه گرفته بکوهک خان جهان برود •
در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر
عبد الطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت
قریحت و خوش خلق و خوش آواز و باصناف کمالات منصف در
میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسب
افتاد و در ساعت جان بجان داد و غریبی عظیم در شهر و ولایت
برخواست و این آرزاه در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن
قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اثنا
قطب الدین محمد آنکه عیان تگاور را بگرفت و گفت که کدخدای درینجا
چه میکنی روان شو تا جلو بحجاب دولتیخانه تانند و فرامین
مشمول بر محبت و رعایت در اطراف به امرای سرحدی فرستند و آن
شورش تسکین یافت ازان جمله فرمانی در کوکنده بنام مان سنگه و
آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش حالی مبدل شد •
و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و تسعمه ایة (۹۸۴)
فتح کوکنده واقع شد محمده آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکوچهایی
متواتر با فوج اجمیر براه ماندل گره در بلده نام دره بهفت گروهی
کوکنده که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و انا باستقبال برآمد
و مان سنگه فیل سوار با جماعه از یکهای پادشاهی مثل خواجہ
محمد ربیع بدخشی و شهاب الدین گروه پابنده فریق و علی مراد

لوریک و راجه لون کرن حاکم سانمهر و دیگر راجپوتان در قول و جمعی
 از جوانان نامی در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند
 نفر چیده و برگزیده بهمره ی سید هاشم باره پیشتر از هراول
 نامزد شدند که آنرا جوژه هراول می نامیدند و سید احمد خان
 باره با جمعی دیگر برانغار و قاضی خان با جمعی شیخزاد های
 سیکری خوبشان شیخ ابراهیم چشتی جرانغار و مهترخان چنداول
 بود و رانا کیکا به مقدار سه هزار سوار از عقب دره برآمده در فوج
 شد یک فوج او گوی حکیم سوار افغان سردارش بود و در مقابله هراول
 از جانب قبله ربه کوه آمد و یزقرب شکستگی و ناهمواری و
 بسیاری زخم زار و مار بلچاسی راه جوژه هراول و هراول یکی
 شده با هم مخلوط شدند و جنگ معنویه افتاد و راجپوتان این لشکر
 که سردار ایشان راجه لون کرن سانمهری بود اکثری از جانب چپ
 مانند ربه میش رم کرده و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند
 و درین هنگام فقیر که با چندی از محصوران هراول بودم با ماسخیان
 گفتم چه حال آنها و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنم
 گفت شیه تیر بگیرند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشد سود اسلام ست

همچنان تیر اندازی میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصلا خطا
 نمیشد و گواه راستین تر . . م . . القلب اصدق شاهد یتشهد .
 گواه عاشق صادق در آستین باشد

و یقین گشت که دست به کار ریده و ثواب غزا حاصل شد و
 و سادات باره و بعضی جوانان صاحب ناموس درین جذب

آن چنان کارها کردند که مگر از رحم آید و مردم بعبار از جانبین در میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود دران بود از میان گهائی برآمده قاضی خان را که در دهانه گهائی بود از پیش برداشته و رفته بر قلب زد و شیخزاده‌ای سیکریوال بیکبار گریختند و تیری در وقت فرار بر سرین شیخ منصور داماد شیخ ابراهیم که سردار جماعه بود ریخت و مدتی زحمت کشید و قاضی خان با وجود مقتی بهادرانه ایستاده و شمشیری بر دمت راست او ریخته و انگشت ابهامش زخمی شد و چون مجال مقاومت نماند التفرار مما لا یتقون من هنن المرسلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در اول دهله ازین فوج رد گردان شدند تا پنج شش کرده از دریاچه گذشته عمان باز نکشیدند و در عین گیر و دار مهتر خان از میانه فوج چند اول تاخته و تقاره گرفته آوازه در انداخت که بندگان پادشاهی بایلغار آمدند و این ادا خیلی باعث تقویت گریختگان شد، تا قرار گرفتند و راجه رامساه گولیداری ندیرا راجه مان مشهور که پیش پیش رانا می آمد کار پردازی در جان راجپوتان راجه سان منگه کرد که بشرح راست نیاید و این جمله بودند که از چپ هراول گریخته و باعث گریز آصفخان نیز شده العجا به سادات که در میمنه بودند بردند و اگر سادات های ثبات نمی افشردند چنانچه بر لول جلو و بران کرده بود کار به رموتی میکشید و نیلان را تا مقابل نیلان انواع پادشاهی در آمده ازان جمله دو فیل قوی محبت نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان فوجدار نیلان که عقبه مانسنگه بر نیل دیگر حواری بود نیز افتاد و مانسنگه بجای

مهاوت بران فیل خود سوار شد و نهایت قدمی درزید که فوق آن
منصور نباشد و یکی ازان دو فیل که یکی خاصه پادشاهی بود با
فیل رانا که رام پرشاد نام داشت و بغایت قوی و بکل بود جنگ
عظیم کرد و هر دو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان
فیل رانا تیر رسید و از صدمه حمله فیلان بر زمین افتاد فیلبان
فیل پادشاهی بچستی و چالاکي از فیل خود جسته بر فیل رانا
نشست و کاری کرد که هیچکس نکند و از مشاهده این حال
رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در افواج
رانا افتاد و جوانان بکه ده مان سنگه را محاذات مینمودند پیش
در آمده چپقلشی کردند که کارنامه بود و از سرداری مانسنگه آن
روز معلوم شد که این مصرع ملا شیری چه معنی داشت

که هندو میزند شمشیر اسلام

و پسر جمیل چیتوری و رام شاه راجه گوالداری با پسر خوبش
سالباهن که بغایت تردهای نمایان کرده بود بجهنم رفتند و از
نعل راجهای گوالیار دیگر کسی قابل جانشینی نماند خس کم و جهان
هات و زخمهای تیر بر رانا که روزی مدهو سنگه بود رسید و
حکیم حور که از پیش سادات فرار یافته بود اتجا بر انا برد و هر دو
نوج یکی شد و رانا جلو و بران کرده باز بگوهای بلند که بعد از
فتح چیتور دران میگشت رفته تحصن جست و دران چنان هوای
گرم چله تابستان که مفر سر میجوئید از اول روز تا نیمروز جنگ
میگردند و قریب بیانصد کس کشته در ممرکه افتادند ازان جمله
صد و بیست کس از اهل اسلام و باقی از هندو و مجنهای غزله

از میصد کس متجاوز بودند و چون هوا حکم تنور آتش داشته مجال حرکتی در چاهیان نماند و گمان غالب این بود که رانا در پس کوه بمکرو فریب سختی مانده باشد بذابران تعاقب نکرده باز گشته در خیمها آمده بمدارات زخه‌یان پرداختند و این تاریخ یافته شد که

و بیدرو من الله فتح قریب

و روز دیگر از آنجا کوچ کرده در میدان کار هرکسی را ملاحظه نموده و از دره گذشته بکوکنده رسیدند و سری چند از مدائیل رانا که محل اورا محافظت میکردند و سری چند دیگر سنگه معابد که مجموع بیست کس باشند بذابرسم قدیم هندوان که وقت خالی ساختن شهر بجهت رعایت ناموس گشته میشوند از اندرون خانها و بتخانها برآمده حرکت المذبحی کرده بزخم شمشیر جان-ندان جان بمالکان دروخ سپردند و امرا از ملاحظه شبگیر رانا کوچه بندی نموده و خدنی و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار بتواند گذشت گرد شهر کوکنده برآورده فرود آمدند و کشتگان و ا-پان حفظ گشته را بتفصیل نام نویسی میکردند تا در عریضه درج کنند سید احمد خان باره گفت که از ما نه کسی گشته شده و نه احیی مرده که اسامی آنها در دیوان اعلی خواهد برد از نوشتن چه خود حال فکر غامه بکنید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غله کمی کرد و بنجاره نمیرسید و عصرتی عجیب بحال چاهي دران ایام راه یافته بکنکش نشستند و نوبت بنوبت یکی از امرای سردار اعتبار کرده از برای آوردن غله در حیکرها می-فرستادند و هر جا بر قتل و شواص

ملانی مجمعی بود شکسته امیر می ساختند و از گوشت موایی اوقات گذر میشد و انبه چندان فراوان بود که بشرح راست نیاید و اراذل عوام انرا ناهار بجای طعام بکار می بردند و از کثرت رطوبت اکثری بیمار میشدند و انبه بر کشیده شد دران دیار بوزن یکمیر اکبری کم جرم اما شیرینی و مزه چندان نداشت و در همین اثنا محمود خان خواص از درگاه بموجب حکم بایلغار بکوکنده آمده و تحقیق حال معرکه کرده روز دیگر روان شد و کار هر کسی آنچه شذیده بود تقریر کرد و آن خدمات مستحسن ائاد اما ازین که وانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رست باشد خاطر نیامد و اصرا خواستند که حیل نامی رام برشاد نام را که بغنیمت بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت انرا از وانا طلبیده بودند و او از بدبختی نفرستاده مصحوب قانعانه بدرگاه روانه سازند آصفخان نام فقیر را برده گفت که ملانی محض از جهت حسبت و قربت درین لشکر آمده بود همراه او باید مرستان مانسنگه جواب داد که هنوز کار خیلی مانده است می باید که پیش صف در آمده در معرکه همه جا امامت میکرده باشد گفتم امامت اینجا را مضایقت (۲) کار من اکنون این است که بروم و در پیش صف بندگان حضرت امام باشم منبسط و ممرور شده فیل مذکور را باسی حد حوار بجهت احتیاط همراه روانه کردید و خود هم بتقریب سیر و شکار و تهانه گذاشتن تا قصبه موغانی که بیعت کرده می کوکنده است بمشایعت آمدند و حفار شامه نوشته مرا بدرگاه از اینجا رخصت نمودند تا براه پاکه و مانندل گذه بقصبه انبیر که وطن مانسنگه است رسیدیم

و بهر جا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح و بانشنگه می شنیدند مردم بارز نمی داشتند اتفاقاً پنج گروهی از بدیر فیل در خلاف ماند و هر چند پیشتر میرفت در گل فرو می نشست و چون اول خدمت بود حالتی عجب دست داد آخر رعایای آن نواحی آمده گفتند که بار سال در همین زمین فیل پادشاهی مانده بود برین گل و فی آب بصیار بریزند تا نرم شود و فیل پادشاهی بآسانی براید سقاییان همچنین کردند و آب بصیار پاشیدند و فیل بآهستگی ازان ورطه خلاص یافت و بانبیر آمد و سر افتخار آن مردم بآسمان رسید اینجا سه چهار روزی بوده براه قصه توده که مواد فقیر امت و بشار که نسبت و اول ارض متش جلدی ترابها

دارد رسید و در اوایل ماه ربیع الآخر بوسیله راجه بهگوان داس پدر راجه مان سنگه در دیوان خانه فتح پور کورنش کرده عرضداشت امرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض کردم که رام پرشاد فرمودند که چون این همه بطفیل پذیر امت نام آن بعد ازین پدر پرماد باشد باز پرسیدند که تعریف تو بصیار نوشته اند راست بگو که در کدام فوج بودی و چکار از دست تو بر آمده گفتم بحضور پادشاهان این کس راست را بصد ترس و لرزه میگوید فروغ چون توان گفت و آنچه واقعی بود بتفصیل گفتیم باز پرسیدند که برهنه بودی یا محتلم گفتیم جبب و کلبه داشت فرمودند از کجا بهمرمانیدی گفتیم از سید عبد الله خان گرفتیم بصیار مستحسن افتاد و دست باشریفهای که دران ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاده می بود برده مجموع نود و شش اشرفی انعام فرموده پرسیدند که شیخ

عبد النبی را دیدی گفتم تو گرد راه بدر بار می‌رمی او را از کجا دیدم
 دو شاله نخودی اعلی دادند که اینهارا برده شیخ را ببین و بگو که از
 کارخانه خاصه ما هست که به نیت شما فرمایش کرده بودیم در بر
 اندازید بردم و پیغام گذاردم شیخ خوش حال شد و پرمید که در
 وقت وداع گفته بودم که هنگام التقای صفین بدجای ما را یاد آوری
 گفت دعا اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و انصر من نصر دین
 محمد و اخذ من خذل دین محمد علیه الصلوٰۃ و السلام خود
 خوانده بودم گفت این هم کافی است سبحان الله این شیخ عبد
 النبی در آخر حال بحالی از عالم رست که کس مبیند و مشغول
 و همه کس را ازان عبرت شود

هر کرا پرورد گیتی عاقبت خوش بر بخت

حال آن فرزند چون باشد که خصمش ملازمت

و درین حال مید عبد الله خان را پیش خان جهان که با داود
 قریب کهل گانوں مقابل نشسته انتظار مظفر خان و لشکر بهار و حاجی
 پور می برد مصحوب فرمان مشتمل بر اهتمام آن امرا و مزد دار شدن
 نفیس نفیس خویش بایلغار فرستادند و پنج لک روپیه بد اکچوکی
 بجهت مدد آن لشکر و کشتی بسیار پراز غله تو اگره نیز حکم کردند
 که روانه گردانند و خبر رسید که کجیتنی زمیندار نواحی حاجی پور
 و پتنه که ابل شده بود جمعیت نموده بر سر فرحت خان و پسرش
 میرک وراثی که در تپانه آره بودند رفته هر دو را بدرجه عبادت
 رسانید و راهها مسدود است بنابرین بیست و پنجم ربیع آخر سنه
 مذکور از فتح پور بعزم غرق رویه هند نهضت نموده در پنج کردهی

ضرورت آمدند و درین منزل حید عبد الله خان سرداؤد آورد و آن بیت
قال جفر که سید میرکی وقت مراجعت از پنده در جونیپور
استخراج نموده بود تحقیق یافت

• زده فتح به ناکه رسد • سرداؤد بدرگاه آمد

و قصه جنگ مجمل این ست که روزیکه حید عبد الله خان دولشکر
خان جهان در نواحی کهل کانون رفته اهتمام جدگ نموده روز دیگر
که پانزدهم ماه ربیع الآخر باشد خان جهان با جمعیست خویش
دستکها باصرا داده که هر کدام هرکجا بایستند و مظاہر خان با پنجهزار
کس تسویه صفوف نمودند و داؤد در عین سکر و غرور باتفاق عم خود
جنید کرانی و دیگر سرداران از قلعه برآمده و ارهانی گوشه بجنگ
بایستاد و در اول دهله تویی بزانویی جنید رحیده خرد می شکند و
چون امواج درهم می آمیزند شکست بر افغانان می افتد و اسب
داؤد در خلائی بند میشود و حسن بیگ گرد او را گرفته نزد خان
جهان می آورد او از تشکی آب می طلبد کفش او را پیر آب ساخته
پیش او می آورند و چون نمی خورد خانجهان کروتی خاصه خویش
داده او را سیراب می سازد و نمی خواست که بکشد چه بسیار
صاحب حسن بود آخر امرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال
نصاد است بنابراین فرمود که گردنش بزنند و دوزخم زدند کارگریفتاد
و بعقوبت کشتند و مراورا جدا ساخته و از کاه پر کرده و عطریات مالیده
بسید عبد الله خان می پارند و روان میدارند و نبل و غنیمت بی شمار
می یابند و درین حال بجهت تقدیم شکرانه این فتح بتاریخ بیعت رحوم
جمادی الثانی متوجه اجمیر شدند و ششم ماه رجب که روز عرس حضرت

خواجه قدس الله مره العزیز باشد بانجا رسیدند و سلطان خواجه خلف
 مدق خواجه خواند محمود را میر حاج ساخته و مقدار شش لک روپیه
 از نقد و جنس بجهت مستحقین حرمین شریفین و بنای خانه
 در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطریق
 معمولان سر و پا برهنه احرام بسته و به تشبه حاج همچنان لباس
 پوشیده و اندک نصری کرده قدمی چند بمشایعت رفتند و دران
 حالت غریب از مردم برخاسته رفته کردند و قطب الدین محمد خان
 و قلیچ خان و امفغان را بدرقگی سلطان خواجه نامزد گردانیده
 حکم کردند که از کوننده این قافله را گذرانیده ولایت رانا پایمال
 سازند و ازو نیز هر جا که خبر یابند دمار برارند و مقارن این حال
 خبر رسید که شاه طهماسب از عالم درگذشت و شاه اسمعیل ثانی
 جانشین او شد و این تاریخ یافتند که

اول دوات و قلع و ظفر است

و حکم عام کردند تا هر کس بیکه خواهد هیچ رود و خرچ راه از خزانه
 بدهند و خنقی کثیر باین سعادت مایه شدند بخلاف حال که نام
 نمیتوان برد و بمجرد طلبیدن رخصت مجرم واجب القتل میشوند
 تَنَكْ اَوْبَامْ نَدَا وَلَهَا بَيْنَ النَّاسِ و دران ایام چون خبر عصرت لشکر
 کوننده میرمد مان منگه و امفغان و قاضی خان را از انجا جریده
 می طلبند و روزی چند بجهت بعضی تفصیلاتی که می باشد او را و
 امفغان را که با یکدیگر محبت بنفاق داشتند از کورنش محروم
 ساختند بخلاف قازی خان بدخشی و بهتر خان و علی مراد اوزبک
 و خنجری ترک و بکدوی دیگر که من هم از ان جمله املازان مردم

مختلفی بوده اند بعنايات و زياتي منصب سرفراز گشتند و باقي همه از درجه اعتبار محو ط يافته باز معاف شدند و نوزدهم اين ماه بجانب ولايت رانا که در کوهستان اودهی پور و خانپور و غیران قزاق میگرفت روانه گشتند و درین ایام خواجه شاه منصور نویسنده شیرازی را که از ابتدای احوال چند گاه مشرف خوشبوی خانه بود و بتقریب هجرت مظفرخان و قتلهای او فرار نموده به جونپور نزد معلم خان رفته اعتبار تمام یافته بمجلس دیوانی رسید و بعد از حادثه منعم خان بموجب فرمان عالیشان طلب برگاه آمد از جهت نهایت کزدانی و سنجیدگی که داشت او را دیوان کل ممالک محروسه گردانیده بتدریج در امور ملکی شریک غالب راجه کردند

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد
دوزه زمانه در طلب مرد قابل است
اگر چه کسی دخل کرده و گفته

ناقابلان دهر به دولت رسیده اند

هم چون زمانه در طلب مرد قابل است

و اول حق دانی حتم است و از اتفاقات آنکه در همان حال ستاره فوذ نابه از جانب مغرب پیدا شد و چون شاه منصور در گوشه دستور از عقب دنباله دراز میگذاشت او را ستاره دنباله دار نامیدند و از بسیاری کفایت وقت در حساب پهای و گرفت و گیر بی محل بمرتبه رسید که مردم ظلمهای راجه مظفر خان را فراموش کرده برو انبار نفرین میفرستادند

که بخیار بد باشد از بد بتر

و در همان حال خبر رسید که شاه اسمعیل ولد شاه طهماسب پادشاه عراق را همشیره اش پری جان خانم باتفاق اسرا بقتل رسانید و میرحیدر معینانی تاریخ جلوس وی را « شهنشاه روی زمین » و تاریخ وفات « شهنشاه زیر زمین » یافت و تاثیر ذوق دران ولایت ظاهر شد و در عراق هرج و مرج عظیم افتاد و تبریز و شروان و مازندران را رومی بجزور گرفت و بعد از سلطان محمد خدا بنده ولد شاه طهماسب که از مادر دیگر بود پیداشاهی نشست چنانچه بجای خود مذکور است و مدت طمن و لمن محاسبه کبار که از هزار ماه درست مقابل حکومت و ناسزا گفتن بنی امیه بود سپری شد اما اتحاد ازین بلاد سرایت باین ولایت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق • عراق قاضیه میدان برهگذار نفاق و چون قصبه موهنی مخیم گشت فرسانی بقطب الدین محمد خان و راجه بگهوان داس نوشتند که این دو سردار در کوکند توقف کنند و قلیچ خان با امرای دیگر همراه قلمه حاج تا ایدر که بچهل گروهی احمد آباد امت رفته از انجا جمعی را همراه سازد تا با احمد آباد رسانند و خود قلمه ایدر را محاصره نموده نراین داس راجه انجا را استیصال نماید قلیچ خان بموجب حکم عیام نموده تیمور خان بدخشی را با پانصد حوار همراه قلمه ساخت تا بمامن رسانیدند و راجه ایدر چون رانا مانند دزدان کوه بکوه و جنگل جنگل می پیمود

هاله چه مه کرد که او له کند

و درین منزل شهاب خان و شاه بدایغ خان مع پسرش عبدالمطلب

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جایگیرداران مالوه بمقامت رسیدند و غازبخان بدخشی را منصب هزاره داد با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک سبحان قلی مع سه هزار سوار در تهاه موهنی گذاشتند و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد موبد بیگ را با پانصد کس ماندند و قطب الدین خان و راجه بگهوان داس را از کوهکنده طلبیده و شاه فخرالدین و جگذا را در اودی پور و حید عبد الله خان و راجه بگهوان داس را در دهه دره اودی پور تعیین گردانیده بنواحی بانس و اله و دونگر پور رسیدند و در آنجا راجه تودرمل از بنگاه آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر تحف گذرانید و در همین منزل فلیج خان را که از ایدر طلبیده آصفخان را بجای او سردار اشکر پاشا بودند باتفاق کلدان رای بقال ساکن گنابایت به بندر سورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته جهاز سلطان خواجه را که بجهت بیدقوی معطل مانده بود راهی سازد و در مالوه آمد بلامکر ملحق گردید.

و در ذی الحجه این سال تحویل نوروز شد و سال بیست و دوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دیواپور از توابع مالوه ترتیب دادند و جامع منتخب که بدقرب بیماریه صعب در بساور مانده بود خواست که براه بانس و اله یازد و رود در هندن حید عبد الله خان در خورده و آن راه را پر خطر و محدود نشان داده و باز گردانیده در بچونه آورد و بعد از چند روزی بموجب اهتمام امامت پادشاهی به همراهی رضوی خان براه گوالیار و سارنگپور

و اجین رفته در دوازدهم ذیحجه در حدود دیپالپور مالوه ملازمت کرد و مصحف حمایل نفیس و بیاض خطب مذايع و بدایع حافظ محمد امین خطیب قندهاری را که خوشخوانی درین عصر مثل او در نظر نیامده گذرانید و آن مصحف و بیاض را از منزل محل کروهه از بساور دزدان برده بودند و سید عبد الله خان پیروی کرده بغیر برده بود چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ محمد امین را طلبیده بمطابقه فرمودند که مصحف حمایل از جانی بها آورده اند آنرا بشما بخشیدم حافظ آنرا شناخته و روحی در قابض از مرگ در آمده تسلیمات یی و نهایت و سجده شکر گذاری بها آورده عرض کرد که حضرت همان روز سید عبد الله خان را مرده بودند که آنرا انشاء الله تعالی تو پیدا خواهی کرد بجانی نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرض داشتند که جماعه ببلداران که در بعضی قریات بساور بکندن حوض و چاه و غیر آن مشغول می باشند و برین بهانه راه میزنند این اسبابه را دزدیده بودند و یکی از آنها مخالفت نموده سید عبد الله خان را خبر رسانید تا همه را گروست و بدزدبها که کرده بودند اقرار نمودند درین میان بحافظ فرمودند که انشاء الله اسباب دیگر هم پیدا میشود خاطر جمع دارید او به عرض رسانید که مدعای من یافتن این مصحف و این بیاض بود که از آبا و اجداد موروثی داشتم و در انشاء خطب عاجز مانده بودم بانی مهل است عاقبت الامر

بعد از مراجعت ازان سفر چنانچه فرموده بودند آن احباب هم
بجلس از بیلداران پیدا گشت و مید عبد الله خان در فتح پور بنظر
در آورد و در همان منزل فقیر را باز مجددا حکم امامت شد و
خواجه دولت ناظر محصل بود که بدستور سابق از هفته یک روز
و شب خواهی نخواهی بچوکی حاضر می ساخت و همان مثل
راست آمد که الحمدک بمکتب نمیرود و برنشد

گر میری و گرنه برود اختیار نیست

و بجهت اهتمام بهام آن ملک چند روزی در دیپور توقف واقع شد
و بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان را بی جایگیر
دران مالوه بر راجه علیخان بجانب امیر برهانپور و تمخیر آن
ولایت روانه گردانیده عهده داغ و محالی آن لشکر بشهباز خان بخشی
تفویض نمودند ازان منزل راجه تودرمل را با اعتماد خان گجراتی
برای تحقیق جمع ولایت گجرات و سرانجام آن ملک نامزد
ساختند .

و درین اثنا خبر شکست راجه براین داس و فتح ایدر بر
دست آصفخان و دیگر امرای نامزد انجا رسید و شرح این مجمل
انکه چون قلیچ خان از ایدر با اهتمام عالی مراد اوزبک که بطلب
او آمده بود متوجه درگاه شد و آصفخان ببرداری متعین گشت
راجه ایدر که در بدر میگشت بامداد رانا کیکا و سایر زمینداران
جمعیتی بهم رسانیده بده گروهی تپانه ایدر آمده داعیه شبنون
داشت آصف خان و میرزا محمد مقیم و نیمور بدخشی و میر
ابوالفیث بخاری و میر محمد معصوم باری و غیران کنکاش

چنان دیدند که فریب هانصد سوار بمحافظت نهانه گذاشته خود شباشب بر سر آژروند و آنچه او اندیشیده بود ایشان اندیشیدند و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذیحجه حنه ازبغ و ثمانین و تجمعاة (۹۸۴) هفت گروه راه رفته بودند که ازان طرف براجہ فرابین دامن مسلح و مکمل رسیده آتش حرب درگرفت و تیر و شمشیر نیزه در هوا پراشید و میرزا محمد مقیم که در هراول پیش از همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شکست بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون روباهی در - وراخی خیزیدند چون عرصه داشت آصف خاں رسید فرمان مقتوی بر نوازش سرداران آن لشکر مدور بامت و درین حال میر حید محمد میر عدل که بحکومت بکر نامزد شده بود میر حید ابوالفصل و دیگر همران خود را بر سر - بجوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را فتح کردند و میر حید ابوالقاسم ولد میر حید صفائی که املازم اکبر بکر است و خود هم بمقامت پادشاه رسید به منصب احمدیه سرنواز گشته بود این مصرع تاریخ بامت

فتح سیوی شد باداد نبی

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - حید فاضل - عامله الله بالفصل •

و از جمله سوانح آن ایام آمدن شریف آملی امت و دیدن شاهنشاهی را در منزل دیپال پور مجمل آنکه این مرد در مطبوعه

مانند سگی موخته پای از دباری بدیاری گشته و از مذهبی بمذهبی انتقال نموده خیلی جدل زد تا کارش بر الحاد قرار یافت و چندگاه بر روش متصوفه مبطل بدیفا در بلخ بخانقاه مولانا محمد زاهد که نبیره مخدومی انظم شیخ حسین خوارزمی قدس الله سره امت آمده با درویشان بصرمی برد و چون ملاعبت ذاتی بدرویشی نداشت و هرزه گوئی فراع و شطّاجی بی مزه بزیاد کرده پریشان میگفت از اینجا اخراج کردند و مولوی بیتی میزد در شان او فرموده و از آن جمله امت اینکه

همت یک ملحدی شریف بنام • ناته امی بطور خویش تمام
تا میرکنان بدکهن رسید و آنجا نیز از نامتقیدی جوهر خبیث
خویش را ظاهر ساخت و حکام دکن میخواستند که لوح هستی
او را از نقش حیات پاک سازند بمابیت برسواری خرقه قرار یافته
برموانی تشبیهش نمودند و چون هندوستان و جامع امت و میدان
اباست در آن عرصه فراع و کسی را با کسی کاری نه تا هر کس
بهر طوریکه باشد باشد درینو خود را اعدان و خیزان در مالوه رسانیده
و در پنجم گروهی اردو منزل گرفته هر مهمل و قلماش که از
دهانش برمی آمد بجای آتش زهر مار میکرد و مجلس عامیانه
میگرفت و عوام کالانعام خصوصاً ملحدگان عراقی که از حقیقت ایمان
چو موی از خمیر برآمده اند و نبطی عبارت از ایشان است و
نخست از همه پسرندگان دجال ایشان خواهند بود گردوی جمع آمده
بموجب اشارت، او چنان شهرت دادند که مجدد مایه عاشره اوست
و غوغای عظیم افتاد و خبر بخلیفه صاحب زمان رسید تا او را شهبی

در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طولانی از پارچه که هر پنج وقت نماز بجماعت در آن میگذارند با او خلوت ساختند اول با صورتی مضحک و هیئتی نا قبول و گردن کز کورنش کرده تا دیری دست بسنه و چشم ازرق که علامت دشمنی پیغمبر علیه السلام میگویند پوشیده بطریقی که کذب و ریا و نفاق از آن می‌دارد ایستاده ماند و بعد از مدتی چون حکم نشستن فرمودند سجده بجای آورده بدو زانو ماند اشتر لوبک نشست و در بدو صحبت خلوت داشتند و پسرشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسی دیگر را مجال ایستادن در آن پایه نبود و از دور نگاه می‌کرد که آواز بلند میکرد لفظ علم می شنودم خرافات خدای می‌پارزد و آنرا حقیقه الحقایق و اصل الاصول نامید

فومی نه ز ظاهر نه ز باطن آگاه • انکه ز جهالت بی‌طالت گمراه
مستغرق کفرند و حقیقت گویند • لاحول ولا قوة الا بالله
و تمام مدار او برورش محمود بسخاوتی که در زمان امیر تیمور صاحب
فرمان در بسخاوت که نام دیهی است از توابع گیلان ظهور کرده و میزده
رسایل محسن محسن نوشته پراز تزیین که به هیچ مذهب و مذهب
راحت نیاید و غیر از اینها که آن را علم لفظ و حال نامیده حاصلی
ندارد خلاصه تصانیف ان اشقی الاشقیاء کتاب بحر و کوزه است
و مضامینی که در آنجا خورده گوش از شنیدن آن می‌بکند و معلم
منکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که بر ریش او نرزد و چه رقصها
که نکند و این شریف کذیف نیز جنگ المهمات نوشته و آنرا
ترشح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده عنوان هر

فقرة نامربوط عام غریب را مصدر بلفظ میفرمودند ساخته که
گهنگاه عجیبی است و منزلی طرفه مضحکی غریب و باوجود این
جهل بموجب آن لله ملکا یسوق الی الی اهل کرا از پیش برد
چنانچه تصرف در مزاج روزگار و اهل آن کرده که حالا داخل امرای
هزاری است و از جمله داعیان مذعب حق در ولایت بلک است
و صاحب مراتب اخلاص چهارگاه و مریدان معتقدان را به نیابت
بآن مراتب میخواند و بیدان مراتب مذکور معذریب مسطور میشود

از پی رد و قبول نام خود را خرمه از

زانکه کار نام نبود جز خری یاخر خری

گار را دارند باور در خدائی عامیان

نوح را باور نمیدارند در پیغمبری

والی الله المقتدی من الدهر اذا احسن ندم من ماعنه و اذا اساء

امر علی امائه و زبان حال او همه این میگوید که

بار بودم قطبک امسال قطب الدین شدم

گر بمانم حال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت برداختند از آنجا بکوچهایی متواتر
میرگزان و صید انگزان براه رتنبور در صفر بیست میوم سنه
خمس و ثمانین و تسعمایه (۹۸۵) بفتح پور رسیدند و شیخ فیضی
که حالا بخطاب ملک الشعرائی مخاطب است غزلی گفته که
مطلمش این است

نعمیم خوش دای از فتح پور می آید • که پادشاه من از راه دور می آید
بعده از دوماه ماه خبر فقرات کجرات رحید و مذهب آن این بود که

چون راجه تودرمل درین مرتبه بکجرات رفت مظفر حسین این
 ابراهیم حسین میرزا که دختر زاده میرزا کمران باشد از ولایت
 دکن که والده اش گلرخ بیگم در وقت محاصره صورت بآن جانب
 بدربرده بود در حین پانزده شانزده سالگی باغواهی مهر علی نام
 صفحی از تربیت کردگان میرزا ابراهیم حسین اوباعی چند جمع
 آورده خلل در کجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد
 خان اتکه و بابا بیگ دیوان کجرات با مظفر حسین میرزا در هرگنده
 پتلان بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به کنبایک رفت
 و در سه هزار سوار داشت و وزیر خان حاکم کجرات با اتکه سه هزار
 سوار داشت بنابراین طبعی سپاهیان که محل اعتماد نیستند
 فرار بر تحصین داده صورت راجه تودرمل که در پهن بود نوشت
 و راجه بجانب احمد آباد رفت و میرزا از کنار احمد آباد برخاسته
 بجانب دواغه روان شد وزیر خان و راجه تعاقب او نمودند و دران
 سواهی محاربه صعب روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و
 به چوناگنده رفتند و درین هنگام راجه بفتح پور شتافت و میرزا
 مظفر حسین از چوناگنده باز آمده وزیر خان را که بی جفاک بهمان
 سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قبل کرده
 و مردبانه بر دیوار قلعه مانده و قصد بر آمدن نموده نزدیک بود
 که بشکند درین وقت بندوبستی بر سینه مهر علی که صندوق راز
 میرزا و وکیل مطلق او بود میرسد و او را به صندوق عمل می برد
 الموت یاتی بغتة • و القییر صندوق العمل

و چون نفس ناطقه مرزا را آن حال میرسد بیکبار راه فرار پیش گرفته

بجانب سلطان پور و ندر بار میروند و امرای نامدار که بسر داری
 شهاب الدین احمد خان بر راجه علی خان نامزد شده و او را در
 قلعه کشیده کار جروتنگ آمده و مملکت را بتازاج دادند نزدیک
 بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدین محمد خان بدوله شده
 و از امر اجدا گشته بجانب بهروج و بروند که جایگیر داشت و از میرزا
 در انجا هرچی و مرجی تمام راه یافته بود می آید و فتوری و تصویری
 در تشخیص مهم امیر و برهان پور میروند و امرای بضرورت پیشکش لایق
 بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میسر میزند و مراجعت
 بجایگیرهای خوبش می نمایند و در همین ایام حکیم عن الملک
 شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان
 حاکم دکن بر سلامت رفته بود باز گشته آمد و بیلان نامی و تحفه های
 گرانی بادل خان را گذرانید و بعد از تغیر دبیب چند راجه منجهوله
 بفوجداری بانس بریلی در دامن کوه نامزد گشت و از انجا عریضه
 نوشت مشتمل بر چند فصل یکی از ان جمله اینکه چون از درگاه
 جدا شده ام و درین محرا و بیابان هیچ فردی از یاران اهل همراه
 ندارم اگر فلانی را و نام مرا برد که از صلاح و نجات این ولایت و
 روش کار و بار واقفست و مردم با اعتماد او رجوع می نمایند و بدر بار
 هم چندانی خدمت مرجوعه ندارد نرمند هم مرحمتی است
 در حق وی و هم موجب سر فرازی بنده درگاه است و الحکم اعلمی
 خواجه شاه منصور یک یک فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت
 و چون باین فصل رسید نه حکم آری شنید و نه حکم نی
 مو بر آید بکف و موی تو ناید بکف

این چنین بخت که من دارم و این خوکه تراست

در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت
 خواجه اجمیری است قدس الله سره العزیز متوجه اجمیر شدند و
 در منزل توده شاه ابوتراب از اکبر ملات شیراز و مرجع ملاطین
 گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه
 درگاه شده بودند رحیدند و از نزدیکی میرنه شاه ابوتراب را بر قافله
 حاجیان میرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتی را نیز زرهایی فراوان
 داده رخصت مکه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هر کس
 که خواهد برود و چون از شیخ عبد انبی صدر التماس نمودم که
 برای من هم رخصتی حاصل بکنید پرید که والده در قید حیات
 داری گفتم بلی گفت از برادران کمی همت که از تعهد خدمت
 دی بر آید گفتیم نی همین من و حیلۀ رزق ایشان فرمود اگر رخصت
 والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بدنندان
 حضرت پشت دمت ندامت میگزرد

نگرد لطف تو کاری و وقت کار گذشت

نشد وصال تو روزی و روزگار گذشت

در نواحی قصبه ابیبر^{۲۱} در موضع مولتان که شهری است قدیم و
 ویرانه مطلق بود بذای شهر فرموده قلعه بلند و دروازه و باغ را
 بامرا تقسیم نموده در اهتمام عمارت سعی بلیغ ارزانی داشتند تا
 در هفت روز تمام شد و رعایا را دران اطراف آبادان ساختند و بنام

وای منوهر ولد رای لونکرن حاکم ماننهر موسوم گردانیده منوهرپور
 فامیدند و این منوهر که او را چندگاه میرزا منوهر میگفتند در
 خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسیده امروز
 شعر میگوید و توسنی تخلص دارد و جوانی قابل است و ذکر او
 در ذیل تذکره شعرا مذکور میشود و از اینجا براه نارتول متوجه
 دهلی گشته شیخ نظام نارتولی که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات
 کردند و در دهلی بعد از فراغ از زیارت اولیای کبار آن بقعه شریفه
 در نواهی هالم بشکار مشغول شدند و در عمره [شهره] اخیر ماه مبارک
 رمضان این سال در نواهی قصبه ربوری خبر از بساور بغقیر
 رسید که پسری از خدمتگاری بعد از انتظار شدید و در عمر مدید
 متولد شده و اشرفی نذر برده التماس نام نمود فاتحه خوانده
 پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه
 ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادی باشد و این اسم هادی
 دران ایام شب و روز درد زبان شاهنشاهی بود هر چند حافظ
 محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام میگفت که
 این فضولی مکن و حفاظ را در منزل خود جمع ساز تا ختمی برای
 درازای عمر این نویزه بکنند سخن او کار نکردم هادیت آن مولود
 شش ماهه شده بعالم بقا خراسید انشاء الله اجری و ذخری شافع
 و مشفع در یوم الحساب گردد و از آن منزل رخصت پنجم ماهه گرفته
 به بساور آمدم بحسب بعضی ضرورات بلکه فضولها تخلف در
 وعده نموده یک سال ماندم و این کم خدمتیا و آن مخالفتها
 عاقبت رفته رفته باعث اعتدال از نظر و بی توجهی تمام شد و تا حال

که مدت هیزده سال ازین واقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان
وهر بخدمت نامجرا مبادست که نه روی قرار و نه رای فرار دارد

ز بختی نه که با دوست در آمیزم من

مببری نه که از عشق به پرهیزم من

دستی نه که با قضا در آمیزم من

پائی نه که از میانه بگریزم من

و در منزل هانسی زمانی که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شیر
بدک توچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میزرا از گجرات فرار
نموده بدکن میرفت راجه علی خان او را گرفته مقید دارد و در
غره ذی حجه سنه خمس و نمانین و تسعمایه (۹۸۵) قرمانی بقام
راجه علی خان مصحوب مقصود جوهری فرستادند تا میرزا
را روانه درگاه فلک بارگاه گردانند

و در غره محرم الحرام سنه ست و نمانین و تسعمایه (۹۸۹) تحویل

نوروز جلای شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد

مفر تخت ز سلطان فلک بر دارد • لاجرم بر فلکش با برآید بحمل
و در بدن زیارت حضرت گنج شکر قدس الله روحه العزیز مشرف
شده در نواحی نندنه شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز
تجربری حساب میکنند چون نزدیک بآن وحید که هر دو طرف
قمرغه بهم رسد ناگاه بیکبار حالتی عجیب و جذبه عظیم بر شاهنشاهی
وارد گشت و تغیر فاحش در وضع ظاهر شد به مقابله که تعبیر ازین
ممکن نبود و هر کدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله
و در همان وقت حکم فرمودند که شکار بر طرف سازند

هش دار که فیض حق بفاکه رمد • نا گاه رمد بر دل آگاه رمد
و در پای درختی که این حال ثمره آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین
داده طرح عمارت عالی و باغی و صیغ در اینجا انداختند و موی مر
را قصر کردند و بیشتری از مقربان موافقت نمودند و این خبر در
شرق روی هند شهرت یافته اراجیف عجیب و اکاذیب غریب در
افواه عوام افتاد و خللها در میان رعایا پدید آمد باز در اندک زمانی
فرو نشست و در منزل بپهره بیگم پادشاه از تخت گاه رسید و
حکومت پنجاب را بمعید خان مغل تفویض کرده و قاضی علی
بغدادی را که دبیره میر قاضی حسین میبذی است برای تداخل
زمین مدد معاش ایمه در پنجاب و غیران تعیین کردند تا محال
قدیم را گذاشته و رتبه پدموده در یک دیبه همه را شریک سازند و
تفرقه تمام بحال ایمه ممالک محروسه راه یادت و این همه بر رغم
شیخ عبد النبی و بی دیانتی و کلامی او بود و از اینجا بجانب نواح پور
مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی
الثانی سنه مذکوره بکشتی در آمدند و امرا و اعیان ملک نیز به
مرافقت بر کشتی نشستند و اردو از راه خشکی روان گشت و بیست
و نهم این ماه در حضرت دهلی رحید و در غره ماه رجب از کشتی
بحر بر آمده و بر کشتی بر که عبارت از باد پای هامون نورد باشد
حوار گشته در ششم این ماه خود را در اجمیر بمجلس عرس رسانیدند
و روزی دیگر بهمان ساعت متوجه دارالخلافه شدند و هر روز پنجاه
کره راه طی میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تابشیر صباح بمنزل
تود رسیدند و جامع لوراق از سواران باستقبال رفته بود در آن وقت ملازمت

نمود و کتاب الاحادیث را که چهل حدیث است در میان فضیلت غزا و ثواب تیر اندازی و قاتل آن مشتمل بر تاریخ است گذرانید و داخل کتاب خانه شد و تقصیر بخلف وعده هیچ مذکور نگشت و آخر آن روز بفتح مهر رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما و مشایخ میگذرانیدند خصوصا لیاقی جمعه که تمام شب به احیا میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دین بود. چه اصول و چه فروع و علما با یکدیگر تبیع زبان کشیده در مقام تنافی و تقابل بودند و اختلاف مذاهب مجائی رسید که تکفیر و تضلیل همدیگر می نمودند و کار بحث از سلمی و شیمی و حنیفی و شافعی و فقیه و حکیم گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدم الملک رساله نوشت که شیخ عبدالذبی خضر خان مروانی را که متهم به سب نبی علیه السلام بود و میر حبش را که بتهمت زنا گرفته بودند بناحق کشته و نماز گذاردن عقب او را نیکست چرا که پدرش عاق ساخته و خود علت بواسیر خونی دارد و شیخ عبدالذبی نیز تجریدل و تضلیل او می نمود و ملایان دوجامعه دو روزه پارا بآن جانب و پارا باین جانب رفته مبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اموال متخاصی آرای فاحشه و شبهات باطله از کمین برآمده باطل را بصورت حق و خطا را بلباس موافق جلوه داده پادشاهی را که جوهری نفیس و طالب حق بود اما علمی محض و مستانف و محتانص بکفره و اراذل در شک انداخته حیرت بر حیرت افزود و مقصود از میان رفت و سد مدید شرع مبین دین متین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری از اسلام نماند و قضیه منعکس شد

نضیه من و تو افقاده امت بعکم

تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم

این را بواعث و دواعی بسیار بود و بموجب القلیل بدل علی الکثیر و الخیفه تدل علی الغدیر از مودجی ازان در ملک تقریر و تحریر می آورد و الله المستعان حامل آنکه اصناف دانا یان از هر دیار و ارباب ادیان و مذاهب بدر بار جمع شده بشرف همزیایی مخصوص بودند بعد از تحقیق و تفذیش که شب و روز شیوه و پیشه غیر ازان نداشتند فوامض علوم و دقایق حکم و عجایب اخبار و غریب آثار که دفاتر مطول مجمل و مفصل آنرا بر نداد نشان میدادند و به مقتضای ثلث مهلکت شیخ مطامع و هوی مشیع و اعجاب المرء بنفسه هر چه خوش می آمد از هر کس غیر از مسلمانان انقطاع و انتخاب نموده از آنچه نامرئی طبع و خلاف خواهرش بود احتراز و اجتناب لازم میدانستند و از زمان مبی تا عهد عنفوان شباب و ازان هنگام تاحن انحطاط چندین هلاکت متنوعه از کل معاملات متفوعه و مشارب مخدغه بهم رسید و بخود داشتی خاص و معرفتی جدانده سوای متعارف از آنچه در کتب دینه و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی هیولانی بهر در مرآة ضمیر و گنجینه خیال ارتسام یافت و از هیات مجموعی این قدر کالفتش فی الحجر مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود و مهیا اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوایف انام پیدا و حق همه جا دایر پس انحصار آن در یک دین و یک ملت که نو پیدا شده و هزار حال بر نگذاشته باشد چه لازم و انبات یکی و نفی دیگری و ترجیح به مرجع از کجا و حمذیه و براهمه که بخلوات

و جلوات در ادراک شرف ملازمت و در اوقات صحبت بر همه سابق
و در کتب فضایل و علوم رسمی و حقیقی و حالات و مقامات و
کمال انسانى بجمع و جوه باعتبار معتبر بر سایر دلایان و مرتاضان
نایق اند دلایل عقلیه و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش و بطلان
غیر گذرانیده و بمثابه ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات
را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکک زایل نشود
لوح است الجبال و انشقاق السماء

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که مآخذ آن مشکوة نبوی
امت همه را بگوشه نهادند و آن قوادح و مطامع در ملت سهله
بیضا و حنیفه غمراه که در ادوات کذب کلامیه بعضی ازان مسطور
است حریفان پیوسته گوش زد می ساختند و تحریر و ترغیب
بر ملوک مشکک خویش بزیان قال و حال می نمودند

میداد رقیب آن سهی ند را هند • کادر رخ هر کس چو گل از باد میخند
از حد چو بشد نصیحت آتشوخ گره • بر گوشه ابرو زد و سر پیش امکند
پیش ازین گفتگو چند گاهی بر کهوتم نام بره منی را که معبر نامه
خرد و افر بود در خلوت برده اسامی هندی از برای موجودات
اشیا بزیانی خاص پیدا اختراع میخواستند و چند گاهی دیوی برهن
را که از جمله معبران سهابهارت بود بر چارپائی نشانده و بالا کشیده
نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشته و
از وی اصرار و اصفاهای هندی و طریق عبادت اصنام و آتش و
آفتاب و تعظیم کواکب و احترام اساطین کفره از برها و مهادیود
یشن و کشن و رام و مہامانی که بودن ایشان از بنی نوع انسان

موهوم است و نبودن متیقن هرچند در زعم باطل به ضی را اله و بعضی را ملایکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شنیده بآن جانب گزیندند و در مذهب تناسخیه رسوم قدم حاصل شد و قول ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راجح در دست دانستند و خوش آمدیان کلمه گویی در رسایل اقامت بیانات و دلائل بدین مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار هند که طوایف نا محصور نا معدودند و کتب بی شمار دارند و باوجود این اهل کتاب نیستند فرموده حالات آن در مذاق افتاد و روز بروز نموده آن شجره خبیثه به ظهور می آمد و ایامی چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی را که اکثر از اعیان او را تاج العارفین میگفتند و از شاگردان رشید شیخ زمان پانی پتی صاحب شرح لوائیم و سایر مصنفات لایق و فایق در علم تصوف و در علم توحید دانی شیخ ابن عربی بود و بر کتاب نزهة الارواح شرح مبسوط نوشته شبها بر نه طری که بالا گذشت بالا طلبیده تمام شب شطحات و ترهات اهل تصوف از وی شنیدند و او چون چندان پی مقید بشرعیات نبود مقدمات وحدت وجود که متصوره مبطله دارند و عاقبت منجر باباحت و الحاد میشود در میان آورد و مسئله ایمان فرعون لعنة الله علیه که در کتاب فصوص الحکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و امثال آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلی و مانع شرعی مایل آنست خاطر نشان ساخته باعث عظیم برفتور و دهن در اعتقاد باحکام شریعت شد و خلوه کفار را در نار محقق اما دوام عذاب را مشتبه و نا مشخص گردانیده تاریفات بعیده در نصوص قرآنی و

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و انعام کامل را عبارت از خلیفه
 الزمان داشته و تعبیر از این بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه
 اقل خمس نهانیده خرامات درین باب میگفتند و سجده برای او
 تجویز کرده آنرا زمین بوش نامیدند و رعایت ادب پادشاه را فرض
 عین شمرده روی او را کعبه مرادات و قبله حاجات دانانیدند و بعضی
 روایات مرجوحه و عمل مریدان بعضی مشایخ هند را درین باب
 منمک آوردند و بعد ازان که فرد مطلق انعام کامل بر پادشاه عادل
 ذی شوکت ذی حیثان قرار یافت و همچنین بعضی از مشایخ عظام
 مثل شیخ یعقوب کشمیری که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و
 مقتدای عصر بود بعضی سخنان تمهیدات عین القضات همدانی
 را نقل کرد مثل اینکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و
 درین کار خانه هر دو اسم در تجلی آمد و هر دو مظهر در کار برین
 فیاض و ملامت محمد بنوری نیز بران صورت که گذشت بالا رفته طبع
 صریح و نا-زای تبیح بر خلفای ثنه گفته و تکفیر و تفسیق عامه
 صحابه کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از
 متقدمین و متاخرین رضی الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را
 محقرو مهان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذهب شیعه همه را
 ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت
 و دیگری بجمله همان را حلال می ساخت علاوه انکار گشت و چون
 از علمای همد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام
 غزالی و رازی تصور نموده بودند در کتبهای ایشان را دیده قیاس غایب

بر شاهد کرده سلف را فیز منکر شدند و دانایان مرتاض ملک انرفجه که ایشان را پادهری و مجتهد کامل ایشان را که تغیر احکام بجهت رعایة مصلحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند ورزید و ابا میگویند انجیل آورده و دلائل برائت ثلاثه گذرانیده و حقیقت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوی را تردیح دادند و شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقي چند تیمنا ازان بخواند و شیخ ابوالفضل به ترجمه آن مامور گشت و بجای بسم الله این فقره بود که ای نامی دی ژر و کرسنو

یعنی ای آنکه نام تو مهربان و بسیار بخش است و شیخ فیضی مصرع دوم چنین گفت

سبحانک لا سواک یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملاعین و اوصاف آن را در باب حضرت خیر الذین صلی الله علیه و آله وسلم علی رعم الدجالین فرود آوردند و بیربر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر تام است و بختن غله زراعت و میوه و سبزه از تائیر او است و روشنی عالم و حیات عالمیان وابسته بار پس لایق عبادت و تعظیم او باشد و روی بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در غروب دارد و همچنین آتش و آب و منگ و درخت و سایر مظاهر تا گل و مرگین آن نیز و تشقه و زنا را جلوه داد و حکما و فضلی مقرب مقهور مقوی آوردند که آفتاب نیر اعظم و عطیه بخش تمام عالم و مربی پادشاهان و پادشاهان مروج اویند و این معنی باعف تعظیم نور روز جلالی شد که از زمان جلوس هر سال دران روز جشن

میداشتند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعة که هر روزی بکوبی منسوب است ساختند و دعای تسخیر آفتاب که هندوان تعلیم داده بودند بطریق ورد در نیم شب و وقت طلوع خواندن گرفتند و کشتن گاو را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را عوض آن میکشند و حکما تائید می آوردند که در طب مقرر شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و ردی الهضم است و آتش پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند دین زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابو الفضل بروش ملوک عجم که آشکد ایشان همیشه بر پای بود دایم الاوقات چه در شب چه در روز در محل نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نورست از انوار وی و هوم که عبادت است از آتش پرستی بموافقت دختران راجه های هند خود از عنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال بدست و پنجم از جلوس سجد آفتاب و هم سجد آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت انروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله برسم اهل هند ققه کشیده بدولت خانه برآمدند و ربهمانی جواهر دران کشیده از دست براهمه به تبرک بردست بستند و امرا فراخور حالت مروراید و جواهر دران روز پیشکش ساخته مرافقت دران باب نمودند و راکهی که عبارت امت از لنگه پیچیده بردست

بستن در گرد شد و بر رغم اسلام هر حکمی که ارباب ادیان دیگر
 بیان کردند آنرا نص قاطع شمردند بخلاف این ملت که همه احکام
 آن نامعقول و جادث و واضع آن فقرای عربان جمله مفسد و قطا
 الطريق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند و بتنادی در باطن استقرار
 گرفت *يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ الْإِلَهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ
 الْكَافِرُونَ* و بتدریج کار و بار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل
 ابطال آنها نماند یاد دارم که در ابتدای گفت و گو شبی در دیوار
 خانه خاص فتح پور با شیخ ابو الفضل مرا مجالست روی داد
 میگفت که ما را از جمیع مصنفین گناه است از دو رنگذر یکی
 آنکه چرا احوال پیغمبران سابق را بتفصیل ننوشتند چنانچه احوال
 پیغمبر خود را *صلى الله عليه وآله وسلم* در ضمن وقایع سنوا
 نوشته اند جواب دادم که قصص الانبیا متعدد خود هست گفت
 نی آن بسیار مجمل است بتفصیل بایستی نوشت گفتیم بتقریب
 تقادیم عهد همین قدر نزد مفسرین و ارباب تاریخ و سیر محقق شد
 باشد و باقی به ثبوت نرسیده جواب داد که این جواب نمیشود دور
 آنکه هیچ اهل حرفه نماند که در تذکرة الاولیا و نفحات الانس و
 غیر آن اسم آن مذکور نشده اهل بیت چه گناه کرده بودند که در آنجا
 داخل نساخند و این معنی بغایه محل تعجب است در آنجا ه
 آنچه در وقت گنجید گفته شد اما که قبول میکند بعد ازان پرسید
 که میل شما ازین مذاهب مشهوره بکدام بیشتر باشد گفت
 میخواهم که روزی چند در وادی الحاد سیری بکنم بمطایبه گفت
 اگر قید نکاح از میان بر میدارید بدنیت چنانچه گفته اند

بر داشت غلّ شرع بنائید ایزدی

از گردن زمانه علی ذکره السلام

خنده کرد و گذشت و چون باشارت صاحب معامله

که یک عنایت قاضی به از هزار گواه

در اعتقادیات دلیرانه باین پیران خرف که صدر و قاضی و حکیم

الملک و مخدوم الملک باشند در افتاده بحث میکرد و هیچ تامل

در کسر عرض ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش می آمد خفیه

بدست آصفخان مبار بخشی پیغام فرستادند که چرا با ما در می

افتی جواب میداد که ما نوکر مردی ایم همان حکایتست که نوکر

بادنجان نیستم و در اندک فرصت یگان یگان را بقوت مصارع خود

و معاونت پدر و مظاهرت خلیفه زمان و مساعدت بخت بر زمین

ذل و هوان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکی از اهل اسلام جز

حکیم ابوالفتح و ملا محمد یزدی در بهیضی محایل با او معاشرت نمیکرد

چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد فقیر خود را بگوشه عزلت کشیدم

إذا عظم المطلوب قل المتاعب

و آیه فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائی به بیگانگی

کشید و الحمد لله که بدین خوش عالم

دان در تگ و پو نشد نیکو شد که نشد

جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد

گفتی که برنجم از نیکو شد کارت

دیدم که نیکو نشد نیکو شد که نشد

و خود را قابل رعایت و نه ایشانرا لایق خدمت دانستم و بر سر راهی شدم

بیا تا تکلف بیکسو نهدیم • نه از توقیام و نه از ما غلام
از دور گاه گاهی در صف زمال کورنش میکردم و نظارگی بودم
که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها
بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است
صحبت گذاشتم ز تماشائیان شدم
همون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب
نموات در سلک تحریر از قبیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده
ند و پناه باطف اینزد تعالی که در هم حال حانط و معین بنده
رحمت بر انجامز و عده الا ان حزب الله هم الغالبون الیص الله
کاف عبده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادی حزم و احتیاط
غایت دور بود کردم و خدای عز و جل گواه است و کفی با الله
سپیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت
مرحومه اسلام که عنقا وار روی بقاف غربت کشیده و هایه بال خود از
ناک نشینان حضیف گیتی باز گرفته چیزی دیگر نبود و نیست
از تعنت و حقد و حسد و تمصب بخدا پناه میجویم

رضیت بما قسم الله لی • وفوضت امری الی خالقہ
لقد احسن الله فیما مضی • کذلک یحسن فیما بقی
درین سال حکیمی در فتح پور آمده گفت که خانه میتوان ساخت
در هر چهار طرف آن آب باشد و دران غوطه زده بخانه در آیند
آب نفاذ نکند باین تقرب حوضی بیست گز در بیست گز و عمق
ن • گز در محن دولت خانه ساختند و درون آن حجره منگین و

بر محف آں مزاره بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره
 پلها گذاشتند و دعوای حکیم چون قراپادینات دروغ برآمد و گریخته
 بجای رفت اما حکیم علی گیلانی بعد از هفده سال در لاهور آن
 چنان حوضی ساخت و میر حیدر معمانی حوض حکیم علی • تاریخ
 یافت و آن حوض تا تمام را از زر سیاه که به مبلغ بیست کرور رسید
 پرا ساختند و روزی با شیخ بنجهو نام قوالی خوش خوانی صوفی
 وضعی از مریدان شیخ ادمن جونپوری که نامش تاریخ وفات میشود
 صحبت داشته و خوش وقت شده و میدان تان سدن و دیگر مغنیان
 بیقربینه هند را طلبیده او را بر آنها ترجیح داده فرمودند که مجموع
 زر این حوض را شیخ بنجهو ببرد چون از حمل اس عاجز ماند اندک
 زری التماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن باو انعام فرمودند
 و باقی آنرا در مدت سه سال کم و بیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند
 و همدین ایام از شیخ مبارک تعلیم صرف هوایی گرفتند و پیش
 ازان روزی در وقت نمودن شیخ فیضی گفته بود که شیخ ما تلف
 ندارند فرمودند آری ایشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شیخ
 بنجهو و میدان تانسین و همه ارباب غنا را نزد شیخ فرستادند تا
 تشخیص نماید او بمیان تانسین گفت شنیده ایم که تو هم چیزی
 می توانی گفت تا آخر سرود او را باصوات حیوانات تشبیه داده
 بهیچ بر آورد و درین حال معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان
 مردانه و کارهای عظیم ازو بظهور پیوسته بود از میرزا رنجیده به
 ملازمت رسید و منصب پهلوی یامته در ولایت بهار نامزد شد
 و انجا با کمال بهار که سرداری از افغانان بقوت و شوکت ممتاز بود

جنگ کرده غالب آمد و از فتح پور فرمان هزاری و اسب و خلعت
خاصه برای او فرستادند چنین میگویند که از حضرت مرتضی علی
گرم الله وجهه را در خواب دید که گویا پنجه مبارک خود بر پشت
او زده اند و از برکت آن در هیچ جنگی پشت نداده و نشان
پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه باکت از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیدان
و در ماه شوال سال مذکور ملا طیب را که سقله رذل بود از کیتهل طلبیده
تربیت نموده و اکثر تربیتها ازین تبدیل است دیوان صوبه بهار و
حاجی پور و رای پرگوتم بشرح ایضا بخشی و ملا مجیدی سرهندی
را که سابقا پروانه ثویس اسلم شاهى بود امین و شمشیرخان خواجه
سرا را صاحب اهتمام خالص ساختند و ایشان بمقتضای تسفل
که لازم ارفال است آنجا رفته نه جدا را بنده بودند و نه پادشاه را
رعیت و تحکّمات و بدعتها پدید آورده و رفتهای نامعقول ناهنگام
را کفایت خدال کرده سپاهی را رفجانیدند و معصوم خانرا بزور
بافی ساختند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و هم
درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیدشکهای راجه
علی خان را از خاندیس آورده گذرانید تا بعد از چند گاهی
گناه میرزا را بخشیدند و درین ایام بشرف دادادی مشرف ساخته
لو را رعایت فرمودند و درین سال شهزاده خان بخشی را با غازی
خان بدخشی و شریف خان اتکه و نمیر آن بر سر وانا کیکا نامزد
گردانیدند و انا در کونبیل میر که قلعه مستحکم است در آمد و این
اوج نام نمودند و آیه ولایت را بغارت دادند و انا همی از قلعه

بدر زمت و بکوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از
 مکه معظمه معارفت نموده اچنان عربی نژاد و غلامی حبشی و
 هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آرادت و مدارت رسید و میر
 حاجی مال نهصد و هشتاد و شش بنام خواجه محمد یحیی از نمایر
 حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک روپیه
 حواله ایشان نموده بذاریخ ماه شوال این سال از اجمیر روانه مکه
 معظمه ساختند و شیخ عبد النبی و مخدوم الملک را که با یکدیگر
 در افتاده با عصبی اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف
 از دین قولم شده بودند بحکم اذا تعارضا تساقطا بجانب مکه همراه
 این قافله اخراج کردند تا در حال مآینده بمقصد رسید در ختم کار
 که اعتبار آنراست از آرایش عارضی پاک گشته ایمان بسلامت
 بردند و علم کار خود آخر کرد • هو عزیز قوم ذلوا • تاریخ یافته شد •
 و در اوایل سنه سبع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۷) خبر رسید که خان
 جهان حاکم بنگاله فوت کرد فرمانی مشتمل بر نوازش اسمعیل قلیخان
 برادرش نوشته مظفر خان را که شرف دیوانی یافته بود حاکم آن
 ولایت و رضویخان را بخشی و حکیم ابو الفتح را صدر و رای پتدراس و
 میرا دهم را بشرکت او دیوان اعتبار کرده از فتح پور نامزد گردانیدند •
 و در نوزدهم صفر این سال فقیر را حق • خانه تعالی در سن چهل
 سالگی نرزدی دلبندی محیی الدین نام طول الله عمره و رزقه
 علما نافعاً و عملاً متقبلاً کرامت فرمود و مولد او در بساور است •
 و در این سال ملا که عشقی که خطاب خانی دامت و دیوانی و
 مثنوی دارد مضحک با قاضی صدرالدین • هجری بجانب کشمیر روانه شد

رفته بود آمد و به مصحوب محمد قاسم نام ایلچی علیخان حاکم کشمیر
 (عقربان بسیار و مشک و قسطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و
 تبت پیشکش آورد و درینولا حکیم علی خویش حکیم الملک
 گیلانی را که امروز در حکمت و طب و سایر علوم غریبه عظیم المثل
 است همراه وکیلان عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند و درین
 ایام مدیر نظام یزنه میرزا شاهرخ برسم رسالت از بدخشان آمد و
 امپان بدخشی و لعلهای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید
 و درین ایام از بس که طالب جمع ریاست دینی با ریاست دنیوی
 بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالایطین میدانستند شنیدند که
 حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی
 از ملاطین ذوی اقتدار مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ
 کورکان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابراین ظاهراً متابعت اظهار
 نموده و حقیقت استعلان در اجتهاد منظور داشته در جمعه غره جمادی
 الاول از سال نهصد و هشتاد و هفت در مسجد جامع ننج پور که
 نزدیک بمحل پادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیر خطابت گشتند
 و بیکبارگی حصر شده بلرزه افتادند و بتشویش تمام این سه
 بیت شیخ فیضی را بمدد دیگران نیم تمام خوانده از منبر فرود
 آمدند و امامت را بحافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و
 ایات این است که

خداوندی که ما را خسروی داد • دل دانا و بازوی قوی داد
 بعدل و داد ما را و همنمون کرد • بجز عدل از خیال ما برور کرد
 بود و صفش ز حد فهم برتر • تعالی شانه الا اکبر

و درین ایام چون طعن در عقاید اسلامی و مهایل فریبه شایع بود و بدبختی چند از هندوان و مسلمانان هندومزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سوئیدین در تصنیفات از خطبه تبرا می آوردند و اکثرا بتوحید کرده القاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علی رغم الکذابین ببرند و این معنی باعث بدنامی عام گشت و تخم فساد و فتنه در ولایت مرقشیدن گرفت و باوجود این مردم ارذال و سفله از خواص و عوام قلاعه ارادت برگردن انداخته خود را مرید می نامیدند و از امید و ترس مرید میشدند و کلمه الحق بر زبان جاری شدن ممکن نبود •

و درین ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفه های نامی از فیل و پارچه که از حد حصر افرون باشد پیشکش فرستاد و سی و نه فیل از محمد معصوم کللی نیز بنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدانجا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محاطه گشتند و سلطان خواجه مدعومه قلیچ خان یکیک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشر ته دست و پای هلاک شدند و از کمر بعضی عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند همیاسهای پراز اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی اعتقادی از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را هم زود برطرف ساختند و همدرین ایام قطب

الدین محمد خان اتکه را اذالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس عظیم نهادند او فیلان نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود گذرانیده چنانچه رسم و قاعده می باشد شاهزاده را بردوش برداشته طبقاتی زر و جواهر نثار فرمود •

و درین سال ایلبچی عبد الله خان اوزبک بمصحوب مکتوبی محبت انگیز از ماوراءالنهر آمد و میرزا فولاد برلاس را با خواجه خطیب که از آدمی زادهای بخارا بود با تحف و هدایا همراه او فرستاد و ختم نامه برین بود که

چوما دوست باشیم با یکدیگر • بود بخرو برایمن از شور و شر و درین ایام محضری بخط و مهر مخدوم الماک و شیخ عبد النبی صدر الصدور و قاضی جلال الدین ملتانی که قاضی القضاة بود و صدر جهان مفتی کل و شیخ مبارک که اعلم العلمای زمان بود و غازی خان بدخشی که در علم معقول بی نظیر بود در باب تفضیل امام عادل مطلقا بر مجتهد و تجویز ترجیح او روایت مرجوحه را در مسئله مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکی نباشد و بخودی خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید مبحث این بود که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد بر که توان نمود و امام عادل دانای مصالح ملکی را که بمراتب بهتر از مجتهدین است میرسد که بحسب مصلحت وقت و انتضای زمان مسئله مختلف فیها را امضا نماید تا بالاخره بعضی بطوع و بعضی بکراهت بران تذکره مهرها کردند و صورت آن بجنح نقل نموده میشود •

محضر

مقصود از تشنید این مبانی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان
 صینت من الحدثن بمیامن معدلات سلطانی و تربیت جهانبانی
 مرکز امن و امان و دایره عدل و احسان شده طوایف انام از خواص و عوام
 خصوصاً علمای عرفان شعار و فضایل دقایق آثار که هادیان بادیة نجات
 و سالکان معالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و عجم رو بدین
 دیار نهاده توطن اختیار نمودند جمهور علمای فحول که جامع فروع
 و اصول و حاسی معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت
 انصاب دارند بعد از تدبیر بافی و تأمل کافی در غوامض معانی
 آیه کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ و احادیث
 صحیح ان احب الناس الی الله يوم القيمة امام عادل من یطع
 الامیر فقد اطاعنی و من یعصی الامیر فقد عصانی و غیر ذلک
 من الشواهد العقلیة والدلائل الثقلیة قرار داده حکم نمودند که مرتبة
 سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبة مجتهد است و حضرت سلطان
 الاسلام کهف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح
 جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابد اعدل و
 اعقل و اعلم بالله اند بغایران اگر در مسائل دین که بین المجتهدین
 مختلف فیها است بذهن نافذ و فکر صایب خود یک جانب را
 از اختلاف بجهة تسهیل معیشت بنی آدم و مصلحت انتظام عالم
 اختیار نموده بآن جانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و اتباع
 آن بر عموم برابرا و گناه رعایا لازم و منتهم است و ایضا اگر بموجب

رای موافقنمای خود حکمی را از احکام قرار دهند که مخالف نصی نباشد و موجب ترنیده عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر همه کس لازم و متعین است و مخالفت آن موجب سخط اخروی و خسران دینی و دنیوی است و این مسطور مدق و نور حسبه الله و اظهارا لاجراء حقوق الاسلام بمحضر علمای دین و فقهای مهتدین تحریر یافت و کُنْ ذَلِكْ فِي شَهْرِ رَجَبِ سَنَةِ سَبْعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ تِسْعِمِائَةٍ (۹۸۷) • و مسوده آن محضر بخط شیخ مبارک بود و دیگران بکرة نوشتند و شیخ مبارک بطوع در ذیل آن نوشت که این امریست که من بجان و دل خواهان و از سالها باز منتظر آن بودم و بعد از آن که فتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعلییت امام متحقق شد و معارضی نماند و تحلیل و تحریر موقوف گشت و اعلییت امام بر حکم شرع باشد اسلام را تقلید نامیدند و حال شیخ ابو الفضل بعینه چون حال حیدرتی شاعر سمرقندی بود که از بس ایذا که از ماوراء النهریان بارد مزاج کشید بر رغم ایشان به کهنه مومنان عراق یار شده راه بیراهه اختیار کرد و اختارت الغار علی العار در باب او درست نشست •

و در شانزدهم ماه رجب این سال بجاذب اجمیر روان شدند و بعد آن تا ایوم چهارده سال باشد که عطفه عنانی بآن طرف واقع نشده و بیست و پنجم شعبان از پنج گروهی اجمیر پیاده شده شرف زیارت دریافتند و عقلا خنده زبان میگفتند که عجب کل المعجب آنکه با خواجه اجمیری این همه اعتقاد و باصل الاصول که در هر گوشه صد هزارلی هزار دلی کامل و مکمل همچون خواجه

قدس الله حرمه العزيز از گوشه دامن او بر خاسته اند و آن همه انکار

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز

بسوخت عقل ز هیرت که این چه بوالعجبی است

درین چمن گل بیخار کس نچید آری

چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

و بعد از روان شدن مخدوم الملک و شیخ عبد النبی خلق را بخلق

قرآن و توغل در احتیاله وحی و تشکیک در نبوت و امامات امتحان

کردند و بود جن و ملک و سایر مغیبات و معجزات و کرامات انکار

صریح آوردند و تواتر قرآن و نبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از

اضمحلال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق تذنیخ محال شمردند

و امثال این ابیات را متمسک می آوردند

از حقیقت بدعت کوری چند • مصحفی ماند و کهنه گوری چند

گور با کس سخن نمی گوید • مر قرآن کسی نمی جوید

عید آمد و کارها بکو خواهد کرد • چون روی عروس

سافی می زب در سبو خواهد کرد • چون خون خروس

افسار نماز و پوز بند روزه • یک بار دگو

از گردن این خران فرو خواهد کرد • انسوس انسوس

قرار دادند که بکلمه لا اله الا الله اکبر خلیفه الله علانیه تکلیف

نمایند غایتش از ظهور خلل ملاحظه نموده در اندرون حرم بغفتی

چند کسی اکتفا نمودند و • تنهای است • تاریخ یافته شد و

در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز

خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان امتناع آوردند و

قطب الدین خان گفت پادشاهان ولایت چون خوندگار روم و غیر ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای خاطر خوندگار روم غایبانه از جانب او این درشتی میکنی و جای از برای خود وقتی که از اینجا بروی پیدا کرده تا اعتبار یابی همانجا برو و شهباز خان نیز تیز و تند درین وادی در آمده بیربر سگ جهنمی را که طمن مریخ در دین میکرد دشنام مریخ داده گفت که ای کافر ملامون حالا تو هم این چنین سخنان میگوئی ما از عهد تو میتوانیم برآمد و کار به بیمزگی کشید و بشهباز خان بخصوص و بدیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که کفش پر نجاست بردهنهای شما بزنند و در همین ایام ترمون محمد خان حاکم پتن از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادی که برای تحقیق و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شیخ عبدالنبی منصوب گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایمه را تا صدی از نظر می گذرانید و اکثر زمین آنها را می بردند و از کار غددوی (۹) گفته اندکی میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکبر و اعیان و معارف و مشاهیر از شهرها بر افتاد و نرزدان هیچ طایفه چون آدمی زادگان هند ناقابل نماندند فخلف من بعدهم خلف اضعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات و مدارس و معاهد مدارس و اکثری جلای وطن شدند و اولاد ناقابل ایشان که مانند پرور بهاجی گری نام بر آوردند

مدارس از علما آن چنان بود خالی

که ماه روزه ز میخواره خانه خمار

برند تختۀ لوح ادیب از پی نرد

گفتد مصحف قاری گرد بوجه قمار

درشتی بسیار بحکیم الملك از جهت مخالفت او با شیخ ابو الفضل که او را فضله میگفت نموده عاقبة الامر حکم اخراج بجانب مکه فرمودند و در ماه مبارک رمضان این مال قاضی علی مذکور فقیر را نیز که از خدمت باز مانده خود را بزم خود از جمله منسیان ساخته بودم در بلد اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش را که ضایع کنند روزگار امت شنواید

بدرگاه حکام درگاه و بیدار • روی تا کنی بیگه چند حاصل فرمودند که پندارم در فرمان اوقیدی هم شده بود عرض کرد که بلی بشرط خدمت فرمودند که پورحید که مگر ضعفی داشت که از خدمت ماند غازیخان بدخشی در بدبیه گفت که ضعف طالع داشت و هر کدام از مقربان بجهت حق امامت حایق که دران ایام با نماز بر طرف شده بود سفارش ها نمودند و شهباز خان بخشی گفت که از همیشه در خدمت می باشد جواب دادند که ما کسی را خدمت بزور نمیفرمائیم اگر داعیه خدمت ندارد زمین او مصادقه باعد فی الحال تسلیم کردم و این معنی بمیار گران آمد و روی بر تافتند و چون قاضی علی مکرراً بعرض رسانید که در حق او چه حکم میشود بعد از مبالغه فرمودند که شیخ عبد النبي را که هنوز در اردر بود بفرستند که او بی شرط خدمت اتحقاق چه قدر زمین داشت شیخ بدعت مولانا الهدان امرویه مرحوم پیغام فرستاد که چون معاملت است و خرج هم شنیده میشود که دارد ماه

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگه تجویز میکردیم
و مقریان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت
کردند خواهی نخواهی باز بدام افتادم

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

و این همه به تقریب قبول ناسودن داغ بود که بارها مکرر حکم
بآن فرمودند و یزبان حال و مقال همین میگفتم
شادم که یکسوار ندارم پیاده هم • فارغ ز قید شاهم و از شاهزاده هم
و درین سال هم تمغا و هم جزیه که حاصل آر. بچند کروز میرسید
بر طرف ساختند و فرامین در تاکید این امر صادر شد و همدرین
سال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرنخودی که
حکومت جونپور داشت بدرگاه آمده باز رخصت جونپور یافت و ملا
محمد یزدی را بقاضی القضاتی النجا مقرر ساختند و حکومت دهلی
بمحب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدی
در صوبه جونپور رفته فتوی بوجوب خروج و بنی برپادشاه داد تا
محمد معصوم کابلی و محمد معصوم خان فرنخودی و میر معز الملک
و نیابت خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هرجا
چنانکه مذکور شود جنگهای عظیم کردند و ایامه میگفتند که پادشاه
در زمین مدد معاش ما و خدای عز و جل در ملک او تداخل
نمود ارحم ترحم عاقبت مهتر سعادت که پیشرو خانی خطاب
دارد و قتی که نزد معصوم خان جونپوری رفته باز گشت حقیقت
فتوی ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر معز الملک و ملا
محمد یزدی را بتقریبی از جونپور طلبیدند چون بغیر و آباد که

هزده کره‌هی آگره است رسیدند حکمی فرستادند که سواران را
ازیشان جدا ساخته و هردو را بکشتی نشانده و از آب چون گذرانیده
بجانب گوالیار برند و متعاقب حکمی دیگر می‌رسد که اینها را ضایع
مازند و موکلان در کشتی دیگر می‌نشینند و ایشان را در کشتی
دیگر کهنه می‌نشانند آخر در قعر آب بملاهار می‌گویند تا کشتی
عمر این هردو را در گرداب فنا غرق می‌سازند و بعد از چند روزی
قاضی یعقوب از بنگاله می‌رسد و او را هم متعاقب ایشان می‌فرستند
و یگان بگان را از ملایان که از توهم بی اخلاصی داشتند در نهانخانه
عدم می‌فرستادند و علمای لاهور را جلای وطن ساخته هر کدام را
چون ملک منظور از هم گسیختند از آن جمله قاضی صدر الدین لاهوری را
که تحقیق از زیاده از مخدوم الملک بود بقضای بهرج از گجرات و
ملا عبد الشکور گول دار را بقضای جونپور و ملا محمد معصوم را به
بهار نامزد گردانیدند و شیخ منور را به مالوه جلای وطن کردند و صدارت
آن صوبه بدو تفویض یافت برین قیاس هر کدام در غربت مقضی
المرام شدند اما شیخ معین ندیره مولای معین واعظ مشهور را بجهة
کبرسن و اطلاق اسم شیخی بر او از ملایان که مقلد شخص و دشمن
دین و نا دولت خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی
ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا آنکه در سده نهصد و نود
و پنج در گذشت و حاجی ابراهیم مرهندی را صدر گجرات ساخته
فرستادند و او ذخیره و زر بسیار بوشوت از ایمنه گرفت و زر فراوان
جمع کرد و اگر نمیدادند مدد معاش را نایمست می نمود و این
معنی بعرض رسید که داعیه رفتن بدکهن هم داشت تا بتهمت

بغی از آنجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شبها می طلبیدند او رساله مشتمل بر نقل دروغ از بزرگان دین خوش آمد خیال کرده گذرانید و آن جعل و اباس ظاهر شد حاصل آنکه عبارتی جعلی از شیخ ابن عربی قدس الله مره در کتابی کهنه کرم خورده بخط مجهول نوشت که صاحب زمان زنان بسیار خواهد داشت و ریش تراش خواهد بود و مفتی چند که در خلیفه الزمان بود درج کرد و باری بسر عزایت آمده در ملک بار یامنگان پایه قرب در آوردند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله کهنه از کتب ملا ابو سعید برادر زاده میان مان پانی پتی هدیمی موضوع گذرانیده بودند که پسر صحابی مترش در نظر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند بود چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحثهای دلیرانه میکرد و مذمتها می نمود بقلعه رندهنپور فرستادند تا بمرد و جثه او را بعد از انداختن پایان قلعه یامنگ که با پارچهای طولانی بسته بود و شهرت چندان یافت که خود را از بالای قلعه می انداخت و این واقعه در سنه نهصد و نود و چهار روی نموده

فلمحمينا من الدنيا ليجزات كفر دوس

و اصبحنا بلا دار کل لم تغن بالامس

و علمی که مردم خوانده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علم و مشایخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق توره تعلیم و تعظیم فرموده و صحبت بار در خلوت با جلوت داشته

بمقتضای رای خویش قدری زمین مقرر میداشتند و هر کسی را که میدانستند که مرید میگردد یا مجلس سماع یا نوع قلابی دارد آن را دکان نامیده یا در قلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگاله و بکر می نمودند و این معرکه پیوسته در گرد بود پیران معمور شیخان فانی مرحوم تر از دیگران بودند و تفصیل این تطویل دارد بنابراین فرامین صوفیه صاحب سماع و اهل ذوق مقید بامضای محتویان اندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلای وطن یافته در موشخانها خزیدند و وضع منقلب گشت

چنان قحط سالی شد اندر دمشق • که یاران فراموش کردند عشق
چنان آسمان بر زمین شد تخیل • که لب تر نکردند زرع و تخیل
و الحق آن مجالس خنک و آن حالت های افسرده و آن حرکت زشت
و آن تکلفات بیراه و آن صوفیان مرانی نابرابر خوردار اکثری قابل همین
بودند که برانند

آن نه صوفی گری و آزادبست • بلکه کیدی گری و قوادبست
دزدی و راهزنی بهتر ازین • کفن از مرده کنی بهتر ازین
هر چند می خواهم که این عجلاله پاره معنی تاریخی هم داشته
باشد قلم از دست بی اختیار بجانب دیگر و طرح وضع جدید زمانه
در سخنان مذهب و ملت نوکه سوخته آنم میرود

و اخلاق کلور ادا شدت مدحه • و ان اشأ تملي علي و اکتب
کش میکنی بخانه خواند میرود

کاشمی ازین خلاص می یافتم اما چکنم که
ذهب اللذین یباش فی الکفاهم • و بقیت فی خلف کجدا الجرب

خطابی با فلک کردم که از تیغ جفا کشتی
 شهن مجلس آرای و جوان مردان برمک را
 زمام چل و عقد خود نهادی درکف قومی
 که از روی کرم باشد برایشانان شرف سگرا (؟)
 همان در گوش جانم گفت فارغ باش خوش میزی
 که سبالت بر کفد ایام هنده روز یکدیگر را

و درین سال مظفر خان به بنگاله رفته در معاملات سخت گیری
 بنیاد کرده و امرای آن حدود را متناهی و متضرر ساختن گرفت
 و جایگیری را باز یافت نموده و رسم داغ و محلی بطرز دربار
 و محاسبات برسم کهنه در میان آورد

مشود در حساب جهان سخت گیر • که هر سختگیری شود سخت میر
 بآسان گذاری دمی میکند • که آسان زید مرد آسان گذار
 و بابا خان قاتشال و خالدی خان که از اعیان واساطین بودند هر چند
 استعفای داغ و التماس مقور داشتن جایگیر نمودند طرفی نه بست
 و بجهت باز یافت زرجایگیری که بی داغ و محلی گرفته بود خالدی
 خان را مقصد ساخت و کف پائی فرمود اتفاقاً در همان ایام فرمانی
 بنام او رفت باین مضمون که روشن بیگ نامی نوکر میرزا محمد حکیم
 را که از کابل به بنگاله رفت سیاست برساند مظفر خان او را از
 میان قاتشالان برآورده و بابا خان را سخنان درشت گفته و فرمان
 نموده بر سر دیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود و همه سپاهیان انجا
 از معاینه این حال بر خود لرزیده باتفاق سرها تراشیده و طافیهای
 مغولی پوشیده اظهار کلمه عصیان نمودند و در شهر گور که بر زبان

قدیم آسرا لکهنوتی میگفتند جمع شده اموال مظفر خان را
هرجا که یافتند بفنارت بردند و مظفر خان کشتیهای بسیار جمع کرده
حکیم ابوالفتح و تپرداس را فرمود تا بانواج خویش در برابر
قاتشالان رفتند و معلوم است که از حکیم ابوالفتح که یار بزم بود
نه رزم و از تپرداس هندوی نویسنده برین قیاس چه آثار جلالت
بظهور رسیده باشد و بمظفر خان فرمان احتمالت اشتهال جماعه
قاتشالان و تقرر جایگزین ایشان که دران ایام رفته بود بقاتشالان فرستاده
پیغام دادند که رضوی خان و تپرداس را فرستند تا خاطر جمعدارند
و نام بردار را با میر ابو اسحاق پسر میر یزد رنیع الدین، محدث
روان گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار محاصره گرمتر ساختند
در همین اثنا ملا طیب درای برکھوتم بخشی که جایگزین معصوم خان
کابللی و عرب بهادر و سایر اسرای بهار را بیک قلم تغییر داده و بخیال
بد سلوکی کرده و تجبر و تکبر بیش از اندازه پیش آورده ایشان را
بزور بانگی ساخته بودند با جمعیت خویش از آب جوسا گذشته
بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل برهر رسیده رای
برکھوتم را بقتل رسانیده و غنیمت بسیار یافته بعد از ارسال رسل و
رمایل بعزم اتفاق باباخان قاتشال نگرهی شتافتند و از جانب
مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوانی که حالا دیوان گل
است در کرهی مر راه برایشان گرفت و معصوم خان بجنگ
غالب آمده و بقاتشالان یکی شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر
خان آمد مظفر خان در قلعه نمانده که چار دیواری کهنه بیش نمانده
بود متحصن شد و وزیرخان جمیل بیک که از اسرای قدیم الخدمت

بود باتفاق جان محمد خان بهبودی و دیگر پاهیان بمخالفتان در آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر ساختند و این هر دو سردار با رای تهر داس بنوعی از حبس خلاص یافتند بمدد زمین داران خود را بجای پور رسانیدند و حکیم نور الدین قراری دوان فترات از عالم در گذشت و قاقشالان و معصوم خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه تانده بر آورده بعد از انواع عقوبت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای او را حرمانه انتظار ساخته جمعیت گرفتند و تمام ولایت بنگاله و بهار را متصرف شده جمعیت حواری پیدا و بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین را که از بند قائم علی خان بقال حاکم کالپی به بنگاله فرستاده بودند از قید بر آورده بسر داری برداشتند و ندنه عظیم قائم شد و راجه تودرمل با صادق محمد خان و تربون محمد خان و سایر امرای عظام برای قلع ماده این فساد از فتح پور نامزد گشتند و محب علی خان حاکم ده داس و محمد معصوم خان فرخودی حاکم جونیپور و دیگر جایگیر داران نواحی بکومک راجه تعیین یافته و هنوز در راه بودند که شاهم خان جلایر با سعید خان بدخشی جنگ کرده او را بقتل رسانید محمد معصوم جونیپوری سه هزار حواری آزموده مهلج و مکمل بنظر راجه در آورد اما آثار خروج از حرکت و سکونت او ظاهر بود و راجه اینمعنی را فهمیده او را بانواع تسلی میداد و حقیقت حال نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کلبلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزاره و هزار جرار و پانصد فیل و کشتی فراوان و آبخانه آراسته در نواحی قصبه مذکور قصد محاربه و مقابله نمودند

و راجه از ممر نا اعمادى لشکر که همه واقعه طلب بودند مصلحت
 جنگ میدان ندیده در قلعه منگیر تحصن بسته هر روز جدل داشت
 و درین لشکر عمرت بسیار روى نمود درین حین زین الدین کذب
 خویش شهباز خان يك لک روپیه بذاکچوئی از راه آب برد. براجه
 رسانید تا مدد خرجی چند رز شد و همین طور یک لک روپیه
 در هر چند روزی گاهی بدست دریا خان آبدار و گاهی
 سرمدی و گاهی پسر سیئه بهکوان داس خزانچی میفرستادند و
 خبر بتوالی میرمید و از جمله ذاکچوکیان فاضی زاده صاحب حسن
 ناقص عقل عبد الحی خواص پسر فاضی صدر الدین سنبلی که
 او نیز از خبط سخنان در مذهب و ملت میگفت جوان مرگ شده
 کشتی عمر او بغرقاب بلارفت درین هنگام همایون فرملى پسر شاه
 فرملى مشهور که او را همایون قلی خان خطاب داده بودند و در
 وقت گفت و گوی مسلمانزیهایی جدید و تکلیف و امتحان مردم
 در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه
 از لشکر راجه گریخته بمخالفان پیومت اتفاقا در امتداد ایام
 محاصره بابا خان قاتشال از بیماری صعب مشرف بر موت گشت
 و بیماری پسر مجنون خان قاتشال که رکن رکن آن جماعه بود
 و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف بابا خان
 اراده رفتن نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم
 خان کابللی بضرورت بجانب بهار شتافت و عرب بهادر ازان جا
 بایلغار رفت تا پهنه را متصرف شود و خزانه پادشاهی را بدست
 آورد بهار خان خاص خیل که بمود عارف مشهور بود در قلعه پهنه

متوجهن شد و راجه تودرمل معصوم خان فرخودی را با جمعی
 یکومک بهار خان فرستاد عرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه
 داشت خود را بجانب کچی^۱ که زمین دار مشهور امت کشید و
 راجه و صادق خان با بقیه امرا بقصد استیصال معصوم خان کابلی
 متوجه بهار شدند . او شبخون آورد اتفاقا بر سر منزل صادق خان
 ریخت و دران شب تارماه بیک نام مرداری بزرگ که با آغ خان
 حبشی ترکیب یافته بقرا ولی تعین شده بود گشته شد و آغ خان
 بدر رفت و صادق خان ثبات قدم ورزید و معصیم خان حسب الامکن
 جنگ مردانه کرد و چون دید که کرای نکشوده مانده و روان شد
 و دران اولکاه وسیع تراق میگشت تا آنمر پناه بعیسی خان زمین دار
 اذیمه برد که درنیولا دوسد و پنجاه فیل و سایر تحف نفیس به
 مقدار چهار لک روپیه و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غیر مکرر
 بدست سعید خان مغول بدرگاه فرستاد و تا الحال همانجاست و
 آن سوبه تا کهری بتصرف افواج پادشاهی در آمد و درین ایام
 شجاعت خان و پسرش قایم خان را که از اهل نفقه مقرری بود و
 جوان ظریف و نازک و پدر و پسر هر دو بحسب طلب از مارنگپور
 متوجه فتح پور شده بودند نوکران ایشان بجهت بد سلوکی و بد
 معاملگی و بد عهدهی و ردالت که لازم سردار عهدشده بقتلرمانیده
 متفرق شدند میگویند که روزی سایل^۲ از شجاعت خان و دیگر خوانین
 که بدربار نشسته بودند چیزی طلبید او بعد از الحاح بسیار جواب

داد که بابا پل خیرات ترا داخل بر آورد ما نساخته اند بعد ازین واقعه شریف خان اتمه را بمالوه بجای او نامزد کرده و بمنزل او رفته و مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند •

و درین سال خان اعظم را که از مدتی باز نظر بند بود از اکره طلبیده و نوازش نموده با پنجم هزار موار بحکومت بگاله نامزد گردانیدند و شهباز خان را از ولایت رانا طلبیده بانواج آرامه بکومک خان اعظم تعیین کردند تا بسرحد حاجی پور رسیده و جنگل کچیتی را بریده عرب بهادر را از آن جا برآورد •

درین سال حکیم الملک گیلانی را از جمله ناموافقان در مذهب و مشرب شمرده با مبلغ پنجم لک روپیه دروجه اعلام مستحقان از شروا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت روانه گردانیدند و تا آخر عمر همانجا ماند

از سرکومی تو نمی جنم • آسمان نیستم زمینم من

و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بحق سپرد و درین سال مشایخ نامدار را از اطراف و اکناف طلبیده با هر کدام صحبت خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اکثری خوش آمدی و طالب بیگه چند که خاک بر سر آن باد و چابلومی و متملق و لعنه ظاهر شدند و مقصود اصلی اظهار خارق بود آن خود نصیب اعداست ما بد اخلاق از ترک و تجرید و توکل راستغنا و علوهمت و آن هم بوجه کمال از همه معلوب دیدند ازین ممر بدگمانی بجاهایی دیگر حرايت کرد

پوشیده مرقعند این خامی چند • بگرفته بطامات الف لامی چند

نا رفته در مدق و مغاکامی چند • بد نام کنند؛ نکو نامی چند
ازان جمله شیخ جانیده خلیفه اعظم شیخ عبد العزیز ساکن قصبه
میوه‌نه بحسب حکم در عبادت خانه فرود آمد و نماز معکوس
نمود. و فروختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم پسر خواهدزائید
اتفاقا دختر زاک و حرکات بارد ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم
فیروزآبادی بصد طرفگی آن درگانی وا کرد و باعث بی اعتقادی
از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ متهی افغان کلمی را از پنجاب
طلبیدند به مقتضای امتثال پداده همراه قاصدال از خانقاه روان شد
تا محقق او را از دنبال آدرند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بختیار
فرود آمده پیغام داد که دیدن من بر شیخ پادشاهی مبارک نیامده
و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیرآبادی
که بادیغ فقر بقدم توکل و تجرید پیموده از پادشاه هیچ زمین
قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح
که فقیر در آخر عهد اسلیم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوی
علامی اوستادی میان حاتم سنبل رحمة الله پیش ایشان ارشاد
قامی و ماشیه میخواند و حالا قایم مقام پدر امت و هم در علم و
هم در معامله و هم در حال مشارالیه است بدرگاه بر حسب طلب
آمد و او را ایستاده با عزاز دیدند و چون پرمشی رفت اشاره بحامه
خود کرد که سخن بلند می شنوم و معذرت داشته در نور وداع
نمودند و درین سال اسافل و اراذل عالم نمایی جاهل تعاضد دایل

باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمای که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو ملت از معام و هذو باشد حضرت اند و شریف از رحایل محمود بسخوایی مستشهد آورد که از تصریح نموده باین که در حال نهصد و نود بردارنده باطل شععی خواهد بود و همه تعبیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهصد و نود است و خواجه مولانای شیرازی ملحد جعفریان که از مکده معظمه رحاله بعضی از شرفا آورد درین باب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که سمدت ایام دنیا است مدیری شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و امثال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا • آئند کواکب از جوانب یکجا
در حال اسد ماه اسد روز اسد • از پرده بیرون خرامد آن شیر خدا
و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه با لفظ نبوت بلکه بعبارت آخر
و دریغوا عرض داشت راجه تودرمل رسید که تا • این زمان
بانواع مدارا و دلاسا معصوم خان فرخودی را همراه دارد اما خواجه
شاه • منصور دیوان زر باقی بسیار از و از ترسون محمد خان طلب
داشته و بتهدید و وعید فوق الحد نوشته فرستاده اینها را بی پا گردانیده
درین وقت نازک این اداها باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت
گیری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بیدخل ساخته چند
روزی از برای مصلحت بشاه قلی خان محرم سپردند و بجای او

وزیر خان برادر آصف خان هروی را دیوان کل ساختند و قاضی علی بغدادی دلازار منکوس منکوس بوم شکل . مردود الرب و الخلق را معین او اعتبار کردند تا با اتفاق مهمات را فیصل دهند سبحان الله این چه ترکیب مناسب است •

و درین ایام آدمی بیکوش بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اصلا نداشت و با وجود آن هرچه میگفتند می شنید و جای گوشهای او قاع صف بود و درین سال در پی تحقیق این امر شدند که طفلی شیر خواره چند را در گوته دور از آبادانی در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آواری نشنوند دایهای موند باید برایشان گماشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بینم که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مولود یولد علی الفطرة ایضا بکدام دین و مذهب ملقن میشوند و نخست از همه چه کلمه میگویند بذا بران تخمینا بیست طفلی رضیع را از والدین جدا کرده و بزر تسلی داده و در محلی خالی داشته آنرا گنگ محل نامیدند و بعد از سه چار سال همه گنگ برآمدند و بجه تسمیه راست آمد و اکثری در انجا رضیع مادر خاک شدند مادرم خاکست و من طفل رضیع • میل طفلان زیست بر مادر بدیع زود باشد کرمیده ز اضطراب • در کنار مادر اتم معیت خواب و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی داشت و شیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان باجمیر فرستادند و مبلغ بیست و پنج هزار روبه بجهت فقرای آن دیار دادند و درین سال راجه تودرمل و سایر امرای پادشاهی پشکال در حاجی پور

گذرانیدند و معصوم جان فرخودی که دلی برداشت بی رخصت
 امرا در جونیپور آمده بغی ورزید و پیشرو خان عرف مهتر سعادت
 که داروغه فراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دستامی او برد و
 جونیپور بفرسوں محمد خان و اوده بمعصوم خان فرخودی مقرر
 شد و او سخنان پریشان مخبطانه گفته و اوده را گذار و لایت دانسته
 بانجا رفت و در بی استعداد حذک بود و دران ولا که مهتر سعادت
 بدربار آمد و احوال خواندین آن صوبه را گفت قصه فتوی دادن ملا
 محمد یزدی برخروج و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب ملا
 محمد یزدی و مدیر معز الملک چنانچه گذشت و همدین ایام
 نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوری که وقت توجه پتله رعایت
 یافته در جومی و پیاک که جایگیر او بود خروج کرد و برسر کزه
 که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام افغانی که در آنجا
 حاکم بود رفته الیاس خان را در جنگ کشت و قلعه را محصر
 داشته شروع در نهیب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر
 خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر امرا را برسر نیابت
 خان نامزد کرده و شاه قلی خان محرم و بدربر باد فروش را برای
 دلاسی معصوم خان فرخودی روانه اوده گردانیدند و بعد از رخصت
 وزیر خان خواجه شاه منصور را از قید بر آورده باز بدیوانی منصوب
 ساختند و نیابت خان از استماع خبر این لشکر از کزه بجانب قصه
 گشت از توابع ولایت پتله روانه گردید و امرا از آب گذشته خود را
 بسرعت باورمانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و تنها با
 چندین امرا انچنان جنگ و تردد کرد که فوق آن متصور نباشد

د انواج را زير د زبر ساخته شيخ جمال را در ميدان از ارباب بزمين آورد و باز خلاص بخشيد و بالاخره هزيمت يافته در اوده پيش معصوم خان رفت و عرب بهادر نيز درين وقت از شهباز خان شكست يافته پناه باو آورد و شهباز خان بقاء اقب عرب اولاً بجونپور و از انجا باره آمد و معصوم خان كه سامان جنگ بمثابه داشت كه كه بطريقى مبالغه يك مرتبه پادشاه ايران و توران هم مقابله مي توانست نمود و سى چهل علم و طوغ و نقاره در لشكر او بود و يراق ديگر برون قidas بمحاربه شهباز خان شتافته در طرفه العين برو غالب آمد و شهباز خان يك روز چهل گروه راه فرار طى كرده بجونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان كه بر برانگار لشكر شهباز خان بود در جنگلى مخفي مانده وقتي كه انواج معصوم خان در همي غارت پريشان شده بودند او را با كم كس ديده و قابو يافته حمله برو آورده شكست داد چون اين خبر بشهباز خان رسيد بهمان پايي كه رفته بون بصيرت تمام روز ديگر خود را بفوج ترسون محمد خان رسانيد و جمعيت كرده باز بر سر معصوم خان رفت و در . واد شهر اوده جنگى عظيم روي نمود و معصوم خان درين مرتبه هزيمت يافته معدوم گشت و مادر و خواهر و كوچ و پسر و مال و اسباب شوكت و مكنت او همه غنيمت شد و خود فرار نمود و هاردم از لجام نشناخته بجانب كوه سوالك بدر رفت و اين واقعه در فى حجه سنه ثمان و ثمانين و تحمماية (۹۸۸) دست داد *

و درين ايام - از ارغنون راكه از عجائب مخلوقات است رحاجي حبيب الله از مرنگستان آورده بود بمردم نمودند و آن مانند مندوتى

بزرگ بقدر آدمی بود و فرنگی اندرون نهسته تارهای آن راسی نواخت
و دوی دیگر از بیرون پنج هر طائوس و غیر اثر انگشت میزدند و
شعبهای مختلف ازان برمی خامت و از بسکه محظوظ بودند فرنگیان
هر دم برنگ سرخ وزرد برمی آمدند و از حالی بحالی میبردند
و اهل مجلس ازان عجبوه حیران ماندند و تعریفش بوصف راحت
نمی آید و درین مجلس فرمودند که هر کس بگوید که درین جزو
زمان اعقل ناس بزعم او کیست و نام پادشاهان ببرند که پادشاهان
معتننی اند هر کدام معتقد خویش راسی گفتند حکیم همام گفت
اعقل ناس خود را میدانم و شیخ ابوالفضل پدر خود را گفت برین قیاس •
و درین ایام اخلاص با صاحب بر چهار مرتبه قرار یافته که
ترک مال و جان و ناموس و دین باشد هر کس که هر چهار دارد هر
چهار دارد و هر کس که یکی دارد یکی دارد و همه خود را مرید مخلص
درگاه گرفتند •

و در محرم سنه تسع و ثمانین و تصمصایه خبر رسید که میرزا
محمد حکیم از روی طلب معصومین باغواهی فریدون خان که خال
وی بود اما خال سفید متوجه تسخیر هندوستان گردیده شادمان
نام نوکیر را از آب نیلاب گذرانیده مان حذکه ولد بهگوان داس بر سر
شادمان رفته او را بقتل رسانید و از استماع این خبر میرزا از آب
گذشته در سواد مید پور آمد بنابران هشت ماه به پایهی زر نقد از
خزانة داده و شاهزاده دانیال را با سلطان خواجه صدر و شیخ ابراهیم
چشتی به نیابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در
مرای باد که پانزد گروهی فتح پور امیر متغیر فتح شهباز خلیل رحید

ر مان سنگه مه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزو دان شادمان که
 بنام حکیم الملک گیلانی و شاه منصور دیوان و محمد قاسم خان
 میربحر نوشته بودند یادت و بجنس فرستاد آن فرامین را خوانده
 مخفی داشتند و در دهایی خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده بداغ
 مهدی قاسم خان نزل نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و
 سعید خان در قلعه متحصن اند و در پانی پت ملک ژانی کابلی
 وزیر میرزا محمد حکیم که وزیر خان خطاب داشت ازو رنجیده در
 منزل شاه منصور فرود آمده او را وسیله ملازمت ساخت و چون
 در میان این در کس ارتباطی ظاهر و مناسبتی چندان نبود درین
 وقت جدائی ثانی خان را از میرزا مسمول بر تدبیر میرزائی کرده
 خالی از مصلحتی ندانستند و مقوی بدگمانی سابق بر شاه منصور
 هم شد و او را مقید ساخته فرامین نمودند و هر چند سوگند خورد
 سودمند نیامد چه مقرر شد که برهان قسمی حجت نمی تواند
 بود و در نواهی شاه آباد ملک علی برادر قاضی علی که حالا کوتوال
 لاهور است در خطی مجهول یکی بنام شاه منصور از زبان مشرف
 بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگری از موهومی
 مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان را اول و میرزا را ثانی و
 مقرر داشتن میرزا برگنه را که آن هم موهوم یا معلوم بود در یک
 خریطه از نظر گذرانید و چنان بقیاس و قرینه معلوم شد که شرف
 بیگ نوکر شاه منصور که از جانب وی شقدار برگنه فرورز پور بود
 در می گروهی لاهور بآی خود نوشته که من بوسیله فریدونخان
 میرزا را دیدم و همه جا عمال خود فرستادند اما برگنه مارامعاف

داشتند و آن گمان یقین شد و اکثری بلکه تمامی امرا که از شاه منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق همی در قتل او کردند و صباح دیگر بخدمت رای فرمودند که او را در منزل کچه کونت از حلق آریخته بردار کشند و ماله چندین خلائق قلعه گردن او شد و تا روز قیامت معلق ماند ایاک و خدمه الملوك فانهم يستعظمون عند السلام رد الجواب و يستحفظون عند العقاب ضرب الرقاب

خوشه‌باش که ظالم نبود ره بسلامت

و از راه سرهند بکلانور و رهناس رسیده به نیلاب رفتند و میرزا این اخبار شنیده و از آب لاهور گذشته تا کابل عذر باز نکشید و سر یوم یَعْرِ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ظاهر شد و در ماه ربیع الثانی این سال بر گذار نیلاب که بصندساگر مشهور است قلعه اذک بنارس در مقابله کذک بغاوس تعمیر فرمودند و از اینجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیچ خان و دیگر امرا روانه کابل گردانیده و سان سنگه را پیشتر از آن با جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه ابو الفضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا بابلیچی گریه فرستاده استعفاى تقصیرات خود نمود و حاجی حبیب الله را از درگاه همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند که عفو مشروط است بنداست برگزیده و سوگند بر آورده و فرستادن همشیره خود که در نکاح خواجه حسن است بدرگاه میرزا با حاجی گفت که بفرمندان همشیره خواجه حسن راضی نیست که او را به بدخشان برده و من از کرده بسیار پشیمانم کرده ام توبه و از کرده پشیمان شده ام

کفرم باز نگوئی که مسلمان شده ام

و در پانزدهم جمادی الثانی از آب نیلاب گذشته خواجه نظام الدین احمد را در جلال آباد بایلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند و فرمودند که کنکاش را بما گفته فرستد عرض کردند که آمدن بایلغار عین مصلحتی است و از انجا هم نظام الدین احمد و هم حاجی حبيب الله باتفاق آمده در پشار پيغامهای خویش آوردند نظام الدین احمد گفت اگرچه امرا بزبان قال میگویند که ما کافی ایم اما به زمان حال همه این می گویند که فتح در قدم حضرت است و شاه زاده سلطان سلیم را بازجه بهگونه داس وقاضی علی میر بخشی در اردو گذشته و هر روز بیست بیست گروه راه طی کرده جریده در موضع سرخاب پانزده گروهی اردوی شاهزاده مراد رسیده بود که میرزا محمد حکیم در هفت گروهی کابل بموضع خرد کابل نام با برادرزاده که حکم شاه بچه شطرنج کبیر داشت جنگ مردانه کرده آخر راه فرار پیش گرفته داعیه داشت که پناه بعبد الله خان او زبک برد شاهزاده بکابل در آمد و پیش از جنگ بیک روز فریدون خان بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و مردم بصیار بقتل رسانیده خزینه قلیچ خان و دیگر امرا غارت کرده غنیمت و انبریده بود و حاجی محمد نام احدی که از ملازمت بذاکچوکی رفته بود در وقت تازاج بدان جا میروند و این حال را می بیند و باز گشته در سرخاب این قضیه را نا مشخص بعرض میرساند و باعث پریشانی خاطر میگردد و روز دیگر که از انجا کوچ می کنند خبر فتح می آید و دهم ماه رجب بقلمه کابل در می آیند و هفتۀ بصیر باغهای آن

شهر می گذرانند و چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم قضیه فرمان شاه منصور را پرسیده تفحص بسیار می نمایند چنان معلوم می شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهباز خان به اتفاق بعض امرا کرده و آن خط اخیر نیز که حدس قتل او شده باختگی امرا بوده و ندامت و تاسف بسیار بر قتل شاه منصور میخوردند

قتل شریفست که مدعا بود • شد باعث آن امداد مردم و آن پشیمانی حکم نوش داروی سهراب داشت و لطیف خواجه میرشکار را نزد میرزا فرستاده و مزد و عفو تقصیرات داده از رفتن او در اولکه ارزبکده مانع می آیند و میرزا محمد حکیم عهد و قول دولخواهی بحضور او می کند و علی محمد اسپ را همراه ساخته بدرگاه می فرستد و کابل را بمیرزا بخشیده و اردو را گذاشته بایلغار بجلال آباد که اردوی بزرگ در آنجا بود معاونت می نماید درین وقت خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان میربحر که از امرای معتبر میرزا بود بملازمت می پیوندد و از جلال آباد فوجی برای تاخت و باخت دامن کوه کنور مشهور ملک کفار نامزد گردانیده منزل بمنزل در درازیم شعبان بکفار سندهاگر میرسند و در آنجا از پل بیکروز گذشته و تمام اردو را گذرانیده بکوچه های پیدایی در حلیج رمضان بلاهور شتافتند و حکومت پنجاب را باز بسعید خان و راجه بهگوان داس و مان سنگه گذاشتند و در میان اردو آب در پنجاب برای تحقیق معاملات ایامه آن صوبه صدوری معین ساختند که ملا الہداد اسررہ و ملا الہداد نبوی سلطان پوری و ملا شاه محمد شاه بادی و ملا شہری

شاعر باشند و اول و رابع به نیک نفسی و ثانی و ثالث ببد نفسی شهرت یافتند و ملا شاه محمد به شیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقی بآن عظمت پروانه نوشته که یا قومنا اجیبوا داعی الله و در میان در اب شیخ فیضی را صد ساختند و آن طرف گنگ حکیم همام و صدر پای تخت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پانی پت رسیدند درین منزل شهباز خان که در مدت غیبت از کوهی رامت تا پنجاب ممالک محروسه را بطور خود جایگیر مردم ساخته و هر کرا هر منصبی که خواسته داده بود با طمطراق و کثرت و فر آمده ملازمت کرد و چون از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چندین دلاسمی میپاهی نمی کردم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از شما و میپاهی از شما بهر که هر چه دانید بدهید و از هر که خواهید منصب و جایگیر باز گیرید

ز هر که خواهی بستان بهر که خواهی ده

و در بیست و پنجم شوال بدهلی تشریف آوردند و شاهزاده خورد و بیگمان به اعتدال آمدند و در پنجم ذی قعدة بمستقر خلانت رسیدند و درین سفر چون از من بدقربب تعالق خاطری عظیم بمظہری نام از مظاهر الہی و آزادی و ارامتگی که تا بیک حال درمت در بساور ماند و احوال غریب و صعب دران وادی گذرانیده تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود بمرض رسانید که از جمله مدد معاشیان است و نشست و پش ازان قریب کابل نیز روزی بصدر جهان فرموده بودند که از اهل سعادت هر که

درین لشکر هم رکب امت و آنانکه حاضر نیستند همه را نوشته بدار
چون نوبت بفقر رسیدد خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور
صاحب تاریخ نظامی که پیش از آن یک سال با آشنای شده رابطه قوی
که گویا صد ساله است پیدا کرده بودم از نهایت دل سوزی و مهربانی
جبلی که بر همه احباب عموماً و بر فقیر خصوصاً داشت مریض
نوبسانید و گذرانید و الحق مجزمت مخلوق و طمع از روی و خوف
از مرض شدیدتر است و درین مدت مفارقت پیوسته خط بالایی
خط میفرستاد که چون در آمدن مساعله واقع شده در استقبال خود
لا اقل تا لاهور و دهلی و متبهره بدانچه مقدور باشد سعی باید نمود
که کار عالم است و احتیاط شرط سرا که یک ساعت ازان حالت
بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت پرداختن بعاقبت اندیشی
و نفع و ضرر دیگر کجا بود و اقْوَصْ أَمْرِي إِلَي اللَّهِ عاقبت کار خود کرد
تو با خدای خود انداز کار و خوشدل باش

که رحم اگر نکند مدعی خدا نکند

و دران عالم گاه گاهی در خواب از من ابیات سر بر میزد و ازان جمله
شبی این بیت در منام گفته و بعد از بیداری تا مدتی بر یاد آن
زاری و بیقراری داشته ام که

آنینه ما روی ترا عکس پذیر است

گر تونه نمائی گداز جانب ما نیست

بعزت الله و جلاله که ازان مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته
باشد و هنوز لذت آن ذوق از دل نمیرود و هرگاه که آن را یاد می
کنم زار میگیرم که کاشکی دران هنگام هر دو با برهنگی از عالم می

رفتیم و خلاص از تفرقه می یافتیم

خوش آنکه دید روی ترا و سپرد جان

آنکه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چیز می معلوم شد و فیضی بدل رسید که اگر عمرها بتغیر آن

هر دازم و شکر آن گذاوم از عهد عشر عشیر آن نتوان برآمد

در گوش دلم بخواند یک زمزمه عشق

زان زمزمه ام ز پای تا سر همه عشق

حقا که به عهد ها ندایم بیرون

از عهد حق گذاری یک دم عشق

و دران ایام توجه بکابل بهادر ولد سعید بدخشی در ولایت تربت

خطبه و سکه بقام خود ساخته خطاب بهادر شاهي یافت و میگویند

که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفید شه سلطان (۹)

پدر سلطان و خود سلطان زهی سلطان بن سلطان

و عاقبت بدست نوکران اعظم خان بقتل رسید

سئله چو جابه آمد و سیم و زرش • سیلی خواهد به ضرورت سرش

آن نشیددی که فلاطون چه گفت • مور همان به که نه روید پرش

و چون معصوم خان فرنگودی در کوه هوالک حیران و سرگردان

می گشت بوسیده اعظم خان گداهان خود را در خواست و فرمان

استمالت بنام او رفت و در فتح پور آمده کورنش کرد و بعد از ایامی

چند نیم شبی از دربار بستگهان سوار مراجعت بمنزل نموده بود

که جمعی محلج بیرون دروازه شهر برو میبریزند و باره باره می هازند

آوردند و نبیره‌های شیخ ادهن را از کبار مشایخ جونپور باعلو عیال طلبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک دوسه از آنها در گذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که تسلیم خاطرخواه نمی‌گردد و بعد از اخراج بمکه معظمه و آمدن او از آنجا در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش باستغنا نمودن و ادای بی اخلاصی از و فهمیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو نظام الدین احمد بتقریب طلب التماس قاضی فتح پوری از بکر و شیخ کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده ازان روی که زمین بوس بجای آوردند حاضر ضمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند اما کمال بیابانی که قلابهای او را در حبس خانه بکر سبت باخانخانان بر آوردند و در رنده‌نپور فرستادند و شیخ حسین را باز حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی •

و در نهم محرم سده تسعین و تسعمایه (۹۹۰) اعظم خان از بنگاله آمد و شبی در اثنای محاوره باو گفتند که ما دلایل قطعی بر حقیقت تذاخج یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطر نشان شما خواهد کرد او هم قبول نمود و چندی از امرای نامدار را که در لشکر کابل نبودند همراه ساخته برای دفع معصوم کابلی نامزد گردانیدند •

و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نوروز و شروع در سال بیست و هشتم از جلوس روی داد

قلم عامل نیرسان چو در آید بعمل • در تحویل صدف کرد و تاریخ حمل

و آئین بِنَدی هر دو دیوان خانه خاص و عام بانواع تماشاهای لطیف
 فرموده آشیای قیمتی گوناگون ترتیب نموده و پردہای رنگی و
 تصویرهای بی نظیر گرفتند و مرا پردہای عالی افراشتند و بازار
 آگره و فتح پور را نیز بدین دستور آراسته ساخته روز درست جشن
 عالی داشتند و اقسام طوایف اهل نعمه و ساز ہندی و فارسی و
 ارباب طرب از مرد و زن هزاران هزار طلبیده هر روز در ایوان یکی از
 امرای نامدار آمده و صحبت داشته پیشکس معتبر و اسباب مهمانی
 از ر میگرفتند و چون در زعم خویش مقرر ساختند کہ هزار سال از
 زمان بعثت پیغمبر علیہ السلام کہ مدت بقای این دین بود تمام
 شد و هیچ مانعی برای اظهار ذواعی خفیه کہ در دل داشتند
 نماند و بساط از مشایخ و علما کہ صلابت و مہارت داشتند و ملاحظہ
 تمام از آنها بایستی نمود خالی ماند بفراغ بال در صد ابطال احکام
 و ارکان احلام و بر بست ضوابط و قواعد نومہمل و مختل و ترویج
 بازار افساد اعتقاد در آمده اول حکمی کہ فرمودند این بود کہ در
 سکہ تاریخ الف نویسند و تاریخ الفی از رحلت نویسانند و احترامات
 دیگر محجوب و غریب بجهة مصالح و حکم بر روی کار آمد و حکمهای
 ابداعی کردند کہ عقل دران حیران بود از ان جمله اینکه سجدہ بہ
 عبارت زمین بوس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهة
 رفاهیت بدنی بطریق اهل حکمت بخورند و فتنہ و فساد از ان
 نزیاد مباح باشد بخلاف محبتی مفرط و اجتماع و غوغا کہ اگر این
 چندین می یافتند میاست بلوغ میفرمودند و از برای رعایت عدالت
 دوکن شراب فروشی بر دربار باہتمام خاتون دربان کہ در اصل از نسل

خمار است بر پا کرده نرخی معین نهادند تا هرکسی که برای علاج بیماری ابتیاع خمر نماید نام خود را از پدر و جد از مشرف بنویسند نگاه ببرد و مردم باین حیلۀ بلباس اسامی می نویسایندند و می بردند که تحقیق میکرد و دوکائی برای مستان و اشد می گفتند که احکم خنزیر نیز از اجزای ترکیب آن خمر بود و الله اعلم و باوجود آن احتیاط نذرها و فسادها سر بر میزد و هر چند جمعی را هر روز عقوبت و ایذامی کردند نتیجۀ بران مترتب نمی شد و از قبیل کجدار و مرز بود دیگر فواحش ممالک مرسوسه که در پای تخت جمع شده از حد حصر و عدا فزون بودند از شهر بیرون آبادان ساختند و آن را شیطان پوره نامیدند . آنجا نیز محافظی و داروغه و مشرفی نصب کردند تا هر که بآن جماعه صحبت دارد یا بخانه به برد اول نام و نسب خود بنویسند نگاه باتفاق تمغاچیان جماع هر چه خواهد کند و بی این صورت نگذارند که اهل طرب را مردم شب بخانه خود برند تا تصرفی تمام کنند و اگر کسی خواهد که بکارت آنها ببرد اگر خواستگار از مقربان نامی است داروغه بعرض رسانیده رخصت از درگاه بگیرد و الا نه درین صورت هم لوندان کارها بلباس میگردند و از سرمستی و سفاهت خونریزها می شد و هر چند بقصاص می رسیدند طائفۀ دیگر بفخر و مباهات مباشر آن امر می گشتند

حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد

زمره دیگر به عشق از غیب هر بر میکند

و از فواحش چندی را که مشهور بودند پنهانی طلبیده تحقیق می

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از نام گرفتن امرای
نامدار معتبر را تعذیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاری دراز محبوس
میداشتند و ازین جماعه یکی نام راجه پیربرکه خود را مرید باخلاص
میگرفت و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفته با مهمات فضایل
اربعه متصف ظاهر می ساخت و از بذات خود هم نمیکدشت بود و
او آن زمان در پرگنه کوره بجایگیر خود بود چون این خبر پرده
دری بوی رسیده خواست که جوگی شود فرمان طلب مشتمل
بر استمالت او رشتی بدرگاه آمد دیگر تحریم گوشت کار و تغلیط
دران باب و منشای آن این بود که چون از خورد سالی باز
صحبت با هنوز رونود داشته تعظیم کار که باعث قوام عالم است
بزم ایشان در خاطر مرکوز بود و دختران راجهای عظیم هند که
خیلی بتصرف در آورده بودند تصرف در مزاج کرده از خوردن
گوشت کار و سیر و پیداز و صحبت بازی دار و امثال آن کمال
احتراز داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجلس
بطور خود میکردند و می کفند بنابر دجونی و بی روی خاطر ایشان
و قبایل ایشان از نچه مکاره طبیعی آنجماعه بود بالکل بازماندند و
نهایت موافقت و موافقت مردم در تراشیدن ریش دانستند و این
فعل شایع شد و مفاعیل و تفاعیل ریش تراش دلایل گذرانیدند
که ریش از خصیتین آب میخورد و لهذا هیچ خواجه سرای را چون
ریش نه بینند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه خطر باشد و نیز
پیشینیان مرتاض نگاهداشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته
ملاطی بودند و حالا ملاطی و ریاضت در تراشیدن ریش است

نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را فقهای نادان عیب می کنند و اگر بنظر اصناف بنگرند این معنی خلاف مدعاست و مفتیان ماچون . محتمل نیز روایتی مجهول آوردند که کمایفعله بعض القصات و لفظ عصات را تحریف گفتند که عمل بعضی قاضیان عراق حلق الحیه بود روزی حکیم ابوالفتح در ابتدای ملازمت محاسن فقیر را از مقدار معهود اندکی کم دید بحضور میر ابوالغیة بخاری مغفوری مبروری رحمه الله علیه گفت که از شما قصر خوب نبود گفتم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفت بعد ازان همچنین نکنید که بد نما و نازیبا است . بعد از چند گاهی خود از حیدریان و جولقیان بلکه از هذوان گذرانیده دق لقی زده پاک و صاف شد چنانچه محسود امارد لاح گشته در موی تراشی موی شکافی میکرد

من عیر اخاه بذنب لم یمت حتی ابتلاه الله به

و نواختن نافوس نصاری و تماشای صورت ثالث ثلاثه و بابلان که خوش گاه ایشان است و سایر لهو و لعب و ظیفه شد و • کفر شایع شد • تاریخ یافتند تا کار بعد از ده در آرده سال بجائی رسید که اکثر مخادیل چون میرزا جانی حاکم تذه و دیگر اهل ارتداد خط خود نوشته دادند باین مضمون • هذه صورته • منکه فلان بن فلان باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی که از پدران دیده و شنیده بودم ابرا و تبراً نمودم و در دین الهی اکبر شاهی در آمدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان و ناموس و دین باشد قبول کردم • و این خطوط که لعنت نامه پیش

نبود بمجتهد شرع جدید مپرده باعث اعتماد و ترویج ایشان میشد
 يَكَاكُ السَّمَاوَاتِ يَنْفَطِرُنَّ مِنْهُ وَ تَذْشُقُ الْأَرْضَ وَ يَخْرُجُ الْجِبَالُ هَذَا وَ
 بر رغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درون حرم
 وزیر قصر نگاهداشته هر صباح نظر بران عبادت می شمردند و هندوان
 که حلولی اند خاطر نشان ساختند که خوک ازان ده مظهر است که
 حق سبحانه عز شانه در انجا حلول کرده
 تَعَالَى شَانَهُ عَمَّا يَقُولُونَ

و آنچه از بعضی عرفا منقول است که در سگ ده صفت حمیده
 است که اگر یکی ازان در آدمی باشد ولی میگردد متمسک ساختند
 و بعضی مقربان که بخوش طبعی در همه وادی و بملک الشعرائی
 ضرب المثل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام بآنها میخورند
 و جمعی از مردودان شاعران عراقی و هندی تبعیت نموده و ابای
 ازان نداشته بفخر و مباهاات زبان آنها در دهان میگرفتند
 بگو بامیر کاندلر پوست سگ داری و جیفه هم

سگ از بیدون در گردد تو هم کاسه مگردانش
 دیگر فرضیت غسل جنابت مطلقا ساقط شد و دلیل می آوردند که
 خلاصه انسان نطفه منی است که تخم آمیزش نیکان و پاکان است
 و این چه معنی دارد که بخروج بول و غایط غسل واجب نشود و
 خروج این طور شیئی لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مناسب
 آنست که اول غسل کنند بعد ازان جماع و همچنین طعام روح میت
 که از جماد است پختن چه یعنی که هیچ حظی ندارد بلکه رزی
 که این کس متولد شده باشد دران روز جشن عالی بآزاره و ان را

آتش حیات نامیدند و همچنین می باید که گوشت گراز و شیر
مباح باشد که صفت شجاعت درین کس مرایت کند و همچنین
دختر عم و خال و قرابت قریبه را نکاح نکنند که میل کم میشود و
همچنین پسر را پیشتر از شانزده سالگی و دختر را پیش از چهارده
سالگی نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم پوشی
خود عین فربزه گشت روزی مفتی ممالک محروسه را دیدم که
جامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتی درین باب
بنظر آمده گفت بلی در هر شهری که لباس ابریشمی شایع باشد
پوشیدن حریر نیز مباح است گفتم ظاهرا نظایران روایت باشد که سجد
حکم سلطان کرده است گفت نی غیر این هم والله اعلم نماز و روزه
و حج خود پیش از آن ساقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر
مقام مبارک شاگرد رشید شیخ ابوالفضل رسایل در باب قدح و تمسخر
این عبادات بدلائل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و
تاریخ هجری عربی را تغیر داده ابتدای آن از سال جلوس
گرفتند که نهصد و شصت و سه بود و ماهها را برهم ملوک عجم که
در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد
زردشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و
روفق آن شکست مگر برای خاطر خطبه جمعه که پیران مفلوک
ناشناس میفرستد باشند و آن را سال و ماه الهی نامیدند و در تلکها
و مهرها تاریخ الف نوشتند باین اعتبار که مشمر باشد از انقراض
دین مبین محمدی صلی الله علیه و سلم که بیش از هزار سال
نخواهد بود و عربی خواندن و دانستن آن عیب شد و نفع و تفسیر

و حدیث و خواننده آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طب و حساب و شعر و تاریخ و افسانه رایج و مفروض و حروف خامه زبان عرب مثل ثا و حا و عین و صاد و ضاد و ظا از تلفظ برطرف ساختند و عبد الله را ابد الله و احدی را اهدی و امثال آن اگر می گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسی طومری بطریق نقل آورده متمسک می ساختند که .

ز شیر شتر خوردن و سوسمار • عرب را بجائی رسیده است کار
که ملک عجم را گفت آرزو • تفو باد بر چرخ گردان تفو
و هرجا بیتی شبیه آمیزی که موافق مشرب خویش از اسانده می شنیدند آنرا مقوی میداشتند مثل ابیات مجه راک (۹) که در باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد برین قیاس در هر رکنی از ارکان دین و در هر عقیده از عقاید اسلامی چه اصول چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت و تکلیف و تکوین و حشر و نشر شبهات گوناگون بنمیشور و استهزا آورد اگر کسی در معرض جواب میداد جواب همه منع بود و معلوم است که مستدل با مانع چگونه پس می تواند آمد خصوصاً وقتی که توجه نافذ الامری قاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مساوات شرط است

آن کس که بقرآن و خبر زر نرهی

آنست جوابش که جوابش ندهی

و خانمانها بر سر این مباحثه رفت و حاشا که این مباحثه باشد بلکه مکبره و مشانجه بود و دین فروشانه برای خوش آمد شکوک منبروک را از هرجا پیدا کرده بتحفه می آوردند مثل آنکه لطیف

خواجه که از بزرگان و بزرگ زادگان ماورالنهر بود در شمایل ترمذی دران حدیث که مکنه جید دمیة شبهه آورد که گردن پیغمبر علیه السلام را بگردن بقی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث نافع قصوی را که در میر مشهور است و زدن قافله قریش در اوایل هجرت و همچنین چهارده زن خواستن و تحریم نسا بر ازواج در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفصیل آن را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخت را شرح دادن • شبی باید دراز و ماهتابی و شهدا در مجالس انس حکم میکردند که از مقربان چهل کس بعد چهل تن بنشینند و هر کس هرچه داند بگوید و هرچه خواهد پرسد و اگر کسی از مسئله علمی می پرسید می گفتند که این را از ملایان باید پرسید و چیزی که تعلق بعقل و حکمت دارد از ما و آنچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب میر مذکور می ساختند خصوصا در خلافت خلفای ثلثه و قضیه فدک و جنگ صفین و غیر آن که گوش از استماع آن کرباد خود بزبان نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اختیار همه جا خایف و اشرار ایمن بودند هر روز حکمی تازه و قدحی جدید و شبهه نو بروی کار می آمد و اثبات خود در نفی دیگران دیدند و ازین نکته که هر نافی منفی می باشد ذاهل بفابران مقبولان مردود و مردودان مقبول و نزدیک دور و دوران نزدیک بودند سبحان من تصرف فی ملکه کیف یشاء و بر زبان عام کالانعام جزورد الله اکبر چیزی دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست و ما شیر

دران وقت قطعه گفته مشتمل برده بدیت و این ازین جمله است

تا بزاید هر زمان کشور بر انداز آفتی
فتنه در کوی حوادث کد خدا خواهد شدن
با عقاب قرض خواه تیغ در ارباب شرک
بار سراز ذمه گردن ادا خواهد شدن
فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد
خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن
شورش مغز است اگر در خاطر آرد جاهلی
کز خلیق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن
خنده می آید مرا زین بدت بس کز طرفگی
نقل بزم منعم و درد گدا خواهد شدن
پادشاه اسماعیل دعوای نبوت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نوروزی اکثری از علما و صلحا بلکه قاضی و مفتی
را نیز در وادی قدح نوشی آوردند

عشقت خبر ز عالم بدهوشی آورد
اهل صلاح را بقدح نوشی آورد
یاد توای نگار چه معجون حکمت است
کز هرچه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر مجتهدان خصوصا ملک الشعرا می گفتند که این پیاله را
بکوری فقها می خوریم و نوزدهم درجه جمل را که شرف الشرف و
روز آخرین جشن نوروز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم دانسته امرا

را بزیادتی منصب و جایگیر و اسب و خلعت فراخور مهمانی و
پیشکش ممتاز گردانیدند •

و درین محل شاهمخان جلایراز بنگاه و راجه بهکوانته داس
از لاهور آمدند و در مدت غیبت اعظم خان و حایر امرا که از
حاجی پور بپای تخت آمده بودند خبیثه بهادر نام نوکری از
معصوم خان کابلی با ترخان دیوانه و سرخ بدخشی در بهار خلل
نداخت و محمد صادق خان باتفاق محب علی خان در جنگ
برایشان غالب شد و خبیثه بقتل رسید •

و درین سال شاهزاده سلطان سلیم با تقبال گلبند بیگم و سلیمه
سلطان بیگم که از حج مراجعت نموده بودند با جد میر رفت و درین ضمن
تطافه زیارت روضه مطهره نیز واقع شد و نذرها موتوف ماند و در همین
ایام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودی باتفاق اعظم خان بدفع
معصوم کابلی مامور شد و رفتند و شاه قلی خان محرم و شیخ
ابراهیم چشتی و دیگر امرا که در لشکر کابل نرفته بودند بکومک
صادق خان نامزد گشتند و درین هنگام شاه ابو تراب و اعتماد خان
گجراتی که باهم بسفر حجاز رفته بودند رحیدند و سنگی گران
وزنی که فیلی قوی هیکلی می بایست تا آن را بردارد و نقش
پای بران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب میگفت که این

نقش قدم حضرت رحالت صلی الله علیه و سلم است

بر لوح سرتربت خود نقش تو گذنیم

تا روز قیامت سر ما و قدم تست

و تا چهار کروه راه با استقبال رفتند و امرا را بنوبت فرمودند تا

بر داشته چند قدم راه ببرند و باین دستور بشهر رسانیدند •

و در نوزدهم ماه شعبان وزن شاهزاده بزرگ شد و درین سال یا در سال آینده شیخ عبد النبی و مخدوم الملک^۱ اخراج موبد یافته بودند اخبار میرزا محمد حکیم و باغی گریهای امرا شنیده از مکه به گجرات آمدند و طمع در ریاست سابق بسته از سر الزایل لایمود غافل بودند دنیا فراخست احدی سر تو گوشه ما گوشه

همچون بلخ از گشت شه تو خوشه ما خوشه

و مخدوم الملک در احمد آباد در گذشت در سنه نهصد و نود و قاضی علی از فتحپور بجهت تحقیق اسوال او نامزد شده ببلهور آمد و چندین خزاین و دماین او پدید گشت که قفل آنرا بکلید رهم نتوان کشاد از ان جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانه مخدوم الملک که به بهانه اموات دهن گرفته بود ظاهر شد و آنچه پیش مردم ماند عدد آن را جز آبریدگار عز شاه دیگر کس نداند و ان همه خشتها با کتب وی که نیز حکم خشت داشت داخل خزانه عامره گردید و پسران او چندگاه در شکنجه رنجه بوده بزان گریه محتاج شدند و شیخ عبد النبی در فتحپور رسید و سخنی چند درشت گفت و مشتی مضبوط بنفوس خود بر روی او زدند چندی بکار چرا نمیزنی و برای حساب و کتاب هفتاد هزار روپیه که در وقت رخصت مکه معظه بار داده بودند حواله راجه تودرمل نموده و مدتی چون کروریان در کچه ری دفتر خانه محبوس ماخند و شبی جماعه او را خفه کردند و بحق و امل شد و روز دیگر در میدان منارها تا نماز دیگر افتاده بود آن فی ذلک لغیره

لأولي البصار و این قضیه در سال نهصد و نود و ده روی نمود • شیخ کنبی • تاریخ یافتند و بموجب آنکه

گرچه الشیخ کنبی گفتند • کنبی نیست شیخ ما کنبی است فلک را سر انداختن دشوارست • نشاید کشیدن سراز سر نوشت ده پرورد کس را که آخر نکشت • که در سمرنرم است و در کین درشت و درین سال بویه ریاضت و عبادت و صورت طاعت و مجاهدت و پیکر روحانی و مظهر لطف ربانی قدوس اهل کشف و حال شیخ جلال نهانی سری روح الله روحه معقیم روضه رضوان گشت و • شیخ الاولیا • تاریخ روی یافتند و همدین سال آصف خان میر بخشی ثانی که میرزا غیاث الدین علی نام داشت جای خود را بمیرزا جعفر برادر زاده خویش که بعد ازان آصفخان خطاب یافته گذاشته سفر آخرین گزید و • خدا یاروش باده تاریخ یافتند همدین ایام حاجی ابراهیم سرهندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون شنیدند که او رشوت بسیار گرفته و زنان بسیار نگاهداشته و میخواست که بدکن رود گرفته آوردند و چندگاهی بحکیم عین الملک سپردند و بعد از مدتی بقلمه رننه نمود فرمودند تا از اوچ رفعت بحضیض مذلت انداخته کام خویش ازو هم حاصل کردند و درین سال شیخ مبارک در خلوت بحضور پادشاه با بیدر برگشت و قرار داد که چنانچه در کتب شما تحریفات است در دین ما نیز تحریفات بسیار رفته و اعتمادی نمائند درین سال مخدولان بی عفت و بی عاقبت گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسمعیل اول برهان قاطع در میان نمی آرید آخر قرار بران یامت که می

باید که اراده خاطر بمرور زمان و تدبیری شمشیر بظهور آید فی الواقع باین دعاوی و درآمی اگر اندک بذلی معی بود اکثری از خواص را تا بموام چه رحد بدام شیطانی میگردانند و از حکیم ناصر خسرو این رباعی میخوانند

در نهصد و تسعین دو قران می بینم

و زمهدی و دجال نشان می بینم

یا ملک بدل گردد یا گردد دین

ترجی که نهان است عیان می بینم

و چون کنکاش احداث دین کرده اند راجه بهگونه داس گفتم که خوش قبول گردیم که هم همدران بدند و هم مسلمانان اما طایفه دیگر درای ایشان کدست بفرمائید تا آن را قبول نمایم اندکی معقول شده از شدت گذشتند اما تغیر احکام ملت زهرا وقوع و شیوع یامت و احداث بدعت • تاریخ یافتند و درین ایام قاضی جلال ملتانی را بدقرب لباس در فرمان پنج لک تذکره برات که برای خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگی فتح الله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام لنجا غایت تعصب در رخص دارند قاضی را با انواع عقوبت و رموائی هلاک خواهند ساخت ایشان خود اخبار رموخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمه الحق با کذابان شنیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را غنیمت دانسته موای مواضع مدد معاش خدمات دیگر نموده خاکپای او را بجای توتیا می شمردند و از معادت فطری آخر عمر باعزاز و احترام بوده هر چند رخصت هم می طلبید دل ازو نهی

توانستند کند تا آخر بآن سعادت فایز شد و در بطحا و یثرب زنده
الله شرفا و تعظیما رفته و عز قبول ابدی یافته ازین خاکدان کهنه
همانجا در گذشت

عیشی که ز پیش گشتی آگاه • زو خرمی که پایدار است مخواه
عمری که در مرگ هدی یابد راه • گوخواه دراز باش خواهی کوتاه
و بجای او قاضی عبدالسمیع مادره انهری • میان کالی را که قادم خان
موجبی شاعر این بیت که

پدری ز قبیلۀ معزز • ریشی چو گل سفید یک گز
مگر در حق ری گفته باشد و شطرنج بگرو می باز و اذری میدهد
و پیاله کشی خود علانیه آفریده • و ست و رشوت نظر بمذهب او
فرض وقت است و سود را در قبالات قرض و محلات بموجب حکم
وضع نموده می نویسد قاضی القضاة ماخذند و الحق چون رجوع
بشرع و دین نموده از برای رفع بدنامی این قدر هم بس بود و
درین ایام نماز بجماعت و آذان که هر پنج وقت برای خاطر جماعت
در دربار می گفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و
امثال آن بجهت رعایت خاطر کفران بیرونی و دختران اهل حرم
اندرونی گران می آمد تا بمرور ایام اسامی چندی را از مقرران
که باین نام معمی بودند تغییر داده مثلاً یار محمد را و محمد خان
را رحمت میخوانند و می نوشتند برین قیاس اگرچه براهی
ازین مخادیل اشقیا اطلاق این نام شریف حیف هم بود و تغییر
گنجایش داشت بلکه واجب بود از آنکه بستن جوهر نفیس بر
کردن خوک خدای حتم است و این همه آتش از آگوه برخاسته

که خان و مان اکبر و اصغر ازان سوخت و اخر کل آتش درگور
آتش زان نیز افتاد خذلهم الله

تو ای مرد سخن پیشه که بهر چند مشتی دون
زدین حق بماندستی به نیروی سخن دانی
چه سختی دیدی از سلت که رمتی سوی بی دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گردی الانی

در ربیع الثانی سال نهصد و نود هیأت پناه میر فتح الله
شیرازی که دروائی الهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام
علوم عقلی و نقلی و طلسمات و نیرنجات و جراثقال نظایر خود
در عصر نداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکنی
بفتح پور رسید و حسب احکم خان خانان و حکیم ابوالفتح
با استقبال رفته بملازمت آوردند و به منصب صدارت که میاه نویسی
بیش نبود امتیاز یافت تا زمین فقرا ببرد نه افکه بدهد و هر گنه
بساور بیداغ و محلی بجایگیر او مقرر شد و چون شنیده بودند که
او شاگرد بیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بمآز
و عبادات دیگر چندان پیغمبر نبود گمان داشتند که مگر در سخنان
مذهب و دین با ایشان مماشات خواهد کرد او در وادی مذهب
خود استقامت تمام ورزیده با کمال حب جاه و دنیا داری و امرا پرستی
دقیقه از دقایق تعصب در دین فرو نگذاشت و در عین دیوان خانه
خاص که هیچکس یارای آن نداشت که علایه ادای صلوة کند
نماز بغراق بال و جمعیت خاطر بمذهب اصامیه میگذارد و برین
معنی مطلع شده او را از زمره ارباب تقلید شمرده زان رادی انعام

فرموده بجهت رعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت در تربیت او دقت و دقت و گذاشت نرفت و دختر خورد مظفر خان را در حباله او در آورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت باراجه تودرمل شریک ساختند اما او دلیرانه در کار و بار با راجه در آمده دار و مداری می نمود و به تعلیم اطفال امرا مقید بود و هر روز بمنازل مقربان رفته نخست از همه غلام حکیم ابوالفتح را و وقتی پسر شیخ ابوالفضل و امرا زادهای دیگر هفت هشت ساله بلکه خورد تر آن را معلم صببانی میکرد و تعلیم نقط و خط و دایره بلکه ابجد هم میداد

مشت اطفال نو نعلم را • لوح ادبار در بغل منهد
 مرکبی را که زاده عربست • داغ یونانش بر کفل منهد
 و تفنگ بر درش و کیسه دارو بر میان بسته چون قاصدان بصحرا
 در رکاب می دوید و شان علمی که نمانده بود او بالکل بر خاک
 زن او با وجود این همه بی شانی و رذایی و خسیعی در رموخ
 اعتقاد پهلوانی کرد که هیچ رستم نکند و تاریخ قدوم او این مصرع
 یافته شد که

شاه فتح الله امام اولیا

شب بی بحضور وی با بدو بر خطاب کرده می گفتند که این معنی را عقل چگونه قبول کند که شخصی در یک لحظه بان گرانی جسم از خواب گاه با آسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگوی با خدای تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بیاید و مردم بان دعوی بگردند همچنین شق قمر و امثال آن و یک پای را برداشته به

همه می نمودند و می گفتند که ممکن نیست که تا هابی دیگر
 بر جا نماند استاده توانیم بود اینها چه حکایت اعت و آن بدبخت
 و بد بختان دیگر گم نام امّا و صدقاً میزدند و مقوی می چاویدند
 اما شاه فتح الله بآنکه لحظه لحظه بجانب او می نگرستند و مقصود
 از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او بجانب خود می
 خواستند سر بیائین انداخته جرفی نمی زد و سر را بر گوش بود و در
 همین ایام ملا احمد تهته رافضی متعصب که خود را بزرگویی
 حیاتی حکیم هم گرفته بود از دکن آمده بملازمت پیوست و پدران
 او در سند فاروقی حنیفی المذهب بودند آن ناپاک بران نا
 مرادان لعنت می فرستاد بموجب قول نبی علیه السلام که لعن
 الله من لعن والده لعن او جزیره عاید نمی شد و چون در عهد شاه
 طهماسب بولایت عراق در صحبت تبرائیان کهنه مومن افتاده بود
 از ایشان هم گذرانید و چون شاه اسماعیل ثانی در وادی تسنن بر
 عکس پدر غلو نموده در مقام قتل و ایدایی رافضیان شد او به
 صحبت میوزا مخدوم که شریفی مذهبی متعصب بود و کتاب النواقص
 فی ذم الروافض که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بکمال رفت و
 از آنجا بدکن و از آنجا به هندوستان رسیده و میدان خالی یافته
 شروع در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب کشیدن نمود
 و در اندک فرصت بجزای اعمال شنیعه خود رسید و هنوز که در
 صحبت شیخ فیضی نه پیوسته و دلیر نشده بود روزی در بازار او
 را دیدم و بعضی عراقیان نام فقیر را گرفته تعریفی کردند در اول
 ملاقات میگوید که نور ترفض در مجبین ایشان عیان می نماید

در بدیهه گفتم چنانچه نور تسنن در چهره شما یاران حافظ
خندیدند و خوش وقت شدند و تلمه احوال او بجای خود می آید
انشاء الله تعالی و

و درین سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام
شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حالا می باید که تاریخی
تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اسلام تا امروز که در
معنی ناسخ تاریخ های دیگر باشد و نام آن را الفی نهند و در ذلک
سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت
ختمی پناه صلوات الله علیه و سلم نوشتن وقایع عالم را تا الیوم به
هفت کس امر کردند چنانچه سال اول را نقیب خان نویسد و دو
را شاه فتح الله علی هذه القیاس حکیم همام و حکیم علی و حاجی
ابراهیم سرهندی که دران ایام از گجرات آمده بود و میرزا نظام الدین
احمد و فقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنجم سال مرتب
شد شوی بر سال هفتم که فقیر در احوال خلیفه حقانی ثانی رضی
الله عنه نوشته بودم چون بقصه تعمیر کوفه و بنا و هدم تصر الامارة
که بواقعی مذکور بود و موجب تخریب آن و نضیه نکاح ام کلثوم
بنت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و تعیین اوقات صلوات
خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از انجا مثل خروسان
بزرگ رسیدند مناقشه و مواخذه ببلد آزرده پیچیدند و آصف خان
ثالث که میرزا جعفر باشد بد مدد بها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل
و غازی خان بدخشی که هر کدام توجیهات صحیح میکردند و چون
از فقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتم هر چه در کتب دیده

ام ایراد کرده ام و مستخرج نیستم همان وقت کرباب روضه الاحباب و دیگر کتب میرزا خزانة طلبیده به بقیب خان فرمودند که تحقیق نماید او مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده ازان گرفت و کثیره‌ای بپسحل بغایت الهی عز و جل رهائی یافتم و از سال می و ششم حکم شد که من بعد ملا احمد تهته بکتابت تاریخ الفی منفرد و مخصوص بوده مینوشته باشد و اینمعنی بسفارش حکیم ابوالفتح بود او از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هرچه خواست نوشت چنانچه عیان ست و تازمان چندگز خان آن رقایع را در دو جلد تمام کرد تا آنکه میرزا فولاد برلاس شبی او را بپهانه طلب پادشاهی از خانه بر آورده در کوچه لاهور بذقرب غلونی که در مذهب داشت و ازاری که از ویامته بود بقتل رسانید و بقصاص رسید و بقید احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهصد و نود و هفت نوشت و در سده الف فقیر را در لاهور حکم فرمودند که آن تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و سنوات را که بتقدیم و تاخیر نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال داشته در جلد اول را مقابله نمودم و جلد سوم را بتصفیخان گذاشتم و از جمله وقایع این سال ترجمه مهابهارت که معظم کتب هند است و مشتمل بر انواع قصص و مواظ و مصالح و اخلاق و ادب و معارف و اعتقادیات و بیان مذاهب و طریق عبادات ایشان در ضمن جنگ طایفه کوزان و هندوان که فرمان رویان هند بودند و بعضی میگویند که چهار هزار سال و کسری و بقول جمعی هشتاد و چند هزار سال گذشته و ظاهرا از زمان آکم.

علیه السلام پیش اند و کفر دهند خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم
 میدانند و از مصلماغان پنهان میدارند و باعث برآن ابن بود که چون
 شاه نامه و قصه . امیر حمزه را بهفده جلد در مدت پانزده سال
 نویساندند و زر بسیار در تصویر آن خرج شده همچنین قصه ابو
 مسلم و جامع الحکایات^۱ و غیر آن را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدند
 که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون در ساعت خوب
 گفته شده و اختر در گذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب های
 هندی را که دانایان سرتاوس عابد نوشته اند . همه صحیح و نص
 قاطع است و مدار دین و اعتقادیات و عبادات این طایفه برانست
 ترجمه از هندی بزبان فارسی فرموده چرا بنام خود نسازیم که غدر
 مکرر و تازه است و همه مضمون سعادت دنیوی و دینی و مذهب
 حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اموال چنانچه
 در خطب آن کتب نوشته اند بذابریں خود مفید شده و دانایان
 هند را جمع کرده حکم فرمودند که کتاب مهابهات را تعبیر میکردند
 باشند و چند شب بنفس نفیس معانی آنرا به نقیب خان خاطر
 نشان ساختند تا ماحصل را بفارسی املا میکرد و شب سوم نقیر
 را طلب فرموده حکم کردند که بانفاق نقیب خان ترجمه میکردند
 باشم و در مدت سه چار ماه از هزده فن آن مزخرفات لطایل که هزده
 هزار عالم در آن متحیر است دو فن نوشته شد و چه اعتراضات که
 نشنید و حرام خورم و شلغم خورم این معنی داشت گویا نصیب فقیر
 ازین کتابها همین بود النصیب یصیب بعد از آن پاره را سه شجری
 و نقیب خان تمام ساختند و پاره را سلطان حاجی تهازیسری منفرد

با تمام رحمانید بعد ازان شیخ فیضی مامور شد که نظم و نظری بنویسد
و آن هم بیشتر از دو فن صورت نیافت باز حاجی مذکور در پاره
نوشت و فرو گذاشتی که بار اول واقع شده بود قصور آن را راحت
کرده حدو الذعل بالذعل مرتب ساخته مد جز مقرمط شد و سخن
در نقطه مکس بود که از اصل متروک نماند عاقبت بتقریبی حکم
باخراج وی کرده در بکر فرستادند و حالا در شهر خود است و
اکثری ازان معبران و مترجمان درین ایام با کوزان و بندوان محصورند
و باقی ماندگان را خدا تعالی نجات بخشد و توبه کرامت فرماید
و عذر من اکره و قلبه مطمئن بالايمان مسموع دارد انه هو الخواب
الرحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکرر نویسانیده بامرا حکم
اندساخ تیمنا و تبرکا صادر شد و شیخ ابو الفضل برعکس تفسیر
آیه الكرسي که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار دو تاجزو بران نوشت
نعوذ بالله من الکفریات و الحشویات جامع اوراق عفی الله عنه
معروض میدارد که در وقایع این حال که بذابر غرضی بطریق استطراد
و اجمال رقم زده کلک مربع السیر شده اگر ضبط تاریخ و ملاحظه
تقدیم و تاخیر ننموده باشد مواخذة نفرمایند •

چون سال بیست و هشتم جلوس سرآمد نو روز بیست و نهم روانق
بیست و پنجم ماه صفر سنه احدی و تسعین و تسعمایة (۹۹۱) بزیاد
شد و بدستور سابق دوکانها را بر امرا تقسیم نموده و آئین بسته انواع
جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله در دوکان خود انواع
هنرمندی نمود ازان جمله جراثقال و غریب دیگر بود و بعضی از
احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبیم جانوز مطلقا

در روز یکشنبه بجهت آئین بآفتاب خصوصا درین هزده روز در
 تمامی ماه آبان که ماه میلاد امت و بعضی ایام معهود بجهت
 رعایت خاطر هئود درج بع ممالک محروسه منع کردند و هر کسی
 که درین ایام مباشر این جریمه میشد بعیاست میرسید و خان
 مان او بتاراج میرفت و خود مدت پرهیز را از مطلق گوشت در
 تمام سال بتقریب ریاضت و ایام متفرقه بشش ماه بلکه زیاده
 رسانیدند و دامیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کنند و عبادت
 آفتاب را روزی چهار وقت که سحر و شام و نیم روز و نیم شب باشد
 لازم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز
 متوجه آن شده بحضور دل میخواندند و هر دو گوش گرفته و چرخ
 زده مشتبه بر بذا گوش گرفته حرکتی دیگر نیز ازین قبیل بهیار بود
 و تشقه کشیدند و نوبت نقاره یکی در نیم شب و یکی در وقت طنوع
 قرار یافت و مساجد و صوامع فراش خانه و چوکی خانه هندوان شد
 و بجائی جماعت جماع و بجای حی علی یلا تلبا بود و گورستان درون
 شهر بوبرانی حکم فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند نیل و افمشه
 و ملا آلات و مرصع آلات بوالده بزرگوار و بهمین دستور بعینه خود
 گلبدن بدگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم عام کردند و هر کس
 از اعمالی تا ادانی پیشکش گذراند و درین سال اعظم خان و سایر
 امرای کبار نامزد ثانده را متصرف شدند و خالدیخان جباری و
 میرزا بیگ قافشال از معصوم خان کابلی جدا شده اعظم خان را
 دیدند و معصوم خان پناه بدو ضی زمین داران برد و ولایت بنگاله تمام
 یگرویه گشت و درین سال حکومت ولایت گجرات را بتقریب تالیف

قلوب حکام دکن باعتماد خان تفویض نموده و شاه ابو تراب را
 امین و خواجه نظام الدین احمد را میربخشی و ابو القاسم تبریزی
 برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهی را دیوان ساخته جمعی کثیر
 چون محمد حمین و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر هاشم
 و میر صالح داعی و مید ابو اسحاق و دیگران را بجایگزین داری آن
 ولایت حکم فرمودند و درین حال از شهباز خان که بتقریب دلیرها
 او را چند گاهی محبوس گردانیده بودند حساب و کتاب داد و ستد
 بی موقع و بی مصرف گرفته ازو در گذشته و از چنگ راجه خلاص
 بخشیده بوسیله شیخ ابو الفضل و حمایت او از بند برآوردند و در
 هفدهم ربیع الثانی رخصت بنگ ارزانی داشتند تا تمامی آن
 سرکار را بجایگزین داران تن داده معصوم کبلی را که پیغام ره در
 آمده بود از صوبه عیسی آورده سازد که اذا جاء نهر الله بطل نهر
 عیسی و بقرینه مقام اگر بجای نهر الله شهر الله بخوانند خالی از
 تملیحی و تلمیحی نیست درین اثنا خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید
 بخاری را بجهت مصالحه نزد قتلوی افغان نوهانی حاکم اذیسه فرستاده
 بود و قتلوی بجهت اعتماد پیرزادگی باستقبال شیخ فرید برآمده در
 مقام خدمت کاری بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کور^۳ فرود از
 زمین داران بنگاله که عمده اشکر قتلوی بود ملاقات بی ادبانه نموده
 خواست که با شیخ مصاحبه ساوک نماید و شیخ او را بنظر زمینداری
 می دید درین اثنا شاهو ولد شیخ راجو بخاری سرهلندی که خالی

از بی اعتدالی نبود و دیگر بخاریان در شنی هم کرده باشند بهادر از روی
ستیزه وقت مراجعت زمانی که قتل در جلو شیخ روان بود همراه
گرفت و بجنگ پیش آمد و شاهو با جمعی کثیر کشته شد و شیخ
فرید به سلامت بدر آمد

و درین سال برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم
دکن از پیش برادر گریخته بود اول در مالوه نزد قطب
الدین خان آمده از آنجا حسب الحکم در ماه رجب این سال
بملازمت پموسست و قبل ازان مجهول کچه کردی که خود
را بدروغ برهان الملک نام کرده بدرگاه آمده و در ادبه جایگیر
یافته بود بموجب لایرهان له گریخته در میان جوگیان مخفی گشت
و بعد از هفته او را ازان جماعه پیدا ساخته محبوس گردانیدند و
بعد ازان احوال آن مجهول نسب معلوم نشد که خری زیست و خری
بود و خری مرد و درین ایام بیرون شهر دو محل از برای اطعام فقرای
مسلمان و هند بنا فرموده یکی را خیر پوره و دیگری را دهرم پوره
نامیدند و چندی از کسان شیخ ابو الفضل موکل بوده از زر پادشاهی
بفقر اطعام میدادند و چون جوگیان خیل خیل می آمدند برای
ایشان سرای دیگر آبادان ساخته هوگی پوره نام نهادند و شبها با
چندی معدود بخلوت رفته بآنجماع صحبت می داشتند و مجهولات
حقایق مختلفه و افتقادات و اشتغال و مراقبه و سلوک اطوار و جلسات
و حرکات و حکفات و خلع بدن و کیمیا و سیمیا و ربمیا از ایشان
معلوم شد و کیمیاگری خود آموختند و آن طلا بمردم نمودند و شبی
معهود که بسائی یکبار می آید و مجمع عظیم از جوگیان اطراف و

اکناف دران شب میشود و آنرا سیورات میگویند با بزرگتران ایشان هم نواله و هم پیاله شده بشارت عمر دراز که سه چهار بار از عمر طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را با حایر قراین منتظم گردانیده کذ نقش فی الحجر ساختند و حکمای یازنین پیش بین تائید می آوردند که چون نقصان اعمار بتقریب دور قمری بود و آن خود منقرض شد حالا نوبت دور زحل رسیده که مسجد اطوار ادوار و مورث طول اعمار است چنانچه در کتب سماوی هم مذکور شده که بعضی تا هزار سال زندگانی کرده اند و در کتب هندی خود عمر آدمیان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه تبیت طایفه لامه که از نساک خطائیان و زقاد و عباد ایشانند دو صد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنابراین بجهت موافقت آن طایفه تقلیل در مباشرت و اکل و شرب خصوصاً لحم نمودند و موی تارک سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل از راه هاله که منفذ دهم است خروج میکند و دران وقت آوازی چون رعد صاعقه میکند و آن دلائل سعادت و نجات میت امت از گناهان و علامت حلول روح است بمذهب آفاغ در بدن پادشاهی فی شوکتی صاحب اقتداری ناهذ الامری و روش خود را بتوحید الهی موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهی و دین درست

این هر دو نباشد نه ملک بدست است

و جماعه خاص خیلان مرید را موافق اصطلاح جوگیان چیله نامیدند و طایفه دیگر ارنال شیان میاد زبون که راه اندرون دولخانه نامند

هر صباح در وقت عبادت شمس بجهت که تا طلعت مبارک نمی دیدند مسواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی صاحب حاجتی و نیاز مندی از هندو و مسلم و انواع طوایف مرد و زن صحیح و سقیم را انجا بار عام بود و کار و باری طرفه و هنگامه گرمی و ازدحامی عظیمی و همین که از تصدیح هزار و یک نام نیر اعظم فارغ شده از حجاب بر می آمدند این جماعه در سجود می افتادند، برهمان مکار طرار هزار و یک نام دیگر را برای حضرت نیز ترتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کرشن و سایر ملاطین کفره عقیده داشته میگفتند، خود صاحب عالم باین صورت بر آمده بازی میکند و از برای خوش آمد شعرهای هندی را از زبان دانایان سابق نقل کرده میگذرانیدند باین مضمون که پادشاه عالم گیري در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و محافظت کار نماید و بتائی را بمدل نگاهبانی کند و در کتذهای کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باور می افتاد

خوش آمد هر کرا گفتی خوش آمد .

ریکهارا از طوایف مختلف هر که باشد احدی خواندند که در عالم توحید اخلاص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود را بزند ایشان خواعد بود

دلا جان باختن دعوی مکن چند انکه یار آید

شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید

و درین سال درون دیوان خانه خاص فتم پورده اندر ده حنفی و قلیقین شاعری و شعبی پرماخته آب آنرا بر کشیدند و آب هوض

بیشتر ازان دو بر آمد و چون گفتند که متیان و شیعیان از هم جدا شوند هندو-تانیان بیک قلم بستنی گری و عراقیان به تشیع قایل شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این وادی را نطق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابراین تفاعد ازان نموده در پی مقصود میروند چون اعتماد خان به تفویض حکومت ولایت گجرات که معراج مدعای وی بود نامزد شده بعرومی رسید انجارا از مرزا انترام نموده و حواله جکمال برادر رانا کرده بانفاق امرای نامزد در دوازم شهر شعبان این سال با احمد آبک رسید و شهاب الدین احمد خان که حاکم مستقل انجا و دافع آفات و فتن بود بعزیمت در خانه بیرون برآمده در محله عثم پور فرود آمد و اعیان نوکران او که از این تغیر و تبدیل کاره بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه طلبان در کتبی وار بطلب مظفر این سلطان محمود گجراتی که از درگاه فرار نموده و دران پشته انجا بخویشان مادر می برده روزی به شبی می آورد رفته بمطمنت برداشتند و اعتماد خان هر چند شهاب الدین احمد خان را باعث بر تسلی آه جماعه شد قبول نکرد و گفت اینها از خدا این طور روزی میخواهند و قصد هلاک من داشتند جالا کار از صلاح من گذشته است شما دانید و این ملک و بقصبة کری که بیست گروهی احمد اباد است رفت و یک دروسی از جانب اعتماد خان و نظام الدین احمد رفته آن برگشتگان را تسکین دادند هم صورت نبضت و بیست و هفتم شعبان مظفر با کتھیان و مغولان مقنن بدو لقه که دوازده گروهی احمد اباد است رسید و در همین حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالی ساخته باتفاق

برای بازگردانیدن شهاب‌الدین احمد خان بکری رفتند و او را باین نوع تسلی دادند که پرکفات سابقه بدستور قدیم بجایگیری بازگذارند و دوایک روبیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهر را بمهد شیر خان داد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعه گذاشتند تا آنکه از انجا بیایند و لشکر پیرشان را سامان دهند مظفر روز دیگر از انجا روان شد و بعضی مجاوران سرکچ که سه گروهی احمد اباد است از مزارات سلاطین ماضیه چتری طیار گرفته بطریق تغاول بر سر او نهاده تهنیت بمسلطنت دادند موده از غیب شنیده بشهر درآمد چون دو امرای کهنه فعله که این دست حسب حال ایشان بود

من و مربی من آن دو پسر مغلوکیم که هر دو را در مربی خوب می باید انجام گسسته و پازدم شکسته

نهتن آوفا نه دل شکیدا نه بخت یاور نه عقل رهبر

شباهت روان شده باجمعی معدود از کبری محمد می بهمان پور رسیدند مظفر بی دهشت و بی محابا با صفهای آراسته باستقبال درآمد و در ریک زار دریای احمد اباد ایستاده و درین وقت این دو پیر بتدبیر تفرقه انداختن باغیان و بجهت دلاسی پنهان گریخته در بی قرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آن آب از سرگذشت از صرنا اعتمادی نوکر فرصت صف آرائی نیافته حرکه المذبوحی کرده و راه فرار پیموده ببلده پتن که نهر واله باشد و چهل و پنج کروه از احمد اباد است بیک روز رسیدند و ا-باب و اشیای اردو همگی بغارت رفت و اهل و عیال -پاهیان اسیر شدند و

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع پاهیدان محافظ خان و سان را تمام بیداد داد اما کاری کرد که بیدر ملحق نگردید و گریختگان با جماعت دیگر امرا که از فتحپور کومک رسیدند : بیدک هزار سوار می کشید قلعه پتن مرمت کرده استقامت نمودند و مظفر ادنی مپاهی خود را خطابه‌ای عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب انزود بنغازم بقدرت خدا که از روزی در ملازمت بادشاهی سی زوبیه ماهیازه داشت و حالا صاحب سی هزار کس شد و شیرخان فولادی که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سوزده طلبیده و از فلاکت برآورده با چهار هزار سوار برسر پتن فرستاد و سرداران پتن زمین الدین کذبو برادر شهباز خان را نزد قطب الدین محمد خان فرستادند تا از آن جانب او و از این جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را در میان بگیرند مظفر پیش دستی نموده و با لشکر جرار پیشواز رفته در بروده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد و آن گران سنگ آمل و سبکبار تدبیر که در نظر همت آن دو پیر یگانه روزگار بود دو اختر سعدند یکی مهر و دگر ماه

ایام رخ خوب ترا یافته شلف

اندک ترددی کرده و شکست یافته در قلعه بروده تحصن جست و اعیان لشکر و نوکرانش بیک قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه شیرخان پنلچ هزار سوار در نواحی قصبه میانه پانزده گروهی پتن رسید و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بمد از تدبیب و شتر دای فرار بر فرار بجانب جالور دادند و بسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند و دیگر سرداران را مع - پاهیدان کار آزموده که جمعیت ایشان از دو هزار

سوار بیش نبود همراه نظام الدین احمد دادند و جنگی عظیم میان فریقین روی داده نسیم فتح و نصرت بر پرچم و ثنت نظام الدین احمد وزید و سایر خان هزیمت یافته بجانب احمد آباد شتافت و هرچند نظام الدین احمد بجدا شده که بهمین فتح تعاقب نموده بر سر احمد آباد باید رفت امرا قبول نکردند و این خود عین صلاح وقت بود چه هنوز آگاهی از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین جنگ غنیمت بسیار بدست این امرا افتاد تا کرمی رسیده مدت دوازده روز انتظار میپاهیان که با غنائم اموال به پهن رفته بودند می بردند درین حال خبر رسید که مظفر قلعه بروده را که دیوار کهنه چون بنای عهد او و رای قطب الدین محمد خان داشت بضرب توپ انداخت و قطب الدین محمد خان که احساس عمر او از آن هم صحت تر بود زین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر فرستاد مظفر در ساعت زین الدین را با هزار سالها برابر ساخت و خوابگی محمد صالح صدر ماضی را که همراه اعتماد خان نامزد بود بملاحظه بزرگ زادگی جان بخشی نموده رخصت حج داد و قطب الدین محمد خان را که دیده به بصرتش از آسیب اجل کور و کشتی او از مظالم پر شده بود امان داده از قلعه برآورد و او از عذر مظفر متغافل نشده بجز تمام آمده ارزا دیده و تسلیمات بیحد نمود

قضا شخصی است پنج انگشت دارد

چو خواهد کز یکی کلامی برآرد

دو برچشمش نهد دیگر دو برگوش

یکی بر لب نهد گوید که خاموش

مظفر در وقت دیدن بتعظیم تمام استقبال نموده او را برنمد تکیه خاصه جای داده و باستمالت پیش آمده تمیحوست که متعرض قتل او شود آخر باغوايي نواری نام (زمیندار راج پیدله و دیگر -پاهیان او را چون اموال قارون مدفونش بزمین هموار ساخت و از هرور به بهروج رفته آن قلعه را از زن و مذملقان قطب الدین خان بصلح گرفت و درانجا چهارده لک روپیه از خزینه کذبایت که عماد الدین کروری برده بود باتمام اموال صامت و ناطق و خزاین موزوره خاصه قطب الدین خان که متجاوز از ده کرور بود یانده جمعیت بهمرسانیده و احباب و آشیای دیگر را چه توان گفت رعجب که نورنگ خان پسر رشید قطب الدین خان همراهی قلیم خان و شریفخان و تولک خان و سایر امرای مالوه دران قلعه جانکاه از ندر بار و سلطان هرور که بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبر از والدین نتوانست گرفت

تا بدانی که وقت بیچاپیچ • هیچکس مر ترا نباشد هیچ و لشکری که عددش مذکور شد از مغول و افغان و گجراتی بر مظفر جمع آمد و از استماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر - مرداران در پتن رفته بآن دو امرای نامدار پیوستند و انتظار آمدن مرزا خان ولد بیرم خان خانخانان و - سایر امرا که نامزد از درگاه شده از راه جالور به پتن متوجه احمد آباد بودند می بردند و میرزا خان یکرور در پتن قرار گرفته و پیشتر متوجه شده در سرگنج^۱ نزل نموده و

مظفر از برده باز گشته و قلعه بهروج را بخسرو پور خود نصیر نامی و جرکس رومی که نوکری بود از درگاه بادشاهی گریخته سپرده در نواحی مزار شاه بهیمن قدس سره العزیز بمقاصله در گروه چادر زده لشکرگاه ساخت روز دیگر محاربه صعب روی نمود و مظفر شکست یافته بمعمور آباد رنت و سید هاشم بارهه و خضر اقا وکیل مرزا خان گل فتح شدند و مردم بسیار زخمی شدند و از جانب غنیم مقتولان را که میشمارد و این واقعه در سیزدهم شهر محرم الحرام سنه احدی و تسعمین و تسعمایه (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح نذر کرده بود که بعد از آنکه عروس ظفر از پردۀ غیب روی نماید هر متاع و رخت که در بنه و بار داشته باشد بشترانه آن رو نما بفقر و غریبا بخشند بنابر ایفاء وعده چندی را از نوکران خویش فرمود که همه اقمشه و اسپ و فیل و امتعه او را قیمت نهاد تا زر آن را بمصارف صرف کند این مقومین نا امین حيله گر بی دین هر شی را چنان قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم بمحتاجان نرسید و یکان چیزی بجهت ادخال هرور در صدور و تسلي دل خود دادند و گذشت و تلقچچانی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان افغان لودی و محمد لودی و دیگران عرض کردند که ازین که ما ملازم شما شدیم گناهی نکردیم چه لازم که چندین مغلوب و منکوب نوکران بادشاهی باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق در مجالس بر ما نمایند چرا در تسلیم و توره و توزک با ما مساوی نباشد میرزا خان را این مقدمات واهی دلفریب مقبول و معقول انعاده سرو پا و اسپ بسیار از برای هر فردی از اعیان امرا طیار ساخته و نام نویسی گردانیده

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در جامه خانه رفته مقید بامر
اجلاس و الباس گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بی‌رام
خان خانخانان همشیره او را در حباله خوشش داشت طلبیده این
مصلحت با وی در میان نهاد او بنصیحت گفت که این نابینان
شما را بد نفسی بر این دارد اگر بادشاه اینمعنی را شنوند چه فرمایند
و بر تقدیر تسلیم از شما چه مذاصب که شهاب الدین خان را که هم
باعتماد منصب پنج‌هزاری و هم بسال کلان تر باشد تسلیم فرمایند
برین قیاس از اعتماد خان گجراتی که وقتی از اوقات بیست هزار
حوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دارد و پاینده محمدخان
مغول خود بر سر این معنی انکار صریح آورده شاید چهل وزرد و
دیگران خود در چه حساب اند میرزا خان این رای را پسندیده
ازان داعیه درگذشت و بعد از سه روز زین فتح قلیچ خان و امروای دیگر
مالوه باحمدآباد رسیدند و چون شنیدند که مظفر از معمرآباد که
برکنار دریای مهندری است بکنبایت رفته و مقدار دو هزار حوار از
گریختگان باو جمع آمدند میرزاخان با امرا بآنجاذب برسم تعافب
رفت و مظفر خود را به برده و از آنجا بسمت راج پایله و زادبوت
کشید و میرزاخان پیروده آمده لشکری بر سر دولت نام توکری از
مظفر بردرکنبایت فرستاده آسرا مستخلص گردانیده بذادوت شدات
و قلیچ خان و سایر امروای کبار را بکو هستند قلب که مظفر پناه بآن
برده بود نامزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت
تصری این جماعت شده که باعث احمال و انقال محتاج بجز ثقیل
بسیار بودند تردد های مردهای خوار از اندازه منصب معمر خود

بلکه از طوق بشری نمود تا بسعی او جنگ عظیم مانند جنگ اول مرگنج با مظفر کرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب میگشت و میرزا خان باحمد آباد آمده و امرای مالوه و غیر آنها بمحاصره قلعه بهروج تعیین گردانید تا بعد از هفت ماه جرکس روسی که از جانب مظفر حکومت آن قلعه داشت بقتل رحید و نصیرا خسرو و مظفر بدر رفت •

و درین سال بعد از تعیین میرزا خان و لشکر مالوه جانب گجرات از اگره در کشتی نشسته بسیراله آباد که معموره جدید بجای شهر پیاک و معبد قدیم هندوان است و در آنجا قلعه چند طرح انداخته اند متوجه شدند و در روز توجه خبر وفات شیخ بدر الدین ولد شیخ اسلام چشتی از مکه معظمه آوردند که روزه طی هفت روزه داشته در هوای گرم برهنه های بطوان مشغول بود تا پایش آبله کرد و تب محرق عارض شد و در عید قربان سال نهصد و نود شربت شهادت قتل فی سبیل الله از دست سادی لطف ازلی نوشید

دی شب ز سر صدق و صفای دل من

در میکده آن روح فزای دل من

جامی بمن آورد که بستان و بنوش

گفتم نخورم گفت برای دل من

و این خبر را بحاجی حسین خادم خانقاه شیخ گفزه فرستادند و هشتی و مصیبتی عظیم بآن خاندان راه یافت و حاصله هدایت

و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن به اله آباد مدت چهار ماه در آنجا توقف شد و زین خان کوکه و بدرپر را که اول نوکر راجه رامچند بهته بود بطریق ایلچی گری در چورا گته فرستادند و رام چند اطاعت قبول نموده زینخان را بعد از گذراندن اسباب مهمایی نگهداشت تا به همراهی او در فتحپور آمده ملازمت نمود مد بدست لعل و جواهر دیگر به همین قیاس پیشکش لعل گرامی گذراند از آن جمله لعلی بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه برآمده بهر خود با وفامی را در خدمت گذاشته پس از چند گاهی رخصت وطن حاصل کرد و عذرت بمستقر اصلی که جمیم بهر حمیم باشد رخت و این رامچند در اخلاق خاصه در همت چنان بود که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهایی او اینکه یک کرور زر بمیان تانمین کلونت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم سور را چه سان اسباب سلطنت داده بود و میان تانمین نمیخواست که ازو جدا شود آخر جلال خان قورچی رفته بمیدان آورد و درین ایام اعظم خان از حاجی پور بایلمار در اله آباد آمده ملازمت نمود و مرخص شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیارد و امرا هران شهر طرح عمارات عالی انداختند و قرار یافت که پای تخت بمد الیوم همان باشد و سکه نوزند و شریف مردمی چوکی نویس که کسی در حق او گفته که

در چوکی نویسد هر دو کذیف • یکی نافیس و دگر نا شریف
 صبح سکه این ببت یافت

همیشه چون زر خورید و ماه رایج بد

بشرق و غرب جهان سکه اله آباد

و درین ایام ملا مهداد امرویه و ملا شیرینی بجهت خوش آمد که بصدارت میدان در آب پنجاب متعین بودند آمده ملازمت کردند و ملا شیرینی بجهت خوش آمد منظومی هزار شعاع نام در تعریف آفتاب مشتمل بر هزار قطعه گذراندید و بسیار مستحسن افتاد •

و در ماه ذی حجه این سال از انجا مراجعت نموده بقصد اصلاح خلل گجرات عازم فتحپور شدند و در نواحی اتاره خبر فتح میرزا خان رسید •

و در شهر صفرخه انفی و تسعین و تسعمایه (۹۹۲) چون بپای تخت آمدند فرامیدن غذایت آمیز بنام امرای گجرات صادر شده میرزا خان را خطاب خانخانانی و اسپ و خلعت و کمربند مرصع و تمن طوف و منصب پنجهزاری که نهایت • مراج امراست بخشیدند و نظام الدین احمد را نیز که باعث تردد فتح آن ولایت او بود باسپ و خلعت و زیارتی منصب - امرار ساختند و مناصب دیگران نیز ده بیست و ده سی فراخور احوال هر یک امزدند •

و درین ایام مقبره را ترجمه کتاب راماین فرمودند که در تصنیف بر مهابهات سبقت دارد و بیست و پنجهزار شاوک است و هر شاوک فقره ایست و پنج حرفی و آن افسانه ایست در ذکر رام چند راجه شهر آورده که او را رام هم میگویند و هندو آن بطریق حلول بخدائی می پرستند و مجمل آن اینست که سیتا زن از را دیوی ده مرادون نام حاکم جزیره افکا فریفته برد و رام چند با لچمن برادر خویش بآن جزیره رفته و اشکری بیست هزار از میمونان و خرسان عدد

آن را محاسب و هم نداند جمع کرده پلي بعرض چهار صد کرده بررزي دريائي شور بسته و بعضی میمونان را میگویند که همان طور بسته اند و بعضی دیگر بپاي خویش گذشته و مثل این خرافات متنافسه بسیار است که عقل در رد و قبول آن متوقف است و بهر تقدیر از میمون میمون موار از پل گذشته و تا هفته جذب عظیم کرده راون را با تمام اولاد و احفادش کشته و خاندان هزار ساله او را بباد داده و لنگار را به برادر راون سپرده بشهر خویش آمد و بزم هندوان ده هزار سال حکومت جمیع هندوستان رانده بمستقر اصلی خویش رسید و زعم این طایفه آنست که عالم قدیم است و هیچگاه از نوع بشر خالی نیست و ازین واقعه صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود این آدم ابوالبشر که از خلقت او هفت هزار سال گذشته قائل نیستند و ظاهر این است که این واقعات یا راست نیست و افسانه مجرد است و خیال محض چون شاهنامه و قصه امیر حمزه یا در زمان تسلط بهائم و جذیان بوده والله اعلم بحقیقه الحال •

و از جمله غریبی که درین ادم روی داد آن بود که در دیوان خانق فتحپور زن حلال خوری را آورده میگفته اند که مرد گشته و یکی از معبران راماین هم از مجلس کتابت رفته او را دیده آمده چنان تقریر کرد که زنی بود که از شرمندگی پرده بر روی کشیده حرفی نمی زد و حکما مؤید این معنی دلائل میگذرانیدند و میگفتند که مثل این واقعه بحیار بظهور آمده - بحال من بتصرف فی ملکه کما یشاء •

و درین سال ملا عالم کابلی که بسیار عالم شیرین ادب و خوش

تکلم و مجموعه انبساط بود و نالت یامت و • اشعث طماع • تاریخ
عهد و فواتح الولاية تصنیف اومت •

درین وقت سال سی ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر
نوروز جلای است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و
نود و در تحویل حمل واقع شد و درکن آئین بندگی و جشن
انعقاد یامت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید در گرد آمد و
ریشه پیران شد و ناقوس کار روئین چون گویا مامری نوازش
یادمانه بغریب آمد و بیان که چادر هست بصورت گنبد و اختراع
فرنگیان است برپا گشت و مال و جان و ناموس و دین را فدای
اخلاص ساختند و جندان ارواح مقدس در حر این امتحان شد که
در حصر نیاید و هر دوازده نفر نوبت بلوبت و مثل بمثل مرید شده
موانعت در مشرب و مذهب می نمودند و بجای شجره شبیهی داده
آنها علامت اخلاص و مقدمه رشد و دولت میدانستند و در غلافی
مرصع بخواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و الله اکبر در عنوان
نامها قرار یامت و قمار و ربا حلال شد و دیگر محرمات برین قیاس
و قمار خانه در دربار بنا کرده زری بسود بمقاصران از خزانه میدادند
و سود و شتل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی
و پسر را بشانزده سالگی نکاح بستن منع فرمودند و قصه زنا
حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم با صد فقره صلی الله
عنها را مطاعا منکر بودند و مطاعن دیگر را چه گوید که این اسماع
پیر از زیقی باد تا چها که نشود و زلات جمیع رسل را صلوات الله
و سلامه علیه اجمعین مطلقه وسیله انکار ساختند خصوصاً قصه داود

علیه السلام و لوربا و امثال این و هر گرانه بروفق اعتقاد خویش
می یافتند کشتنی و مردود و مطرود ابدی میدانستند و نام وی
نقیه ماندند و عدو دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدروند

خود هم در آفاق بضال دین اکفر مشهور شدند و مسجدها مرشد
بابوجهل شهرت یافت آری جاراامیر و خان الوزیر و ریاست دنیوی
تبع ریاست دینی آمد و از همه مهمات اینها را اعم دانستند و باقی
طفیلی و از برای شکستن دوکان ناموس دین حکم فرمودند که
دکانهای نوروزی را گاه کلهی برای تماشای بیگمان و اهل حرم
و عفاف مخدرات خاص و عام خالی سازند و انجاز می بخشیدند
و مهم سازی بدرونیان و نصیحت مذاکحت و مواصلا اینا و بنات
دران مجلس قرار یافت و غیر از منصب وجهه اخلاص کفایت
دیگر منظور نبود و هر چند برنع این قید مقید شدند با کفار هند
که ناگزیرند و نصف لشکر و ولایت از ایشان خواهد بود و الوس
صاحب شوکت دیگر نه در مغل نه در هندوستانی ملل ایشان است
بس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و
کوبش دادند و ناموس و غیرت و اتفاق از ایشان باطل معلوم بود
درین ایام انظم خان از حاجی پور پهنه بموجب وعده بایلغار آمد
و عرایض میرزا محمد حکیم رسید که بدخشان بتمام بتصرف عبدالله
خان اوزبک در آمد و میرزا سلیمان که از مکه معظه آمده بر
بدخشان استیاء یافته بود و میرزا شاه رخ جفک با اوزبک کرده
شکست یافته هر دو بطریق النجا بهند می آیند

و در اوایل ذی قعدة این حال عریضه مانده که از اطراف نیلاب
رسید که میرزا شاه رخ به نیلاب آمد و او پیشواز رفته شش هزار
روپیه نقد و اقمشه بسیار و پنج نعل برهم پیشکش گذرانید و از
آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد •

درین سال چندی از اعیان امرا بمستقر اصلی شتافتند
ازان جمله محمد باقی خان برادر ادهم خان در ولایت کرهه
گذشت که جایگیر او بود و غازی خان بدخشی که از اله آباد بجانب
اوده مرخص شده بود و همان جا داعی حق را ابدك اجابت
فرمود او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالیچه برداشته
بدولت خانه می آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید
گفت الحمد لله که بقوت حرص بر بایم و بر هر کس از نوکران
میرم خود که دعا میکرد میگفت، الهی تو هم هزاری شوی
که تو قدر مرا بدانی شبی در پیش خانه قلج خان که جمعی عظیم
بجهة اطار رفته بودند تفسیر مورد انا فَنَحْنُ میگفت دخلی کردم
او توجیه نموده درین اثنا درشتی کرد گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان
ولاوت هم معلوم شد گفت بخاطرت می رحیده باشد که این شدت
از جهة منصب هزاری است گفتم ظاهر همین است خیلی درهم
شد آخر بمحاطت آصف خان بخشی آية الصلح خیر خواندیم و آن
تکلف بر طرف گشت و روزی که از اله آباد کوچ شد فقیر را با غازی
خان تا خیل راه مذاکره علمی و نقل سخنان مشایخ کبار بود و
بعد دیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه
که او نیز از جمله مریدان خاص الخاص بود و بعد از دفن در قبر

ار که باختراع خاص بود شبکه مقابل نیر اعظم گذاشتند تا فروغ آن که
 پاک کنند گداهان است هر صباح بر رویش افتد و میگفتند که بر
 دهانش زبانه آتش نذر رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال
 و ملا احمد تنه • سلطان انخوارچ • بکمی یکعدد تاریخ یافت •

و در مفتاح سده ثلث و تسعین و تسعمایه (۹۹۳) که او اخر سال
 می ام است میرزا شاه رخ دراجه بهگوان داس قریب فتحپور رمیدند
 و شاهزاده دانیال را با شیخ ابراهیم چشتی و چندی از امرا باستقبال
 او فرستاده بدرگاه آوردند و یک لک روپیه نقد و احباب فواش خانه
 و سه اسب عراقی و پنج میل و چند قطار اشتر و اسب و خدمت
 کاران بخشیدند •

و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را در سده شانزده سالگی موافق
 ضابطه مقرری با صیغه راجه بهگونه داس در سلک ازدواج آوردند و
 خود بمنزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد
 ساختند مبلغ دو کبرور تانگه کلبدن مقرر شد و جمیع رسومی که در
 هند معمول است از افروختن آتش و غیر آن بجای آورده ازان خانه
 تا بدولت خانه زر بر محفله دختر نثار فرمودند

زین گوهر و زر که افشایده شد • زیر چیدنش دستها مانده شد
 و راجه بهگونه داس چند طویله اسب و یکصد فیل و غلامان و
 کنیزان حبشی و هندی و چرمی و انسام طلا آلات مرمع و جواهر
 و اوانی زر و ظروف نقره و انواع انمشه که عدد آن خارج از حد احصا
 باشد جهاز گذرانید و بهر کدام از امرای حاضر فراخور حالت و مقدار
 اسبان عراقی و ترکی و تازی با زین طلا و غیر آن داد

روز پنجم شنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نهصد و نود و سه طلعه لشکر
 بهار و مقدمه نوروز سلطانی رحید و بموجب نوشته میرزا نظام الدین
 احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده حال سی ام از جلوس ابتدا
 یافت و حال آنکه ابتدای قرن ثانی از جلوس از تاریخ بیست و پنجم
 ربیع الاول نهصد و نود و چهار در آنک بنارس واقع شده چنانچه بعد
 ازین مذکور شود انشاء الله تعالی و همانجا منشاء این وهم ذهول
 میرزا است ازین معنی که بقرب ایام کبیره که در هر سه حال تفاوت
 یکماه قمریست در هر قرنی یکسال تفاوت در میان حالهای شمسی
 و قمری می باشد و فقیر چون هیچ تفویم با خود نداشتم بضرورت
 خود را بمتابعت میرزا گذاشتم و عهده براریدمت والله اعلم باعلاوه آنکه
 میرزا درین سنوات در گجرات بودند در اردو القصة آئین بلندی بدستور
 سابق بسته و جشن عالی داده هر روز مهمانی هر دوکن داری از
 امرا و پیشکش لایق میکردند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب
 نیز داخل خزانه میشد و از پنجهزاری تا احدى بموجب حکم
 همه پیشکش و نذر و نیاز میگذاشتند تا آنکه این ذره بمقدار نیز
 که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگه زمین
 هزاری نام داشتم قصه پیر زال یوسف علیه السلام را ضرب المثل
 ساخته چهل روبه پیش کشیدم و بدرجه قبول افتاد

خدمت پسند نیست دگر خدمتی بیار

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب دوازده هزاری داده و
 دیگر را ده هزاری و سیوم را هفت هزاری داده فراش خانه و احباب
 سلطنت و تمن طوف و نقاره جدا ساختند و در انتحاج این سال میور

مرتضی و خداوند خان امراء دکن که از ولایت برار برهرو احمد نگر که پای تخت نظام الملک امت رفته در جنگ صلابت خان وزیر نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به برهان پور آمده و راجه علی خان فیلق ایشان را بتمام بغارت گرفته ازان جمله صد و پنجاه نیل بدست هسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در مجلس نوروزی آمده بعد از مزاجرت بقیه اسپانی که مانده بود پیشکش کردند و ترغیب بر تسخیر دکن نمودند بنابراین شاه فتح الله را که بعد ازان ادرا معیر فتح الله می نامیدند بخطاب عضد الدواء مخاطب گردانیده پنجم زر روپیه و اسب و خلعت بخشیده و صدو کل بلاد هندوستان ساخته بجانب دکن مقرر ساختند تا خان اعظم و شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا برده واحاطة العقده امرا گردد و کمالات شیرازی نوکر ادرا برای گذرانیدن ایامه مقطوع الراضی که خال خال مانده بودند در خانه به نیابت نگاه داشتند و صدارت بکمال رسید و آخر رفته رفته کار بجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن پنج بیگمه زمین نداشت اما اراضی کلی کلی باز یافت نموده کفایت خنیل میکرد و آن زمین همان طور مسکن و حوش و هوام و سوام شد نه از ایامه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامه اعمال صدور که نامی از ایشان باقی نمانده باقی ماند

مظالم صدور عظام باقی نیست در دل خاک جز عظام صدور و در ماه رجب این حال خبر از کابل رسید که میرزا سلیمان که بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت

بیک موضع امانت نام نموده بود باتفاق ایماقات با اوزبکان در سرحد بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاری را ازان طایفه از تیغ گذرانیده بقیة السیف را خدمت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را چون عمر دوباره یافتہ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قُنُطُوا و در ماه شعبان این سال خان خانان حسب الحکم از گجرات در فتحپور بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر سری بقتده کشید و از نہایت آزرده گی کہ از جام و امین خان غوری حاکم جوناگره داشت و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگره را محاصره کرد و قلیچ خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امراي آن حدود را بر مر مظفر برد و او تاب نیاورده و از آب زن کہ از دریای شور بعضی ده گز تا سی گز دوری جدا شده بریگستان جیسل میگرد آمده غایب گشته گذشته بولایت کچہ رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی از گجرات بفقیہ نوشت کہ چون حان خانان در وقت روانہ شدن وعده کرده کہ درین مرتبہ ملا الہداد امرودہ و فلانی را التماس نموده از درگاه ہمراہ می آرم مناسب چنانست کہ ایشان را بمراسم آدابی کہ مقرر است دیدہ و رخصت از درگاه گرفته یکجا سیر این ولایت نمایند کہ عالمی دارد

بعد ازان ہرچہ مصلحت باشد

و خان خانان را در وقت رسیدن بمکتب خانہ کہ دیوان خانہ فتحپور برای ترجمہ گری معین بود یکباری دید و او بزودی بجانب

گجرات مرخص گشت و روا رو کابل نیز در میان درآمد و آن داعیه که مفتاح نجات و سرمایه فتوحات خیال کرده بودم در پردۀ خفا ماند و ما تشاؤن الا ان يشاء الله و خانخانان بده سروهی سرودی رحیده قصد گرفتن سروهی و جالور نمود و نظام الدین احمد و حمد قاسم بارهه انجا باستقبال شتافته با جمعیت تمام رسیدند و راجه سروهی پیشکش بسیار آورد و ملازمت نمود غزنین خان جالوری اگرچه درین مرتبه آمده دید اما چون وقت رفتن خان خانان بدربار حرکت نداشتیم بازو بظهور رحیده آثار بغی ظاهر شده بود مقید ساخته او را با حمد آباد بزم و جالور را ازو انتزاع نمود و فوج خود دران جا گذاشت و بعد از چند کاهی غزنین خان و سید جمال الدین نبیره سید محمود بارهه را که از مدت چند سال باز تقریب عشق بازی با یکی از اهل طرب خانه سیاه بهمن نامی که حالا او را اهرمزی توان گفت از درگاه رنخته در دامن کوه رفته و جمعیت بهرسانیده برگزانت نواحی را می تاخت و راهها میزد عاقبت از دامن کوه در پتن گجرات پناه به عوی خوش سید قاسم برد حسب فرمان از پتن که جایگیر سید قاسم است طایفه مقید بلامرور فرستاد آخر غزنین خان را بصبیه میان محمد وفا خزانچی مرحوم کدخدا ساخته برای خاطر میان فتح الله شریفی خسر پوره اورعایت و تربیب نموده در ملازمت نگاهداشته و سید جمال الدین را در نخاس هر مردار کشیده تیر باران کردند سر عاقبت بلندی او از عشق این بود .

و درین ایام مرخص داشت مانسنگه و خواجه شمس الدین از اتک

بفارس رسید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر بستر ناتوانی افتاده و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کوتل خیبر به پسر روشنی ملحد که هندوستانی بود با اندک دانشی و حال به پیرناریکی اشتهار یافته جفگ واقع شد و منتهزم به پشاور رسید اتفاقاً آتشی در قاعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخت و فریدون از آن آتش چون دود گریخته از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد کس از ممرتشنگی و بی آبی در راه هلاک شدند و در خلال این احوال خبر رسید که عبد الله خان بر سر میرزا حلیمان از شمار بیشتر لشکر ناهزد گردانیده او را بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا متصرف گشت و میرزا تاب مقاومت بآن لشکر نیارده متوجه کابل گردیده و هم درین آیام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت امان شراب امراض متفاده بهمرسانیده بر بستر ناتوانی افتاده رعشه پیدا کرد و در دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمایه (۳۹۹)

از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود
نگر تا چند گردد دور افلاک • که یک نوباره بیرون آرد از خاک
چو گشت آن سردین در زور و زبیب • بخاک اندازدش باد از یک آسیب
و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت اثر را منهدیان بعرض رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول منخواستند که آن ولایت را بغرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون امرا بعرض رسانیدند که پسران میرزا فقوز خرد اند از عهد ملک نمیتوانند بدر آمد

بخوردان مفرمای کار درشت • که سندان نشاید شکستن بمشت
رعیت نوازی و سر لشکری • نه کاریست باز بچگ و سرسری
بنابران خانها را بسرعت بجانب گجرات فرمان نوشته نامزد
گردانیده و ضد الدواء را بجهت اهتمام مهم دکن از درگاه نزد خان
اعظم و شهاب الدین احمد خان که مامور تسخیر دکن بودند در
مالوه و رایسین فرستادند و خود هم این ماه عازم پنجاب گشته
هلال شوال در دهلی دیدند و از منزل پانی پت میر ابو الفیث
بخاری را در نواحی لکنو جایگیر داده رخصت فرمودند و در نوزدهم
این ماه بآب ستلج رسیدند و درین ایام بقرب یکهفته کم و بیش
شیخ جمال بخاری و خواجه اسمعیل ندیره شیخ اسلام که حسن و جمال
تمام داشت درین ماه بجهت شرب مدام و مباحثت بر دوام از عالم
فانی بسرای جادوانی رخت کشیدند یکی در لونهای دیگری در
تهانیسرو این تاریخ بتعمیه یافته شد • ع

رفت زیبا گلی ز باغ جهان

و در سه گروهی سیالکوٹ ملا الہداد امروزه که دانی بر حیدر مانده
و هراتش بدل رسیده بود مسہلی از حکیم حسن خورد و در روز
بحق واصل شد مرگ هوش است شریعت به او نیکو یاری بود رحمہ اللہ

ای دل ترا که گفت بدنیا قرار گیر

این جان نازنین را اندر حصار گیر

بنگر که تا تو آمد چند کس برفت

آخر یکی ز رفتن هان اعتبار گیر

و صادق خان را از نواحی قہور بحکومت بکر نامزد گردانیدند و در

سینزدهم ذی قعدة بكنار آب چناب منزل ساختند و درین منزل
 شیخ عبد الرحیم لکنوی مصاحب میر ابو الغیث و شیخ محمد
 بخاری که از پیش خان زمان آمده بدرجه امرانی رسیده برگنه
 پنهان در دامن کوه جایگیر داشت و درین آیام سودای گذرا پیدا
 کرده بود درخیمه حکیم ابو الفتح خود را بخنجر زد و بدست خود
 زخم ادرا بسته حکیم نگاهداشتن در سبالکوت فرمودند و بعد از چند
 گاه صحت یافت اما از جهة خبط احوال وی از ضبط بدر رفته
 بود الان کما کان

خوی بد در طبیعتی که نشست • نرود تا بوقت مرگ از دست
 و در بیست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین
 منزل محمد علی خزانچی که بکابل تعین بود آمده ممرض داشت
 که بعد از او میرزا محمد حکیم فرزند خان و کقباد و امراسیاب پسران
 میرزا را که بجهة مفرس دخی در مهمات ملکی نداشتند باهتماء
 امرای بدین مانسنگه آمدند و مانسنگه پسر خود را با خواجه
 شمس الدین خوانی در کابل گذاشته و جمیع آن مردم را دلاساداد
 بمذمت می آید •

و پنجم ماه ذی حجه راول پندی که قصبه ایست مابین اتک
 بفارس و رهناس منزل شد و مانسنگه پسران و نوکران میرزا
 محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان عنایات و امدادات
 خرچی و علونگ لایق فرمودند و از نواحی اتک بفارس میرزا شاهرخ
 و راجه بهگوندی داس و شاه قلی خان محرم را با پنج هزار حوار
 بتخصیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند و همدوین روز اسمعیل قلی

خان و رايي سنگه درباري را بر سر بلوچان و زمين خان نوکه را با
فوجي آراسته بر سر افغانان سواد و بجور روان ساختند .

و در يازدهم محرم مکرم سنه اربع و تسمعين و تسعمائة (۹۹۴) اټک
بنارس مخيم شد و چون پيش از من به بيست و پنج سال هندوستانی
مچاهی خود را پير روشنائي نام کرده چنانچه نشست در طایفه افغانان
درآمده و اکثر احمقان را مرید ساخته مذهب اتحاد و زنده را رواج
و رونق داده و تصديقي را خيرالبيان نام نهاده دران بيان عقايد فاسده
خود نموده و بمقر انجليمي سرنگون رفته بعد از جلاله نام که در سن
چهارده سالگي در سنه تسع و ثمانين و تسممايه (۹۸۹) در وقت
مراجعت رايات عاليات از کابل بملازمت رسیده و مورد مرام
شاهنشاهي گشته و از شتات جباي موروثي و مکتسبي فرار نموده
و باز در ميان افغانان رفته و قطع طريق بزياد کرده و خلقي کثير را
بخود متعلق گردانیده راي هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود

اگر بيضه زاغ ظلمت سرشت • نهی زير طاوس باغ بهشت
بهنگام آن بيضه پرورش • ز انجیر جنت دهی ارزش
دهی آبش از چشمه - اسبيل • دران بيضه گردم دم جبرئيل •
شود عاقبت بچه زاغ زاغ • کشد رنج بيهوده طاوس باغ
بنابران بجهت دفع و زع طایفه روشنائي روستائي که در حقيقت
عين تاریکی است و بعد از من بتاریکی نمیدر خواهد يامت کابل را
بجايگير مانسنگه تعيين کردند تا استيصال آن متمردان نماید •

و در ماه صفر اين سال معيد خان کهکړ و بدربر ملعون و شيخ
فيضي و فقيه الله شريفي ديگر انرا بکومک زين خان رخصت کردند

و بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از پی این جماعت روان ساختند و این عساکر به زین خان ملحق شده افغانه را بتاراج داده در اسیر ساختن زن و فرزند ایشان تقصیری ننمودند و چون بگوتل گراگر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد بیدر آورد که افغانان امشب داعیه شب خون دارند اگر ازین دره تگ که فرود آمده اید و عرض آن زیاده از سه چهار کروه راه نیست عبور شود خاطر از دغدغه جمع گردد روز نزدیک زوال بود که بیدر از خود سری و خیره گردی و خود نمائی بی آنکه با زین خان مشورت نماید کوچ بپیمحل کرد و اراده گذشتن از دره نموده و تمامی لشکری سر از عقب وی روان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند افغانان از اطراف کوه چون مور و ملخ در شور شده از بالا تیر و سنگ را چون باران میریختند و دران کربوه بلاد مغاره اجل از تنگی راه و تاریکی شب خلیق راه گم کرده در مغاکها واذی هلاک پیش گرفتند و سر و پا گم یکی بدیگری نه پیوست و شکست عظیم افتاد و قریب بهشت هزار کس و زیاده بغذا رفت و بیدر که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود بقتل رسیده در سلک - گان جهنم داخل شد و پاره از جزای اعمال شایسته خود یاموت و خبلی از امرا و اعیان چون حسن خان پنی و خواجه عرب بخشی خان جهانی و ملا شیرینی شاعر و جماعت کثیر دران شب هلاک شدند و اسیران را که میتواند در قید شمار آورد و تاریخ این شد که • از خواجه عرب حیف • بکمی یکمده و حکیم ابو الفتح و زین خان در پنجم ربیع الاول این سال شکست نامده بمحضت بسیار خود را بقلمه انگ رسانیدند و چون

همچون بیربر مصاحبی غالب را بغفاق بیداد داده امده بودند و نفقاتها
 مشخص و معین گردیده چند روز از نظر مردود و از کورنش محروم
 مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه بقرتر ازان رسیدند و از فوت
 هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نکشیدند که از مردن بیربر می گفتند
 که حیف که جثه او را نتوانستند ازان تذگی بدر آورد تا باتش
 میرسد باز تسای باین مبداءند که چون از جمیع قیود آزاد و وارسته
 و مجرد بود همین تابش نیز اعظم پاک سازند او پس اهت
 هر چند احتیاج بظهور نداشت و چون غلغله چنان برخاست که
 افغانان بر مر اژک می آیند بذابریان روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را
 آنطرف آب مند ساگر گذرانیده راجه تودرمل را همراه او بدنع آن
 متمردان نامزد ساختند و بالآخر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت
 متعین شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و ازان طرف
 مانده که بر سرتاریکیان نامزد شده بود خلقی کفر را از ایشان
 مقتول و احیر ساخت و درین وقت خبر رسید که میر قریش اباچی
 عبد الله خان بمصحوب نامه و نظری اوزبک حاکم بلخ با سه پسر
 خود از خان رنجیده بملازمت می آیند بذابریان شیخ فرید بخشی و
 جمعی را از احدیان با تقبال آن کاروان فرستادند و این جماعه
 بمعارفت ایشان را از کوتل خیبر گذرایند و تاریکیان سرراه گرفته
 و جدگ کرده شکست یافتند .

و در بیست و پنجم ربیع الاول - مده مذکور تحویل نوروز و شروع در
 حال - سی و یکم و بطور نظامی سی و دوم از جلوس رافع شده دیوان خانه
 اژک را آئین بعته میر قریش را دران روز کورنش دادند و ماسفته

دران جشن بملازمت رسید و شیخ فیضی قصیده تهنیت گفت
که مطلعش این است

فرخنده باد یارب بوسم لک ستانی • از سبده خلافت آغاز قرن ثانی
مخفی نمازد که درین محل شبه از صمر تعین ابتدای سال جلوس
بخاطر میگذرد و عذر آن بالا سبق ذکر یافته ظاهرًا بسر میرزا که
محمد شریف نام دارد و تقدیم سنوات تاریخ نظامی بعد از وفات
پدر کرده انجا باید دید که رفع تفاقض شود و درین ایام میرزا
شاهرخ و راجه بهگوان داس و شاه قلی خان محرم ده بسر حد کشمیر
در کوتل پهلوا داس رسیده بجهت رسیدن خبر شکست زین خان
مصلحت در مصالحه دیده بودند بایوسف خان حاکم کشمیر آشتی
نموده و زعفران زار حاصل سال و دارا ضرب را بخالصه مغرب ساخته
و عمال تعین نموده ولایت بتمام بایوسف خان باز گذاشته او را که باین
معنی اشد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون این صلح
پسندیده نیفتاد جمیع امرا ممنوع و محجوب گشتند آخر رز شرف
انتاب همه را طلبیده کورنش دادند و هم در روز تحویل ایلچی
عبدالله خان و نظربی با فرزندان ملازمت نمودند و چهار اکا تنگه
بنظربی که پانصد تومان عراق باشد انعام شد و نقل خط عبدالله خان
این است که اسمعیل قلی خان و راجه سرداران بلوچان را بدرگاه
آوردند و مانسنگه بکومک راجه تودرمل تعین یافت و خاطر ازان صوره
جمع ساختند و در بیست چهارم ربیع الثانی سال نهصد و نود و
چهار از انگ عازم لاهور شدند و از گذار آب بهت اسمعیل قلیخان را
نهای مانسنگه بدفع انامنه و مانسنگه را بحکومت کابل تعین

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بکومک اسمعیل قلی خان و
 ساختن راه نگاه داشتند و در هفدهم ماه جمادی الثانی در لاهور نزول
 واقع شد و مقارن این حال سرپر شرعوب بهادر را که در نواحی
 بهرایج بنوکران حکیم ابوالفتح جنک کرده کشته شد و اکثری
 میگویند که باجل طریعی در گذشته بود سرش بریده آوردند
 و غلطان غلطان از کوه کمون آمده بکنگرو قلعه لاهور قرار گرفت
 و آن فتنه و شور تسکین یافت و در نوزدهم شهر رجب دختر
 رای سنگه بهذه را بشاهزاده سلطان سبزم عقد بستند و در اوائل
 شعبان محمد قاسم خان میربحر و فتح خان فیدایان فوجدار جمعی
 از امرا بتسخیر کشمیر مرخص شدند و چون قبل ازین یوسف خان
 کشمیری را که بعهد قول راجه بهگوان داس آمده بود در بند کشیده
 میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بحقه رعایت
 حمایت و حمیت خود را بچندهر زد و برای شیخ عبد الرحیم
 شریکی غالب بهم رسید و عاقبت در صحبت هم شرکت بوی نمود
 و چون امرا در کوتل کنریل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدربار داخل
 خواصان بوده مانند مظفر گجراتی سی و چهل روپیه ماهانه داشته و
 گریخته بکشمیر رفته و قاضی - ذی آجرا را بجهت تعصب در رخص
 بدست خود کشته و بذیاد اساد نموده نوکران پدر را بخود متفق
 ساخته بود پدر را مرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده
 بجمیعت تمام نشست چون بدسلوک و بدمعاش بود پاره از مردم
 او جدا شده بمحمد قاسم خان درآمدند و پاره در سری نگر که شهر
 حاکم فشین کشمیر است لوای مخالفت بر امرا خاند یعقوب تمکین

فتنه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و افواج بی مانعی هوایت گشمیر درآوردند یعقوب تاب زیاده فرار نموده بکوهستان پناه برده ولایت گشمیر بکمر بضبط و عمل درآمد و یعقوب باز جمعیت کرده بجنگ قاسم خان آمده منهزم شد و باز شب خون آورده طرزی نبست و میرزاده علی خان درین جنگ کشته شد و چون او را در دره‌های تنگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند از روی عجز آمده قاسم خان را دید و همراه او بملازمت پیوخت و عاقبت او را در بهارنزد راجه مانسنگه پیش پدر فرستادند و یوسف و یعقوب مرد و محبوس در کابله احزان بعلت مالیخولیا و موت از حبس تن رستند و در نوزدهم رمضان میر قریش ایلچی به مصحوب حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح و میرصدر جهان مفتی ممالک محروسه ساکن قصبه بهائی از ولایت قنوج بجهت عزای پرسی سکندر خان پدر عبدالله خان جانب ماوراءالنهر روانه گردانیده و قریب یک و نیم اک زریده و اسباب تحف از هدایای هندوستان بدست محمد علی خزانچی سوغات فرستادند و درین ایام تاریکیان بایست مزار پیداده و پنجهزار سوار تخمینا بر سر مید حامد بخاری از امرای کبار سلاطین گجرات ریختند او با جمعی معدود که داشت برآمده در پشاور جنگ کرده کشته شد و زین خان کوکه و شاه قلی خان محرم و شیخ فرید بخشی بجهت تدارک این امر باتجانب مرخص شدند و مان سنگ از کابل بجمعیت تمام بکوتل خیبر آمده جنگ عظیم با تاریکیان نموده شکست داد و همان جا قرار گرفت تاریکیان روز دیگر بمجموع عام آورده تمام شب و روز چون شغالان فریاد زده از

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش مادهو جنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهنانه اوهند می بود با فوجی آراسته بمدد ماسنگه رسید و اناغنه راه فرار پیشی گرفتند و قریب دوهزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده گاهی غالب گاهی مغلوب از کابل آمده ماسنگه را در خیبر دید و از آنجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایه (۹۹۵) در لاهور بملازمت رحید •

واژ غریب انکه محمدزمان میرزا ولد شاهرخ میرزا که در سن دوازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک امیر شده و عبدالله خان او را به پیر و مرشد خود خواجه کلان بیگ نقشبندی از نمایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود تادر سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگوید که خواجه مذکور عوض آن پسر اسیری دیگر واجب القتل را سیاست فرمود و او را خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رحیده بود بلباس نا شناختی با گدایان ماور النهر بملازمت رسید و یک هزار عدد اشرفی هم اقام یافت و از آنجا بحج رفته باز بدخشان رحیده و جمعیت بسیار بهم رسانیده با اوزبکان بمرات جنگهای مردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آن دیار را متصرف شد و غنیم را برآورده و از لاهور دوهزار اشرفی و کمان و تفنگ بسیار هوغات دیگر بدست میر طوغان عهدی برای او فرستادند و چند سال سرکله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد و آل حال او مذکور شود انشاء الله •

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج هجری روز

ملطانی و آغاز سال می و دوم و بقول میرزا سوم از جلوس شد و به بیانی
که گذشت جشنه منعقد گشت و ضوابط دیگر باضانه انضمام یافت
از آن جمله اینکه بیشتر از یک زن نکاح نکنند مگر آنکه نازاد باشد وگرنه
خدا یکی و زن یکی و زن چون بسرحد نایمندی رسد و حیض او
منقطع گردد شوهر نخواهد و بیهوا اگر خواهند که شوهر کنند مانعی
نباشد چنانچه اهل هند منع نمی نمایند و هندو زنی خوردن سال که
تبع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر هندوان این را دشوار
دانند و ممتنع نشوند پس از هندوان زن کسی نه مرده باشد دختر
را بگیرد و بهمین مکالمه عقد بندد دیگر چون مردان با همدیگر
صلاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگویند و این بمنزله
سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدای حساب ماه هندی از تاریخ
بیست و هشتم باشد نه سیزدهم که اختراع راجه بکرماجیت و بدست
ویست و عیدهای مشهور هندوان برین قاعده راج دهند و متمشی
نشد هر چند فرامین درین باب از فتوای در سنه نهصد و نود
هم بکرات و هم به بنگاله صادر شده بود دیگر اراذل را از خواندن علم در
شهرها مانع آیند که فسادها ازین قوم می خیزد دیگر معامله
هندوان را برهمنی دانا بقطع رساند نه فاضلی مسلمانان و اگر احتیاج
بموکند افتد یا آهن گرم تانده بدست منکر نهد تا اگر سوخت
دروغ گوشت و الا راست گو یا آنکه دست در روغن گرم جوشانده
بگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن و آردن غوطه در آب خورد که
اگر پیش از آن سر از آب بر دارد مدعی علیه را حق مدعی باید
داد دیگر آنکه هر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

دفن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیات فرار دادند و درین سال عبدالمطلب خان را با جمعی بجهت استیصال جلاله تاریکی به بنکشر فرستادند و او را با سره اران قبایل افغانان شکست داد و خلیق نامحصور را بقتل رسانیده بعوض هر اسیری از لشکر زین خان مرد و زن ایشان را با ضعاف مضاعفه بند گرفتند و قهر خدولندی که بلی غلا باشد علاوه قتل و اسیر آن جماعه گردید و درین سال که نهصد و نود و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلطان ملیم از صبیغه پاجه بهگوان داس روی نمود و طوی عظیم دادند و از جمله اکاذیب اراجیف که از محالات یکقدم بیشتر امت درین سال انتشار خبر زندگی پیریر ملعونست بعد از آنکه او در درگاه هفتم از نار قرار گرفته بود مجمل آنکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهی را بآن ناپاک دانسته و از مفارقتش در اضطراب و تهاک دیده بودند هر روز آوازه در می انداختند که او را در نگر کوٹ به کوهستان شمالی همراه جوگیان و سناهیان دیده آمده اند که میر میگرد و حضرت هم باور میکردند که بلی چون او از علاقه دنیا مجرد بود دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی و انعام یوسف زئی اینجا نمی آمده باشد و سناهیان در خانه این خبر باور داشته در لاهور ازو داستانها میگفتند و بعد از آن که احدی بنگر کوٹ رفته تحقیق خال کرده چنان معلوم شده که آن مقوله حرف و موتی بیش نبوده و بعد از آن شنیدند که او در قلعه کالنجار که بجایگیر آن مگ بوده رفته و مال کالنجار عرضداشت باین مضمون نوشتند که در وقت تیل مالیدن او حیاسی محرم اسرار علامات بدنی او را

شغلخته و او پنهان می باشد و فرمانی فرستادند و کوروی هندو خود
 بعمل یک مسامری غریبی خون گرفته بیربر اعتبار کرده پنهان می
 داشت و حجام رانده فرستاد اما آن غریب را بجهت متر حال از هم
 گذرانیده نوشت که بیربر خودش بود و لیکن اجلش در رسید و
 معادت های بوس نباتت و ماتم او را دوباره داشته کوروی و دیگران
 را طلبیده چند گاهی در شکنجه داشتند که چرا ما را بیشتر خبر
 نکردی و زور بسیاری باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان
 بر مر ولایت تده روان شده قلعه سیهوان را محاصره نمود و میرزا جانی
 بیگ ندیر محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبایی
 خویش ایلچیان با تحف و هدایای نفیس بدرگاه فرستاد تا بتاریخ
 بهست و پنجم ذی قعدة سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب
 ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برد
 مقرر داشته فرمان منع تعرض بصادق خان صادر شد .

در اوایل ربیع الثانی زین خان کوکه را بحکومت کابل نامزد گردانیده
 حاکم را از آنجا طلب داشته و در آخر این ماه خان خالان میرزا
 خان بامامت الزمانی شاه فتح الله شیرازی مخاطب بعضدالدوله از
 گجرات در لاهور بایمان و بتاریخ بیست و هفتم ماه رجب صادق خان
 از بکر آمدند .

و بمجمل احوال مظفر و خانخانان اینکه چون مظفر بعد از
 شکست نالی در ناودت براه جنابا بر ولایت مورت فرار نموده
 در کوندل پانزده کوروی قلعه چوناکره قرار گرفته سه هزار سوار متفرق
 برز جمع آمدند و یک اک محمودی و کمر خنجر مرصع به امین

خان غوری حاکم سورت داده بخود متفق ساخت و همین قدر مبلغ
 بجام که دایمۃ تسخیر احمد آباد در متخلیه او قرار گرفته طامعه اش
 بحرکت در آمد و امین خان از روی بختی بکری او را بغریب
 نزد جام ستمسال نام فرستاده بدغام داد که جام را همراه گرفته بدان
 که من نیز از عقب میرحم و جام نیز چون اصناف گنجینه او را از
 مررا کرده آمدن خود را بیهانه سرانجام لشکر بدسویف و تمویق
 انداخت و مظفر در موضعی شصت کروهی احمد آباد رسیده انتظار
 وعده امین خان کوهی و جام می برد که خانخانان بسرعت تمام
 با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کوهک امین خان نا امین
 و جام نادرست مابوس شده مراسیده و حیران گشته مراجعت
 بکوهستان نموده بدوارک که عبارت است از شهر ولایت سورت پناه
 برد و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیله شاه ابو تراب
 نزد خانخانان فرستادند و مردم جام خانخانان را سرگروه بکوهستان برده
 غنیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کاتبی
 که خوبشان مادر می اویند بجانب گجرات رفته در آئندیه نام جایی که
 بنکار دریایی سابرمتی شکستگیهای عظیم دارد و از ولایت گولیان
 صمرد است پناه برد و امرایی که خانخانان بجهت احتیاط در وقت رفتن
 درین محال خطرناک برای همین روز گذاشته بود بهر دری می
 فاسم باره جنگی عظیم کردند و مظفر نا مظفر شد و فیلق و آنتاب گیر
 او بدست امت آنتاب آمد و مردم خویش کشته شدند و از خود نزار
 نموده بجانب کاتبی داره از توابع سورت بدر رفت و خانخانان از
 برده بازگشته بر سر جام آمد و جام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع

کرده تا دوهزار سوکر ازمیکوبند که ترک طعام نموده خود را بیجهل بر
صرفن قرار داده با استقبال آمده اند و چون مفاصله هفت کروزه راه
ماند جام پسر خود را با سه نعل و هزده اسپ کچهی که مشابه عربی
است با تحف دیگر پیش خان خانان فرستاده ایل شد و درین
هنگام بود که خانخانان سرتبه اول بایلغار بر حسب فرمان طلب در
فتحپور آمد و مظفر در مدت غیبت او بامداد کتھیان و دیگر
زمینداران قلعه چونا گره را پیچیده و نظام الدین احمد و سید
قاسم باره و جماعه بفرموده قلیچ خان از احمد آباد متوجه حورت
شدند و مظفر تاب نیاورده بجانب گجرات رفت چنانچه سابق سمت
گذارش یافت و بعد از رحیدن خانخانان برای سرهوی و جالور در
احمد آباد شاه فتح الله عضد الدوله را باتفاق میر مرتضی و خداوند
خان حاکم ولایت برار بیدرتگی اعظم خان و شهاب الدین احمد
خان و سایر امرای مالوه و رای سین نامزد گردانیده فرمانی بنام
جایگیرداران آن حدود که تعداد اسامی ایشان متعذر است باین
مضمون نوشتند که بسردارمی اعظم خان اولاً برار را از تصرف دکهلیان
برارند بعد ازان باتفاق متوجه احمد نگر شوند و این انواع در هندیه
که مرحد دکن است اجتماع نموده بایکدیگر در نفاق بودند و اعظم
خان کینه دیرینه پدر کشتگی را با شهاب الدین احمد خان که آن
نقشه باغواهی او بود ظاهر ساخته هم او را و هم عضد الدوله را که
مصلح الامور بود از خود رنجانیده در هر مجلسی اذای لسانی و
غیران میکرد و با عضد الدوله باوجود حق امتدای استهزای غیر
معمومی نمود تا شهاب الدین خان با خاطری آزرده براسمین که

جایگیر داشت آمد و اعظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که
 شکستگی عظیم بذازش دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی
 و دیگر نو دولتان محرک ماده فتنه و فساد بودند اما بسعی
 ضد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم
 آمیر و برهان پور مخالفت لشکر پادشاهی را غنیمت دانسته و لشکر
 دکن را با خود یکی ساخته بمقابلہ آمد و ضد الدوله نزد او
 رفته مقدمات و عطا آئین در میان آورد و در دل سندان او جایگزین نشد
 نرود مینج آهنی در سنگ

و از انجا مراجعت کرده بکجرات آمد تا خانخانان را ترغیب بر
 تسخیر دکن نموده ببرد

تو کار زمین را نکو ساختی • که بر آسمان نیز پرداختی
 و راجه علی خان با لشکر دکن بر سر اعظم خان آمد اوتاب مقاومت
 نیارنده بجای برار رفته انجا هم استقامت نوزیده شهرالچپور را
 غارت و خراب ساخته و انجا هم قرار نگرفته بندربار شدافت و
 دکنیان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را
 بندربار گذاشته جریده با معدودی چند بجهت استمداد از
 خانخانان که یزنه اوست متوجه احمد آباد شد و خانخانان
 باستقبال برآمده و در محمود آباد بمنزل نظام الدین احمد یکدیگر
 را دیده و محبت باتفاق یا بیفاق داشته قرار دادند که خان اعظم
 باتفاق خانخانان در احمد آباد بجهت دیدن همشیره خود رود و
 از انجا متوجه دکن دکنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعه
 لایصرای نامزد آن حدود باجمعهم به برود فرستادند و این هر دو

مردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان از آنجا بصرعت برای جمع لشکر خویش بندر بار رفت و خانخانان در بهروج آمد و اعظم خان بار نوشت که چون منوسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال موقوف باید داشت و اعظم خان از ندر بار متوجه مالوه و خانخانان از بهروج عازم احمدآباد گشت و راجه علی خان و دکهنیان باو طان خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که خانخانان در اٹک بنارس که آن را اٹک کٹک نیز میگویند عرض داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیه تسخیر بدخشان مصمم فرموده اند شوق پائی بوس مرا برین میدارد که درین سفر همراه باشم و بعد از رسیدن اردو از اٹک بلاهور نرمان بنام او رفت که قلیچ خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانخانان بدرگاه بیاید این بود باعث آمدن خان خانان بار دیگر بایلغار در لاهور و آوردن عضدالدوله چنانچه گذشت و درین مدت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایسته پسندیده بظهور رسید که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین حال میر ابو الغیث بخاری که تعریف او حد زبان قلم نیست

شرح وصفش کجا تواند کرد • خامه کز دلم شکسته ترست
در لکنو بمعارضه زحمت توانم برحمت حق پیوست و نمش مطهر
او را در دهلی آورده در روضه آبائی کرام او مدفون ساختند و • میر
سنوده • میر • تاریخ یافته شد (ملوفه)

بگورستان او رازی عبوری کردم از عبرت

جهانی دیدم از آلودگان یکسر بمیدانش

ازین - سو رفته انبوهی و ز آنمونا آمده یک کس
 که از وی حال پرسش یا نشان باشد از ایشان
 دران شهر خموشان از زبان دهانان من جمعی
 ز شارستان گیتی رفته و گردیده مهمانش
 ازان جمله امیری پاک طینت بوتربان آئین
 ابو الغیث انکه گردون غوث خواند قطب گیاهانش
 زهی شایسته حیرت سیدی فرخنده طلعت هم
 که خلق مصطفی بودی عیان در روی خندانش
 بخار ای که دهلی قبه الاسلام بود از وی
 چه شد آن قبه و آن اسلام و یارب کو مسلمانانش
 چو درویش - پاهای بود خاک پایش از بام
 کشم در چشم بخت خویش چون کحل صفاهانش
 بیالینش ز قندیل دل خود سوختم شمعی
 اگرچه مشعل ربانی آمد نور ایمانش
 بساط مرقد او ساختم نمناک از اشکی
 اگرچه ابر رحمت شست از باران غفرانش

درین سال حکم شد که هر قوم ترک علوم عربیه نموده غیر از علوم
 غربیه از نجوم و حساب و طب و فلسفه نخوانند و کساد فضل و تاریخ
 یافته شد و در شعبان سال مذکور مان سکه بدرگاه آمد و درین سال
 خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده علی قلیخان حاکم
 آنجا را با جمعی بی شمار از ترکمانان و اهل شهر بقتل آورد و
 شکست هری و تاریخ یافتند و در محرم ساله ست و تصحیح و

تسمایه (۹۹۹) مان سنگه بحکومت ولایت بهار و حاجی پوز و پنده نامزد شد و در شب عاشورا او را در خلوت با خان خانان جام دوستگانی داده حرف و حکایته اراده در میان آورده در مقام امتحان شدند او بی تکلفانه بعرض رسانید که اگر مریدی تجارت از جان سپاری امت آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج با امتحان دیگر و اگر غیر این است و سخن در دیر، دارید هندو خود هضم و اگر فرمائید مسلمان میشوم و راه دیگر خود نمیدانم که کدام امت بهمین گذشت و پیشتر نکاتند تا بجانب بنگ، روان شد و در همین ایام حکومت کشمیر به میرزا یوسف خان، ضوی مشهدی مقرر فرموده محمد قاسم خان را از انجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه ست و تسعین و تسمایه (۹۹۹) محمد صادق خان را بدفع یوسف زئی بسواک بجور رخصت داده جایگیر مانسنگه از سیالکوٹ و غیره به او عذایت شد و اسمعیل قلی خان را از سواک بجور طلبیده در گجرات فایم مقام قلیچ خان ساختند و قلیچ خان را بدرگاه طلبیدند •

و درین ماه میرزا فولاد بیگ برلاس نیم شبی ملا احمد راضی را که سب صحابه علانیده میکرد بیهانه از خانه برآورده کشت و تاریخ آن • زهی خنجر فولاد • یافته شد و دیگری • خوک سقری •

گفت و الحق آن سگ زمانی که نزع داشت فقیر رزی او را بعینه چون روی خوک دید و دیگران نیز همچنین می دیدند نمذ بالله من شرور انفسنا میرزا فولاد را پیاپی قتل بسته در شهر قهور گردانید تلبد رجه شهادت رسید و چون بسفارت حکیم ابو الفتح از وی پرسیده اند که ترا تعصب در مذهب باعث بر قتل ملا احمد شده باشد

جواب داده که اگر تعصب میداشتم بایستی که بگلزاری از وی
متعرض میشدم حکیم همین سخن را بعرض رسانیده گفت که این
بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابراین سیاستش فرسودند
و گرنه بتقریب مردانگی و شفاعت اهل حرم می خواستند که
جان او را به بخشد و قتل بعد از قاتل به چهار روز به قمر اصلی
شدانت و شیعیان در وقت غسل بنابر قاعده مذبح خویش می
گرفتند که میخی در مکه او کرده در میان دریای غوطه ها دادند و
بعد از دفن او شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر قبرش محافظان
گماشتند و باوجود آن حالی که بسیر کشمیر رفتند اهل لاهور شبی
جنگه کثیف او را بر آورده سرختند .

در بیست و دوم ربیع الثانی سال نهد و نو و شش تحویل نوروز
و ابتدای حال می و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد و دولخانه
عام را که صد و چهارده ایوانست در قماشهای لطیف و پرده های مصور
گرفته اقسام زینت و زیب عوام فریب دادند و انواع احکام مخالف
شرع رواج یافت و شیوع معصیت و تاراج شد و همدرین ایام قلیچ خان
از گجرات آمده بملازمت رسید و قسام پیشکش گذرانید و حکم شد که باتفاق
راجه تودرمل که بسیار خرف و مبروت شده و درین ایام شبی او را
حریفی از کمین بزخم شمشیر مجروح ساخته و هوس مال گذشته بود
در دیوان چخانه مهات ملکی و مالی به پردازد و درین سال راجه
کماون از کوه سولک که دیدن پادشاهان را متخذه او و آبا و اجداد او
لعنت الله علیهم تخیل نکرده بود در لاهور بملازمت رسید و اقسام
غرایب پیشکش آورد از آن جمله گاو قطاس و آهوی مشکین که او

گرمی هوا در راه مرده بود فقیر دیدم که بصورت روباه بود و دندان خجرد
از پیش برآمده و بجای شاخ برآمدگی داشت و چون نصف اسفل پلچیده
بودند بنظر در نیامد و می گفتند که آدمی نیز در آن کوه دنبال و پرمی
باشد و می برد و در آن ملک درخت انبه که همه مال بر دهد
فشان دهند و الله اعلم و درین ایام حکیم عین الملک با ایلچیان
میرزا جانی رسیده انواع پیشکش گذرانیده مورد مرام خسروانه
گشت و در ماه جمادی الاول - ده سبع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹)
ترجمه کتاب را مابین را در عرض چهار سال نوشته و مفتی تمام
ماخته گذرانیدم و چون در آخر آن نوشته بودم که

ما قصد نوشتیم به سلطان که رساند

جان موخته گردیم به جانان که رساند

بمبار مستحسن افتاد پرسیدند که چند جزو شده بعرض رسانیدم
که بار اول مجمله قریب هفتاد جزو و مفصله در مرتبه ثانیه
صد و بیست جزو شده حکم فرمودند که دیباچه چنانچه رسم مصنفین
می باشد نیز بنویس و چون اندیشا چندان نداشت و نیز خطبه بی
وقت بایستی نوشت اغماص نمودم و از آن نامه سیاه که چون نامه عمر من
تجاء است پناه بخدا می جویم نقل کفر کفر نیست و کلمه رد کفر میخوانم
چه می ترسم که مبادا این نسخه که همه بکره و حسب الامر نوشته
شده نفرین بار آرد اللهم انی اعوذ بک من ان اشرك بک شیئا
و اما اعلم و استغفرک لما لا اعلم به و تبیت عنه و اقول لا اله الا الله محمد
رسول الله این توبه من که نه توبه باس است بدرگاه ثواب
رهاب مقبول گردد و درین ایام تلابی شیخ کمال بیابانی نام از

کنار آب رادی آورده تعریف کردند که در عین حرف و حکایت
در طرفه العین ازان طرف آب رفته فریاد می فود که فلانی بخانه
خود روید او را در خلوت در کنار آب برده گفتند که ما طالب این
طور چیز هائیم اگر این خارق عادت بمای نمائی هر چه از مال
و مملکت داریم ازان تست و معلم ازان توایم چون از و صدائی و
ندائی ظاهر نشد فرمودند بحر دست و پا بسته ترا از بالای قلعه
می اندازیم اگر از آب سلامت بدر آمدی فبها و الا بجهمم رفته
باشی عاجز شده اشرف بشکم کرده گفت که آن همه برای هر ساختن
این دوزخ میکردیم او خود یک مقررش پسری لهوری داشت که
در وقت حرف زدن آن قلاب نماز شام ان طرف آب رفته و نام
مخاطب گرفته بآواز مشابه پدر فریاد میداد که فلانی برو و این
قلاب بپهانه وضو در گذاره آب میان جری پنهان میشد و ذانی الحال
او را چون در بکر فرستادند و افجا نیز لاف کرامات زده با خانخانان
و دولت خان وکیل او صد مثل این طرزگی میکرد شب جمعه بلباس
بازیگران دستی و حر و پائی جدا جدا می نمود و دولت خان
افغان را که وکیل کل و نفس ناطقه خان خانان بود مرید خود ساخت

عامی اگر بمرتبه ز املاک برتر است

عامی خرامت معتقدش کمتر از خرامت

و خانخانان نیز معتقد او شده فریب خورد و آن مترش گوی زرین
از خان خانان برای شیخ قلاب خود گرفته گفت که خضر علیه السلام
بشما دعا رسانیده و این گوی را در آب پلنیده و بجمل و تلبیس
گوی روئین بحضور خان خانان در آب سفد انداخت و گوی زرو

از آن میان بازی بازی برد و درین ایام صلۀ کتاب فقیر را که ترجمه می نوشتم بخاطر رسانیده روزی بحکیم ابو الفتح می فرمودند که بالفعل این شان خاصه بالانی بدهید و اسب و خرجی نیز عنایت میشود و بشاه فتح الله، ضد الدوله حکم شد که بسار درو بست جایگیر شما باشد و ایمه آنچه اراضی دارند آن همه را بشما بخشیده شد و نام مرا بزد فرمودند که این جوان بدانوی است مدد معاش او از بسار تغیر داده بی تصور دیده و دانسته در بداون دادیم شاه فتح الله • مقدار هزار روبیه که شقدارش بعلت تغلب و تهمت غایب از دیوهای ایمه و دیتیمان نامراد پرگنه بسار بظلم و تعدی باز یافت نموده بود در خربطه انداخته بنظر گذرانید که عمال من این را از ایمه کفایت نموده اند فرمودند بشما بخشیدیم و سه ماه ازین معامله نگذشت که شاه در گذشت و چون فرمان فقیر درست شد رخصت یکساله گرفته اول در بسار بعد از آن در بداون رسید • شد و از آنجا داعیه سیر گجرات و ملاقات میرزا نظام الدین احمد بخاطر داشت اما بتقریب مواع و عوایق میسر نشد

زیم ملول که کارم نکو نشدید شد • شود شود نشود گو مشو چه خواهد شد درین سال سید عبد الله خان چوگان بیگی و میرزاده علی خان که از امرای معتبر بودند در کشمیر و دیمت حیات میبردند باین طریق که سید عبد الله خان در دوازدهم ماه ربیع الاول طاعصی بر روح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بخت و زرها بفقرا داد و از مناهی توبه نصوح نمود و همراه میرزا یوسف خان بهکار رفت و تپ کرده جان بحق میبرد و میرزاده علی خان پیش

ازان بیدک سال در شبی که یغیوب بر مر محمد تمام خان شب خون
آورد کشته شده بود .

درینا ز یاران صاحب نظر • که بوهیم یک چند با یک دگر
درینا ز یاران خاکی نهاد • که رفتند زین خاکدان همچو باد
دروغا که این دیده خون نشان • نمی بیند اکنون از ایشان نشان
دمی چند گفتند خامش شدند • زیاد حریفان فراموش شدند
یکی نیست زان غمگساران همه • من و غم که رفتند یاران همه
بمالین چه سان سرنه خواب ناک • حریفان همه کرده بالین ز خاک
کند کفج تنهایم دل هوس • ندارم سر صحبت هیچکس
درینا که پرده نشینان رز • رفتند جائی که آیند باز
ز آشفتنگی چون بران فرش درد • فتادم چو خاک و نشستم چو گرد
بران خاک فریاد کردم بسی • بگویم نیامد جواب از کسی
و بناریخ بیست و دوم جمادی الثانی سال نهصد و نود و هفت
بعزم سیر کشمیر که آن را باغ خامه نامیدند از کابل روان شدند و
اهل محل را با شاهزاده سلطان مراد در بهنبر که ازان جا راه کشمیر
شرع در کوهستان میکند گذاشته بطریق ایلغار رفتند و تماشایی
و لذت باجمال کرده فرمان شاهزاده آمد که اهل محل را برهناس
برده انتظار قدم می برده باشد و درین ایام علامه عصر شاه
فتح الله غفرازی در کشمیر تب محرق پیدا کرد چون خون طویب
عائق بود معالجه بخوردن هریسه نمود و هر چند حکیم علی در
آن ایام منع میکرد منتفع نشد و متقاضی اجل گریبان گیر ارگشته
کشان کشان بداریقا برد و در تخت سلیمان که کوهیست در نزد

یکی شهر کشمیر پهلوی قبرמיד عبد الله خان چوگان بیگی مدفون
 شد و ملک الشعراء شیخ فیضی در مرثیه او ترکیب بندی گفته
 و این ابیات از آنست که

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
 جهان عقل را در نیم روز علم شام افتد
 همه گنجینه اقبال در دست لیام آید
 همه خورنابه اقبال در کاس کرام افتد
 حقیقت کم کند سر رشته تحقیق، منصدرا
 معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد
 زبان جهل جند بی محابا در سخن رانی
 مطالب نادرست آید دلایل با تمام افتد
 دل مستکملان دهر در نقص ابد ماند
 چون ارحم میوه کنز شاخ ناگه نیم خام افتد
 گرامی امهات فضل را فرزندان روحانی
 ابو آدای معنی شاه فتح الله شیرازی
 دو صد بونصر رفت و بوعلی تا او پدید آمد
 بسی دارد قضا در ته دکان زمین کوفه بزاری
 گهی با محمل مشائیان گرد زمین گرامی
 گهی با مویک اشراقیان کرد فلک تازی
 مباحثات از وجود کمال او بود دوران را
 بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
 شهنشاه جهان را از وقتش دیده پرنم شد

سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد

و در تاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک این سال عازم میر
بکابل شده از راه پگهلی بجانب قلعه اٹک عمان تامتند و درین
عطفه حکیم ابو الفتح در منزل دمتور عمان تو من زندگی بجانب
آخرت تانت و در حسن ابدال مدفون گشت

کاروان شهید رفت از پیش به وان ما رفته گیر و منی اندیش
دو حساب دو چشم یک تن کم • در شمار خرد هزاران پیش
و • هدایش مرزاهاد • تاریخ یافته شد و در ظاهر اٹک که مسکو
بود شاهزاده باسحل به از دست آمد و ازان منزل شهید از خان بجهت
دفع بقیه امغان یوسف زئی تعین یافت و بیست و دوم ذی قعدة
سال نهصد و نود و هفت بکابل رسیدند و درین هفتم حکیم همام
و صدر جهان از پیش عبد الله خان باز گشته کتاب عبد الله خان
را مشمر بر یگانگی و اتحاد رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین
و تصعمایه (۹۹۸) راجه تودرمل و راجه بهگوان داس امیر الامرا که
در لاهور مانده بودند بمسقر جحیم و سقر شتامته در درک اسفل
طامه حیات و عقارب گشتند سقر هما الله

بگفتا تو درو بهگوان مردند

تاریخ یافتند دیگری میگوید که

• تو درمل آنکه ظلمش بگرفته بود عالم

چون رفت سوی دوزخ خلقی عدد خرم

تاریخ رفتنش را از پیر عقل جستم

خوش گفت پیر دانا وی رفت در جهنم

و در بیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمایه (۹۹۸) حکومت کلبل بمحمد قاسم خان میر بحر و بر تفویض نموده عطف عنان بجانب هندوستان نمودند و حکومت گجرات را باعظم خان معین ساخته فرمان فرستاده از مالوه بدان جانب نامزد گردانیده نظام الدین احمد را بملازمت طلب داشتند و چونپور را عوض گجرات بخان خانان دادند و مالوه بر شهاب خان قرار یافت و اعظم خان بر رستم شهاب خان مالوه را ویران گردانیده بخاک میاه یکسان ساخت و دس ایام خداوند خان دکنی را فسی که همشیره شیخ ابو الفضل در عقد نکاح وی حسب الحکم در آمده بود و قصبه کرمی از ولایت گجرات یافته بود بمستقر دوزخ شتافت و این تاریخ یافته شد که • خداوند دکنی مرده • و در چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور تسویل نوروز آغاز سال سی و پنجم جلوس شد و حکم به تزیین و آئین دیوان خانه لاهور فرستادند و روز دوم سو روز آن بلده مخیم دولت شد و روز سوم نظام الدین احمد با جمعی شتر حوار شتر صد کره راه را در درآزده روز طی کرده بملازمت رسید و فرمان شد که بهمان هیات که آمده اند همه جمازه حواران درون معجر در آیند و تماشای عجیب بود و مشتمل بر عوطف بیحد گردید و درین ایام بعد از فوت بهکوان داس مان-سنگه را خطاب راجگی داده فرمانی مشتمل بر عزا پرستی او و الطاف و اعطاف فوق الغایه نوشته مصحوب خلعت خاصه و اسب احدی فرستادند و در روز شرف آنتاب جامع این انتخاب از بداون آمده ملازمت نموده بمیرزا نظام الدین احمد بعد از هفت سال

ملاقات کرد و درین سال اعظم خان از گجرات متوجه تسخیر ولایت سورت
و جونا گره شد و جام شکر سال و دولت خان پسر امین خان غوری که
بعد از پدر قائم مقام گشته مغرور بر دلیری و حشم خود با جمعی
قریب بیست هزار کس با ستقبال برآمده جنگی صعب کردند
گرچه چو مور و ملخ است آن سپاه • مور بشود کشته چو افتد برادر
و اعظم خان لشکر خود را هفت توپ ساخته محاربه نمود که درین
نزدیکی آن طور نشان نمیدهند و خواجه رفیع بدخشی سردار
جوانان که جوانی فشیحامت و شهامت ممتاز بود و احمد حسین
شیخ که از امرای قدیم بود بشهادت پیوستند و از فوج هراول شاه
شرف الدین برادر زاده ابو تراب نیز شهید شد و از کفار چهار هزار
کس همراه پسر جام که جانشین پدر بود بجهنم رفتند

تفه کز در جام بودی مست • بفکر اکذون خراب و جام شکست
شاه آفاق مست عیش مدام • زانکه شه را بدست آمد جام
این فتح در یکشنبه ششم شوال سنه ثمان و تسعمین و تسعمایه (۹۹۸)
روی نمود و شیخ فیضی • فتوحات عزیز • تاریخ یامت و درین
حال قدوة العلمای الراسخین المتبحرین صاحب التصانیف
الشاملة العالم بالله شیخ وجیه الدین در احمد آباد داعی حق را
لبیک اجابت فرموده و • شیخ وجیه دین • تاریخ یافته شد
رحمة الله علیه رحمة واسعة و همدین سال شیخ چایلدینه (۹)
خلیفه شیخ عبد العزیز دهلوی در قصبه سینه بر مسند ارشاد

استفاد داشت رخت از عالم بست و یکی از سریدانش • حقیقت
 فقر • تاریخ یافت و درین ایام چونپور از خانخانان تغیر داد و
 حکومت ملتان و بکر بار مقوض داشده به تسخیر ولایت سند و
 بلوچستان و رفع و دفع مرزا جانی نامزد گردانیدند و در ماه ربیع
 الثانی سنه تسع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) خان خانان را
 باجمعی از امرای نامدار مثل شاه بیگ خان و سید بهاء الدین
 بخاری و میر محمد معصوم بکری و دیگران بدان جانب رخصت
 کردند و مدفن همراه ساختند و ملک الشعراء شیخ فیضی • قصد تنه
 تاریخ یافت درین حال خبر فوت شهاب الدین خان از مالوه
 رسید و شهاب خان • تاریخ یافتند و دیگره ذمیم الاوصاف • و درین ایام
 به فقیر حکم فرمودند که تاریخ کشمیر را که ملا شاه محمد شاه آدمی
 که فاضلی است جامع معقول و منقول حسب الحکم بفارسی
 ترجمه کرده آنرا بعبارت سلیس منقح بفویس و در عرض دو ماه
 انتخاب نموده این بیت در آخر نوشت

در عرض یک دو ماه بنقریب حکم شاه

این نامه شد چو خط پری پیکران سیاه

و گذرانید و داخل کتابخانه شد و بمثل خوانده میشود و درین سال
 شیخ ابراهیم چشتی در فتح پور باجل طبعی در گذشت و جهان
 جهان زرا و داع کرده حساب بجان آفرین داد ازان جمله بیعت و
 پنج کرور مدیون نقد سوای فیلان و ایدان و سایر اجناس داخل
 خزانه پادشاهی شد بانی همه نصیب اعدا گشت که فرزندان و
 وکیلان باشند و چون بخت ولوم موسوم و ملوم بود ذمیم الاوصاف •

و شیخ لذیم • تاریخ از شد و درین سال چندی از اعیان لاهور سفر
ملک بقا اختیار کردند از آن جمله خنجرمی ترک بزحمت بواسطه و
شیخ احمد برادر خورد شیخ عبد الرحیم بآیت فیل و ملا عرفی
شیرازی شاعر مشهور بزحمت و جود عرفی در هنگام سفر واپسین
این رباعی گفت که

عرفی دم نزع است و همان مستی تو •

آخر بچه مایه بار بر بستی تو •

فردا هست که درست نقد فردوس بکف

جویای متاع است و تهی دستی تو

و چون باستانان متقدمین و متاخرین خدای سخنان بی ادبانه
میگفت این تاریخ بافته شد که

نفت عرفی جوانه مرک شدی

و دیگر • دشمن خدا • و درین ایام حکیم همام تعریف کتاب معجم البلدان
را که بضخامت در صد جزو باشد نموده به مرض رحانید که اگر مترجم
شود و از عربی بفارسی آید خدای حکایات غریبه و نواید عجیبه دارد
بنابر آن ده دوازده کس فاضل را جمع نموده چه عراقی و چه هندی آنرا
مجزی ساختند تقسیم فرمودند و مقدار ده جزو حصه فقیر رسید و
در عرض یکماه ترجمه کرده و پیشتر از همه گذرانیده و سیله التماس
رخصت بجانب بد او آن ساحت و بدرجه قبول بدوست و در پیشت و
چهارم جمادی الاول نه صد و نود و نه مجلس نوروزی بآنین
سالهای دیگر ترتیب و تزئین یافت و آغاز سال سی و ششم از
جلوس شده و از جمله احکامی که درین سال قرار یافت تحسین

گوشت گاو و گاو میش و میش و اسب و شتر بود دیگر زنی هندو که همراه شوهر بمحور مانع نیایند و بجبر واکراه نیز نسوزند و ختنه پیش از دوازده سالگی نکنند. مدازان اختیار دارد خواه بکند و خواه نکند دیگر اگر کسی باشخصی که ذبیح جانور پیش او شده باشد طعام بخورد دست او بیدزد و اگر از اهل خانه او باشد انگشت اکل قطع نمایند و درین مال حاجی میرزا بیگ کابلی که نزد علمی راجی حاکم بدت خرد رفته بود دختر او را آورده در حلك نکاح شاهزاده بزرگ کشیدند در رساله مشتمل بر احوال و اوضاع و مذاعب آن مردم از روی تقریر میرزا بیگ و ملا طالب اصفهانی که مرتبه ثانی بایلیچی گری رفته بود نوشته شده اگر استیفا خواهد آنجا نظر فرمایند و الا اکبرنامه که احوال بلاد هندوستان و کابل و تبت و کشمیر شرح مذکور است و در آخر شعبان این سال میرزا نظام الدین احمد را بجانب پرگنه شمس آباد که در جایگیر وی مقرر شده رخصت نمودند و پسر خاله اش محمد جعفر نام جوانی رشید بغایه رسیده و بهادر در جنگ مواجی آنجا بدرجه شهادت رسید و این بیت تاریخ وی یافته شده بود که

چو منشور شهادت یافت جعفر از در داور

بود تاریخ سال او شهید پاک شد جعفر

رخصت پنج ماه دادند و چون میرزای مشار الیه بعرض رسانید که والد فلانی از جهان در گذشته و برای تسکین خواهر برادران و خوبیشان التماس رخصت میکند بکره دادند چون صدر جهان مکرر گفت که مجده بکن و واقع نشد فرمودند بگذار و نچیده هیچ ندادند بهر تقدیر همراه میرزا در شمس آباد رفته آنجا بیمار

شد و به بد او ن آمده و متعلقان آورده هم بعمارت مرهم و معالجه اشتغال نموده میرزا بلاهور شرافت و بتقریب نامه خرد افزا که از کتاب خانه گم شده بود و محصلی سلیمه سلطان بیگم مرا چند مرتبه یاد فرمودند و هر چند قاصدان از یاران بد او ن رفتند بتقریب موانع آمدن نشد آخر حکم کردند که مدد معاش او را موقوف دارند و خواهی نخواهی طلبند و میرزای مذکور که غریق رحمت باد غایبانه یار فروشیها بسیار کرد و شیخ ابو الفضل مکر عرض داشت که تا مانعی کلی پیش نیامده باشد آنجا نماده و در شوال این سال چهار کس را از مخصوصان درگاه پرسالت چهار حاکم دکن دامت ساحتند شیخ فیضی را نزد واجه علیخان حاکم آسیر و برهان پور و امین الدین را که اول محمد امین نام داشت و بالتعاس امین الدین از برای خود نامی حاصل کرد و نزد برهان الملک که از درگاه رفته بمدد امرای دولت خواه به سلطنت رسیده دم از استقلال میزد در احمد نگر که جای آبا و اجداد او بود و میر محمد امین نامی که سابق نوکر صادق خان بود نزد عادل خان حاکم بلجپور و میر منیر را بجانب قطب الملک حاکم کول کنده فرستادند حکم شد که شیخ فیضی رسالت راجه علی خان را بجای آورده نزد برهان الملک نفر برد و آنجا در میان شیخ و امین الدین صحبتها شد و کار بلجاج کشید و درین سلسل مزاج پادشاهی از صحت اندکی انحراف یافته درد شکمی و قلقلی طاری شد که تعبیر ازان بهیچ نتوان کرد و در آن بی شعوری سخنهایی که ناشی از به گمانی بر شاهزاده بزرگ بود حمل به زهر دادن نموده بزبان میگذاشت و میگفتند که بابا شیخ

جیو چون این سلطنت همه از تو بود چرا این قصد بمن کردی

بهر دل بردن ما حاجت بیداد نبود

می‌مپریم اگر می طلبیدی از ما

و بحکیم همام که معتمد علیه مطلق بود نیز تهمت به چیز دادن
 میکردند و شاهزاده بزرگ دران حالت چندیرا از معتمدان خویش
 برای محافظت شاهزاده مراد تعیین کرده باشد و در اندک فرصت
 زحمت بصحت مبدل شد و هم اهل حرم و هم شاهزاده مراد این
 قضیه بعرض رسانیدند بنابراین بتاریخ بیستم نی حجه این سال
 شاهزاده سلطان مراد را که به بهاری ملقب است حکومت مالوه
 و آن نواحی تفویض نموده علم و نقاره و ثوبت و تمن و توغ و لوازم
 دولت و اسباب سلطنت و چهار قب شاهی که مخصوص شاهزاده‌ها
 است عنایت کرده و اسمعیل قلی خان را بوالکالت نامزد گردانیده
 و امرای عظام دیگر را بملازمت او نوشته رخصت فرمودند تا
 در میانه بعد المشرقین اوتد و از آفات الملک عقیم عالم مانند او
 بامید کشور کشائی مردم بسیار گرد و پیش شاهزاده که دورا به تمکین
 و شان از دیگران زیادت پیدا شده خیر الامور واساطها میدانستند از
 اطراب جمع آمدند و عساکر پیشمار از نواحی آگره و قنوج و گوالیار
 گرفته بر سر مدهکر زمیدار اوندچیه که بکثرت حشم و جمعیت از
 راجهای هند ممتاز و امساک دران بلاد بنیاد نهاده بود در نواحی
 نور باوی جنگها کرده و شکست داد و او را راه فرار طی نموده در
 کوهستان و جنگلستان در آمده قطع طریق پیش گرفته مردم بسیار
 را بقتل رسانیده و قافله را ازو قسطنطنیه عظیم انقاد و جمعیت شاهزاده

از بی رشدی او پریشان شده مایوس و مغلوب بهر جانبی هر
زدند و در همان ایام مدهکر باجل طبعی بمقتدر جنم شتانت و
پهرش با پیشکشهای لایق آمده شاهزاده را دیدن او را با یار محمد
ولد صادق خان که شهرت بیار یافته دارد در لاهور بملازمت فرستاده
بلده اجینی را قرار گاه ساخت و مردمی که نلزد بخدمت او شده
بودند اکثری از جهت بد سلوکی وی که در داد و ستد و نشیمن
و خاست و نوره و توزک و تکبر و تجبر تقلید پدر بزرگوار نموده و
از هم گذرانیده و غروره ها شده دم از انگوری میزد بخصمت و بی
رحمت آمدند و معلوم شد که آن حشمت و وقار ناپایدار از سر بی
وقوفی بود نه از مردانیش و درین ایام دولت خان پسر امین
خان غوری حاکم جوناگڑه که در جنگ جام زخمی رفته بود وفات
یافت و اعظم خان به تسخیر آن قلعه متوجه شده و وزرای امین
خان پسر داری پسر دولت خان چند روزی مدافعه نموده آخر امان
طلبیده کلید قلعه را در پنجم ذی قعدة حال مذکور سپردند و
در بیعت و ششم محرم هذه الف موافق سال سی و ششم جلوس
خان خانان با جانی بیگ یک شب و روز متصل جنگ عظیم کرده
و از جانبین آثار جلالت و شهادت بظهور آمده و در بیست کس
جانی بیگ را بقتل رسانیده شکست داده و جانی بیگ بعد ازین
فتح در مجزیرو کرد لشکر خود قلعه ساخته و خان خانان مدت دوماه
او را محاصره داشت و درین ایام یک لک و پنجاه هزار روبده بیگ
دفع و یک لک روبده و یک لک من غله با صد توپ بزرگ در
دفعه دیگر براه دریا و توپچی بسیار و رای سنگ را که از امرای

چهار هزار یی است کومک خان خانان از راه جسل میر فرستادند و جانی بیگ بعد از محاربات صعب مردانه مغلوب و مضطر شده از در مصالحه آمده دختر خویش به پسر خانخانان داد و بعد از فتح کشمیر همراه خانخانان چنانچه بیاید بملازمت آمد و در پنجم جمادی الثانی سنه الف تحویل نوروز آغاز سال سی و هفتم از جلوس شده و ریش تراشی بتلاش میگردند و این مصراع تاریخ یافتند که

بگفته ریشها برباد داده مفسده چندی

و رسم همان و آئین همان بود و احکام همان با زیادتى حکمی چند دیگر بر قیاس سابق ازان جمله اینکه دراهم و دنانیر مسکوکه بستگ پادشاهان سابق را گذاخته ببهای طلا و نقره فروشد و ازانها اثر در عالم نگذارند و انواع اشرفی و روپیه را که دران سکه پادشاهی باشد خواه کهنه بود خواه نو بیک طور رایج گردانند و تفاوت سنوات اصلا منظور نباشد و قلیچ خان مقید شده هر روز صرافان را طلبید از ایشان سچلکه میگرفت و مصادره می نمود و بقدرن تمام چندیرا بکشت و باوجود آن از قلابی باز نمی آمدند و فرامین مشتمل بر تاکید و اهتمام درین باب در انصافی ممالک نوشته فرستادند و فایده نداشت آخر باهتمام خواجه شمس الدین خوانی دیوان کل آن حکم نفاذ یافت و در روز شرف آفتاب که درجه نوزدهم حمل باشد جعفر بیگ ملقب بآصف خان بخشی را بر سر جلاله تاریکی که از پیش عبدالله خان آمده راه کابل قطع می نمود نامزد گردانیدند تا باتفاق محمد قاسم خان حاکم کابل احتیضال آن مفسدان نماید و نظام الدین

احمد را بمنصب بخشی گری کل متعین ساختند و در آخر شعبان
 زمین خان کوکه را نیز بکومک آصف خان و اسقیصال بقیة السیف
 تاریکیان و تعمیر ولایت سواد و بجزور که • مطلق مفراب شده بودند
 نامزد گردانیدند و در اواسط ماه شوال این سال حافظ سلطان رخنه
 هروی که صاحب خیرالذات بود آثار پسندیده از خلی مانده
 خصوصا باغ و عمارات مرهند که در هند ثانی ندارد در سنه نود
 مالگی از مرای غرور بدار السرور انتقال نمود و این تاریخ بعمل
 تممیه یافتند که •

رخنه در باغ شد و آب نماند

و فیضی سرهندی دو تاریخ بایته یکی • باغ بی آب شد • دیگر
 چو او در گوشه باغ است مدفون • بجزو تاریخ اواز گوشه باغ
 و دیگری • یا حافظ •

و در تاریخ بیست و چهارم شوال یادگار کل برادرزاده میرزا
 یوسف خان رضوی که او را در کشمیر نایب مذب ساخته بملازم
 آمده بود رسید و قلیچ خان را بجهت سرانجام مهمات در لاهور
 گذاشته در عین باران از آب راوی گذشته و اردو را همراهِ شاهرخ
 بزرگ ساخته خود پیش پیش شکار امکنه آب چذاب رسیدند و
 انجا خبر شیوع یافت که یادگار با حسین بیگ شیخ عمری بدخشی
 که تحصیلدار خراج کشمیر بود جنگ کرده غالب آمد و قاضی علی
 بغدادی دشمن ایه را که منصب دیوانی کشمیر داشت و حساب
 های دور از کار و دقت های نامعقول در میان آورده هم میاهی و
 هم رعیت را بجان آورده بود گوش و بینی بریده و قلم بر بنام گوش

نهاد گردانیدند و این تاریخ یافته شد

چون که قاضی علی بغدادی • حسرت یادگار با خود برد
 حمامه منشی قضا بنوشت • حال تاریخ او که موذی مرد
 بعد از آن یادگار با اتفاق کهنه فعلهای آنجا تاج مکمل بر سر کل نهاد
 نام سلطنت عاریتی بر خود گذاشت

کلاه سروری و تاج شاهی • بهر کل کی رعد حاشا رگلا
 میگویند که چون رحم ولایت کشمیر این است که در روز جلوس
 تبعیهای بهر گزیده بر سر پادشاه نواز در رویه صف بسته می
 ایستند یادگار را در وقت خواندن خطبه لرزه بر اندام او افتاده بی
 شعور گشته بود بعد از دیر بی بحال آمد و از اتفاقات اینکه همانروز
 که سحری برای مهر خود یافته نگین بحضور خود گذن فرمود
 ریزه ازان جدا شده بچشم او افتاد و تا دیر می مالید و می نالید
 و ازین تفاهلها دانستند که دولت او دیر بقا نخواهد بود

دولت تذ را بقائی نیست • دولت آنست کلفت و خیز بود
 و حسین بیگ شیخ عمری هزیمت یافته و نیم جانی را غنیمت
 تمام دانسته از کوتلهای کشمیر بتنگ پا بر آمد و بر اجوری که
 مابین کشمیر و سر راه است رسیده منتظر حکم بود و یادگار مفاص
 و جایگیرها را بمردم و داده بخطابها مخاطب گردانیده خزینه
 و طوبه و سلاح خانه میرزا یوسف خان را بنصرف در آورد و اهل
 و عیال او را بعد از گرفتن زر و زهر و جواری کز آمدنی بهمراهی
 پسر آن نامقبول جمل خوی و بوی میرزا یوسف خان که مگر این
 بیت حسب حال ایشان است

امرای تو بوالفضل همه • امرا زاده نا قبول همه

برافراها حوار کرده برسوائی تمام از کشمیر اخراج نمود و میرزا یوسف خان را در اردو منظم ساخته چند روزی بشیخ ابوالفضل سپردند و درینوا شیخ فرید بخشی را با شیخ عبد الرحیم لکهنوی و جمعی دیگر پیشتر فرستادند و خود تا رسیدن شاهزاده در کنار آب چناب توقف نمودند و در بهنبر که ابتدای کوتل و کوهستان است خبر آمد یادگار را از شهر کشمیر بر آمده با جمعیت عظیم پلای بمقتله و مقابله آوردند در هینراور نام کوتلی فرود آمده شب بخاطر جمع درون سراپرده بفسق و فجور مشغول بود و نیم شبی بعضی از نوکران میرزا یوسف خان باتفاق جمعی انغانان بر سر یادگار ریخته او را بقتل رسانیدند و سر هر فتنه او را بعد از سه روز بدرگاه آوردند و این فتح باین روزی موجب عبرت عالمیان شد و حساب کردند که از ابتدای جلوس در روز چهارم سر یادگار در لشکر آمده چون گوی در طباطاب بود بعد ازان در گنگره قلعه لاهور سر امرازی یافت و چون در ماه ذی حجه این سال جامع این منتخب از بداون حسب الحکم آمده باردو ملحق شد در منزل بهنبر حکیم ککام بمرض رسانید که دلانی می خواهد که کوراش بکشد پرسیدند که چند گاه از وعده تخلف نموده جواب داد که پنج ماه پرسیدند بچه تقریب ماند گفتند بتقریب بیماری و محضراکبر بداون و عریضه حکیم عین الملک بهمین مضمون از دهلی آورده چون همه را خواندند فرمودند بیماری تا پنج ماه نمی باشد و کونش ندادند و همان طور محجوب و مغموم و محزون و محزون در اردو که همراه

شاهزاده دانیال در رهتاس گذاشته بودند می بودم و ختم حصن حصین از کلام حضرت خیر النبیین صلی الله علیه و سلم و علیهم اجمعین و ورد قضیده برده را حصار خود ساخت و مجیب دعوات مضطربین آن دعای درد آلود نیاز آمیز را بشرف اجابت قرین گردانید تا آنکه بعد از پنج ماه هنگام وصول موکب از کشمیر بلاهور پادشاه را مهربان ساخت و بتقریب ترجمه ساختن کتاب جامع رشیدی که مجلدی عظیم است یاران صادق مشفق چون میر نظام الدین احمد و غیره نام فقیر را غایبانه در مجلس خلوت مذکور ساختند و حکم ملازمت صادر شد و بعد از مراجعت از کشمیر روز بهمن خورماه عید بهمن ماه الهی موافق هفدهم ربیع الآخر این مال کورنش دادند و یک اشرفی گذرانیده و بالتفات تمام پیش آمده رفع آن حجاب و توارى بعد از دشوای بآسانی میسر گردید و الحمد لله علی ذلک و حکم انتخاب کذاب جامع رشیدی باستصواب علامی شیخ ابوالفضل صادر شد از آن جمله شجره خلفای عباسیه و مصریه بنی امیه را که بحضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم منتهی میشود و از انجا بآدم علیه السلام میرسد و همچنین نسبت سایر انبیای الوالعزم بتفصیل ترجمه از عربی بفارسی کرده بنظر در آورد و داخل خزانه عامره شد آمدیم بر مرأحوال شاهنشاهی در تاریخ ششم محرم سنه احدى و الف در کشمیر رسیده و دو روز کم یکماه بسیر آن باغ خاصه گذرانیده و حکومت آن را باز بمیرزا یوسف خان بخشید، بتاریخ ششم صفر سال هزار و یکم مراجعت نموده بکشتی نشسته متوجه باره موافق که سرحد کشمیر

و هر راه پکه‌ای است شدند و در راه بحوضی ده بزمین لنگا مشهور است رحیده سیر کردند و این حوضی است که در میان دو کوه شرقی و غربی واقع شده و سی کوه دور است بهایت عمیق است و دریای بهت از میانه این میگذرد و سلطان زین العابدین که مجملی احوال او در نسخه منقح کشمیری مذکور شده است مقدار یکجریب در آب سنگ انداخته و بران کرسی سنگین عالی عمارت رفیع چنان تعمیر نموده که نظیر آن را در بلاد هند نشان ندیده‌اند و از جمله امور عجیب که مرهم لشکر در ولایت کشمیر دیده آمده اند درختی لرزان بود در موضع حان پور که عرض تنه وی بمقدار دو ارش و ارتفاع وی از یک گز انداز بالاتر و شاخهای وی چون بید مجنون سرنگون و با وجود این اگر کودکی یک سر شاخ او را گرفته بچنداند تمام آن درخت بحرکت و لرزه در می آید و بمضی از غریب آن دیار را شاه فتح الله شیرازی مرحوم در رساله نوشته داخل اکبر نامه تصنیف علامی شیخ ابوالفضل گردید بتاریخ غرربیع الاول این سال رهگذار محل نزول اجلال شد و تاریخ پانزدهم این ماه مراجعت بجانب دارالسرور پشاور نموده بتاریخ ششم شهر ربیع الثانی عمت برکاته میانه شهر واکه مدینه الحرف است مستقر ساختند و درین ایام خبر رسید که بهادر کودره که شمه ازو مذکور شده بعد از وفات قتلوه نوحانی حاکم اودیعه باسکت سنگه رلد مانسنگه اول جدگی عظیم نموده شکست داد و چون مان سنگه بر سر او رفت تاب مقاومت نیاورده در بیابان ها و کوهستان پنهان شد و ملک بنگاله تاکنار دریا بتمام بتصرف مان سنگه درآمد و بتاریخ یکشنبه هفدهم جمادی الثانی سنه

احمدی و الف (۱۰۰۱) تحویل نیر اعظم از حوت بحمل و آغاز سال می و هشتم از جلوس واقع شد و ضوابط دیگر احداث یافت و بتاریخ بیست و چهارم جمادی الثانی خانخانان و میرزا جانی آمده مشمول مراسم گشتند امرائی را که درین خدمت همراه خان خانان بودند فراخور حال بزیادتی منصب و جایگیر ممتاز ساختند اول ملتان را بجایگیر میرزا جانی مقرر کردند بعد از چند گاه او را تنه و میرزا رستم را ملتان دادند چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی درین وقت خبر رسید که چون خان اعظم ولایت سورت را متصرف شد مظفر تجراتی درین نواحی بود فرار نموده بجانب کنکار زمین دار ولایت کچیه رفته در پناه او پناهنده اعظم خان بر هر کنکار رفت و او بجهت حفظ ناموس و نام خود آمده خان اعظم را دید و پسر خان اعظم خان را بجای که مظفر بود امیر کرده او را غافل گرفتار ساخته بجانب خان اعظم روان کرده بود و مظفر در اثنای راه ببهانه قضای حاجت نشسته باستره که با سایر دست افزار پیوسته با خویشتن میداشت گلولی خود را بریده هلاک شد و بناچار سر او را نزد خان اعظم بردند او در لهور بدرگاه فرستاد

گردنش بر تافت گره زن هر که زر گردن بتافت

بر نقابد پیش لژین تا بر نقابد پیش ازان

و درین ایام مد و بدست فیل که در فتح اودیسه بدست راجه مان سنگه افتاده بود از بنگ ارسال داشت و درین حال بمقتضای ضابطه که امرای سرحدی را دو سر هر چند گاه بدرگاه باید آمد که از رویه ضمن حکمتها و مصلحتها امت فرمان طلب بنام اعظم خان که

در مدت شش سال از ملازمت جدا بود رفت و جوانگزه را که نتج نموده بود ازو انتزاع نموده بر اجه رای منگه دادند و او چون در مرتبه اخیر که از بنگاله به تاجپور آمده سخنان درشت در وادی مذهب و ملت گفته متعصبانه شیخ ابوالفضل و بیربر را بحضور پادشاه پیش کشیده و سخنان بجایه عجب رسانیده مخاطب حاضر و خطاب عام بود غالباً ازین رهگذر خیلی ملاحظه داشت و بتقریب گذاشتن ریش نیز که در جنگ جام نذر کرده و درین باب فرمانی باو نوشته فرستاده بودند که مگر ریش تو گرانی میکند که نمی آئی و او عریضه درشتی طویل الذیل در جواب ارسال نموده بود و همی بخاطرش راه یاست و بعضی از اهل نفاق نیز از پادشاه نسبت باو سخنان گفته از جا بردند یذابران نرزدان و اهل و عیال و خزانه خود را در کشتی انداخته در غره رجب سال مذکور از جوانگزه به بندر دیورنقه عزیمت سفر حجاز نمود و این تاریخ بزیادتی یک عدد گفته شد که بجای راجستان شد خان اعظم • ولی در زعم شاهنشاه که رفت چو پرمیدم ز دل تاریخ این سال • بگفتا میرزا گوکه بیج رفت و این کار او را که از کار سلطان التارکین ابن ادهم می شمردند آخر رفته و نا رفته مصاوی بود از رسیدن این خبر فرمان بشاهزاده سلطان مراد بمالوه رفت تا بدارائی گجرات منصوب گردد و محمد صادق خان را بجای احمعل قلی خان بوکالت او نامزد گردانیده از درگاه رخصت دادند و مرکز سورت و بهروج از تغیر قلیج خان در وجه جایگیر او مقرر شد و درین سال زین خان گوکه و آصف خان که بجهت تنبیه اناغنه سواد و بجزر و احتیصال جلالت تاریخی تعبیر •

شده بودند اکثر آنها را بنا بود ساخته اهل و عیال جلالت و وحدت
 علمی برادر او را با عضویشان و برادران قریب بچهارده هزار کس
 احیر گردانیده بدوگاه فرستادند و از سایر اسیران که حساب گیرند و
 در بیست و نهم ذی القعدة این سال حکومت بلاد مالوه را بمیرزا
 شاه رخ بخشیده و شهناز خان کنبورا که سه سال در بند داشته و مبلغ
 هفت لک روپیه نقد ازو گرفته از قلعه کانگره طلبیده از قید برآورده
 بودند بجهت سرانجام مهمات مالوه و وکالت میرزا شاه رخ تعیین
 نمودند و هفتم ذی قعدة این سال شیخ مبارک دانشمند از
 عالم درگذشت و پسرانش در تعزیت سروریش و بیروت و ابرو را
 در حلق موافق ریش ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضی این
 تاریخ یانست که «فخر الکمل» و «نقیه» شیخ کمل «یا فتم» و شریعت جدید
 تاریخ چار ضرب شدن این جماعه شد و در هشتم شهر محرم سنه
 اثدی و الف (۱۰۰۲) میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا ابن
 بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که خود حکومت زمین داور
 و نواحی آن و برادر بزرگش میرزا مظفر حسین حکومت قندهار
 و گرم سیر داشت از برادر رنجیده با مرزبانان و اهل و عیال و برادر
 اعدایی بملازمت رحید و حکیم عین الملک و دیگران را بامتقبال
 فرستاده سراپرده و بارگاه و قالیه و دیگر اسباب فراش خانه و کمر
 و خنجر مرصع روانه داشتند و در چهار گروهی تهور خان خانان و
 زین خان کوکه و سایر امرای عظام را بدشوار رفتن فرمودند و بعد از
 ملازمت مبلغ یک کروور تنگه مرادی نقد انعام بخشیده در سلک
 امرای باجهزازی داخل ساخته بجایگیر او ملتان نامزد گردانیدند

و درین ایام متعاقب ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از چهار ماه دیگر
 ایلچیان از نزد حکام دکن مقضی المرام مراجعت نموده بملازمه
 رسیدند و چون برهان الملک پیشکش خاطر خواه فرستاده بود
 بتاریخ بیست و یکم محرم مکرم شاهزاده دانیال را بوکالت خانخانان
 و رایسنگه که او را رای سکا توان گفت و دیگر امرا را با هفتاد هزار
 رقمی باین خدمت نامزد ساخته و صبیح خانخانان را در حباله
 شاهزاده دانیال کشیده جشنی عظیم دادند و زر نقد و اجناس و
 انواع غرایب و انیمای نفیس چندان یافت که سامان لشکری از
 توان کرد و اسباب سلطنت و علامات شوکت و تجمل بشاهزاده
 داده رخصت فرموده خود هم متعاقب بمعزیت شکار بیرون آمده
 تا کنار آب سلطان پور بیست و پنج کروهی لاهور رحیده رای مقلوب
 شد و شاهزاده دانیال را حکم مراجعت و خانخانان را که بسرهند
 رسیده بود بحقه بعضی کفالت طلبیده و باستقلال سرداران لشکر
 گردانیده امر بانصرام آن مهم فرموده و مجددا مرخص ساخته
 بازگشته در لاهور آمدند و در روز جمعه هزدهم جمادی الثانی این
 حال میان شیخ عبد الله خلف صدق حضرت میاں علی داود
 قدس الله روحه انتقال بملک ابدی فرمود و جان پات شیخ داوده
 تاریخ شد و هو اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب • بر رای از کیا
 مخفی نماید که تا این زمان آنچه از رافعات در سلک تحریر کشیده
 آمد ماخذ اکثر آن طبقات اکبر شاهی امت که فقیر کثیر التقصیر

متفطن عده نام و تاریخ آنرا نظامی یافته و مصلف مرقوم نیز
خوش کرده جزو کتاب خود ساخته و بعد ازاں موافقی که در
صددت دوام واقع شده بطریق اجمال ایراد می یابد .

در درشنه تاریخ بیست و هشتم جمادی الثانی سنه اثنی و
الف (۱۰۰۲) تحویل آفتاب از آخر درجه حوت باول درجه حمل رومی
نمود و شروع در سال می و نهم از جلوس واقع شد و این هژده روز بمثل
ایام سابق در جشن و عیش و طرب و بهجت گذشت و احکام مجدد
صدور یافت ازان جمله اینکه کوتوال از محلات و بیوتات شهر جدا
جدا خبردار بوده از رؤسا و اعیان هر محله مچلکه بگیرد که از احوال
صادر و وارد هر صنف مردم خواه تاجر خواه سپاهی خواه غیر
آن شب و روز متفحص باشند و مفسدین و متدوین و دزدین را
نگذارند که سکونت در شهر گیرند و اگر خرج کسی را بیشتر از دخل
به بیغند پیروی نموده بوسیله کوتوال بعرض رسانند که این همه
فصولی او غالباً از زرین وجه خواهد بود و بر مور و سرور و ماتم و
شبنون خصوصاً نکاح و ولادت و خون و امثال آن هرچه واقع شود
کوتوال را مطلع سازند و یک کس معتد از جانب او در هر محله
و کوچه و بازار و رهگذر آب پیوسته بوده باشد و از صلاح و فساد
واقف گرداند و راهها را چنان ضبط نمایند که گم شده و گریخته
نتواند بدر رفت و موداگر بی حکم اسب نتواند برد و بندی از
هندوستان نتواند آورد و طلا و نقره و قماش را فرخ معین مانده
ببهای پادشاهی بخرند و فایده مقرری بخزانه عاید گردد و مشرفی
و داروغه بر اسوال میت و غیبت فاسد گردانند تا اگر میت وارثی

دارد بعد از تحقیق اگر قرض پادشاهی بر ذمه او نباشد یا کرده‌ی
و عملدار و قوطه دار نقود مال نباشد تعلق بوی گیرد و الا داخل
بیت المال شود و تا خط بیت المالچی بدست نیارند مرده را دفن
نکنند و بجانب شرق رویه شهر بجهت تعظیم آفتاب در گورستان
نگاهدارند و اگر یکی از مردمان در سبزه نام میبرد خواه مرد خواه زن
پاره از غله خام و خشت پخته برگردنش بسته در آب سرد دهند و
بجائی که آب نباشد بسوزند و یا بطور خطائیان بدرختی بوبندند و این
حکم مبنی بر اصلحی است که قرار داده اند و جای ذکر آن نیست
و پسر و دختر عوام الناس تا بیچپوتره کوتوالی بنظر گماشته‌ای
کوتوال نگذردند و تحقیق مال هر دو نمایند کنخدا نشوند باین
تقریب خیلی منافع و نواید بعهده داران خصوصاً کسان کوتوال و
خانومی کلال و سایر عوانان ارذال بیرون از شمار و هم و خیال نماید
میگردید دیگر زنی که دوازده سال از شوهر بزرگتر باشد شوهر باوی
جماع نکند و زنی جوانی که در کوچه و بازار شهر میگردیده باشد
و در آن حال یا رد نباشد یا ردی کشاده گردد و همچنین زنی
نامازگار حیلہ گر که با شوهر ستیزه کند در سجنه نوازه می‌رود
و آن کاره گردد دیگر وقت مخصوصه و اضطرار صابر و پدر را
میرسد که فرزندان خود را بفروشد و چون دست یابند زرداده
از رقبه ربیعت خلاص سازند دیگر هندو را که در زمان طفولیت یا
غیر آن بانگراه مسلمان کرده باشند اگر خواهد باز دین آبائی را
اختیار نماید و بر هیچکس تکلیف ننمایند و هر کس از هر دینی
که خواهد انتقال بدیگری کند و زن هندو اگر بر مصلواتی فریفته

شده در دین مسلمانان در آید جبرا و قهرا گرفته با اهل ادبپارند از
از احداث بیعه و کنیمه و بتخانه و دخمه هیچ یک را از کفار مانع
نیابند و این احکام تعلق امور دینی دارد که شمه ازان سمت
گذارش یافت و استیعاب آن از حیز قدرت مباح اوراق بیرون است
اما احکام ملکی و مالی و بیوتات و دار الضرب و سپاهی و رعیت
و موداگر و چوکی و راقعه نویسی و کوروی و داغ و محلی و جنگ
نیل و آهود پینه و شیر و مرغ و بز و سگ و خوک و دیدن معتاد
ضوابط خیل خانه داری و توضیع اوقات در خوردن و آشامیدن و
خواب و بیداری و اوضاع و احوال را چگونه پایند قلم توان ساخت
که عقل از ادراک آن عاجز است و حصر آنرا عمری دراز باید
غیر طبیعی

هر روز فلک حادثه نو زاید • کندیشه بجهد مژر آن ننماید
روشن تر از آفتاب راهی باید • تا مشکل این زمانه را بکشاید
و بعضی ازان در دفتر دم اکبر نامه که علامی شیخ ابو الفضل
تصفیه کرده و مجلدی عظیم ساخته باز توان یافت و در روز
شرف آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الفی را از جمله
مه دفتر که دو ازان ملا احمد تخته را نضی علیه ما علیه و ثالث
آصفخان باتمام رسانیده و حکم بمقابله و تصحیح آن مدور یافته بود
باتفاق ملا مصطفی کاتب لاهوری که یاری اهل احت و در سلک
احدیان داخل است گذرانیده بدرجه تحسین پیوست و فرمودند
که او چون بسیار متعصبانه نوشته است تصحیح دفتر دم نیز بنمای
و در مدت یک سال اتفاقا بمقابله نموده از جهت تهمت تعصب

خود متعرض بمصنف الا ماشاء الله بجهة ربط سنوات نشده و اصل را تغير نداده علت را بطبعیت و گذاشتم که • بادا باعث پرخاش دیگر کردن حال من درین کتابها بآن می ماند که یکنی خبر ما را باخته میخورن و دیگری گفت که خسته چرا نمی اندازی گفت بر من همچنین پیموده اند •

و درین ایام شیخ فیضی ملک الشعرا تفسیر سواطع الالهام را که همه غیر منقوط است و ضخامت هفتاد و پنج جزو دارد تمام مایه نود و نه فقره غیر منقوط تاریخ اتمام آن یافت و چند جزو برای انتشار در عراق فرستاد و حالا به • اصرار ثانی • که نیز تاریخ تصحیح و مقابله میشود مشغول است و فضایی عصر توقیعات بران نوشتند از آن جمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توقیع عربی نوشت و میان امان الله سرهندی • وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ • و میر محمد حیدر معمانی سوره اخلاص را بتمام بی تسمیه و فقیر • من احسن التفاسیر بسم الله الرحمن الرحيم علم القرآن • تاریخ یامت و توقیعی نوشت انشاء الله بتقریبی در محل خود مذکور گردد و بعضی از فقرات می گانند تاریخ مصنف که به فقیر از شکل گاه در لاهور نوشته بود این است • الحمد لله محصل المرام

(۲) و واضح باد که اعداد جمله الرطب الخ هزار و نود و نه است و اعداد فقره الحمد لله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و اعداد فقره اللهم احمر الخ یک هزار و بی و یک است برینقیاس اعداد هر یک فقرات تاریخ مختلف است

اکمل سواطع^۱ الإلهام • اللهم المحرر وحدة لاطرائس الكلام •
 حدود اصرار كلام الله المرسل درر السر • سمو اسرار الدرر علوا •
 باقی برین قیاس و در صفر سال هزار و دو خواجه ابراهیم حسین
 احدی که از جمله مخصوصان فقیر بوده از عالم درگذشت و • خواجه
 ابراهیم حسین • تاریخ یافته شد رحمه الله و همدین سال حق سبحانه
 عز شانه کاتب را توفیق کتابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط
 نسخ و روشن^۲ و خوانا نوشته و با تمام رسانیده بلوح و جدول مکمل
 وقف روضه منوره حضرت غوث الانامی مرشدی ملاذی میان
 شیخ داود جهنی وال قدس سره ساخت امید که کفارت کتابتهای
 گذشته که چون نامه اعمال بنده سیاه احمیت گردیده مونس ایام
 حیات و شفیع بعد ممات گردد و مَا ذَلِكَ عَمَّا لِيَّ اللَّهُ بِعَزِيزٍ •

و در هفدهم ذی قعد این سال محمد قاسم خان میر بحر و میرزا
 محمد زمان که مذکور بفرزندسی شاه رخ میرزا بود در کابل کشته
 شدند معجمله آنکه چون محمد زمان میرزا بعد از باز گشتن از حج
 بدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدی اوزبکان بجان آمده بودند
 او را بسزداری برداشته تردهای مردانه بجای آورده بامید کوهک
 از هندوستان پیوسته سرکله بغنیم می زدند و چون اراده ایشان
 بظهور نه پیوست و طایفه اوزبکیه

لشکری بیشتر از مور و ملخ

بر سر محمد زمان میرزا آوردند او حسب مینور و مقدور چند مال
 بدافعه و ممانعه برخاست و دست آخر هزیمت یافته و تاب
 مقاومت نیاورد با چهارده هزار سوار بهزیمت هندوستان در

نواحی کابل رسید و باغواهی بعضی مردم ازان داعیه پشیمان شد و دغدغه حامد در هر داشت و بدست کسان محمد قاسم خان حاکم کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان بار بظعظیم و تکریم سلوک نموده بهر کدام از مردم او اسپ و خرجی و خلعت داده و صد و پنجاه سوار بهمراهی او نامزد گردانیده میخواست که رخصت بجانب لاهور نماید درین اثنا بعضی از نوکران معتبر محمد قاسم خان که بدخشی بودند و کابلی با میرزا یگانه شده نیم روزی در حویلی را شکسته و بزور در آمدند و بخوابگاه محمد قاسم خان رفته او را زیر تیغ کشیده بخوابگاه دیگر فرستادند و محمد هاشم واد محمد قاسم خان که در بیرون ارک کابل منزل داشت جمعی از توپچیان و شاگرد پیشکان پدر را با خود متفق ساخته میرزا محمد زمان را محاصره نموده یکشب و روز آتش جنگ افروخته میرزا را بقتل رسانید و سر او را بدرگاه فرستاد محمد قلیچ خان را که چند گاه جمله الملکی بود بحکومت کابل نامزد گردانیده رخصت دادند و خواجه شمس الدین محمد خوانی بعده انتظام مهمات ملکی و مالی سرفراز شده دیوان مطلق العنان گردید و درین ایام آصفخان بخشی را بجانب کشمیر بجهة تحقیق معاملات و مهمات میاهی و رعیت آنجا رخصت دادند و درین سال فقیر را چون تنابع قوارع مصائب و تازیانهایی نوایب گوش زد شد حق سبحانه از بعضی ملاهی و مناهی که بآن مبتلا بود توبه کرامت فرموده آگاهی برزشتی اعمال و فبایح اعمال بخشید

آه گرمین چلین بمانم آه

و بطریق تفاعل لفظ استقامت تاریخ یافته شد و ملک الشعرا این
بیت یامت •

لقد تاب شلیخی عن المحبة • و تاریخه سابق التوبة

برفت از سرم اندیشه می و معشوق

بشب ز خاطر من آواز بربط و طنبور

و در اوایل محرم مکرم سده ثلاث و الف (۱۰۰۳) شیخ فرید بخاری
را که در بخشی گری شریک آصفخان بود حکم شد که تادر کوهستان
شمالی رفته راجهای متمران آنحدود را برینه اطاعت کشیده
و جمعبندی اراضی نموده فراخور آن پدشکش آورد و در اوایل صفر
این سال از آب رازی عبور نموده دران نواحی به بدست و پنج روز
بسیر و شکار اشتغال فرموده باز گشتند و درین ایام بملک الشعرا حکم
تصنیف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه کم و بیش کتاب نل
دمن را که عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است
مشتمل بر چهار هزار و دوئست بیت و کسری مرتب ساخته در
نظر با چند اشرفی نذر گذرانید و بسیار مستحسن افتاد و حکم بکتابت
و تصویران و خواندن در مقل به نقیب خان فرمودند و مطلع آن
کتاب این است

• ای در تک و بوی توز آغاز • عنقای نظر بلند پرواز

و الحق مذنونی مت که درین سید سال مؤن آن بعد از میر خصر
شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد •

و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که با قلبی خان
در افتاده و همیشه معارضت بار داشته و تصرف هر مزاج

پادشاهی پیدا کرده و چست و چابک و مهمات در آمده بود مورد انواع مراسم پادشاهی و محل اعتماد تمام در حسن کفایت و تدبیر و اخلاص و دیانت و تردد شد چنانکه قلیچ خان و دیگر ارباب دخل را که جدائی از درگاه نداشتند باطراف نامزد گردانیده این معنی را مقدمه ترتیب و منشاء رعایت آن تصور نموده عنایات گوناگون در باب او در خزینه خاطر مکنون داشته میخواستند که جوهر عالی او را که قابل نشو و نما بود در صحرای ظهور بآوردند ناگاه در عین ترقی و ارج کار و بار برخلاف چشم داشت آشنا و بیگانه چشم زخمی عظیم از زمانه رسید و بزحمت تب سحرق در تن چهل و پنج سالگی از عالم بیرون در گذشت و جز نام نیک با خود نبرد و خیلی از احباب و اصحاب که از او حسن اخلاق دیده امیدوارها داشتند خسرما این حقیر که جهة یگانگی دینی و اخلاص مبرا از اغراض دنیاوی با او داشت اشک حسرت از دیده ریخته و سنگ نومیدی بر سینه زده عاقبت جز صدر و شکمیانی که شیوه اصفیا و شیمه اتقیاست چاره ندیدند و این رافعه را اعظم مصائب و سوایب دانسته عبرت کلی ازان گرفته دیگر دم صحبت با او نماندند نزد و زاویه خمول لازم گرفتند

مجلس وعظ رفتند هوس است • مرگ همصایف و اعظا و بیس است و این رافعه در بیست و سوم صفرا این سال روی داد و نعلش او را از اردو ببلهور آورده در باغ او مدنون ساختند و کم کسی از خاص و عام شهر بود که بر جنازه او نگریست و از مکارم اخلاق او یاد نکرد و پشت دمعت حسرت بدنشان نگریست

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی کند
 سلطان قهر هیچ محابا نمی کند
 مامیت حکم میر اجل بر جهانیان
 این حکم بر من و تو بتنها نمی کند

و این قطعه در تاریخ از گفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد • موی عقبی و چست و زیبارفت
 جوهر او ز بدن که عالی بود • در چوار ملک تعالی رفت
 قادری یافت سال تاریخش • گوهر بی به ز دنیا رفت
 و درین ایام شیخ فرید بخاری را که بجهت ضبط کوهستان سوالک
 فرستاده بودند برای خدمت بخشی گری که متدین و منحصر
 برو شده بود طلب داشتند و قاضی حسین قزوینی را بجای او
 نامزد گردیدند •

و درین ایام اعظم خان که از شرفای مکه معظمه آزار بسیار
 کشیده و آن استغنا بیک داده بود از حج بازگشته داخل سلسله
 مریدان گشت هم سجده و هم سایر لوازم ارادت و اخلاص بجا آورده
 و ادعای محاسن گفت و در صحبتها و هم زبانها همه جا پیش بود
 و صوبه غازی پور و حاجی پور جایگیر یافت و احکام مذهب نو
 از خدمت علامی یاد میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز البجد همیخوانم

ندانم کی رقوم آموز خواهم شد بدیوانش

و دفع مالی راست آمد •

و در فوم ماه رجب این مال تحویل نوروزی واقع شد

و حال چهلم از جلوس رسید و مجلس آئین بندگی بدستور
 سنوات سابق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان
 خانه عام و خاص از بالای چهاروکه فقیر را پیش طلبیدند و خطاب
 بشیخ ابوالفضل فرمودند که ما فلانی را که عبارت از فقیر باشد
 جوانی فانی صوفی مشربی خیال میکردیم اما او خود چنان وقیه
 متعصب ظاهر شد که هیچ شمشیری رگ گردن تعصب او را نتواند
 برید شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت این
 چنین میفرمایند فرمودند که در همین رزم نامه که عبارت از
 مهابارت باشد و دوش برین معنی نقیب خان را گواه گرفته ام
 شیخ بعرض رسانید که تصحیح کرده است بضرورت پیش رفته معروض
 داشتم که بنده مترجمی بیش نیستم هرچه دانایان هندی تعبیر
 کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر از خود نوشته باشم تصحیح
 من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرد
 تا خاموش ماندند و باعث برین اعتراض آن بود که نقل حکایتی
 در رزم نامه کرده بودم باین مضمون که استاد ی از اهل هند در
 وقت نزع به نصیحت با حاضران میگفت که آدمی را لازم است
 که قدم از حد چهل و غفلت بیرون نهاده اول از همه مانع بیچون
 را بشناسد و راه دانش پیماید و تنها بر علم بعمل اکتفا نه نماید
 که نتیجه نمیدهد و طریقه حسنه را اختیار نموده از سیئات حسب
 امکان دست کشیده دارد و به یقین داند که هر فعلی را باز پرس می
 خواهد بود و در اینجا این مصرع نوشته بودم

هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد

این معنی را حمل بر موال منکر و تکبر و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بنفیر تناسخ بهیچ چیز قایل نیستند نموده مرا متهم به فقاقت و تعصب داشتند تا کی ملامت مزا! اشکبار من • یکبار هم نصیحت چشم سیاه خویش آخر خاطر نشان مقرران نمودم که همه اهل هند قایل به جزا و مزایا حسنات و سیئات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصی می میرد محرری که نامه اعمال بندگان را از مدت عمر می نویسد پیش فرشته که قابض ارواح است و پادشاه عدل نام دارد می برد او بعد از ملاحظه نیکی و بدی و غلبه یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص مخیر است از وی پرسند که اول ترا بعوض نیکیها در بهشت بریم تا اینجا استیفای لذت بر قدر حسنات خویش بکنی بعد ازان در دوزخ فرستیم تا تلافی آن گناهان شود یا برعکس و چون آن مدت را بسر می برد انگاه حکم میکند که باز در دنیا رفته و بقالیدی مناسب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی ما بهایه تا زمانی که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معامله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدر جهان بی آنکه کسی بعرض رساند کرده فرمودند که اگر فلانی را بتولیت روضه منوره حضرت خواجه اجمیری که متولای ندارد منصوب سازیم چو نیست گفت خوبست و تا مدت دوسه ماه در خدمت دربار بایستد خلاصی ازین سرگردانیها تک و دو بسیدار نمودم و فصلی چند واجب العرض هم نوشتم و موقوف بر جواب مانده بود و همین می بایست که

رخصت بگیرد و مدادی غیب این میگفت که
گرددست در کاری زنی زنجیر در دستت کنم
در خم می غرقت کنم گر نام هشدار می بری

و در شب سلخ رمضان مبارک این سال چون صدر جهان بمرض
رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم می شود فرمودند اینجا
کارها دارد و گاه گاهی باز خدمتی میفرمائیم دیگری را پیدا سازید
و علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عز شانه باین معنی تعلق
نگرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری و بیک مکه می
نمودن چه باشد

از در خویش مو بر در غیری ببری
باز گوئی که چرا بر در غیری گذری
مالها در طلب روی نکو در بدرم
روی بنما و خلاص کن ازین در بدری

مقارن این احوال روزی شیخ ابو الفضل را بحضور فقیر فرمودند که
اگرچه از فلانی خدمت اجمیر هم خوب می آید اما چون چیزها
را باز ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما می آید و بد
نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و
همان روز حکم شد که بقیه امانه هندی را که بفرموده سلطان
زین الملک پادشاه کشمیر بعضی ازان ترجمه شد و بجزر الاسمار
نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام مازد و حاد انیر
آن کتاب را که بضامت شصت مجزومت در مدت بیست ماه
باتمام رساند و مقارن این حال شبی در خوابگاه خاصه نزدیک پایانه

نخت طلبیده تا بامداد حکایات از هر باب پرسیده حکم فرمودند که چون در جلد اول بحر الامهار که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده فارسی قدیم غیر متعارف است آنرا هم تو از سرنو بهداری مانوس بفویس و مسوده این کتب را که خود ترجمه کرده نگاهدار زمین بوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از التفات بسیار ده هزار تنکه مرادی انعام و اسب بخشیدند انشاء الله تعالی این کتاب بزودی و خوبی درین دو سه ماه مرتب و پرداخته آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند و هو بالاجابة جدیر و علی ما یشاء عبده قدیر •

و درین مال عریض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود هندیه رسید که برهان الملک را بجهت بدملوکی وی کشته پهری دوازده ساله را بولی عهدی او برداشتند و فرمانی بشهزاده سلطان مراد و فرمانی دیگر بخانخانان فرستادند که بسرعت حرکت نموده متوجه تسخیر دکن شوند •

و در اوایل ذی حجه این سال شاه بیگ خان کبلی بقندهار رفت و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراه قرابیک میر شکار بملازمت آمده دواپری گرانمایه با سایر نفایس پیشکش کرد و مورد مراحم و اعطای پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با فوجی عظیم از اوزبک جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را بقتل رسانیده و بقية السیف را خلعت داده خلاص بخشید و جمعی دیگر در قلعه گریخته متحصن شدند و توپچی بسیار برده قلعه را نیز از جنگ محروم شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم میر امتیلا

یافت و صوبه چیتور را بمیرزا رحمت و ولایت منبیل از شیخ ابوالفضل
 کشیده بمیرزا قندهاری جایگیر دادند و ملتان را که از ظلم میرزا
 رحمت خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام سعید
 خان مغول از بنگاله بملازمت رحیده فیل و اموال بسیار با مایر
 نقایس آن ملک از جانب عیسی خان زمین دار پیشکش آورد
 و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرفی تخلص در درگاه بوطین
 مالوف مخرس شده بود برحمت حق واصل شد **إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا**
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند • مامست قدم برد و خمار بماندیم
 از نکته مقصود نشد فهم حدیثی • لا دین و لا دنیا بیکار بماندیم
 و در شب بیدست و هفتم ذی حجه این سال حکیم عین الملک
 که برحالت بجانب راجه علی خان رفته و از آنجا در هندیه که
 بجایگیر او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از بیداری پنج ماه سفر
 آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یگان یگان دل از صحبت
 برداشته سبکسار بمنزل باقی شتافتند و می شتابند و ما بهمان
 سیه دلی و پریشانی عمر به بیهودگی و غافلی از عاقبت کار
 بسر می بریم .

ای دل چو آگهی که فنا در پی بقامت

این آرزوی دور و دراز از پی چرامت

با روزگار عهد تو هستی نه روزگار

پس این نفیر چیست که ایام بیوفاست

و در سوم ماه محرم سنه اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی

که بسیار درویش نهاد مهربان و صاحب اخلاق بود مفر آخرت گزید
بی خار اگر گلی میسر بودی • هر دم بجهان لذت دیگر بودی
زمین کهنه سرای زندگانی مارا • خوش بودی اگر نمرگ بر در بودی
و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادری ولد مخدوم شیخ حامد
قدس سره برادر خورد شیخ عبد القادر که صاحب سجاد اچه امت
ملازمت اختیار کرده به منصب پانصدی مرفراز شد و درین ماه
صدر جهان مفتی ممالک محرومه که بمنصب هزاری رسیده بود
پسر فضول مقاصد خود بحلقه ارادت در آمده شصت ارادت
قبول یافت چون ماهی بقلاب در آمد و منصب هزاری یافت
و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد
و در همین روز ملا تقی شستری که خود را اعلم العلماء می گیرد
و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نفر می سازد و وقت ذکر
آفتاب جلالت عظمت و عزّ شانه و امثال آن می نویسد و شیخ زاده
گوساله خام نام بنارسی که لایخیر فی البیان و الزاده (۹) و ملا شاه محمد
شاه آبادی و صوفی احمد مطرب مسند صاد دهلوی که خود را
منسوب بفرزندی حضرت ثوث الثقلین رضی الله عنه می ساخت
شیر را بچه همی ماند بدو • توبه پیغمبر چه می مانی بگو
مربد شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متقلد گشته و منصب
صدی تا پانصدی یافته بطریق تلاش ترک ریش گفتند و جرد مرد
گشتند و • مو تراش چند • تاریخ یافته شد و حال این نو مذعبان
بآن می ماند که هندوی مسلمان شد و آن که جامه سرخ در بر
او انداختند بمباهات بجانب خودشان میدید و ایشان میگفتند

مردک این لته خود فردا کهنه میشود اما این معاصی ها بگردن
ماند احمد صوفیک همانست که خود را مرید شیخ احمد بکری
مصری رحمه الله بلکه خلیفه کامل مکمل شیخ، گزیده میگفت که
من بشارت آن مرشد وقت در دیار هند آمده ام چه بارها می
فرمودند مرا که سلطان هند را زلّتی واقع میشود دستگیری نموده
ازان مهلکه نجات خواهی بخشید و قضیه برعکس روی داد

ف زن جولاهه میگفت من بس ماخرم

میفرمود سازند فردا بهر حورم خانه بان

آن شنیدمتی که باوی جولاهه دیگر چه گفت

کلی برادر چنده ف اول بیاف انکه بلان

و مآل حال گواه بنارسی که عَجَلًا جَسَدًا ثُمَّ خَوَارُ عَجین (۹) امت
این بود که بوسیله شیخ ابو الفضل بدرجه تقرب رسیده بزرق و حیل
کروری بنارس شده پای خود ازین میان کشید و بر فراشته با
احمد صوفیک رقابت پیدا کرده و بار زر بسیار داده موکلی برو
گماشته رفت و چون مستحقان فواحش و اهل طرب این را بمرض
رماندند شبی در مجامع نو روزی سر آنها بروی آب آورده
جایگیر دو صدی احمد سقلی و ملا شاه محمد را که بشرکت در
دامن کوه بود تغیر دادند و بنارسی را باز طلبیدند •

در دهم ماه صفر منک الشعرا شیخ فیاضی بعد از امتداد امراض
متضاده داشتند ضیق نفس و استمقار و رم دست و پا و فی کردن
خون که بشش ماه کشاده بود از عالم درگذشت و از بس که با سنگ
شب و روز بر دغم مسلمانان مخلوط و مربوط بودند که در وقت

مکرات میباح الکلب از وی شنیدند و از بعضی تعصب که در دادی
الحاد و انکار دین اهل اسلام داشت بی اختیار در آن وقت هم با اهل
علمی متشرع متورع سخنان ما لا یعنی بیهوده خشو و کفر معتاد
خوبش ردین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر
اصلی خوبش رفت و تاریخ این شد که • وی فلسفی و شیعی و
طبیعی و دهری • و دیگری • قاعده الحاد شکست • و یکی از
آشنایان این تاریخ یافت که

دیدم که فلک چه مایه نیرنگی بر

مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد

آن سینه که عالمی در در می گنجید

تا نیم دمی بر آورد تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه نیم شبی رسیده سر او را بدست نوازش
گرفته و بر داشته چند سر تبه نریاد زده مرمودند که شیخ جیو حکیم
علی را همراه آورده ایم چرا حرف نمی زنید چون از خود رفته
بود از صدائی و ندائی بر نخاست چون مکرر پرسیدند دستار خود
را بر زمین زد و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و
مقارن این حال خبر رسید که او خود را - پرورد الله ثبتنا و امتنا
و احیینا علی الایمان و الاسلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز
حکیم همام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رفت و بتاریخ هفتم
کمالی مدر در گذشت و مالهای این هر دو در ساعت در حجرها
تقل گردید و بپارچه کفن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از
اجزای زمانه شرح شهر صفر حتم الله بالخیر و الظفر از سنه اربع

و الف (۱۰۰۴) هجریه موافق سال چهارم از جلوس ابر مبدل اجمال
مرقوم قلم شکسته این کسیر الحال گردید و بی تکلف در ملک عبارت
ربی تکلف کشیده آمد اما بآنکه نظریه تفصیل مانند حدیثی است
از دریای عمان یا قطر از ابر و باران هر چه نوشته ام بزم خود
عمدا از رقم خلل مصون است الا ماشاء الله در بعضی صفوات
تقدیمی و تاخیری یا تحریفی و تغیری در ماخذ **نقد** باشد که
آن در عهد **جامع** نیست و اگر عمر اندکی مساعدت نمود و توفیقی
رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فراغ حاصل آمده انشاء الله
العزیز و فایع مستقده نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که
هندی خواهد بود بعد از ما بدسویه و جمع آ خواهد پرداخت که
سنة الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم • حواله با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد

THE
MUNTAKHAB AL-TAWARIKH
OF
ABD AL-QĀDIR BIN-I MALŪK SHAH
AL-BADĀ'ONI.



EDITED BY
CAPTAN W. N. LEES LL. D.

AND
MUNSHI AHMAD ALI.



Printed at the College Press.

CALCUTTA.

1865.

